S. No:- 2646

Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

توانا بود هر که دانا بود

اسناد و نامه های تاریخی

دورهٔ صفویّه

تألیف:

دکتر ذ. ثابتیان

با مقدمهٔ جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا

بسرمایهٔ کتابخانهٔ ابن سینا

تهران ۱۳۴۳

۱۰۰۰ جلد از این کتاب بسرمایهٔ کتابخانهٔ ابن سینا بدستور وزارت فرهنگ
درچاپخانهٔ تابان بطبع رسید

مقدمه

ازانواع آثار منثور فارسی که اهمیت آنرا نباید نادیده گرفت، مکاتیب و رسائل‌است. رسائل اعم ازآنکه اخوانی باشد یاسلطانی، چه درادب فارسی و چه در ادب عربی از جهات گوناگون شایستهٔ تحقیق و مطالعه است. این نامه‌ها که ازدست تصاریف زمان بسلامت جسته است، همه ازادیبان بزرگ و نام آوریست که در ادوار مختلف تاریخ ادبی ایران شهرت داشته و در صف مقدم ادیبان وعالمان زمان واقع بوده اند. بهمین سبب مطالعه درآنها ازباب اطلاع بر دقایق لغوی و دستوری زبان فارسی نتایج سودمندی ببار می‌آورد. ازین گذشته چون همواره در میان مترسلان ادوار مختلف از حیث نمایاندن مهارت در انشاء واظهار ابتکارات وتازگیها هم‌چشمی ورقابتی‌وجود داشت، آثار آنان وسیلهٔ خوبی‌برای استعمال صنایع‌لفظی ومعنوی واظهار اطلاع در ابواب مختلف علوم وفنون بوده است. تنوع وتنوق دربیان معانی مختلف ازمطالبی است که در رسائل فارسی بیشتراز همه‌جا میتوان بآنها باز خورد وبهمین سبب برای اطلاع از کیفیت تحول نثر فارسی در ادوار ادبی مطالعهٔ آنها ضرور و واجبست.

علاوه برآنچه گفته‌ایم‌رسائل‌سلطانی، یعنی مکاتبات‌درباری، منبع سودمند وپرارزشی برای کشف‌حقایق تاریخی‌درهر دوره‌وحتی‌یافتن‌ریشه واساس‌بسیاری از وقایع درآن‌ادوارست؛ ومورخی که نخواهد بظواهرحوادث تاریخی ایران اکتفا کند باید در تدوین تاریخ حوادث سیاسی ایران استفادهٔ ازآنها را وجههٔ همت قرار دهد.

فایدهٔ دیگری که ازین رسائل حاصل میشود تحصیل اطلاعات صریح وصحیح است در بارهٔ تشکیلات کشوری و لشکری هریك از عهدهای تاریخی ایران، زیراچنانکه میدانیم در کتب تاریخ اعم از عربی وفارسی بیشتر بذکر حوادث سیاسی ونظامی اشاره شده‌است‌نه بتاریخ اجتماعی که امروز مهمترین ابواب کتب تاریخ شمرده میشود. این نامه‌ها، وهمچنین بسیاری از اشعار و آثاری که شاعران درباری و مدیحه سرایان وندیمان سلاطین ازخود برجای گذاشته‌اند، متضمن این فوائد میتواند بود. در رسائل اخوانی هم اطلاع از جریانات دیگر اجتماع واحوال خصوصی مردم خاصه علما و ادبا، و عناوینی که‌در خطاب‌بطبقات مختلف جامعه‌بکار برده میشد وآدابی که نسبت بیکدیگر ملحوظ می‌داشتند، کاملا میسر است.

توجه باشارات مذکور، که دربارهٔ آنها باختصارواقتصار کوشیده‌ام، معلوم می‌دارد که رسائل‌ومکاتیب‌ازانواع مهم نثرفارسی وبواقع قابل توجه واعتناست وباید دربارهٔ آنها هم‌مانند سایر ابواب شعروادب کاروتحقیق کرد. منتهی‌چنین کارعظیمی ازیك محقق، مگر باصرف سالیان دراز، ساخته نیست وبهترین راه کار همانست که دوست دیرین وارجمندم‌آقای دکترثابتیان پیش گرفته است. مؤلف محترم این کتاب‌تنها منشآت دورهٔ صفویه را ازحیث مطالعه درسبك و روش نگارش ومطالب وموضوعات آنها بمورد تحقیق درآورده است، وبا نمونهایی از آنها که در کتاب خود آورده وسیلهٔ بسیار سودمندی برای تحقیق در تاریخ دورهٔ صفوی برای محققان تاریخ فراهم نموده است. صبرو حوصلهٔ دوست فاضل ما دراین راه، که خالی از دشواری ودور ازصرف وقت و کار مداوم نبود، درخور تحسین اهل دانش است و اینك که نتیجهٔ کار سودمند خودرادردسترس پژوهندگان تاریخ‌ایران‌وادب‌فارسی گذارده‌است، بایدواقعاً از وی سپاسگزار و منّت دار بود. امید است که نشر این‌کار پرارزش محققان جوان ما را بتحقیق و مطالعه دربارهٔ رسائل دیگر فارسی وعربی که از نیاکان

مابمیراث مانده است، برانگیزد و مخصوصاً آنانرا باستخراج نکات دقیق ومهم از آنها وادار کند، تا ازاین راه اطلاعات سودمند وافری دربارهٔ تاریخ ایران وادب فارسی فراهم آید.

ذبیح‌الله صفا

فهرست مندرجات

صفحه

صفحه

صفحه

بنام ایزد دانا و توانا

پیش گفتار

فرهنگ اصیل وتمدن درخشان کشور باستانی مارا ادبیات وسیع وارجمند وذخائر نفیس ومنابع فیّاض آن عظمت و شکوهی بسزا بخشیده است .

از تحقیق وتتبع درمتون نظم‌ونثرادب فارسی ومطالعهٔ دقیق درآثاربزرگان و نامداران علم وهنر و سخنوران و نویسندگان متعدد این سرزمین کهن چنین برمیآید که درکشاکش حوادث روزگار و درفراز و نشیب تحولات تاریخی واجتماعی ایران درقرون واعصارودرمیان آتش‌بیداد فتنه‌ها وآشوبها وستمگریها وتاخت وتازاقوام وحشی وبیگانگان غارتگروجنگها وپیکارهای دهشت انگیز که خرابیها وویرانیهای بسیاردر این کشور ببار آورده جهان ادب وفرهنگ مانیز دچارصدمه وآسیب‌شده ودر گذران این‌حوادث سهمگین وبلیات جانفرسا تغییرات وتحولاتی نیزیافته است .

بااینهمه جای بسی‌خوشوقتی است که دراین‌ماجرای غمناك ازتوجه وعنایت باریتعالی و بیاری ارواح پاك نهاد وهمت وسخت کوشی دانشمندان و حکما و سخنوران نامی‌ایران زبان شیرین‌وادبیات پرقدروارزش‌ما ازتلاطم توفانهای سخت وتیره رخت بسلامت بیرون کشیده وزنده وبرومند وجانبخش بجای مانده است . چنانکه این میراث گرانمایه اکنون چون گوهری تابناك برتارك مفاخر میهن عزیزما میدرخشد وملل جهانرا نیزازبرکات وثمرات خود مانند گذشته مستفید وبهره مند میسازد .

باتوجه بسیرتحولات ادب فارسی درادوار تاریخی‌ایران این‌نکته قابل‌توجه است که متون ادبی‌ما ازنظم ونثردارای مختصاتی است که ازآداب وسنن ورسوم

اجتماعی وطرز تفکر ومعتقدات دینی واندیشه های فلسفی ومبانی اخلاقی وعوامل دیگر متأثر است و ازمیان اسالیب وسبکهای گوناگون این آثار وترقی وتنزل آن میتوان خصوصیات روحی ومعنوی ومدارج وتبدلات فکری وعقلی افراد را تجزیه وتحلیل نمود ونتایج مفیدی بدست آورد.

نگارنده هنگامیکه برای تدوین رساله دکتری خود درباره نثر دوره صفوی ورسائل آن به تحقیق ومطالعه در آثار منثور دوره تیموری وصفوی میپرداختم بمکاتیب ورسائلی ازنوع مکتوبها ونامه های تاریخی واجتماعی واخلاقی برخوردم که بررسی آنرا برای علاقه مندان بسیر تحول آداب واخلاق اجتماعی ما نافع وسودمند یافتم ودریغ بود اگر آنهارا نادیده میگرفتم وازفوائد آن چشم میپوشیدم خاصه آنکه اغلب نامه‌ها ورسائل مذکور در کیفیت تغییرات فکری واساس تعلیم وتربیت کنونی وتوجه به بقایای صفات وخصائص وسجایای روحی واخلاقی آن عصر وهمچنین روشن ساختن مسائل ووقایع تاریخی که غبارهائی از گذشت زمان آنها راپوشانیده برای محققان راهنمای جالبی است ودراین نوع تحقیق وجستجو ازمآخذ و اسناد معتبر بشمار میروند.

نباید از نظر دور داشت که دوره صفویه از نظر تحول اجتماعی وادبی وفرهنگی وسیاسی ازمهمترین ادوار تاریخ کشور ماست بخصوص که پیدایش سلسله صفویه و وقایع این عصر موجب انتقال گردش پر حادثه‌ای ازقرون وسطی بقرون و اعصار جدیدی است که بزمان وعصر ما منتهی میشود.

بنابراین مطالعه وتتبع درباره آثارادبی ایندوره برای دانش پژوهان و علاقه مندان وکسانی که درباره ادب وفرهنگ وآئین معنوی واجتماعی مردم این سرزمین بکشف حقایق وباز نمودن عوامل ترقی و رکود ویاانحطاط جامعه میپردازند لازم و ضروراست چنانکه بایك نظر اجمالی بمجموعۀ مکاتیب و رسائل تاریخی و اجتماعی که منتخبی از آنها دراین کتاب آمده است میتوان دریافت که قسمت عمدۀ خصائص اخلاقی ازمحاسن وقبایح ومناسبات وروابط اجتماعی وطرز تفکر واندیشه وصفات روحی وذوقی وبعضی آثار نامطلوب ونقائص که هم اکنون دراسلوب نگارش

وتحریرزبان فارسی مشهوداست میراث زشت‌وزیبائی است که ازآن‌عهدبرای نسل حاضرباقی مانده است .

آنچه که باید دراینجا بحکم ضرورت و باعتقاد راسخ خود گوشزد کنم اینستکه هرفرد ایرانی که بتاریخ وفرهنگ وتمدن کشورخود علاقه مند است بخصوص دانشجویان رشته‌های علوم‌دینی‌وفلسفی وادبی‌وحقوقی وجامعه شناسی باید متون فارسی (ودرصورت امکان آثارعربی) نویسندگان وعلما و دانشمندان این عهدرا مطالعه کنند وازمنابع و ذخائرعظیم آن درحدود امکان توشه برگیرند و مربیان‌ورهبران اجتماع ازنکات ودقایق آن برای‌ایجادتحولی‌ثمربخش‌درراه تعلیم وتربیت وتهذیب اخلاق‌عمومی واصلاح زبان فارسی که عزیزترین و گرانبهاترین میراثی است که بفضل‌وعنایت‌خداوند پس‌ازآنهمه ماجراها وحوادث تلخ‌واندوه‌بار بدست ما رسیده است سود فراوان برگیرندونتایج این مطالعه وتحقیق و تجارب اندوخته‌را بارعایت اقتضای زمان وسیرتکامل علم وهنروصنعت درجهان امروز در راه اعتلاء وپیشرفت فرهنگ وتمدن کهن سال‌خود بکاربرند .

این نکته را نیزتوجه میدهد که مطالعه نثرفارسی درایندوره بیش‌از آثار منظوم آن حائزاهمیت است زیرا شاعران در دربار صفوی چنانکه باید قرب و منزلتی نداشتند . علاوه براین اشعار وسخن‌منظوم فارسی بیشتر درخدمت مرثیه‌سرائی وتعزیت وترویج اصول ومراسم مذهبی قرارداشت وبهمین جهت بین‌شعرای این عصر محتشم کاشانی که اشعاروی ترجمان احساسات و عواطف صادقانه مذهبی است شهرتی بسزا یافته است . درحالیکه نثرفارسی بسبب تحولات عظیم اجتماعی وسیاسی‌دراین‌عهددامنه‌ای وسیع‌دارد ومتون قابل‌توجهی‌ازآثارعلما ونویسندگان برای تحقیق‌ومطالعه جویندگان وطالبان راه حقیقت وجود دارد و ازجمله این آثارچنانکه اشاره کردیم مکاتیب و ترسلات ایندوره است که هم ازجهت بررسی وتحقیق درباره تحول نثرفارسی وهم ازنظر کشف حقایق‌تاریخی وسیاسی وآداب ورسوم اخلاقی وشناخت جامعه وتفحص درچگونگی قرایح و حالات ذوقی افراد اهمیتی شایان دارد .

کتابی که بتأیید وتوفیق باریتعالی بنظرخوانندگان گرامی میرسد در راه وصول بهمین‌مقصود ومطلوب گردآمده است . اگرچه بیشتر آثارومتون نثری‌دورهٔ صفوی بعلت اطناب واغلاق وتعقید وابهام واستعمال لغات سنگین و رعایت تفصیل واطاله درترکیب وتنظیم جمله‌ها و عبارات و ذکرامثال و اصطلاحات وکلمات وترکیبات دشوارعربی ودیگرخصوصیات نثرمصنوع وتکلف‌آمیز موجب تصدیع وملال خاطرمیگردد لیکن برای کشف حقایق وراه یافتن دراین وادی پهناورچاره‌ای جز بردباری وتحمل این‌رنج ورنجهای دیگرنیست .

ضمن‌مطالعه انواع نامه‌ها ومکاتیبی که نگارنده ازجهات تاریخی واجتماعی واخلاقی واحیاناً سیاسی ازاخوانیات وسلطانیات وانواع دیگر بطورنمونه دراین کتاب نقل کرده‌ام نکات ومسائل تازه‌ای برما روشن ومشهود میگردد که ازلحاظ سیر تحول نثرفارسی وطرزنگارش متون فنی‌ومرسل ومتکلف درآن دوره وادواربعد حائزاهمیت بسیاراست وچنانکه خواهیم دید اثر اسلوب نگارش نامه‌ها و رسائل موردبحث درایجاد ضعف تالیف‌ومسامحه دربکاربستن دستور وقواعد زبان‌وتنزل و وقفه های نسبی در ابراز قدرت اندیشه و استعداد طبیعی نویسندگان و کیفیت نارسائی ذوق وقریحه و لطایف سخن که بیشتر ازدوره تیموری سرچشمه گرفته مرئی وانکارناپذیر است .

اگرجانب انصاف را رعایت کنیم باید یادآورشویم که آسیب‌ها وزیانهائی که درفن نویسندگی دردوره صفوی بزبان فارسی واردآمده کمترازدوره تیموری نیست بااین تفاوت که درنثرمکاتیب عهدصفوی مدح ومداهنه وتعارفات بیحدوحصر غلبه دارد . دراین عهـد نامه‌های بسیاری بین‌سران قوم و سلاطین وحکام صفوی و ممالك‌همسایه مبادله شده که غالباً بااسلوب منشیانه وآمیخته بصنایع لفظی‌تدوین گردیده وگاه تفصیل وتطویل مطالب آنها بحدی است که موجب خستگی وملال خواننده میگردد وصاحبان نظرواهل تحقیق وانتقاد اینگونه اطاله و اطناب را نشانه دیگری ازضعف وانحطاط نثردراین‌دوره بشمار آورده‌اند. شاید توجه باین اسلوب مبتنی بررسم وعادت و رعایت ادب اجتماعی وحفظ مناسبات و احترام بـه

آداب ومقتضیات زمان بوده است واگرفضل فروشی وخودنمائی بعضی نویسندگان ومترسلان این عهد را نادیده بگیریم تذکار این نکته ضروری است که رعایت معتقدات ومبانی دینی ومعنوی واخلاقی که ازرواج مذهب شیعه در آن زمان اهمیتی بسزا داشته در تنظیم وتدوین مطالب نامه‌ها دخیل ومؤثر بوده است وناچارشواهد بسیار بطریق تضمین وتلمیح بااشاره به آیات قرآنی واخبارواحادیث عربی درضمن مکاتیب نقل میگردیده است واین خود نفوذ واثر قابل توجهی درقبول و ادامه این سبك داشته است .

نگارنده درمقدمه‌ای که بعدازاین ملاحظه خواهندفرمود، اوضاع اجتماعی وسیاسی ایران وتأثیر آنرا درادب فارسی شرح داده‌ام وباتوجه بنکات ومسائلی که دراین مقدمه بمیان آمده تصورمیرود این شرح قضاوت مارا درباره‌راه‌ورسم نویسندگی دراین عهد تاحدی آسان سازد وضمناً برای اینکه خوانندگان ارجمند به مطالب و مندرجات این کتاب بیشتر توجه کنند و ارتباطی بین نامه نگاری ازقدیمترین روزگاران تاعهد صفویه حاصل گردد بادقت و حضورذهن بیشتری مندرجات مکاتیب و پیوستگی ارکان و مضامین نامه‌ها را در ادوار مختلف مطالعه فرمایند تاریخچه‌ای ازنامه نویسی ازدوره باستانی تاظهور صفویه ترتیب دادم وآنرا بفصول این کتاب افزودم .

امید است این تألیف محقر درمحضر دانشمندان وصاحبنظران مورد قبول افتد ونقائص ولغزشهای آنرا بدیده لطف بنگرند. اگراین زحمت بی‌قدروخدمت ناچیز که درراه تحقیق واستقصا بکاررفته راهی برای علاقه‌مندان وجویندگان درزمینه ترسل درادب فارسی بگشاید این خادم قدیم فرهنگ باجر وپاداش خودرسیده‌ام .

درپایان این مقال برمن فرض وواجب است که ازسروران واستادان گرامی خودکه مرا درراه تحقیق وپیمودن مراحل دشوارآن تشویق ویاری فرموده‌اند و همچنین ازاولیای وزارت فرهنگ بخصوص مدیران کل نگارش و کتابخانه ملی که وسایل وموجبات انجام یافتن این خدمت ادبی را فراهم ساخته‌اند حق شناسی و سپاسگزاری میکنم .

تاریخچه نامه نگاری فارسی ازدورهٔ باستانی تاظهور صفویه

قسمت اول

نامه‌نگاری پیش‌ازاسلام

آنچه از آثار تاریخی قدیم و نوشته های کهن و باستانی کشورما برمیآید قدیمترین کلام و گفتارهائی که بزبان‌ایرانی تدوین‌وتنظیم یافته نوشته‌های سنگی ولوحه‌ها وآثارمنقور ومنقوش دوره هخامنشیان وهمچنین سخنان زرتشت پیامبر ایرانی است که ضمن سرودها وآیات دینی که مبتنی برستایش اورمزد و احکام اخلاقی وفقهی آئین زرتشت است‌آمده واین‌آثار ، اسناد ومآخذ معتبری است که برای بررسی وتحقیق مادرزمینه فرهنگ وتمدن ایران قدیم بکارمیآید .

چنانکه میدانیم درزمان هخامنشیان خط میخی بکارمیرفت وسپس خط پهلوی اشکانی‌وساسانی که منشأ ومآخذ آنهاخط آرامی‌است درایران‌ترویج گردید. ضمناً توجه میدهیم که خط آرامی نیز بحمایت پادشاهان هخامنشی در قلمرو ایران عمومیت یافت چنانکه مکاتیب حکام وروز نامه‌های دولتی‌وفرمانها ونوشته‌های عادی باهمین خط تحریرمیشد (۱) .

بامطالعه متون تاریخی قدیم مخصوصاً کتب مورخین پیشین یونان چنین برمیآید که درروز گارمادها وهخامنشیان‌نامه‌ها ومکاتیبی‌بین‌شهنشاهان وبزرگان وفرمانروایان مبادله میشده است ونیز باتوجه به نثر کتیبه‌ها و ترجمه یونانی نامه‌ها بقرینه معلوم میگردد که نامه‌های مذکورساده وطبیعی تدوین میگردیده وباحتمال قوی تعبیرات دورازذهن واغراق وموازنه وصنایع لفظی دراین نوشته‌ها

۱ـ جلد اول سبك شناسی(ص۷۰) تألیف مرحوم‌بهار . دراین گفتاربتاریخ اللغات‌السامیة نیز استناد شده است .

بکار نمیرفته است و این معنی از مضامین بعضی نامه های دوره هخامنشی که مورخان یونانی آنهارا در کتابهای تاریخ آورده‌اند بخوبی هویداست .

این نکته را نیز یادآور میشویم که در آغاز فرمانها ومنشورها بیشتر بمعرفی وشناسائی نسب ونژادشاهنشاه وذکرعناوین وتکرار بعضی جمله‌ها که برای روشن ساختن شجره ونسب و دودمان معمول بوده پرداخته میشده و سپاسگزاری وحق شناسی ازتوجه وعنایت آهورمزدا ، خدای بزرگ نیزضمن نامه‌ها ملحوظ ورعایت میشده است .

هرودت ازنامه‌ای که در اواخر دوره ماد ازطرف هارپاك ازخویشاوندان آستیاك (ایشتوویگو) آخرین پادشاه‌ماد بکورش‌نوشته‌شده‌یادمیکند که ماقسمتی ازآنرا دراینجا نقل‌میکنیم :

« ای پسر کامبیز خدا ترا حفظ کند و گرنه تو اینقدر بلند نمیشدی - از آستیاك قاتل‌انتقام بکش - اومرگ ترا میخواست اگرتوزنده‌ای از خدا وبعداز او ازمنست ... » (۱)

گزنفون (۲) نیز بمضمون نامه‌ای که کوروش درباره استرداد هدایای خود بهمسالان و دوستانش به آستیاك نوشته اشاره میکند . نامه بدینطریق آغاز میشود :

« نیای من اگر میخواهی که من بار دیگر بماد بیایم بی آنکه شرمنده باشم این ارمغانهارا بکسانیکه داده‌ام بر گردان .. »

۱- نقل‌ازصفحه ۳۸ تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله - این‌نامه را هارپاك درشکم خرگوشی جای داد وبوسیله پیکی که اورا بلباس شکارچیان درآورده بود برای کورش‌به پارس فرستاد ووی را برای خروج وتسلط برماد و تشکیل دولت واحدی ازپارس وماد تشویق وترغیب کرد .

۲- Xenophon مورخ وفیلسوف و سردار معروف آتنی واز شاگردان سقراط بوده است. وی درجنگ پلوپونز شرکت داشته وعقب نشینی ارتش خودرا رهبری کرده است . تاریخ تولد این‌سردار در۴۲۷ وتاریخ فوت اوبسال ۳۵۵ قبل‌ازمیلاد ضبط شده است .

ازجمله مدارکی که درکاوشهای بابل بدست آمده فرمان یافتحنامه‌ای است که کورش شاهنشاه هخامنشی پس‌از پیروزی بر نبونید وفتح بابل صادر کرده‌است.

این‌فرمان براستوانه‌ای که مشهور باستوانه کورش‌است کنده شده وباآنکه دوسطراز آخرفرمان مذکورخراب شده است معهذا مندرجات آن برای تأیید مقصود ما وافی‌است. فرمان کورش بدینگونه آغاز میشود: (۱)

«منم کورش، شاه عالم، شاه بزرگ، شاه قویشوکت، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار مملکت، پسر کمبوجیه شاه بزرگ. شاه شهرانشان، نوه کورش شاه بزرگ، شاه شهرانشان ازاعقاب چاایش‌پش شاه شهرانشان شاخه سلطنت ابدی که سلسله‌اش مورد محبت بل‌ونبو است وحکمرانش بقلب آنها نزدیك».

«وقتی که من بی‌جنگ وجدال واردشهرتین تیرشدم با شادمانی مردم در کاخ پادشاهان برسریر سلطنت نشستم. مردوك آقای بزرگ قلوب نجیب اهالی بابل را بطرف من متوجه کرد زیرا من‌همه روزه در فکر پرستش‌اوبودم. لشکربزرگ بارامی وارد بابل شد...»

«مردوك ازکارهای من‌مشعوف شد ووقتیکه ازته قلب وبامسرت الوهیت بلند مرتبه او را تجلیل میکردم بمن که کورش هستم و او را تعظیم میکنم به پسرم کمبوجیه وتمام لشکرمن ازراه عنایت برکات خود را نازل کرد. پادشاهانی که درتمام‌ممالك عالم درقصور خود نشسته‌اند از دریای بالاتادریای پائین‌وپادشاهان عرب که درخیمه‌ها زندگانی‌میکنند تماماً باج سنگین خودرا آوردند و دربابل پاهای مرا بوسیدند... »

چنانکه درآغازاین فتحنامه ملاحظه میشود اگر جمله‌هائی بتکرار بکار رفته بیشترازنظر توضیح نژاد ونسب خانوادگی است که معمولا درنثر کتیبه‌ها نیزرعایت میشده است.

۱ـ نقل ازتاریخ ایران باستان جلد اول.

منشوری که داریوش درباره گئوماتای مغ به ایالات ایران فرستاده وبصورت کتیبه‌ای در بیستون منقوش است دارای صراحت و روشنی مضامین وشامل خصوصیات مذکور است [۱].

توسیدید [۲] در کتاب تاریخ خود ازعهد نامه‌ای یاد میکند که بین ملت اسپارت وداریوش اول منعقد شد که طرفین قرارداد تیسافرن [۳] ازجانب شاهنشاه ایران و خالسیدس نماینده ملت اسپارت بوده‌اند.

مضمون این عهدنامه شامل یك مقدمه کوتاه مشعر برتوافق دوطرف درباره صلح ومودت است وسپس شرایط این عهدنامه در ۷ ماده درذیل آن مؤکد ومقرر شده است.

مندرجات این عهدنامه دارای هیچگونه حواشی وزوائد وجمله‌های مکرر وبی‌فایده نیست بلکه بسیارساده وروان ترتیب داده شده است.

دیگر آنکه فرمانی ازطرف داریوش‌دوم بوالی بین‌النهرین درباب ساختمان اورشلیم وفراهم آوردن مخارج و وسایل کاراین بناصادرشده که درانتهای فرمان نام شاهنشاه که این فرمان را صادر کرده قید گردیده است بدین شرح:

«من داریوش این فرمان را صادر فرمودم پس این عمل بی‌درنگ انجام شود» [٤].

مؤلف تاریخ ملل شرق و یونان، البرماله فرانسوی نیز درصفحه ۱۳۷ این کتاب نامه‌ای ازداریوش اول خطاب به گاداتس ساتراپ آسیای صغیردرج کرده وآنرا سند معتبری برای نشان دادن میزان مراقبت و مواظبت شاهنشاه هخامنشی

۱ـ بنابگفته مؤلف تاریخ ایران باستان این‌بیانیه یامنشور را دربابل ومصرنیزیافته‌اند.

۲ـ Thucydide مورخ مشهوریونان (درحدود سال ۳۹۵ ـ ٤٦۰ قبل‌ازمیلاد) که تاریخ معتبری بنام پلوپونز تألیف کرده است.

۳ـ ساتراپ وسردارمعروف ایرانی وفرمانروای آسیای صغیر که فرماندهی ارتش ایران را درجنگ کوناکزا بعهده داشته است.

٤ـ نقل ازجلد اول تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله.

در اداره امور کشور پهناور ایران در آنزمان بشمار آورده است و چون این نامه برای نمودن اسلوب نامه نویسی در آن عهد جالب وسودمند است ترجمه نامه را دراینجا نقل میکنم :

«شاهنشاه داریوش پسر ویشتاسب بخدمتگزار خود گاداتس چنین میگوید: بمن خبر رسید که تو در تمام امور تعلیمات مرا نصب العین خود قرار نمیدهی. آشکاراست که کوشش تومصروف آبادی خاکی است که بمن تعلق دارد زیرا درختهائی در آسیای صغیر مینشانی که آنسوی فرات میروید ودر این کار من اندیشه ترا میپسندم واین خدمت را آن قدر هست که در خاندان سلطنت ذکر تو باافتخار قرین گردد (۱).

اما ازجانب دیگرچون توعواطف مرا درباره خدایان منظور نداشته‌ای اگرروش خودرا تغییر ندهی قهروخشمی که ازاین هتك حرمت بمن دست داده برتو ناگوار خواهد بود. تو بباغبانان تبرك یافته آپولون تحمیل روا داشته‌ای و آنان را بکاردر زمین غیرمقدس و ادار ساخته‌ای این کار درحکم مخالفت بااحساسات نیاکان من است نسبت بخدائی که در باره ایرانیان گفته است ... » (۲)

بین داریوش سوم واسکندر نیز بهنگام غلبه این سردار مقدونی برسپاه ایران نامه‌هائی راجع به استرداد مادر وزن وفرزندان داریوش سوم وطرح بعضی شرایط متارکه جنگ مبادله گردیده که مفاد آنها در تاریخ دیده شده لیکن عین مندرجات نامه‌ها نقل نگردیده است.

۱ــ ازاین بیان معلوم میشود که اسامی کسانیکه بشاهنشاه خدمات قابل ملاحظه میکرده‌اند در دفتر شاهی ثبت میشده است.

۲ــ مؤلف کتاب نامه را ناتمام گذاشته ونوشته است که پایان نامه بدست نیامده است لیکن ازهمین جمله‌های اواسط نامه مستفاد میشود که شاهنشاهان هخامنشی بخدایان ملل بیگانه بنظر احترام مینگریسته‌اند وآزادی عقاید دینی ومعنوی مردم را ازهرقوم وملت رعایت میکرده‌اند.

فقط در آخرین نامه‌ای که کنت کورث (۱) در تاریخ خود ذکر میکند یادآورمیشود که داریوش سوم به اسکندر تکلیف کرد که دخترش استاتیرا را بوی بدهد وجهیز او کشورهائی باشد که بین هلسپونت (داردانل) و رودهالیس (قزل ایرماق کنونی) واقع است . دراین‌نامه داریوش چنین‌مینویسد:

« اگر این‌شرایط را نخواهی‌قبول کنی‌فراموش‌مکن که کشتی اقبال‌همه روزه دریکجا لنگر نمیاندازد وانسان بهربلندی که ارتقاء یابد همیشه بقدری که محسوداست خوش‌بخت نیست. میترسم مانند مرغابی که سبک بال بسوی ستارگان بلند شده و اوج میگیرد توهم اسیر کبر و نخوت گردی . چیزی مشکل تراز آن نیست که دراین اوان شباب چنین بار سنگینی را که اقبال درخشان بردوشهای تونهاده بکشی ».

« من‌هنوز قسمتهای بزرگی را از کشورهای خود مالکم‌وتوبایدازفرات دجله ، سیمون وهیداسب (درهند) یعنی‌قلاع بزرگ شاهنشاهی‌بگذری. تو باید درجلگه های وسیع ایران بادشمن مواجه شوی و از کمی عده سپاهیان خود سرخ گردی . من‌ازسغد و رُخّج ونیزاز کشورهای مجاور کوههای‌قفقازو رود تانائیس (دن امروزی) ذکری‌نمیکنم ولی‌همینقدر بخاطرآر که آیا خواهی به ماد و گرگان و باختر ونیز هند که مجاور اقیانوس است دست بیابی و کی این‌کارمیسرخواهد شد »(۲)

این مطلب را تذکارمیدهیم که در دوره هخامنشیان فرمانها و نامه‌هائی که ازطرف شاهنشاه صادرمیشد بمهراومیرسید واین نامه‌ها هنگامیکه به ایالات تابع میرسید ومردم آنهارا میدیدند موردتعظیم وتکریم قرارمیدادند ومحلهائی بود که این مکاتیب و فرمانها را نگاهداری میکردند این محل بایگانی در آن زمان

۱- Quinte Curce مورخ لاتین درقرن اول میلادی و مؤلف تاریخ اسکندر است

۲- نقل ازتاریخ ایران باستان صفحه ۱۳٤٤ (جلداول) .

(دیفترای بازیلیکای) [۱] نامیده میشد . منشی و سردبیر هرایالت باید اجرای فرمان را بمرکز اطلاع دهد . شغل خبرنگاری نیز باین دبیران محول بود [۲] .

این نکته را بگوئیم که نعوت دربیشتر فرمانها و کتیبه‌های هخامنشی درباره عظمت وقدرت آفرینش اهورمزدا بوده است واین ستایشها تقریباً مشابه یکدیگر ترتیب داده میشده است مانند این عبارات :

« خدای بزرگی است اهورمزدا که این زمین را آفریده است که آن آسمان را آفریده است که انسان راآفریده است که شادی را برای مردم آفریده است ...» [۳]

بطوریکه قبلا نیز اشاره شد شاهنشاهان هخامنشی میل وافر وعلاقه مفرطی بذکرنسب و شجره خودنشان میدادند واین معنی بخوبی ازنثر کتیبه‌ها و فرمانها ومنشورها وفتحنامه‌های ایندوره مشهوداست ، چنانکه غالباً درضمن القاب وعناوین باتوجه به نژادوتخمه واصالت خانوادگی مفاخرت میکردند . این نکته راهم توجه میدهیم که‌درنامه نویسی بعداز دوره اسلامی نیزاین شیوه اثرونفوذ خودرا بجای گذاشته واین نوع فخرومباهات منتهی بصورت مجامله وبعنوان تعارفات معمول که غالباً ازجهت سلسله حسب و نسب خانوادگی بی‌پایه واساس بوده درمتن نامه‌ها بخصوص درآغازآنها و همچنین درمنشورها و فتحنامه‌ها همراه عناوین والقاب علی‌الرسم ذکرمیشده است وبطوریکه خواهیم دید تفاخرات مذکور که بیشتر برای نمودن قدرت و شوکت صاحب نامه و یا طرف خطاب مکتوب مرسوم بوده یکی ازعوامل اطناب وتفصیل نامه‌هابخصوص دردوره صفوی بشمارمیرفته است .

✧✱✧

درزمان ساسانیان نیز نامه‌های تاریخی متعددی دردست داریم و ازمهمترین

۱ـ این اصطلاح بضبط یونانی است که کریستن‌سن در کتاب‌تاریخ ایران درزمان‌ساسانیان آورده است .

۲ـ تاریخ ایران درزمان ساسانیان تألیف کریستن‌سن .

۳ـ ازکتیبه داریوش درتخت جمشید .

نامه‌ها که از اسناد معتبر شناخته شده نامه تنسر است.

تنسر که هیربدان هیربد اردشیر پاپکان بوده از طرف این پادشاه مکلف گردید که متون مقدس زرتشتی را گردآورده واوستای فراموش شده را ازنو بنویسد.

اردشیر پاپکان چهارده سال نسبت به اردوان آخرین پادشاه اشکانی عاصی بود وباوی بجنگ وزدوخورد می‌پرداخت تاآنکه بعنوان شاهنشاه مستقل کشور ایران بتخت نشست. تنسر یکی ازمردان زاهدی بود که مردم را بظهوروی مژده میداد وخلق را بیاری واطاعت از اردشیر دعوت میکرد وخواهان آن شد که زندگانی خویش را درراه آماده ساختن کار زمامداری اردشیر بگذارد. پس مشار ومعتمد وناصح وی گردید وچنان کوشید تاهمه شاهان وسران کشور بطاعت اردشیر گردن بهادند.

تنسر برای انجام یافتن این مقصود مکاتیب و رسائلی بملوك وشاهان اطراف اکناف نوشت وآنان را بحمایت ازاردشیر تشویق وترغیب کرد وازجمله نامه‌های تنسر نامه‌ای است که گشنسب شاه پذشخوارگر [۱] وفرمانروای جبال دماوند و ری وطبرستان وديلمان نوشته است:

این نامه را ابن‌مقفع ازپهلوی بعربی ترجمه کرده وسپس بهاءالدین محمد ابن‌حسن بن اسفندیار آنرا ازعربی بفارسی برگردانیده است ولی‌متن پهلوی و ترجمه عربی آن مفقود است.

آغاز نامه چنین است:

۱ـ نام سلسله کوهائی است ازجبال البرز درطبرستان که در زمان ساسانیان بهمین‌اسم پنشخوارگر یا پذشخوارگر نامیده میشده است. استرابون جغرافی دان معروف یونانی نام پتشخوار را بسلسله جبال البرزمیدهد این‌نام بتلفظهای مختلف‌ازقبیل فدشوارگر ـ فرشوادگر ـ بدشوارجروفرشوارجردر متون تاریخی فارسی و عربی مؤلفان شرقی ضبط شده است. ابوریحان بیرونی درآثارالباقیه درذکرملوك جبال نام شاه پذشخوارگررا (الفرجوارجرشاهیه) آورده است ودر دیباچه ابن‌مقفع که برنامه تنسر نوشته نام این‌پادشاه جشنسف شاه فدشوارگرذکرشده‌است.

« ازجسنسف‌شاه، شاه وشاهزاده طبرستان وفدشوارگر وجیلان ودیلمان ورویان ودماوند نامه‌ای به تنسرهربذ هرابذه رسیدخواند سلام میفرستد وسجود میکند و هرصحیح وسقیم که درنامه بود مطالعه رفت و شادمانه شد . اگرچه برخی برسداد وبرخی دیگر بافساد بود . امید است آنچه سقیم باشد بصحت نزدیك شودو آنچه صحیحست زاید گردد » .

« امابعد آنچه مرابدعا یاد کردی‌وبزرگ گردانیده‌ای‌خنك ممدوحی که مستحق‌مدح باشد وداعی که اهل اجابت بوده همانا که آفریده ترا که شاه و شاهزاده‌ای دعا بیشتراز من گوید و سودمندی تومثل من خواهد بود» .

« فرمودی دونبشته مرا که تنسرم پیش‌پدرتو منزلت وعظمی بود وطاعت من‌داشتی بمصالح امور ، او ازدنیا رحلت کرد وازمن نزدیکتربدو فرزند اوهیچکس نگذاشت بدرستی که جاوید باد روح اووباقی ذکراو ...»

این‌نامه درچهارده بندتنظیم شده وتنسردرهربند بعضی ایرادهای گشنسب را پاسخ داده و پاره‌ای ازمشکلات وی‌را درامور دینی وسیاسی و اجتماعی مورد بحث وتحلیل قرارداده است .

باآنکه این اسفندیار این‌نامه را دراوائل قرن‌هفتم ترجمه کرده و لغات عربی درترکیب جمله بندی عبارات آن تابع مختصات نثراینندوره است معهذا پیداست که درمتن پهلوی نظم وترتیب جملات‌رعایت شده است . این‌عبارات دربند ۶ نامه تنسردرباره کیفرمجرمین وعقوبت بر گناهان‌دینی‌وتقصیرات اخلاقی افراد ذکرشده است :

« ... جواب آنستکه بسیار پادشاهان باشند که اندك قتل ایشان اسراف بوداگرده تن کشند وبسیارباشند که اگرهزارهزار را بکشندهم زیادت باید کشت ومن ترا بیان کنم که قلت قتل‌وعقوبت درآن زمان و کثرت دراین‌زمان‌ازقبل رعیت است نه ازپادشاه ... درروزگارپیشین هر که از دین بر گشتی حالاً وعاجلاً قتل و سیاست فرمودی . شهنشاه فرمود که

چنین کسی را بحبس بازدارند وعلما مدت یکسال بهروقت اورا خوانند ونصیحت کنندوادله وبراهین برو عرض دارند وشبهه را زایل گردانند»

چنانکه در اوستای جدید مذکور است جامعه ایرانی بسه دسته تقسیم میشده است یکی آثروانان (روحانیان) دوم رتشتاران (جنگیان) سوم واستریوشان وهوتخشان (کشاورزان وپیشه وران) ولی در تشکیلات اجتماعی و کشوری ساسانیان طبقه دیگری بنام دپیوران شامل کارکنان ادارات دولتی بطبقات سه گانه افزوده شد که منشیان و نویسندگان احکام و نامه‌ها ومورخان و پزشکان ومنجمان جزء این طبقه محسوب میشدند و رئیس این طبقه را دبیران مهشت یا اِران دبیربذ مینامیدند (۱).

حکامی که از خانواده ساسانی وازطرف شاهنشاهان این سلسله برایالات ایران حکومت میکردند هر کدام القابی مخصوص داشتند وبعضی از این شهنشاهان مانند شاهپور اول و هرمزد اول وبهرام اول ودوم پیش از جلوس خود صاحب القابی خاص بودند مثلاً هرمزد اردشیر دارای لقب (شاه بزرگ ارمنیان) بود و بهرام اول لقب (گیلانشاه) داشت وحاکم سیستان (وهرام سوم) را لقب (سکانشاه) بود وفرمانفرمای کرمان بلقب کرمانشاه نامیده میشد والبته انتخاب لقب وعنوان بعضی از این حکام ومرزبانان برای قراردادن آنها درصف نخستین طبقات عالی اجتماع بود. (۲)

وهمچنین عناوین دیگری مانند ارگبذ و اسواربذ ویاوژرگان ونژادگان (رؤسا وملوك طوایف وخاصان ومالکان) که درتاریخ طبری گاهی معادل آنها «العظما والاشراف» ذکرشده معمول بوده است.

دیگر از نامه‌های قابل توجه دوره ساسانیان که کریستن‌سن درتاریخ مذکور ازآنها یاد میکند نامه‌هائی است که بین شاهپور دوم و کنستانس دوم(۳)

۱ـ تاریخ ایران درزمان ساسانیان تألیف کریستن‌سن صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹ ونامه تنسر صفحه ۱٤ .

(۲) تاریخ ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستن‌سن صفحه ۱۲۲.

(۳) Constance

امپراطور روم درسال ۳۵٦ میلادی مبادله شده‌است در یکی ازنامه‌ها که شاهپور نوشته شاهنشاه ساسانی درباره تصرف ارمنستان وبازستاندن بین النهرین اشاره کرده وعقیده کنستانس را که نوشته است پیشرفت وغلبه درجنگ اعم ازآنکه نتیجه دلاوری ویامعلول حیله وتزویر باشدجایزاست ناپسند ومردود دانسته‌است.

این نامه بدینگونه آغاز میشود :

«شاهپور شاه شاهان قرین ستارگان وبرادر مهروماه برادر خود قیصر کنستانس را سلام میرساند وخوشوقت است ازاینکه امپراطور در اثر تجربه براه راست باز گشته است ... ما هرگز این عقیده را قبول نخواهیم کرد که گستاخانه گفته‌اید هر پیشرفتی در جنگ اعم از اینکه نتیجه شجاعت ودلاوری یا معلول حیله وتزویر باشد شایسته مدح وتحسین است ...»

عنوان کنستانس در این نامه «کنستانس فاتح بر وبحر وصاحب فروشکوه جاودانی» است والقاب شاهپور دوم چنانکه امیانوس مارسلینوس(۱) افسرومورخ رومی در کتاب خود عیناً نقل میکند چنین‌است :

«شاهپوهر، شاهان شاه، قرین ستارگان، برادر مهر وماه ...»

این‌القاب با القابیکه شاهنشاه ساسانی درنامه‌های رسمی‌خودبفرمانفرمایان ارمنستان نوشته والقابی که در کتیبه حاجی‌آباد منقور است کم وبیش مشابهت دارد بدین شرح :

«مزدیسن بغ‌شاهپور. شاهان شاه‌ایران وانیران‌ازنژادایزدان» یااین‌عبارت:

«دلیرترین مزدیسنان. شاهنشاه آفتاب مرتبت. با افتخارترین دلیران ..»

و«آدمی فناناپذیر ازمیان خدایان وخدائی بسیار جلیل در میان مردمان وصاحب شهرت بسیار وکسی درطلوع باآفتاب قرین‌است وچشمان شب‌عطا کرده اوست ..»(۲)

---

(۱) Amianus Marcelinus

(۲) نقل از تاریخ ایران در زمان ساسانیان صفحه ۲٦۳

چنانکه اشاره کردیم عناوین پادشاهان هخامنشی درمنشورها وبیانیه‌های سنگی با جمله‌ها وعباراتی کوتاه مثل : «پادشاه بزرگ . شاه شاهان . پادشاه ایران . پادشاه کشورها» مذکور است چنانکه داریوش گوید :

«.. فرزند ویشتاسب . نوه ارشام هخامنشی .» این‌القاب وعناوین درزمان ساسانیان چنانکه دیدیم بصورت تازه‌تری در میآمد مانند این عبارت :

«شاهپوهر ـ شاه شاهان ایران وانیران . مینوسرشت از سوی یزدان . نوه پابك پادشاه که خود نیز آسمانی واز سوی یزدان بوده است»(۱)

بی‌فایده نیست در اینجا یادآور شویم که در ادوار اسلامی فرمانروایان کوچك در اکناف ایران القابی مطنطن وظاهرفریب برای نمودن نفوذ واهمیت خیالی خود بکار میبردند تا بدینطریق در دستگاه حکومت خود رونق واعتباری بدست آورند .

کریستن‌سن در تاریخ خود مینویسد اسناد ونامه‌های خصوصی ورسمی ساسانیان بلطف مضمون ومعانی ظریف نیز آراسته میشده است ودر این مکاتیب نقل قول از بزرگان ونصایح اخلاقی وپندهای دینی معمول بوده ومقام ومرتبت مخاطب ونویسنده نامه دراین نوشته‌ها رعایت میشده است . ضمناً توجه میدهیم که در دستگاه اداری و کشوری ساسانیان دبیران دارای نفوذ و قدرت بسیار بوده‌اند .

مؤلف تاریخ ایران درزمان ساسانیان ضمن شرح دبیران وکارکنان اداره مرکزی این سلسله بگفتار نظامی عروضی درچهار مقاله اشاره کرده وقسمتی از مقالت اول را که در باب دبیری و کیفیت دبیر کامل که در حکایت دهم چهار مقاله ذکر شده ودرآنجا آئین ورسم ملوك عصر چون پیشدادیان و کیان واکاسره و خلفا را جهت تهیه رسائل وجواب نامه‌ها تذکار داده وبرای تأیید این معنی نقل کرده است .

---

(۱) قسمتی از ترجمه کتیبه حاجی‌آباد .

این دبیـران مکاتبـات دولت وفرمـانها را انشاء وثبت میکـردند . طبری وزیـران ودبیران را دودسته از مقربان شاهنشاه میـدانسته که هنگام جلـوس شاهنشاه جدیـد تغییر وتبدیـل میبافته‌اند وبعضی از دبیران بمقامـات عالیتری منصوب میشدند .

کریستن‌سن درتاریخ ایران در زمان ساسانیان میگوید که دبیران درآن عهد بمقتضای مقام ومنصب واوضاع واحوال عمومی دوستـان ودشمنان مطالب و مضامین نامـه را تنظیم میکردند . در این قبیل مـوارد اگر در جنگ و پیکاری دشمن غلبه مییافت زندگی دبیران بمخاطره میافتاد . چنانکه شاهپورپسر اردشیر اول داد بنداذ منشی آخرین پادشاه اشکانی را که نامه‌ای اهانت آمیز به اردشیر نوشته بود هلاك کرد .

درتاریخ ادبی زمان ساسانیان ضمن فهرست آثار غیر دینی از رساله‌ای بنام آئین نامه نگاری(۱) کـه در حقیقت روش وترتیب ترسل در آنـزمان را روشن میکند نام برده شده که شامل خصوصیات مضامین وفواتح وپایان نامه‌است . آئین مذکور در ۴۳ بند تنظیم یافته‌است .

در ابتدای آئین مذکور طبقات مختلف که نامه بآنها نوشته میشود ازقبیل پادشاهـان وبزرگان کشور ونجبا وفاتحان وخویشاوندان آنها وکارداران وغیره ذکرشده ودر بیشتر بندهای آئین نامه‌نگاری ، ستایشها ودعاهای مرسوم زمان با نظم وترتیب خاصی که آمیخته به‌پندها ونصایحی است تدوین یافته ودر پایان هر نامـه نیز سعادت وخـوشی وکامرانی وارتقـاء مرتبه وبلندی روح ومقام معنـوی مکتوب الیه خواسته شده است .

اسلوب نگارش این اثر ادبی وانشائـی بایجاز و اختصار عبارات وجمله‌هـا مشخص است بعضی الفاظ وافعال وجمله‌ها تکرار میشود بخصوص ستایشها وادعیه

---

(۱) نسخه‌ای از این رساله که بزبان انگلیسی ترجمه شده وبـا خط وتلفظ پهلـوی آن در بمبئی بچاپ رسیده بوسیله آقای دکتر صادق کیا استاد محترم دانشگاه در اختیـار نگارنده گذاشته شد . تلفظ پهلوی نام این رساله «آئینك نامك یکتبونیشنپه (هزوارش)» است .

و واوهای عاطفه وقیود وضمائر. در تنظیم جمله‌ها هرفعل درجای خود قرار دارد واز حذف افعال بقرینه احتراز شده است.

برای نمونه این عبارت از بند ۳۲ آئین نامه مذکور نقل میشود:

« کی تان هماك تن درست وجان انوشك ونام (هزوارش) برزشنیك دهشنا افروغیك وخوره (هزوارش) وخششینك هپرپتایشنیك ودین وسکرتیك پتوند پتایشنیك وروبان گروسمانیك یخشوناند.»

ترجمهٔ عبارت: یزدان شما را همواره تندرست وجان شما را جاویدان و نام بلند مرتبه وآفرینش فروزنده وشکوه متعالی ودولت پاینده ودین نیك‌فرجام وخانواده پاینده وروان ملکوتی بداراد.

در کارنامه اردشیر پاپکان نیز اشاره بنامه‌ای شده است که از طرف پاپك در پاسخ اردشیر نوشته شده واز بررسی این مختصر پاسخ میتوان دریافت که آوردن امثال حکمت‌آمیز بر تأیید مطلب ومضمون در نامه‌ها وسایر نوشته‌های ادبی وتاریخی واجتماعی معمول بوده است مانند این عبارت:

« اپش پاپك پت پاسخون اوارتخشیر کرت نپشت کوتونی داناگیها کرت کذت چیژی کی‌زیبان نی ارش شایست بوذن اپاك وچورگان ستیژك برت وسخون درشت ادواچیها اوبش گیت و کنوچ بوچشن گوی پت پشیمانیك اوهی‌چی‌داناکان کپت استت کو: دوشمن پت دوشمن این نی توان کرتن کی هچ ادان مرت هچ کنشن‌ی خویش اوبش رسذ.»

ترجمهٔ عبارت: پس پاپك بپاسخ بسوی اردشیر نوشت که تونادانیها کردی چونکه بچیزی که زیان از آن نشایست بودن با بزرگان ستیزه بردی وسخن درشت وناگفتنی‌ها بدو گفتی. اکنون پوزش گوی وبه پشیمانی گرای چه دانایان گفتند که دشمن بدشمن آن نتواند کردن که از نادان مرد بسبب کردهٔ خویش بدو رسد.»(۱)

(۱) نقل از کارنامك اردشیر پاپکان. جلد اول سبك شناسی تألیف ملك الشعراء بهار.

قسمت دوم

نامه نگاری فارسی در دوره اسلامی تاظهور صفویه

بعداز حمله عرب وتسلط تازیان بر کشورما خط وزبان پهلوی راه زوال و نیستی درپیش گرفت وبجز لهجه‌هائی اززبان ملی ما که درشهرستانها وروستاها متداول بود زبان عربی ازنظر کثرت انتشار بخصوص ازاین جهت که ایرانیان بدین اسلام گرویدند زبان رائج دولتی وعلمی وادبی گردید بااینهمه باید متذکرشویم که تاچندقرن رشته ارتباط زبان ملی‌ایران بامشتاقان وآزادمردان میهن‌ما گسیخته نشدچنانکه نویسندگان ودانشمندان معروفی نظیرعبدالله بن‌مقفع پارسی باحمایت وتشویق خاندان نوبخت وبرمکیان وآل سهل ودیگران که ازایرانیان مستعرب بشمارمیآمدند وبزبان پهلوی‌وقوف وآشنائی کافی‌داشتند آثاری‌ازاین‌زبان رابعربی ترجمه ومنتشر کردند.

درهرحال زبان عربی باتسلط تازیان درکشور ایران بسرعت رواج یافت بطوریکه درقرنهای اولیه تادوره صفاریان دیوان رسائل بزبان عربی بود و دراین دوره نیز باآنکه یعقوب لیث رهبردلیر ایرانی‌ازسلطه عرب وزبان وفرهنگ‌تازی نفرت واحترازداشت زبان‌عربی زبان درباری ورسمی دبیران ونویسندگان رسائل بودلیکن‌درهمین دوره بود که محمدبن وصیف سکزی دبیررسائل یعقوب بسرودن شعرفارسی آغازنهاد.

چنانکه گفتیم باانتشارترجمه کتب وآثاراصیل‌ایرانی بوسیله‌روزبه(ابن‌مقفع) ودیگران شوق وجنبشی درروح وقلوب ایرانیان بوجودآمد تاآنکه دراواخرقرن سوم‌دولت جدیدی بوسیله‌اسمعیل‌بن‌احمدسرسلسله‌سامانیان‌ظهور کرد؛ اهمیت‌این سلسله بیشترازاین جهت است که فکر ایجاد دولت نیرومند مستقلی که پایه و

اساس آن به نیروی اندیشه وافکار ایرانیان استوار گردد واز نفوذ دربار پر از مکر وخیانت بغداد برهد بدست آزاد مردان ایرانی دراین کشور قوت گرفت و دولت سامانی کانون ومرکز مطمئنی برای توسعه زبان وفرهنگ ایرانی شد وبهمین جهت نویسندگان ومؤلفان ودانشمندان ایرانی بدربارسامانیان روی آوردند.

تشویق ملوك و امرای سامانی موجب گردید که نثر نویسی بزبان فارسی رواج یابد. بسبب همین تشویق وتحریض خدمات وکارهای مهمی از لحاظ رونق و وپیشرفت زبان ملی ما انجام یافت که تنظیم شاهنامه ابومنصوری [1] وترجمه تاریخ وتفسیر کبیر محمد بن جریر طبری بوسیلهٔ ابوعلی محمد بن محمد بلعمی وزیر منصور بن نوح سامانی وعلمای ماوراء النهر وتألیف کتابهای دیگر ازقبیل الابنیه‌عن حقایق الادویه و حدودالعالم از آنجمله است.

پس ازانقراض سامانیان درآغاز دوره غزنوی ترویج آثار فارسی کم وبیش ادامه یافت چنانکه فضل بن احمد اسفراینی دیوان رسائل بفارسی نوشته میشد ولی بعداً فارسی نویسی نویسندگان تخفیف یافت ودانشمندان ایرانی ازقبیل ابن‌سینا ومحمد زکریای رازی‌وابوریحان بیرونی کتابهای خودرا بعربی نوشتند بااینهمه رشتهٔ نثرنویسی بفارسی گسیخته نشدوبااینکه وسایل تشویق ازنظر ترویج نثرفارسی چنانکه باید درآندوره فراهم نبود کتابهای تاریخی وعلمی وادبی واجتماعی قابل توجهی ازقبیل تاریخ بیهقی و گردیزی و تاریخ سیستان و قابوسنامه والتفهیم و کشف‌المحجوب وغیره بفارسی برشته تحریر کشیده شد.

در دوره غزنویان وسلاجقه دیوان رسائل‌ومکاتیب درباری گاهی فارسی و گاه عربی بوده ولی‌درزمان خوارزمشاهیان انتشارزبان فارسی وضع بهتری داشته است ودیوان رسائل‌غالباً بزبان فارسی بوده است وچنانکه بعداً خواهیم دیدنمونه‌هائی ازاین مکاتیب ورسائل در کتابهای عتبه‌الکتبه والتوسل الی‌الترسل آمده است.

شیوه و روش نویسندگی و انشاء در ادوار مذکور که نثر نویسی بتدریج معمول گردید و قرن پنجم را نیز میتوان جزء این ادوار محسوب داشت بطور

۱- مقدمه این‌شاهنامه به نثراست.

کلی بسادگی وایجاز وارسال متمایزاست بخصوص که لغات فارسی برلغات عربی غلبه دارد وجمله‌ها نیز کوتاه واز نظرمعنی نیز روشن است و نویسنده توجهی بصنایع لفظی وتعبیرات واستعارات دور ازذهن واستعمال سجع وموازنه ندارد؛ بکاربردن کلمات کهنه فارسی وابتدا کردن افعال درجمله وجمع بستن لغات عربی بشیوه جمع بندی فارسی وتقدم صفت براسم و استعمال مصدر بجای مصدرمرّخم از اختصاحات دیگرانشاء ادوارمذکوراست.

شك نیست که ازاین ببعد بعلت توجه پادشاهان بمرکزخلافت وتأثیر نثر تازی درنثرفارسی تفاوتهای محسوس درنوشته‌های مکاتیب پدیدمیآید و بتدریج نثر فنی جایگزین نثرساده ومرسل میگردد.

درنامه‌های قرن پنجم واوائل قرن ششم تقلید از نثرتازی مشهود است و لغات عربی نیزبتدریج روبکثرت مینهد و توصیفات برای توضیح مطلب بکارمیاید ولی باید توجه دهیم که تاقرن ششم روش تنظیم و تدوین مکاتیب ومراسلات فارسی براطلاق وسادگی است ونثردوره سامانیان وغزنویان درمنشآت نویسندگان قرون مذکور اثرونفوذی عمیق داشته است لیکن درقرن ششم ازِنثرمکاتیب مانند شعر استعمال صنایع وتکلفات لفظی وسجع وموازنه وآوردن جمله‌های مترادف وبکاربردن الفاظ و امثال تازی برای اظهارفضل وآوردن شواهد شعری ازعربی و فارسی و تلمیحات واستدلالات قرآنی بتدریج رواج مییابد واطناب ومستورداشتن معانی در پرده لفاظی واستعارات و کنایات گوناگون معمول میگردد.

قبل ازآنکه درباره نثرمصنوع مکاتیب درقرن ششم بحث کنیم بهتراست نمونه‌ای ازسبك نامه های دوره غزنوی که نویسندگان چیره دستی از قبیل ابونصرمشکان وابوالفضل بیهقی داشته‌است دراینجا بیاوریم تامقایسه مکاتیب مرسل ومضوع آسان گردد.

این عبارات ازمنشات بیهقی نقل میشود:

«... مدتی درازاینجا ببلخ مقام کردیم تاصد هزار سوار وپیاده وپیلی

پانصد این شغل را آماده شد تا آنقوم را که چنان نافرمانی کنند و برای خداوند خویش اعتراض نمایند مالیده آید و براه راست بداشته آید (۱) و نیز امیر را که برادر وداماد ماست بیدار کنیم و بیاموزیم که امیری چون باید کرد که امیر ضعیف بکار نیاید.

اکنون مارا عذری واضح باید تا اینجا سوی غزنین باز گردیم واز دوکار یکی باید کرد یا چنان بطوع ورغبت که نهاده بودند خطبه باید و یا نثاری وهدیه شما بایدم فرستاد چنانکه فراخور ما باشد تا درنهان باز نزدیك وی فرستاده آید که ما را بزیادت مال حاجت نیست وزمین قلعت‌های بدزدند از گرانی بار زر وسیم ...»

چنانکه اشاره کردیم بعد از دوره غزنوی نثر ساده وروان با استعمال صنایع وتکلفات لفظی مخصوصاً سجع وموازنه به نثر مصنوع تبدیل میگردد و نویسندگان متعددی از این سبك پیروی میکنند.

از پایه گذاران نثر مصنوع در نامه‌های فارسی علی بن احمدالکاتب است که منشی سلطان سنجر سلجوقی ورئیس دیوان رسائل او بوده و منشآتی بنام عتبة الکتبه فی بیان تعلیم الکتابة والانشاء دارد. شیوه نگارش مراسلات وی چنانکه سعدالدّین وراوینی صاحب مرزبان‌نامه میگوید بلطف وجزالت وسلاست آمیخته است وچون رعایت اسجاع واطناب ازلوازم مکاتبات دیوانی است نویسنده مذکور نیز درمنشآت خود از بکاربردن موازنه وقرینه سازی وتوصیف وتشبیه وتمثیل که در اطاله کلام مؤثراست درحد خود فرو گذار نکرده است.

نویسنده‌ای که دراین راه بافراط گرائیده بهاءالدین محمد بغدادی مؤلف کتاب التوسل الی الترسل است. نمونه‌های منشآت وی ازموازنه وسجع وتکرار وترادف آگنده است وبا اینکه پختگی مطالب وعبارات واستعمال افعال حقیقی ومجازی براساس وآئین مطلوب مراعات شده معهذا پیداست که روش ساده واطلاق وارسال متروك میشود وصنایع لفظی جایگزین آن میگردد.

۱- استعمال فعل‌مجهول بمعاونت فعل‌آمدن درمنشآت این‌عهد بکثرت دیده میشود.

درنامه‌های این عهد که دبیران ازطرف خداوندان خود بدیگرملوك طوایف و زمامداران عصر مینوشتند آثار فساد نثر فارسی مرئی است . ظاهراً نویسندگان ناچار بوده‌اند برای خوش‌آمد گوئی وتعریف وتمجید ، نامه‌های خودرا باآب وتاب بنویسند وچون درغالب این نوشته‌ها مسائل ومطالب جالب و مهمی مشهودنیست ناگزیرمنشی مکاتیب به‌الفاظ واصطلاحات عربی ومترادفات و ترجیعات واسجاع گوناگون وجمله‌های پرپیچ وتاب متوسل میشده‌است .

دراین نامه‌ها جمله‌بندیها از اسلوب وقاعده اصلی خارج میگردد و حذف افعال بی قرینه متداول میشود . از این ببعد در مقدمه نامه‌ها عبارات خاصی از قبیل :

« زندگانی مجلس سامی در استیلاء اعوان و استعلاء ارکان حشمت ... دراز باد ـ » یا (فراوان سال باد) با تفصیلات جای داده میشود ودرآغازاحکام وفرمانها عبارات «از آنجائیکه ...» ونظایرآن با جمله‌های مطوّل بنظر میرسد .

این عبارت از منشآت بهاءالدین محمد انتخاب شده است :

«... چون استحکام مرایر وفاق موجب اشتعال نوایر اشواق باشد وتباعد انحاء دیار مقتضی تزاید امداد افتقار بسفارت تشاهد قلوب وعبارت تناجی ضمایر توان دانست که باچندین عهود محکم مبرم وچنین مسافت دور ودراز که جانبین را درمیانست کار آرزومندی بچه غایت رسیده باشد وحال نیازمندی بکدام نهایت انجامیده فی الجمله کمال تشوق از تحدید تفوق میکند و کثرت التباع از انقیاد تعدید امتناع مینماید ...»(۱)

با اینهمه بهاء الدین خود هنگامیکه از زندان شادیاخ بمنشی دیوان خوارزم‌نامه مینویسد از رسم وسنت نامه‌نگاری آن عهد که بنظر وی کهنه و نامطلوب میآمده است عدول کرده ونامه را با مضامین زیبا وتعبیرات روشن و

---

(۱) نقل از سبك شناسی ملك الشعراء بهار . جلد دوم ص ۳۸۰

مطالب پرمغز والفاظ شیرین برشته تحریر کشیده است ودیگر آنکه در استعمال لغات عربی از حد اعتدال تجاوز نکرده وحتی میتوان گفت لغـات فارسی در نامه وی پیش از لغات عربی است چنانکه از عبارات ذیل برمیآید :

«... ودور از آنجناب از دوری آنجناب چندان اندیشه شوخ دیده بمن محیط شده است وچنان صبر کار نادیده مرکزخالی گذاشته که اگرچه دل میخواهد ، خاطر مؤاتات نمیکند که محافظت عادت قدیم بجای آرم ومراقبت سنت معهود واجب دارم ...»

«... پاداش سپیدکاری سپهر فیروزه‌کار نیلفام روزامیـدواری وروی بخت من سیاه کرده وچیره دستی روزگار رنگ آمیز بخون دل بررخ به‌رنگ من بیرنگ زده وازهرجنس خطرات اضجار در صحن ضمیرچون از هر نوع طبقات آدمـی درصحرای عرفات طواف عادت ساخته وسینه‌ای کـه بیت الحرام کرم بود بیت‌الاحزان مصایب شده ودلـی که قبله محنتها بود حجر الاسود محنتها را حجر الاسودوار نشانه گشته و تنی که رکن فضایل بود از کعبه آمال بمقام غیبت بازآمده وازصفای سینه در منـای تمنی احرام انتظار گرفته تا کـی داعی اجل را لبیک زند وعُمره عمررا درنوردد واز این بادیه پرآفت بدار السلام سلامت رسد ...»

دراواخر قرن ششم وقرن هفتم نویسندگانی‌مانند جُرفادقانی منشی معاصر سلطان طغرل مؤلف تاریخ یمینی‌ومحمد نسوی کاتب سلطان جلال‌الدین‌خوارزمشاه ودیگران رسائل و نامه‌های خودرا باهمین سبك که گاه ساده و گاه متکلفانه وبین بین تدوین کرده‌اند .

بـااینکه بیشتر نویسندگان بعداً همین سبك را کـه تمایل ورغبت شدید بتوسعه نثر فنـی‌است تعقیب کـرده‌اند معهذا سبك واسلوب نویسندگـی در تهیه نامه‌ها ومکاتیب تنزّل یافت بخصوص دردوره مغول که تاریخ نـویسی رواج ورونق شایان میبابد شیوه واسلوب قدیم در نامه‌نگاری تاحـدی متروك میگردد ولغـات

واصطلاحات تاتار ومغول وارد نامه‌ها میشود واصطلاحات وتعبیرات تازه که بعداً به‌تصنّع وتعقید وابهام وهجوم لغات عرب منتهی میگردد کار را درنامه‌نویسی ونثر مکاتیب دشوارتر میکند وچنانکه خواهیم دید این سبك و اسلوب که تا دوره تیموری ادامه دارد نفوذ عمیق خود را در نامه‌ها و رسائل دوره صفوی بجای میگذارد.

بااین حال‌ودرهمین گیرودار انقلاب نثر که براثر هجوم مغول‌بوجود آمده ورفته رفته تربیت یافتگان فن نویسندگی درقرن ششم وآثارجزیل وفخیم آنان ازیاد برده میشود نویسندگان چیره دستی بوجود آمده‌اند که باتوجه بنوشته‌های فنی‌قدیم نامه‌های خودرا بانثری ساده ومرسل که گاهگاه به نثرمصنوع درهم آمیخته است تحریر کرده‌اند وباید گفت اگر اصرار و ابرام نویسندگان درنشر ادبیات عرب وتوجه بصنایع لفظی وتکلفات نامحدود وآوردن لغات و اصطلاحات عربی بوسیله اینگونه نویسندگان تعدیل‌نمی‌یافت بی‌تردید بزبان وادبیات فارسی لطمهٔ بیشتری وارد میآمد.

این نکته را تذکارمیدهیم که چنانکه جوینی درجهانگشای، خودآورده در ابتدا چنگیزوقوم اوبه عبارت پردازی و آرایش الفاظ درمنشورها و نامه‌ها و مراسلات‌درباری روی خوشی نشان نمیدادندوالقاب وعناوین‌راممنوع‌میدانسته‌اند: «... هر کسی که برتخت خانی‌نشیند یك اسم درافزایند خان یاقاآن وبس‌زیادت ازآن ننویسند .. ومناشیر ومکتوبات که نویسند همان اسم مجردنویسند میان سلطان یاعامی فرق‌ننهند وفح و مقصودسخن نویسند و زواید القاب و عبارات را منکرباشند .. »

درتاریخ الفی آمده است که چنگیزخان یکی از دبیران خوارزمشاه را خواست وبوی امر کرد نامه‌ای درباب تسلیم وانقیاد بوالی موصل (بدرالدین‌لؤلؤ) بنویسد. کاتب نامه را بعادت و سیره منشیان باعبارات والفاظ ومضامین خوش و دلنشین مناسب شأن پادشاهان نوشته بود لیکن این‌نامه پسند خان مغول نیفتاد

و روی بمنشی کرده و گفت : ای مرد آنچه من گفتم در اینجا نیست و چون کاتب نگون‌بخت پاسخ داد « که نامه‌را بدین اسلوب باید نوشت‌خان بغایت خشمناك شده فرمود که دل‌تو باما یاغیست چیزی نوشته‌ای که چون‌یاغی برخواند دریاغی گری مجدترشود . بعدازآن فرمود تا منشی احمق‌را بیاسا رسانیدند » (۱) .

بهرحال در اواخرقرن هفتم و اوائل قرن هشتم نویسندگان معدودی نثر مکاتیب را ازپیرایهٔ تکلفات وتصنّعات رهائی‌داده ونامه‌هارا بارعایت سادگی‌وروشن بودن معانی وبکاربردن الفاظ شیوا ومأنوس ولطف قریحه وذوق که درعین حال روش وسنت ادبای گذشته را محفوظ داشته‌اند برشته تحریر کشیدند و مکاتیب و نمونه انشاءِ آنها درقرون بعد نیز کم وبیش سرمشق منشیان و کاتبان آینده گشته است .

ازجمله نویسندگان‌خوش‌قریحه این‌عهد محمدبن‌هندوشاه معروف‌به شمس منشی پسرهندوشاه نخجوانی مؤلف تجارب السلف است که کتاب مفیدی بنام «دستورالکاتب فی‌تعیین‌المراتب»تألیف کرده است . نگارنده نسخه خطی این کتابرا در کتابخانه مسجد سپهسالار دیده وازمطالعه‌آن بهره‌مند شده است وچون مطالب این کتاب‌برای تحقیق‌درتاریخ نامه‌نگاری فارسی‌وتأثیرآن درآثارکاتبان ومنشیان آینده حائزاهمیت بسیاری است لذا ما درباره این کتاب بشرح وتفصیل بیشتری میپردازیم .

مؤلف مذکور(۲) درمقدمه این کتاب در ترکیب‌دعای عربی وفارسی‌درباره مکتوب‌الیه واکتفابیك‌دعادرمواردمعین‌مطالبی‌ذکر کرده‌وخاطرنشان‌ساخته است که‌منشی باید دربکاربردن استعارات‌وتعبیرات چه بوسیله استفاده از کتب وآثار

۱ـ نقل ازجلدسوم سبك شناسی تألیف مرحوم بهارصفحه ۱۶۹ .

۲ـ این‌نویسنده دردستگاه شیخ اویس آل‌جلایرکاتب بوده‌است . مؤلف مذکور که درقرن هشتم میزیسته درآغاز کتاب خودتوجه میدهد که اکابروقت منشأت‌اورا پسندیده‌اند چون‌ترکیب انشاء درهرعصروزمان مختلف‌ومتفاوت است‌دیگرترکیب منشیان‌واستادان سابق‌مانند رشیدالدین وطواط وبهاءالدین‌محمد بغدادی ونورالدین منشی و رضی‌الدین خشاب با وجود تفوق درفصاحت‌و براعت «مصطلح ابناء روزگار درلواحق اعصارنیست .. »

نویسندگان وچه بمدد استعداد خویش دربند تهذیب وتنقیح استعارت باشد واز استعمال الفاظ غریب ووحشی احترازجوید ودرحسن خط وعبارت بکوشد وهمچنین القاب برقدر ومنزلت اونویسد وحد فواصل خطوط را درنامه‌های متعارف ومکاتیب امرا وحکام نگاه دارد وپس‌از اتمام مکتوب قدری خاك پاك برای تبرّك وتیمّن برآن ریزد واستشهاد بفرمودهٔ رسول اکرم(ص) کند که میفرماید «تربوا کتابتکم فانه انجح للحوائج» ونامه خودرا ازاول تاآخر فرو خواند تااگرسهوی رفته باشد باصلاح آورد ونامه را مهر کند وسپس ازقول مولانا ملك الافاضل حکیم‌الدین ناموس چند فایده شامل‌شش فصل درموضوع علم‌انشاء وفضیلت آن بالوازم ولواحق که بدان تعلق دارد در کتاب آورده است . ضمناً درباب نصایح ومواعظ نیکو که باید درباره امیران وملوك وسلاطین مرعی‌داشت بمواعظ وپندهای‌حجة‌الاسلام غزالی طوسی که آنرا جهت سلطان سعید ملکشاه نوشته و دیگر حکما که بهمین‌راه رفته‌اند اشاره کرده وذکراین مواعظ واندرزهارا برای خیرخواهی پادشاهان لازم وسودمند دانسته است .

اولین مکتوب وی که دراین کتاب‌آمده در خصوص توجه سلاطین باهمیت مردان کاردان وتکثیرآنها وتعمیربقاع و بلاد واشاعت ومعدلت ومکرمت ونصفت است ودراین گفتار ازبزرگان وحکما ودانشمندان مطالبی‌نقل‌قول کرده است .

شمس منشی کتاب موردبحث را بابواب وفصول تقسیم کرده وبرای هرفصل که بموضوع ومضمون خاص اختصاص‌داده عموماً درصورت (مکتوب وجواب) در نظر گرفته وبرای هرصورت انواع ونمونه‌هائی ذکر کرده است . مثلادریکی از فصول نخستین (صورت اول) نوعی درخصوص منع ظلم وتعدی است که ازطرف پادشاهی بپادشاه دیگر نوشته شده است .

نامه با عرض دعا وثنای مختصرشروع میشود و سپس مفاد ومضمون نامه در موضوع مذکور با استشهاد از آیات قرآنی و احادیث نبوی مانند : « اعدلوا هو اقرب للتقوی» ویا « نص العدل والدین وقوة السلطان وفیه صلاح الخاصة والعامة »

باز کرنصایح و تنبیهاتی مناسب حال ومقام بمیان میآید ونامه باامیدواری بصلاحو انتخاب راه صواب خاتمه میپذیرد .

مطالب ومضامینی که هندوشاه برای نمونه نامه نگاری انتخاب کرده بیشتر درزمینه اموردیوانی وسیاسیو اخلاقیوحقوقی ورعایت آداب ورسومیاست که در آنزمان معمول بوده وچنانکه اشاره شدنویسنده برای هریك ازموضوعات مذکور فصلی منظور کرده است ازقبیل نمونه عهدنامه‌ها وعقد قرار اخوت ومودت ـ در استصحاب مشایخ طریقت وعلمای شریعت ـ درتهنیت ـ درتهدید وجواب آن ـ در تعزیت ـ دراستدعای ترددتجاروقوافل ـ درطلبدوستی وموافقت ـ درباب پیشنهاد وصلت و ازدواج ـ دراجراء وقف واقفان ـ درمنع تصرف املاك مردم بغیرحق ـ درمشاورتوحزم ، درتعیینخزانه جهتواجباتمستحقانوانعامات وصدقات ومانند اینها .

دراین نامه‌ها بعضیرا منشیانه وبااسلوبی که به نثرفنی نزدیك است نوشته وبرخیرا بطریق ساده ومرسلنگاشته است وبهرصورت انشاینامه‌ها پخته‌وسلیس ومضامین وتعبیرات آن زیبا ودلپذیراست و بیشترموازنه‌ها وقرینه سازیهای آن ازدو تاسه سجع بیشترنیست و ایننکته راهم اضافه میکنیم که حذف افعال در جمله‌های عطفی بکثرت دیده میشودمانند ایننامه که درباره تخصیصادرارات وانعامات وصدقات ومراسم ووظایف و (جامکیات) نوشته شده است :

« بحضرت کیوان رفعت سلطانی که بحقیقتسایه رحمت یزدانیست اعلام میرود که یکی ازحکمتهای الهیشانه وعظم سلطانه درتعیین سلاطین و زمام مهامانام بقبضه اقتدار ایشان آنست که لایزالمطامح انظارومسارح افکارایشانایصال منافع بارباب استحقاقواصحاب افتقار باشد تامحتاجان امم ومستحقان اهلعالم ازنواله نوال و فضاله افضال ایشان باهنا موايد واعذب موارد اختصاص یابند و کسری که ازتصادم حوادث روزگار و تلاطم امواجافلاس وافتقارترین حال ایشانشده بدانمنجر گردد وبنام

هر یك وجهی که امور معاش و اسباب انتعاش را کافی باشد مجری و مقرر شود و آن مبلغ بنام ایشان ادراری مستمر و انعامی مستقر و رسومی مقرر و معیشتی مقرر و جامگی تمام و وظیفه‌ای بلا کلام وصدقهٔ دایر و عارفه سایر باشد. ومجموع ملوك ماضی وسلاطین سالف تغمدهم الله بغفرانه .. بتمهید این قواعد وبسط این موايد قیام نموده‌اند ... »

چنانکه اشاره شد بیشتر نامه های شمس کاتب در این منشآت نسبةً ساده و روان است و لغات و اصطلاحات عربی نامأنوس و وحشی ندارد و از غموض و تعقید و ابهام نیز مبراست مانند این نامه که در باب مشاورت وحزم نوشته وماقسمتی از آنرا برای نمونه ذکر میکنیم :

« ... مشاورت در کلیات امور وظیفه امرا و وزراء و ارکان دولتست باجمعی از حکما و اکابر که درپایه و مرتبت ایشان یازیادت تاصوایب امراء ایشان باتفاق بررأی پادشاه عرض کنند وحکم نفاذیابد که بدان موجب بتقدیم رسانند چه پادشاهان بزرگی مشورت بااصحاب رأی و ارباب رویت بغایت معتبر دانسته‌اند وچون مستشار یعنی آنکه بااومشورت کنند ورأی اوطلبند درمحل اعتماد بوده ازرأی او تجاوز ننموده‌اند و آنرا دستور کارنامه اعمال ساخته وانوشیروان عادل چون خواستی که درامور سلطنت ومملکت ازحکیمی مشورت طلبد نخست یکساله وظیفهٔ او از نقود واجناس و مطاعم ومراکب و دیگر لوازم و لواحق آن تسلیم فرمودی آنگاه استشارت کردی تاحکیم چون جزا یافت مصالح معاش متردد خاطر نبودی وحواس ازمزعجات استراحت یافته رایهاءِ صائب زدی و انوشیروان مستفید ومتمتع شدی وامور مملکت براو کدقواعد قرار گرفتی ... »

دراین نامه‌ها وامثال اینها مقدمه وآغاز آنهاهم بی تکلف است و عبارات مقدمه‌ها معمولا چنین است «بعداز تجدید اساس موالات وتأکید مبانی محبت ومصافات اشارتی که درباب ... فرموده بسمع رضا اصغارفت .. » وشبیه این جمله‌ها درمکاتیب

دوستانه نیز بکارمیرود مانند این عبارت : « بعداز تشیید مبانی اتحاد و تأکید اوضاع محبت واعتقاد اعلام رأی انوروضمیر ازهر گردانیده میآید ... »

منتهی دربعضی مواردبمناسبت حدوث واقعه یامثلاً هنگام تعزیت این جمله بدینطریق تغییرمیکند مانند : « بعدازشرایط تسلیم و رضا بقضاء الهی تصویررأی منیرحضرت .. گردانیده میاید .. »

مؤلف مذکور بعدازتنظیم اینگونه نامه‌ها قسمتی از کتاب خودرا بالقاب وادعیه مناسب حال ومقام اشرف الناس ازعلما ـ حکما ـ مدرسان ـ خطبا ووعاظ اطبا ـ و صلحا و ارباب فتوت و گوشه نشینان ـ منجمان و شعرا و استادان ـ و خویشاوندان واقربا ـ تجار ـ اسفهسالاران و کوتوالان قلاع ـ مهندسان ـ معماران وصدور واعیان وهمچنین عموم اوساط الناس اختصاص داده است.

مثلاً القاب وادعیه مکاتیب بعنوان مشایخ وعلما چنین آمده است :« برکات اوقات‌متبر که شیخ بزرگوار یگانه روزگار مقتدای اعظم قدوة العالـم شیخ شیوخ الاسلام ملاذ طوایف الانام سلطان المحققین برهان العارفین و قدوة الواصلین و صاحب الکشف والتحقیق المؤید عندالله .. واصل باد والطاف یزدانی باوقات متبر که آن عالم ربانی متواصل ..» البته دربعضی موارد ادعیه عربی نیزذکرشده است.

پس‌ازاتمام این‌فصل وتقسیم بندی القاب وادعیه درباره طبقات مختلف کـه درآخرین انواع آن خطاب‌به فراشان وساربانان وخربندگان است بقسمت‌دیگر کتاب که مخصوص نگارش‌اوضاع واحوال وموضوعاتی است که پس‌از القاب‌بمیان میآید (بنابقدرومراتب اشخاص) میپردازد . این‌احوال وموضوعات درزمینه امور سیاسی‌واجتماعی واخلاقی است که درفصول مختلف‌درباب تهنیت‌مناصب ـ تهنیت قدوم وازسفرباز آمدن ـ دراخلاص و اتحاد ـ درطلب موافقت ودوستی ـ درتحف وهدایا ـ درعتاب ـ دراستغفار ازخطایا ـ درعیادت‌مرضی ـ در استمالت گریختگان ودرماندگان وغیره ذکرشده است وچنانکه گفتیم سبك انشاء این‌نامه‌ها بیشتر بینابین است که گاهی نثرفنی ومنشیانه وگاه بروش ارسال واطلاق است .

قسمت دیگر کتاب که بنام (مرتبه چهارم) نامیده میشود و آخرین باب کتاب است نمونه انواع مکاتیبی است که از طرف امرا ووزراء و ارکان دولت و ملوك ولایات و مشایخ وقضات وطبقات دیگر بسلاطین نوشته‌میشود . دراین نامه‌ها نیز صورتهـا و نوع هرنامه را مطابق مقام و شأن نویسنده بدست داده است البته نویسنده کتاب سعی کرده است مطالب را بطوراجمال بیان کند چنانکه خودنیز ضمن مقدمه کتاب باین‌معنی اشارت کرده است : اگرکلمهٔ چندمناسب عادت این روز گاربروجهی که معهود ومستعملست‌نه مطول‌ممل‌ونه موجزمخل بران اندراج وانخراط بیابد موجب نزهت متأملان وسبب فرجهٔ متنزّهان گردد ..

دیگر ازنویسندگان اوائل‌قرن‌هشتم هجری که نثروی درمکاتیب ادواربعد دخیل ومؤثربوده است خواجه رشیدالدین فضل‌الله طبیب مخصوص ووزیر غازان خان وبرادرش شاه‌محمد خدابنده است (۱)

این ادیب ومورخ و نویسنده دورهٔ مغول تألیفات متعددی دارد که ازجمله آنها مکاتیب‌رشیدی است که مجموعه‌ای از۵۳ مکتوب‌است . (۲) این‌نامه که‌غالباً بحکام‌وعمال وعلما وبزرگان قوم وهمچنین فرزندان خودنوشته وجواب بعضی از آنها نیزدراین مجموعه‌آمده است حاوی مسائل دیوانی وامورجاری کشور وشرح وظایف عمال دولت و مستمریها ومطالبی درباب مراثی‌وتعزیتها وطرح بعضی‌مسائل ومعتقدات‌دینی‌وامورروحانی‌است. درنامه‌هائی که‌خطاب بفرزندان‌خودنوشته‌است یك سلسله مواعظ ونصایح سودمندی بکاربرده که مطالعه‌آنها ازلحاظ طرح‌مسائل درزمینه اخلاق واموراجتماعی و معنوی فوائد بسیاری دربردارد .

۱- این وزیر وطبیب مخصوص ازادبا وفضلای دوره مغول است که درخط وانشاء وفنون ادب وشعروتاریخ وفلسفه وریاضیات وفقه وتفسیردست داشته‌است . ازتألیفات ومصنفات‌معروف‌وی یکی‌جامع‌التواریخ‌رشیدی‌ودیگری تفسیررشیدی‌است‌ومؤلفات‌دیگری‌ازقبیل الاثاروالاحیاء ـ تقسیم الموجودات ـ التوضیحات وغیره دارد . پزشك ودانشمند مذکور درمرگ خدابنده بسبب حسد وکینه بعض ازمقربان دربار مغول متهم بخطای معالجه دربیماری این پادشاه شد و بامرسلطان ابوسعید پسرخدابنده درسال ۷۱۸ هجری بقتل‌رسید.

۲- مکاتیب رشیدی بوسیله محمد شفیع درسال ۱۳۶۵ هجری درپنجاب بطبع رسیده‌است.

اسلوب نگارش این کتاب اگرچه باستحکام وجزالت وانسجام متصف است لیکن در ردیف نثرهای فنی و صنعتی است وبامقایسه با نثر مکاتیب شمس منشی مشحون بسجع و موازنه و قرینه سازی وترکیبات عربی ولغات سنگین و مشکل تازی است وهمچنین اخبار و امثال عربی وآیات قرآنی وابیات و اشعار متعددی ازشعرای عرب بحد وفور بعنوان شواهد وتکمیل مطالب ومضامین این نامه‌ها بکار برده شده است منتهی نویسنده سعی کرده است در حدود امکان اختصار وایجاز را رعایت کند وازتفصیل و اطناب ممل احترازجوید.

دراینجالازم میدانیم منتخبی ازیکی دونامه از مکاتیب خواجه رشیدالدین فضل‌الله که اولی را درخصوص مبداء ومعاد حال خود بمولانا عفیف‌الدین بغدادی نوشته ودیگری‌را بعنوان فرزند خودخواجه عبداللطیف دروقتی که حاکم اصفهان بوده تحریر کرده است برای نمونه نقل کنیم ضمناً متذکرمیشویم که این نامه‌ها نسبت بدیگرنامه‌های رشیدالدین تاحدی ساده ترتدوین گردیده است .

منتخبی از نامه خواجه رشید بعفیف‌الدین بغدادی

بسم‌الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

« مولانـاءِ اعظم قدوة الاماثل والافاضـل معدن المکارم والفضائل حاوی علوم النقلیه ، کاشف سرائـر العقلیه ، ناظم مصالح العباد ، کافی امور فی البلاد، ماحـی الظلم وقامـع الفساد، زین الانام مبیّن الحلال والحرام ، مولانا عفیف الملة والدین احمد ادام‌الله فضله ... بخواند وبعدمـا معلوم کند که چون در اوان شباب و زمان جوانی برموجب «وتبتل الیه تبتیلا» درگـوشه اختزال و کلبهٔ اعتزال متواری گشتـه بودم [۱] واز ذمایـم افعال وقبایح اعمال برمقتضای « توبوا الی الله توبةً نصوحاً » تایب شده وخرقه تقوی را از وسخ دنیا بآب انابت «وثیابـك فطهّر» شسته ودلی‌را

---

(۱) خواجه رشید چنانکه در شرح حال وی مذکور است در اوائل عمر در کمال سختی وپریشانی میزیسته است .

بموعظه «والرجز فاهجر» از اوزار استکبار و آثام جمع حطام دور گردانیده و بدین وسیله گل عرفان و شکوفه ایمان در چمن جان و باغ روانم می‌شکفت. مصراع : گرفته گوشهٔ عزلت چو عنقا.

و نهال باغ بلاغت و زلال جویبار براعتم خضرتی تمام داشت و اصداف مطالبم پراز درر مآرب بود و از خوان «فیهاما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین» نواله نوالم میرسید ... تا بوقتی که تارك دولت و فرق حشمتم بتاج سیادت و اکلیل سعادت متوّج گشت و درگاه بارگاهم بجمع علماء و مربع فضلاء و محطّ رحال و ملاذ رجال و مهرب مظلوم و مطلب محروم و مسکن ارباب دین و مأمن اصحاب کشف و یقین و مآب برنا و پیر و مقصد صغیر و کبیر گشت و اهل دانش و بینش که سردفتر آفرینش‌اند هریك بنام این ضعیف کتابی مطبوع و رسالهٔ مصنوع درعلم معقول و منقول بعبارتی عقل آمیز و نظم و نثری دانش انگیز نوشتند ... و ببرکت علم زمام نفسم را از قبضه غفلت دولت بیرون میبردند و درخلوت خانه وجود بصر بصیرتم را بکمل شهود معبود مکمّل میفرمودند ... علی الخصوص جناب مولانا البحر الخضم والطود الاشم سلالة العلما خلف الفضلا مفتاح کنوز الحقایق کشاف رموز الدقایق ... گلبن بستان عقل طغرای منشور علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مولانا صدر الملّه والدین محمد ترکه ادام الله علینا ظلاله ... کتاب حکمة الرشیدیه که خزینه جواهر فصاحت و گنجینه نقود بلاغت است باسم این ضعیف نحیف نوشت و فرستاد مشحون بهزار نکته موزون و بر هر نکته هزار دل مفتون ... حالیا عجالة الوقت را امتعه لطیف و تحف ظریف و ثیاب فاخره دوخته و غیردوخته و پنج اسب راهوار و دو استر دُلدُل رفتار و دو بدره سیم و دو هزار مثقال طلا بحق الجایزه بمصنف مذکور که بحقیقت مخدوم بحق و استظهار مطلق جهانیان است فرستاده شد و از غایت شرمساری بدین ابیات عذرخواست که :

نظم

هدیهٔ که فرستاده‌ام بخدمت تو	اگر حقیر نماید بلطف خودبپذیر
تو بحرزاخر علمی وفضل ومیدانم	که جرم قطره نمایدبنزد بحر صغیر
زآفتاب کمال تواین مرادم هست	که همچوذره‌رساندمرابچرخ اثیر

منتخبی ازنامه خواجه رشیدکه بفرزندخود خواجه عبداللطیف حاکم اصفهان نوشته است :

« فرزند اعز اکرم عبداللطیف ابقاه‌الله تعالی بداند که خصلتی که بدان ضبط ممالك وحفظ مسالك توان کردو بوسیله زَجرِ فاسدان و حَجرِ حاسدان واستبعاد جابران واستخدام متکبران واستعدام فاجران توان فرمودنشر ریاست واقامت حدود سیاست است واز آن جهت که خلق جهان متنوع واخلاق ایشان مختلف است ، بعضی اَلوف و عَطوف اند وصنفی سباع طباع وایشانرا باهم الفت دادن ودرحلقه فرمان برداری وانقیادآوردن بغایت دشوار باشد ... »

« ... وهرحاکمی که باخلاق حسنه وافعال مستحسنه معروف وموصوف نگردد هیچکس را هوای صحبت وتمنای خدمت اونباشد واگر چنانچه خواهی که عنان اوامر واحکام انام وایام در قبضه تصرف خودآوری باید که این نصایح که درقید کتابت وسلك کفایت خواهم آورد وِرد زبان وحرزجان سازی . »

« **اول** بدانك جامع منافع دنیی وعقبی صدق قول وحسن فعل است واین دوخصلت دردنیا ممدّجاه ودرآخرت شفیع گناه است ...

دوم بادشمنان که قوت مخاصمت ومقاومت وطاقت جدال ومقاتلت ایشان نداشته باشی برفق ومدارا ولطف ومواسا بسربر .

سیوم باید که سیاست بعد ازتفحص واستکشاف کنی تاسبب قطع شجرهٔ عناد وقلع مادهٔ فساد گردد واز انزجارفجّار و انعدام اشراردست بازنداری

تاجانب سیاست وطرف ریاست مرعی داشته‌باشی .

چهارم باید که شجاع باشی که مرد شجاع چنانك ستودهٔ خلق است محبوب حق است چنانچه رسول خدای علیه الصلوة والسلام فرموده ان الله یحبّ الشجاعة ولوعلی قتل حیّةٍ ...»

پنجم باید که از زُلال جود وسماحت بلب تشنگان جهان راحت رسانی وچون بزیور سخا وزینت عطا متحلّی گردی پیش خالق مکرّم و نزد خلایق محترم شوی واگر ابواب انعام واکرام برروی خاص‌وعام بسته داری عَلم‌دولتت منکوس واخترسعادتت منحوس وآفتاب اقبالت در محاق ادبار محبوس گردد»

ششم باید که ازشجرهٔ دیانت ثمرهٔامانت قطف کنی وازسمت خیانت و بدسگالی محترزباشی که هر کس طرف‌امانت مرعی‌دارد دردنیا نیك‌نام ومرزوق ودرآخرت ازآتش دوزخ مطلوق باشد ...»

هفتم باید که ازنعیم مزخرف فانی این جهان که جز کدورت و پریشانی بهره‌ای ندارد اجتناب نمائی واز عفاف بکفاف قانع گردی که القناعة کنز لایفنی ..»

هشتم باید که براصحاب ثروت وجاه رشك نبری که حاسد پیوسته از سوزش رشك چون نال ضعیف وچون موی نحیف گردد و در دو جهان خایب ومخذول وخاسرومجهول باشد وازمقامات رفیع ودرجات منیع محروم شود ... »

نهم باید که درافشاء سرّ واظهار راز توقف جایز شمری که سرّ نهفته وراز ناگفته به ، واگر گوئی با کسی باید گفت که عروس سرایر درپرده ضمایر او محجوب و مستور تواند ماند و سر گفتن بازنان بهیچوجه اجازت نداده‌اند وعاقلان روشن ضمیر از مکروتزویر وقبح ذات و تدبیر ایشان گریزان بوده‌اند وهر که سرّ گنجینهٔ سینه باایشان درمیان نهاده‌است درورطهٔ ضجرت و گرداب حیرت هلاك شده‌است وبسوز ندامت

وآتش غرامت سوخته .»

دهم باید که مجالست باعلما ومصاحبت بافضلا کنی که عزّ اصالت نسب و شرف حسب علم دارد واز قربت صحبت ایشان صفای سیرت وحسن سریرت پیدا آید ... وازمخالطت جاهل بدگوی ، لئیم بی‌اصل اجتناب باید نمود . چه از مؤاخات وموالات این طبقه جز لؤم طبع وخست ذات وخبث صفات وقلت دیانت وعدم امانت مشاهده نتوان کرد .

یازدهم باید که درهمه حال توکل بحضرت ذوالجلال کنی که هر کس که دستگاه توکل خرید از منت اهل خست وخدمت اصحاب ثروت رهید ...»

دوازدهم باید که ازسر حقارت وتذلّل قدم درراه‌حق نهی تا رفیع قدر و میمون عزیمت ونصرت روزی شوی .»

سیزدهم باید که از قبح نخوت واستبداد استبعاد جوئی و از کبر و منی اعراض کنی تا از ثمرهٔ تواضع متمتع و از خصایص فروتنی منتفع گردی ...»

چهاردهم باید که حدیقهٔ حکومت را بازهار معدلت وانوار نصفت آراسته گردانی که نتیجهٔ برکت عدل در جهان شایع و در عالم ذایع است ...»

پانجدهم باید که وقاررا پیرایهٔ طبیعت وحلم را زیورخلقت خودسازی وآتش غضب وقهاری را بآب سکون وبردباری فرونشانی واگر چنانچه سایق وقاهر وظالم وجابر باشی وبدرشتخوئی و فظاظت طبع منسوب گردی ودرباب تعریك متعدیان وفتك دشمنان بتعجیل مثال دهی و باندك گناهی که ازمجرمی ظاهرشود پیش‌از تجسس وتفحص درسیاست و عقوبت افراط غُلو جایزشمری همواره پریشان حال و کوفته‌بال باشی و رغبت ومحبت مردم ازخدمت توقاصر وفاتر گردد ...»

اکنون باتوجه بطالب ونمونه‌هائی که درباره منشآت محمد بن هندو شاه

وخواجه رشیدالدین فضل‌الله که دراین تاریخچه آورده‌ایم تذکارمیدهیم که اصولا نثرمکاتیب ایندوره بخصوص دراواخر این عهد که از زمان شاهرخ نیز میگذرد نثرفنی مکاتیب بااستعمال لغات دشوار عربی وترکیبات واصطلاحات تازی وتوجه بصنایع بدیعی وبکاربردن کنایات واستعارات وسجعهای گوناگون رنگ تازه‌ای بخود میگیرد . این نکته را نا گفته نگذاریم که تاریخ ظفرنامه تیموری تألیف شرف‌الدین علی یزدی درسبك مکاتیب اواخر این‌دوره مخصوصاً در عهد صفویه اثری عمیق داشته‌است ومیتوان گفت که منشیان ومترسلان این دوره بیشترمضامین ادبی وآرایش الفاظ را از مندرجات این کتاب اقتباس‌میکردند و بمناسبتی با رعایت‌اوضاع واحوال وحذف واصلاح بعضی جمل درنامه‌های خود بکارمیبردند .

در بعضی نامه‌های دوره تیموری حد دیگری نیز از لحاظ سبك نگارش مشاهده میکنیم وآن حد متوسط یعنی بین نثرفنی ونثرساده است ولی در هرحال استشهاد آیات قرآنی وبعضی عبارات وامثال تازی معمول‌است ودر بین این نامه‌ها مکاتیب فصیح وبلیغ نیز که دارای متانت وصراحت وانسجام کلام است دیده میشود وازجمله این مکاتیب نامه‌هائی است که امیرعلی کیا به‌امیرتیمور نوشته است وما قسمتی‌از یك نامه را دراینجا نقل میکنیم . دراین نامه چنانکه مشاهده میکنیم نظم وترتیب جمله‌ها رعایت شده وافعال درسیاق جمله کمترحذف میشود واگر فعلی را محذوف ببینیم باقرینه ومطابق اسلوب قدیم‌است بدین ترتیب که فعلی را درجملهٔ اول اثبات میکنند ولی درجمله بعد برای احتراز ازتکرارآوردن فعل را جایز نمیدانند :

« ... برارباب ملك ودیانت واصحاب عقل وکیاست معین ومبرهن‌است که ایزدجلت کبریاؤه وتقدست اسماؤه بکمال قدرت‌خویش طوایف‌انسان‌را ازراه بشریت وخلقت بریك صنف وصورت‌آفریده است والی یاموالی یکسان است وادنی بااعلی دریك میزان وتفاوتی وتمایزی که حاصلست جزعطیهٔ فضل رب‌الارباب وهدیهٔ لطف‌مسبب‌الاسباب که یرزق من یشاء بغیرحساب است نیست ... وعین‌فرض عبادآنکه نقددولت ونعمت ازحضرت

واهب‌العطایا دانسته درمقام تذلّل وتخشّع فرودآید ... قدم در دایرهٔ عصیان ننهد ودر بندگان خدای تعالی بنظر حقارت ننگرد وچون بر خزائن اسرار ربانی واقف باشد وهیچ آفریده را کم ازخود نبیند ... وآزار مسلمانان که برادران دینی‌اند که انما المؤمنون اخوه اجتناب واحتراز واجب داند تادرآئینه اعمال جزچهره نیکنامی نبیند وازدوحه اقبال جز میوه‌کامرانی نچیند ...»

« هرشخصی که بصفات اوّله نطفةٌ وآخره جیفةٌ موصوف باشد وهرروز دونوبت باکل‌وشرب محتاج باشد چگونه خطاب « ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً » برزبان راند واصناف مغفرت واحسان وعفو ورضوان با نفس ضعیف خود که محل زلل ونسیان وقابل فنا ونقصان‌است کرده‌ندای انا کذلك نجزی‌المحسنین در دهد وازجناب ما وحضرت ما ومستقرعزت وجلال ماسخن گوید ...»

نمونهٔ نثرمتوسط که بیشتردارای خصوصیات نثرفنی وبسجع ومترادفات و قرینه‌سازی مشخص‌است ازاین منشورشاهرخ میرزا که بنام یکی‌ازحکام نوشته انتخاب ونقل میگردد:

« سادات وائمه وعلما ومشایخ واعیان واکابر.. بدانند که بر مثال آفتاب جهانتاب واضح وروشن ومحقق ومبین‌است ورعایت حقوق دولتخواهان صادق‌الاخلاص ومراقبت احوال خدمتکاران واثق‌الاختصاص برذمت‌همت سلاطین نامدار وخسروان‌کامکار بمثابه‌انتقام ازخصما ومخالفان دولت قاهره امری واجب ومهمی‌لازم است وهرآینه چون صنادید واشراف باامل وافی ونیت صافی روی امید بدرگاه جهان پناه که مرکزعدل و احسان ومصدرحکم وفرمان است‌آورد باعلوحسب وسمونسب ازدودمان کریم وخاندان قدیم سوابق حقوق خدمتکاری ثابت داشته نقوش‌آیات صدق‌اطاعت برچهره اقبال‌خود نگاشته‌اند . حسن‌عواطف شاهانه درباره ایشان مبذول داشتن ازموجبات خلود سلطنت وکامکاری ومتممات امور

خلافت وشهریاری تواند بود..»

دیگر آنکه درمکاتیب دورهٔ تیموری بمراسلات ساده ومرسل نیز بسیار برمیخوریم که ازصنایع وتکلفات لفظی نسبةً عاری است لیکن چنانکه اشاره شدباز استشهاد وتلمیحات آیات قرآنی ویابعضی امثال وجمله‌های تازی که مبنی بردلالت وهدایت وپند واندرزاست دربین عبارات نامه‌ها جایداده میشود مثل این نامه که شاه شجاع بامیرسیورغتمش نوشته است :

«امیرسیورغتمش را وقت آنست که آنچه کشته بدرود وآندرخت که نشانده وببار آمده ازثمرهٔ آن ذخیره سازد . این حکایات اوچندان اثری نداشته باشد ماقول وفعل اورا بارها آزموده‌ایم وبکلی اعتماد از آن برداشته‌ایم، من آزمودم ودیدم تونیزخواهی دید..»

«اگرراست میگوید صورتی ظاهر گرداند که مارا باورشود .. اگر نصیحتی که کنند قبول کند وازقوه بفعل برساند چنانکه خاطر بر آن قرار گیرد این نوبت دیگرعفو کنیم والاآنچه خدای خواسته باشد و مالك الملك را اراده خواهد شد «عسی ان تکرهوا شیئاً وهوخیرٌ لکم وعسی ان تحبوا شیئاً وهوشرٌ لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون» سخن بسیار است زیاده چه نویسد.»

دراواخردوره تیموری بااینکه بعضی‌ازنویسندگان روش‌اطناب را بسیره قدیمتر اختیار کرده‌اند برخی دیگرنیز (که غلبه بااین دسته‌است) روش‌ایجاز واختصاررا بیشتر پسندیده‌اند واستعمال کلمات تازی مشکل که علی‌الرسم بین منشیان جاری بوده بتدریج تخفیف میبابد ولی بکاربردن ترکیبات عربی مانند گذشته معمول‌است ودر دوره‌صفوی نیزچنانکه بعداً خواهیم دید روبکثرت وشدت مینهد مانند این‌عبارت :

«... صورتی که بواسطه نرمایه رسید (فی‌جیدها حبلٌ من‌مسد) نموده من کل‌الوجوه حق بجانب اخوی است آثار سعی که ازآن برادر یوماً فیوماً ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد ..»

یا این عبارت :

«.. پدران ما بزخم تیغ آبدار درقبضه اقتدار آورده ومابنفس خود کرّةً بعد اخری تسخیر آن کرده‌ایم وبامانت باوسپرده ..»(۱)

چنانکه درنمونه‌های فوق ملاحظه میکنیم استعمال افعال بصورت وصفی یعنی ماضی نقلی باحذف ربط خبری (است) بتکرار درنامه‌ها مشهوداست . دیگر آنکه درضمن مکاتیب ایندوره تحلیل وتضمین اشعار ومصراع‌ها والحاق آنها برای تکمیل وتأیید مطلب ومضمون نامه مورد توجه منشیان است ولی چنانکه در نامه‌های دوره صفوی نیزمکرر مشاهده خواهیم کرد شواهد شعری معمولا ازاشعار سست وبی‌مایه است که غالباً ازخود نویسندگان یا امیرزادگان است ومیتوان گفت که دراین ادوار استشهاد ازابیات نغزومطبوع ومعروف قدیم کمتر مشاهده میشود ویااینکه اصولا منشیان آنهارا ازیاد برده‌اند .

ازخصوصیات دیگر نامه‌های مذکورمطابقت صفت با موصوف وآوردن اسامی جمع وتثنیه بقاعده زبان عربی‌است وازاین ببعد استعمال لغات وکلمات کهنه وقدیم متروك میشود وعدم‌توجه بآهنگ‌ کلمات وجمله‌ها وپیشاوندهای گوناگون وقید ظرف مانند فرا وفرو واندر وبر وهمی بصیغه‌استمراری ودیگرخصوصیاتی که درنثرقدیم موجب زیبائی‌ولطف سخن بوده‌است درنثرمکاتیب مذکور چنان محسوس است که گوئی هیچگونه پیوستگی بین این‌دوسبك برقرار نیست .

دراوائل دورۀ صفوی که منشآت فارسی کم وبیش سبك منشآت اواخر دوره تیموری را تعقیب میکند بناباوضاع واحوال اجتماعی‌وسیاسی ودینی که برانقلاب نوینی در کشورمبتنی‌است تغییرات گوناگونی درمرحله نامه‌نگاری بوجود میآید که ماآنرا درفصلهای‌جداگانه شرح کرده‌ایم وچنانکه خواهیم‌دید سبك نگارش نامه‌ها بیشتر بایراد القاب طویل وجمله‌های بسیار بلند و تعارفات نامحدود و صنایع لفظی‌ازاستعارات و کنایات واسجاع پیاپی ومراعات النظیر وتجنیس و

(۱) نقل از مطلع السعدین ـ جلد سوم سبك شناسی تألیف مرحوم بهار ص ۲۰۱

اشتقاق وانواع تفنن درصنعت لفظ که گاهی به‌تعقید واختفای معانی ومضامین کشیده‌میشود و کثرت شواهد شعری وتلمیحات واستشهادات قرآنی‌وذکراحادیث واخبار وآمیختن مضامین ومندرجات بمسائل دینی‌وفلسفی واخلاقی واجتماعی وقضائی‌وایراد الفاظ وجمله‌های مترادف که بیشتر بعربی‌است متمایزومشخص میگردد ونویسندگان نامه‌ها رعایت این‌اسلوب را که طبعاً منتهی باطناب و تطویلهای ممل میگردد ازشرایط فضل وتبحّروتسلط درمراتب علمی وادبی وفن انشاءِ وترسل میدانسته‌اند ودراین گیرودار که لغات واصطلاحات ترکی‌ومغولی درنثر نامه‌ها وارد میشود ، استعمال لغات اصیل و کهنه فارسی ازنظر دورمیشود و آوردن بعضی ترکیبات نامأنوس واحیاناً مهمل گذاشتن دستوروقواعد زبان‌فارسی موجب میشود که درنثر دوره‌های بعدآثارنامطلوبی بجای گذارد واز رونق وجلوهٔ ادب فارسی‌ولطف وزیبائی آن تاحدی محسوس بکاهد .

فصل اول

شمه‌ای از اوضاع اجتماعی وسیاسی ایران
در اواخر دوره تیموریان و آغازعهد صفوی

پس‌ازانقراض ایلخانان مغول ، کشورایران ازحکومت مرکزی که بتواند قدرت وتسلط خودرا برسراسر این سرزمین بگستراند محروم گردید . دراین هنگام حکومتهای کوچك و بزرگ مانند قره‌قویونلو وآق‌قویونلو درشمال غربی ومغرب وجنوب وآل‌جلایردر بغداد وآل مظفر درفارس وآل کرت درقسمتی از افغانستان وسلسله‌های دیگری ازملوك طوایف در گوشه و کنار این کشوردرحال ضعف مستقر بودند تاآنکه شراره خانمانسوزدیگری ازناحیت ماوراءالنهر که ازلحاظ حوادث تلخ وناگوار تاریخی‌کانون خطرناکی برای بروز فتنه وطغیان سرکشان ترك وغارتگران مغول و تاتار بشمار میآمد مشتعل گردید . این بلیه مصیبت‌جانفرسای دیگری بود که‌پس‌از زوال‌حکومت‌وحشیانه‌چنگیزوفرمانروائی اعقاب وی درایران روی داد .

این شراره هولناك بوسیله تیمورلنگ افروخته شد . حمله وی بر کشور ستمدیده ما ضمن‌ایجاد مصائب بیشمار وویران کردن شهرها واماکن نیمه‌خراب وبقایائی ازآثارمدنی واجتماعی دوران گذشته که بهمت دانشمندان وهنرمندان ووزیران لایق وکاردان ایرانی بجای مانده وبا تجدید شده بود باوضاع واحوال ادبی‌واخلاقی ما نیز آسیب و گزند فراوانی وارد ساخت .

بااینهمه‌بنیاد تمدن وفرهنگ‌اصیل‌ایران باضربتهای مهلك‌ودهشت‌انگیزی که ازحملات مهاجمین خونخوار وغارتگران بیدادگر برارکان استوارش فرود میآمد یکباره فرونریخت بلکه کشورما برای‌حفظ وبقای مدنیت وتجدید عظمت خود تمام نیروی معنوی وعوامل فکری وهنری فرزندان دلیروهوشمند خویش‌را

بکارانداخت ودر برابراین مصائب و بلیات بسرسختی مقاومت کرد چنانکه قهرمانان ومردان شجاع وفداکار درراه تحصیل قدرت ووحدت ملی هیچگاه از تلاش وجانبازی فروگذار نکردند.

درهمان دورانی که ایلخانان مغول در این کشور حکومت میکردند دانشمندان ایرانی ورجال ادب وسیاست اهتمام وسعی وافی بکار میبردند تا حکمرانان مغول را بتمدن وفرهنگ وآداب اجتماعی ودینی وبعلوم وادبیات ایران راغب وآشنا سازند وچنانکه میدانیم بعضی‌ازآن از قبیل احمدخان پسر اباقا وغازان‌خان واولجایتو بکوشش‌همان رجال‌ایرانی بمذهب شیعه گرویدند و چون پادشاهان مغول به‌نجوم وتاریخ‌نویسی مخصوصاً ذکرحالات واوصاف پدران واجداد خود وضبط وقایع وحوادث تاریخی (که انقراض خوارزمشاهیان وسقوط دستگاه‌خلافت دربغدادرا نیزشامل میگردید) علاقه‌ای فراوان داشتند ازاینروی دردوره پادشاهان مذکور تازمان تیموری مورخان ونویسندگان معروفی چون وصاف الحضرة مؤلف تاریخ وصاف وعطاملك جوینی مؤلف‌جهانگشای جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله صاحب جامع‌التواریخ‌وحمدالله مستوفی (مؤلف تاریخ گزیده) وقاضی عمربن بیضاوی (صاحب نظام‌التواریخ) وهندوشاه نخجوانی (صاحب تجارب‌السلف) ونظام‌الدین شامی (مؤلف ظفرنامه شامی) وشرف الدین علی یزدی (نویسنده ظفرنامه تیموری(۱) وکمال الدین حسین واعظ(۲) وحافظ

۱- این‌ظفرنامه از کتب تاریخی معروفی است که مورخین دیگرمانند خواندمیردرتألیف حبیب‌السیر و میرخواند در روضة الصفا از مندرجات آن استفاده کرده‌اند. این کتاب در دوره صفوی نیزمرجع منشیان نویسندگان بوده ومترسلان این‌عصر ازمضامین و مطالب کتاب مذکور اقتباس میکرده‌اند.

۲- مولانا کمال‌الدین حسین‌واعظ متخلص بکاشفی ازنویسندگان چیره دست دوره تیموری است که درشهر هرات بقول خواندمیر درحبیب‌السیر «بآوازی خوش وصوتی‌دلکش بامروعظ و نصیحت میپرداخت»، وی‌درفن‌انشاء وترسل مجموعه‌ای بنام «مخزن‌الانشاء»دارد که نویسندگان ومنشیان دوره صفوی درتحریر نامه‌ها از مندرجات و نمونه‌های انشائی‌آن استفاده میکرده‌اند. ملاحسین کاشفی‌مؤلفات دیگری دارد که کتابهای جواهرالتفاسیر ومواهب علیه وروضة‌الشهدا- وانوارسهیلی واخلاق محسنی و اختیارات ازآنجمله است.

ابرو ومیرخواند وخواندمیر [۱] وامثال ایشان بشهرت رسیدند [۲] ومانند دیگر رجال علم وصنعت وهنر وبزرگان ادب وسیاست (البته پس ازمرگ تیمور) تاحدی بکسب مال وجاه نائل آمدند.

لیکن درآنزمان مشکلات وموانع بسیاری درمیان بود که تهذیب واصلاح عمومی اوضاع مملکت را ازجهات مختلف اجتماعی وسیاسی دچار تعطیل ووقفه میساخت. درهمین گیرودار کانون فساد دیگری در ماوراءالنهر پدید میآمد بدین معنی که دراوائل قرن دهم هجری یعنی درهمان زمان که آخرین امرای تیموری در بدخشان وسمرقند حکومت میکردند وسلطان حسین بایقرا نیز درهرات از بیماری جانکاهی رنج میبرد، شیبک خان اوزبك ازشاهزادگان خونخوار چنگیزی بخیال حمله وغارت افتاد ودراندك زمانی سمرقند وبخارا وتاشکند وسرانجام تمام ماوراءالنهر وبلخ وهرات را بحیطه تصرف آورد وفساد ونابسامانی عجیبی درآن نواحی بوجود آورد.

ونیز درهمین حال که غرب وشمال غرب ایران ازدریاچه وان و ارمنستان تانواحی عراق وفارس بین ترکمانان قره‌قویونلو وآق‌قویونلو موردنزاع و کشمکش بوده دولت مقتدر آل عثمان چنگال خودرا برای ربودن نواحی آذربایجان وقفقاز

۱ــ میرخواند ازرجال ادب وتاریخ درعصر تیموری است. این مورخ معروف کتاب روضةالصفا را درشش مجلد تألیف کرده است. جلدهفتم این کتاب بوسیله دخترزاده‌اش غیاث‌الدین خواندمیر بامرعلیشیر نوائی تدوین یافته است. خواندمیر خود نویسنده ومورخ دانشمندی است که علاوه برتألیف جلدهفتم روضةالصفا کتابهای دیگری نیزمانند حبیب‌السیر وخلاصةالاخبار، مآثرالملوك، اخبارالاخبار، منتخب تاریخ وصاف، دستور الوزراء ومکارم الاخلاق را برشته‌تحریر کشید. وی درانقلاب هرات بهندوستان رهسپارشد ودر دربار پادشاهان هند (بابروهمایون) تقرب و منزلتی تمام یافت وقانون همایونی را بنام همایون شاه دردهلی بتألیف رسانید.

۲ــ ازجمله فصیحی خوافی مؤلف مجمل‌التواریخ و کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی صاحب مطلع‌السعدین ومعین‌الدین اسفزاری مؤلف روضات‌الجنات. ضمناً اشاره میکنیم که دراین‌عهد تذکره نویسانی باتألیف تراجم مفیدبدرجه شهرت‌رسیدند. ازمهمترین ارباب سیروتذکره نام نورالدین عبدالرحمن جامی شاعروحکیم وعارف مشهورقرن نهم صاحب نفحات‌الانس ودولتشاه سمرقندی مؤلف تذکرة الشعراء وامیرعلیشیر نوائی وزیرمعروف سلطان حسین بایقرا نویسنده مجالس‌النفائس که به‌ترکی جغتائی نوشته شده وواعظ کاشفی مؤلف روضةالشهدا بیشترمعروف میباشند.

وبغداد و کرمانشاه باز کرده وبدین مناطق بچشم طمع مینگریست و درپی آن بود که طرح و نقشه‌ای برای ایجاد دولت بزرگ اسلامی باسلوب خلفای سابق بریزد وخلافت را در دودمان سلاطین عثمانی استقرار دهد . بدین ترتیب اطراف وجوانب کشور مورد تهدید دشمنان قرار گرفته و خطری عظیم برسراسر آن استیلا یافته بود.

دراین اوقات خطیر وحساس نهضت وجنبشی حیات بخش میان ایرانیان پدید آمد ودرنتیجه اوضاع سیاسی واجتماعی ومذهبی کشور رنگ دیگری بخود گرفت. این حرکت ونهضت سریع بوسیله شیخ حیدر ازفرزندان شیخ صفی‌الدین که در اردبیل بساط ارشاد گسترده وپیشوائی صوفیان را بعهده داشت آغاز گردید .

شیخ حیدرعلاوه برمقام پیشوائی داعیهٔ ریاست و حکومت دنیوی نیزدرسر داشت وچنین دریافت که هنگام قیام وپوشیدن سلاح جنگ فرا رسیده است. خاصه آنکه اوزون حسن امیر مقتدر آق‌قویونلو اورا بسبب مقام معنویش گرامی میداشت ودختر خود عالمشاه بیگم‌را بعقدوی درآورد .

شیخ ازاین انتساب نیز برقدرت خود افزود وچون مریدان وتابعان وی که بقزلباش (۱) معروف بودند روی بکثرت می‌نهادند، بتجهیزات وتهیه وسازوبرگ جنگ پرداخت، چندی نگذشت که باهواخواهان شروانشاه وترکمانان معاهدوی مصاف دادلیکن این پیکار بشکست وقتل شیخ منتهی‌شد وچنانکه بعداً شرح داده‌ایم فرزندوی شاه اسمعیل زمام امور رابدست گرفت وپس ازفتوحات بسیار وترویج رسمی مذهب شیعه بتخت سلطنت جلوس کرد ومؤسس سلسله صفویه گردید .

پیدایش این نهضت وظهورسلسله صفویه یکی ازبزرگترین وقایع تاریخی کشورایران بشمارمیرود. ایران‌میهن‌ما پس‌ازغلبه عرب بیش‌ازهشت‌قرن (با آنکه سلسله‌های مستقل ونیمه مستقل ایرانی الاصل مانند سامانیان وصفاریان وآل‌بویه

۱ـ مریدان و فدائیان شیخ حیدر کلاهی دروازه ترک ازسقرلاط سرخ برسر مینهادند و بهمین‌جهت‌به «قزلباش» یعنی (سرخ سر) نامیده شدند. این کلاه یاعمامه مخصوص دوازده ترکی علامت ونشانه اعتقاد مذهبی بدوازده تن‌ائمه معصومین بوده است .

وغیره درایران حکومت داشتند) سلاطین وامرائی ازنژاد ترك ومغول وتاتار مثل غزنویان وسلاجقه وخاندان مغول وتیمور براین کشور سلطنت وحکومت کردند وپس از قرون و اعصار متمادی تنهـا سلسله صفویه بود کـه حکومت ملی توانا و نیرومندی درایران تشکیل داد که برپـایه متین واستواری استقراریافت .

این دولت مقتدرتوانست مخالفان ودشمنان متجاوز آن زمـان را که هرچند گاه یکبار کشور ایران را مورد تاخت وتـاز قرارداده و بصورت ملوك طوایف درآورده بودند مقهورسازد وسازمان کشوری مناسبی ترتیب دهـد تاحکومت‌های اطراف ودولتهای بیگانه باین کشوربنظراحترام بنگرند وخیالات خام و هوسهای ناپخته‌یی راکه براثر اغتشاشات وفتنه‌ها وتحریکات گوناگون قوت میگرفت از سربدر کنند .

بهرحال بروزیك انقلاب عظیم اجتماعی درایران کـه دراین دوره بااشاعه وترویج مذهب شیعه تحکیم اصول ومبانی آن آغاز گردید موجب شد که ایرانیان مجدو عظمت گذشته را بااستقلال مورد نظربدست آورند ودرتاریخ خود صفحات نوینی باحوادث وسر گذشتهای دیگر وسیرتحولات اجتماعی و سیاسی کـه مبتنی بروحدت واتحادملی واحساس بتجدید حیات بارسوم وآداب‌واخلاق وسنن‌وفرهنگ اصیل ایرانی است بگشایند .

باآنکه تلاشهاوخدمات دودمان صفویه درراه وصول بدین‌مقاصد انکارناپذیر است برای روشن ساختن مسائل وتحلیل مشکلات وخصوصیات اجتماعی و اخلاقی که درضمن مطالعه وتحقیق درباره رسائل و مکاتیب وسایر نوشته هـای این‌عهـد برمیخوریم باید متذکرشویم که دفع ورفع تمام یابعضی عوارض ونقائص اجتماعی واخلاقی وزایل ساختن افکاروسجایای نامطلوب کـه ازدوره مغول و تیموریان در میـان مردم این کشور بمیراث گذاشته شده بود در دوران تجدید این‌حیات ملی سخت ودشوار بوده است بخصوص که مسأله زبان ونژاد ایرانی درزمان ظهوردولت صفویه درمقام اعتلای مذهب‌شیعه واهتمام‌درترویج وتحکیم آن همسنگ وهمپایه نبوده‌است . ازطرف دیگرهمسایگان مخصوصاً دولت‌عثمانی توجه شایانی بموضوع

زبان و نژاد که از ارکان ملیت محسوب میگردد ابراز نمیکردند بلکه همانطور که درجای خود اشاره کردیم زبان فارسی درمیان همسایگان بعنوان یك زبان رسمی معمول و متداول بود .

در گیرودار این نهضت و قیام مدبّرانه‌ای که در آن هنگام درراه تجدید عظمت واحیای استقلال متکی بقدرت ملی درایران بوقوع می‌پیوست عنوان مذهب جدید ایرانیان که ازمذهب پیروان تسنن مجزا میگردید مهمترین بهانه ودستاویز جدال و خصومت برای حکومتهای همسایه که غالباً ترك زبان بودند بشمارمیامد . بنابراین اظهار کینه وتنفر زمامداران دولتهای مذکور نسبت بقزلباشان و مریدان مشایخ وسلاطین صفوی بیشتر بمعتقدات مذهبی آنها بستگی داشت نه ازاین جهت که آنان ایرانی ودارای خصائص نژادی وقومی جداگانه هستند و یاشعارجنگی خاصی برای خود اختیار کرده‌اند (۱) خاصه اگراین نکته دقیق را درنظر داشته باشیم که قبایل قزلباش (۲) وسلاطین صفوی ترك زبان بودندوهنگام محاوره به ترکی صحبت میکردند وحتی یك قرن پس ازفوت شاه‌اسمعیل وانتقال پایتخت ازقزوین به اصفهان زبان ترکی کم وبیش در دربارصفوی مرسوم بوده است .

اگرچه مقاصد و محرکاتی که موجب قیام صفویه وتشکیل دولت مستقلی درایران باافکار واحساسات مردم امروزایران درخصوص مبانی ملیت متفاوت است وشاید علل وموجبات دیگری درانجام یافتن منظورشاه اسمعیل و برانداختن حکومتهای ترك وایجادیك دولت واحد درکار بوده است ولی بی تردید بایداین حقیقت را بپذیریم که همان مقاصد واحساسات ومحرکات نیرومند بتدریج باافکار آیندگان تجانس یافته ومورث استحکام ایمان وعقیده راسخ درتجدید وحدت ملی واستقلال سیاسی ایران گردیده است .

۱ـ شعارجنگی قزلباشان چنانکه ادوارد برون نیزدرتاریخ ادبیات درعهدصفوی ذکر کرده «جاوید باد ایران» بوده است .

۲ـ صوفیان قزلباش از ۹ قبیله : استاجلو ـ روملو ـ شاملو ـ تکلو ـ ذوالقدر ـ افشار ـ قاجار ـ ورساق وصوفیان قراباغ بودند .

شك نیست کـه درطریق توفیق وکامیابی شاه اسمعیل و مریدان و صوفیان فداکارش عوامل روحی واخلاقی‌به نسبت قابل ملاحظه‌ای مؤثر بوده‌است. چنانکه درتواریخ وتذکره‌های این‌عهد آمده است مریدان و فدائیان صفوی بمردانگی و شهامت وجانسپاری وتقوی ودیگر خصال‌حمیده ایمان‌وافی‌داشته وازعصیان واعمال واخلاق نکوهیده‌احترازمی‌جستند وپاکبازی را درراه مرشد خودیاپیرطریقت که بمقام سلطنت نیزمیرسید شعارخویش ساخته بودند. چنانکه شاه اسمعیل درآغاز جوانی هنگامی کـه باعده‌ای قلیل بقصد حمله بفرخ یسار شروانشاه بآذربایجان عزیمت کرد شماره لشکریانش بسرعت روبفزونی نهاد وبهشت هزارتن رسید.

اقبال واشتیاق روزافزون قزلباشان‌دراجرای مقاصدواوامرمشایخ ومرشدان خویش وسرعت انتشار وتعمیم مذهب شیعه درزمانیکه سلاطین آل عثمان بخصوص سلطان سلیم که باتصرف مصرومکه ومدینه و کسب عنوان خلافت درصدد تشکیل نیرومند ترین دولت شرقی وآرزومند فرمانروائی برتمام کشورهای اسلامی بود موجب بیم وهراس دربارعثمانی گردید، بعبارت دیگروجود شاه اسمعیل و اشاعه مذهب شیعه در کشور ایران سد ومانع عظیمی درراه پیشرفت این مقصود وارتباط سنّیان عثمانی باسایرهمکیشان‌آنها درسایرنقاط شرق ازقبیل ترکستان وافغانستان وهند ونواحی‌دیگر بشمارمیرفت‌خاصه‌اینکه ایرانیان نه‌تنهاخلافت سلطان سلیم‌را نپذیرفتند بلکه اصل‌خلافت را برای توحید دولتهای اسلامی مردود دانستند.

دربین ممالك همسایه کشوری کـه بادودمان صفویه و پیروان شیعه روابط نیکو ودوستانه داشت کشورهند بود. بااین‌نکته نیزباید اشاره کنیم که درآنزمان که سلسله تیموری درایران‌راه انقراض‌می‌پیمود،ظهیرالدین‌محمدبابرازنواده‌های تیمور که درفرغانه مقام‌داشت بوسیله اوزبکان به هندرانده شد. وی‌درآنجا سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی‌را شکست داد وسلطنت جدید تیموری را بنیاد نهاد.

این‌مرد مانند برخی ازشاهزادگان تیموری مانند حسین‌بایقرا (و وزیراو امیر علیشیرنوائی) والغ بیك وبایسنقر در راه پیشرفت ادب وفرهنگ ایرانی خدماتی انجام دادند. دربارسلاطین تیموری درهند محل‌توجه فضلا و ادبای زمان

وپناهگاه جمعی کثیر ازشاعران ودانشمندان ایرانی بودبنحویکه هرزمان که ادبا وفضلای کشور ازدربار اصفهان روی برمی‌تافتند دربارد‌هلی آنانرا بگرمی ولطف می‌پذیرفت وموردتشویق وتکریم قرارمیداد.

بهرحال ظهیرالدین محمدبابرنیز درترویج مذهب شیعه درحوزه سلطنت خود اشتیاق فراوان داشت. تمایل‌وی بدوستی واتحاد باشاه اسمعیل صفوی امری طبیعی‌بود. زیرا شیبك‌خان اوزبك آن مردخونخوار باسپاهیان و اوزبکان دهشت انگیزش همسایه‌ای بس‌خطرناك وخصم مشترك بابر وشاه اسمعیل بشمار میرفت و چنانکه بعداً خواهیم دید شاه اسمعیل درجنگ با اوزبکان پیروزی یافت. جسد شیبك‌خان درمیان سایر اجساد مقتولین بدست آمدوپادشاه صفوی فرمان دادپوست سرشیبك‌خان‌را ازکاه‌انباشتندوبعنوان هدیه‌ای نزد سلطان بایزید(پدرسلطان‌سلیم) باستانبول فرستادند.

شاه اسمعیل خواهر بابرشاه را نیز که چندین‌سال دردست اوزبکان اسیربود رهائی‌بخشیدواورا بااحترام بسیاربه نزد برادرش فرستاد و بعداز آن نیزسفیران وفرستادگانی بین‌طرفین مبادله شد. بنابراین روابط دو کشورایران وهند برپایه دوستی ومودت‌استواربود. درزمان شاه‌طهماسب همایون پسر بابرموقتاً بدربارایران پناهنده شد. پادشاه صفوی مقدم این‌مهمان‌را گرامی داشت و باپذیرائی شایان ازوی دلجوئی کرد واین امرخود موجب تجدید وتأکید دوستی ووداد گردید.

اگرچه پایه واساس معنوی واخلاقی‌صوفیان درابتدای‌کاربر تعلیمات مشایخ وپیران این گروه مبتنی و استواربود لیکن پس‌ازچندی که از آغازاین نهضت گذشت ارشاد صوفیان وفدائیان این‌دودمان بصورت دیگری تبدیل یافت وبعبارت ساده تربرای حصول تسلط ودست یافتن بحکومتی نیرومند یکباره خرقه درویش بکناررفت واز زیرآن برق شمشیر ازنیام کشیده نمودارشد و تیرو کمان ونیزه وادوات آتشین بجای تعلیمات لطیف ومواعظ ظریف صوفیانه بکارافتاد.

این قیام دلیرانه که بی‌درنگ باسلاح جنگ ملازم وهم‌آهنگ گردید تنهاعلاج ودرمان بیماریهای مزمن‌ومهلکی بود که درطول چندین‌قرن‌پیکررنجیده

کشورمارا فرسوده وناتوان ساخته وآنرا بزوال وتباهی تهدید میکرد.

برخی ازمؤلفان‌ونویسندگان حوادث‌تاریخی واجتماعی وکسانی که راجع بسیر تحول ادبی فرهنگی‌ایران بمطالعه وتحقیق پرداخته‌اند دربارهٔ ضعف وانحطاط ادبی در عهد صفویه چنین بـه نتیجه رسیده‌اند که درطول دو قرن سلطنت صفویه بندرت ویابدشواری میتوان شاعروسراینده نامداری یافت که باندیشه وطبع فیّاض وذوق سرشار وافکاری رشید ومنسجم‌وقریحه‌ای مبتکر وجذاب موصوف ومعروف باشد واین خودنشانه بارزی ازفقروتنزل ادبی ایندوره است.

ظاهراً این انتقاد وتذکاراین نقیصهٔ ادبی واجتماعی دراین‌عهد منصفانه جلوه میکند لیکن باید باین حقیقت نیز توجه داشت که درچنین انقلاب وتحول عظیمی کـه بـاید باستقلال ووحدت سیاسی مملکت منتهی گردد ودرهنگامی کـه لهیب آتش‌پیکارها ومحاربات سخت وخونین ازهرسوی پدیدارمیشود، شعروظرایف ادبی وعرفانی را مقـام ومنزلتی شایان نخواهد بود و نمیتوان شاعران لطیفه پرداز و سخنوران خوش طبع را چنانکه باید تشویق وتحریض کرد.

از طرف دیگرباید توجه کنیم کـه دستگاه صفوی ازلحاظ پیشرفت امور مذهب شیعه بـه فقها وعلمای بزرگی نیازمند بود. زیرا این‌فقها وعلمای‌روحانی می‌بایست‌اساس‌وبنای‌معتقدات‌مذهب‌تشیّع‌رامتناسب‌اصول‌واحکام‌شریعت‌نبوی‌استوار ساخته وبـه پیروان آن بیاموزند وتکالیف اجتماعی وشرعی مردم کشور را روشن ومشخص سازند. بهمین‌جهت سلاطین وزمامداران صفوی‌مخصوصاً دراوائل ایندوره نیازواعتنائی بشعرای مدیحه سرانداشتند وبیشتر توجه آنان ازنظرتحکیم وترویج مبانی‌مذهبی بفقها ومتکلمین‌ومحدثان ومحققان دین بود واگرشاعران وسخنورانی پای بعرصه وجود می‌نهادند ناچار بسرودن اشعار مذهبی میپرداختند وبکار بردن منظومات را درمرثیه وذکرمصائب وبیان کرامات ائمهٔ اطهار بردیگر موضوعات ترجیح میدادند. چنانکه محتشم کاشانی مرثیه سرای معروف دوره صفوی نمونهٔ این نوع شاعران است.

در مورد نوشته‌های منثور نیز چنانکه درجـای خود توضیح داده‌ایم سبك

مصنوع وتوجه بآرایش لفظی وزینت سخن بشیوهٔ تکلف آمیز بین مورخان و نویسندگان عصر تیموری معمول بوده ودردوره صفوی نیز این اسلوب نگارش بخصوص درمنشآت وترسلات باتوجه باخبار مذهبی و استشهادات قرآنی وشواهد شعری واسجاع و قوافی وامثال واشعار عربی و مترادفات و تعارفات متداول پیروی شده است بااین تفاوت که رعایت آداب ورسوم اجتماعی واخلاقی ومذهبی که ناشی از تحول فکری وروحی این عصراست موجب تفصیل کلام گردیده وغالباً مطالب و مضامین ساده و مجمل باشرحی مبسوط وعبارات مکرر مشابه درسطور بسیار وصفحات متعدد تدوین یافته است .

مطلب قابل توجهی که باید بخاطرداشته باشیم اینست که در اواخردوره تیموری که بآغازدوره صفوی نیز کشیده میشودادبیات ترکی رواج می‌یابد . کانون این هوس یاتفنن واندیشه ناصواب که بزبان وادب فارسی آسیب میرساند واحوال روحی واخلاقی ایرانیان آن عصررا تحت تأثیر قرارمیداد درهرات زمان سلطنت ابوالغازی سلطان حسین بوده است . بانیان این فکر بیشتر از نژاد ترک بودند مخصوصاً امیرعلیشیر نوائی بیش‌ازدیگران درترویج ادبیات ترکی‌وتقدیم ورجحان زبان ترکی برفارسی مجاهدت کرده است .

لیکن بازار این کالا بکسادی کشید ورواج آن دیری نپائید زیرا زبان فارسی بسبب مزیت‌های گوناگون خود درحسن تعبیر و کثرت اصطلاحات و استعارات لطیف ومضامین شیرین ادبی ورسائی آن درآوردن سخن بلیغ وفصیح رتبه ومقام خود را بازیافت وبرتارک جهان ادب وفرهنگ درخشیدن گرفت .

فصل دوم

نامه‌های تاریخی در آغاز دوره صفوی

پیش از آنکه نمونه‌هائی ازمکاتیب تاریخی ایندوره را در اینجا ذکر کنیم بی‌فایده نیست که ازسرسلسله این‌دودمان شیخ صفی‌الدین وجانشینان وی ذکری بمیان آید. چنانکه در روضة الصفا آمده است نسب شیخ صفی‌الدین بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام منتهی میشود ونیز گفته‌اند که شیخ درفارس شیوخ شیراز وکازرون مانند شیخ مصلح‌الدین سعدی وامیر عبدالله فارسی وجمعی ازمعاصرین و بزرگان آن عهدرا بدید وبواسطه علوّدرجه هیچیك از آنان را بشیخی وارشاد خودسزاوار ندانست وامیرعبدالله او را بشیخ تاج‌الدین ابراهیم زاهد گیلانی رهبری کرد واز فارس روی بگیلان آورد وبعد از شرفیابی بخدمت شیخ دست ارادات بدو داد و پس‌ازاندك مدتی بدرجات ارجمند رسید ورهبر رهروان عهد خود گردید.

شیخ زاهد یکی ازدختران خودرا بنکاح وی درآورد وبااینکه شیخ زاهد فرزندان عامل وعالمی داشت مقام خلافت خودرا نیز بشیخ صفی‌الدین که مریدی کامل بود واگذاشت.

شیخ صفی‌الدین در۷۳۵هجری قمری سرای عاریت‌را بدرود گفت وفرزند اوشیخ صدرالدین جانشین پدر گردید وپس‌از شیخ صدرالدین پسروی سلطان‌علی معروف بسیاه پوش وصی‌وخلیفه پدربود. پس‌ازوی‌به ترتیب شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه وشیخ جنید معروف بسلطان جنید خلافت ورهبری صوفیان را بعهده داشتند. جهانشاه امیر قره‌قویونلو که در آذربایجان حکومت میکرد از کثرت صوفیان و درویشان و معتقدان شیخ جنید اندیشه داشت و بتصریح و کنایت بدو اظهار کرد که دوشمشیر دریك نیام نگنجد. لذا شیخ بدیار بکر عزیمت کرد و مخلصان نیز بدو پیوستند. درآن روزگار ابوالنصرحسن بیگ آق‌قویونلو که در

دیاربکر برمسند حکومت نشسته بود و باطایفه قره‌قویونلو نمیساخت مقدم‌جنید را گرامی داشت و خواهر خود خدیجه بیگم را درعقد مزاوجت‌جنیددرآورد و پس‌ازچندی شیخ به اردبیل مراجعت کرد وبواسطهٔ مخالفت جهانشاه ازآنجا به طرابوزان وشیروان رهسپارشد ودرمحاربهٔ سلطان خلیل والی شیروان بقتل رسید (۸۶۰ هجری) .

بعدازقتل شیخ جنید فرزند وی سلطان حیدر برجای پدر متمکن‌شد . در سال ۸۷۰ جهانشاه‌عدوی خاندان‌شیخ بدست‌حسن‌بیگ آق‌قویونلو کشته‌شدوچنانکه خواهیم دید حسن بیك نامه‌ای در خصوص شکست جهانشاه بسلطان محمد غازی پادشاه عثمانی مینویسد وفتح وغلبه خودرا شرح میدهد . پس‌از چندی حسن‌بیك دختر‌خودرا که عالم شاه بیگم نام داشت بنکاح سلطان حیدر درمیاورد واز این پیوند سه پسر که یکی ازآنها اسمعیل میرزا که بعداً مؤسس سلسلهٔ صفوی شد بوجود آمد .

حسن بیك درسال ۸۸۲ در گذست و سلطان خلیل پسراو بجای پدرنشست و پس‌ازشش‌ماه ، حکومت بسلطان یعقوب برادر وی رسید . سلطان یعقوب با وجود انتساب ازشیخ حیدربیم داشت واز اوتوهم پادشاهی میکرد وبهمین جهت سلطان حیدربداغستان و گرجستان عزیمت کرد . شروانشاه سلطان‌خلیل‌ازاین خبر بیمناك شد وازسلطان یعقوب مدد خواست . یعقوب سوارانی دراختیار خلیل گذاشت ودر جنگی که بین‌آنان درگرفت شیخ حیدربقتل رسید .

چنانکه اشاره کردیم سلطان‌حیدرازعالم‌شاه بیگم‌دختر‌حسن‌بیك‌آق‌قویونلو سه پسرداشت که یکی سلطانعلی میرزا ودیگری اسمعیل میرزا و سومی ابراهیم میرزا بود .

پس‌ازفوت سلطان یعقوب بین‌امرای تراکمه برسرپادشاهی اختلاف افتاد . بعضی پادشاهی مسیح میرزا برادر یعقوب و برخی بامارت بایسنقر پسرش یکدل شدند عاقبت بایسنقریان غلبه کردند و مسیح کشته شد . رستم میرزا از اعقاب حسن‌بیك از هوا داران مسیح بود و تدبیر چنین افتاد که سلطانعلی میرزا

را که دراستخر بود بیاورند و تقویت کنند وبجنگ شروانشاه وبایسنقر بفرستند.
سلطانعلی پس‌از ورود بـه تبریز مورد اکرام شاه رستم و مریدان سلسله صفویه قرار گرفت وباسپاهی جرار بابایسنقرمصاف داد. سپاه بایسنقرمنهزم وخود اونیز مقتول گردید. ولـی اجتماع صوفیان بر گرد سلطانعلی موجب حسد رستم شد. وهنگامیکه ازتبریز به اردبیل‌عزیمت میکرد بافرستادگان رستم‌درحوالی اردبیل جنگی در گرفت و سلطانعلی مقتول‌شد (سال ۹۰۰ هجری).

سلطانعلی قبل‌ازاین واقعه وصایت خودرا به برادرش اسمعیل محول کرده بود وبمریدان خود گفته بود که بزودی سلطنت برادرم اسمعیل آغازخواهد شد.

اسمعیل میرزا پس‌از چندی که دراختفامیزیست در گیلان درخدمت‌کار کیا میرزا علی والـی آنولایت مورد حمایت قرار گرفت و پس‌از چندی باافراد خود بزیارت مرقد جدخویش صفی‌الدین رفت وازآنجا به‌گوگجه و ارزنجان عزیمت کـرد وپس‌از جمع آوری سپاهیان بسیار از مریدان صفویه درشام و دیاربکر و سیواس قصد شروانشاه فرخ یسار قاتل پدر کرد و شروانشاه درجنگی بقتل رسید وپس‌ازغلبه برالوند میرزا نوهٔ حسن بیگ آق‌قویونلو درتبریز بتخت سلطنت نشست وفرمان داد که برفراز منابرخطبه بنام ائمهٔ اثنی‌عشریه بخوانند وبرسکه عبارت لااله الاالله ومحمد رسول‌الله وعلی ولی‌الله نقش‌نمایند وپس‌از آن نـام شاه درآن بیاورند وبرتاج سقرلات اسامی ائمهٔ کرام را تیمناً وتبرکاً مرقوم و مرسوم دارند و اظهـار تشیع کنند. شاه اسمعیل درجنگ باسلطان مـراد پسرسلطان یعقوب آق‌قویونلو نیزفیروزی یافت وولایات عراق‌وفارس و کرمان وخوزستان را بتصرف آورد وقدرت وتسلط خودرا براطراف واکناف کشورایران توسعه داد.

✡✡✡

پس‌از ذکر این مختصر چنانکه در اوائل این گفتار اشاره کردیم رؤسا و امیران طوایف آق قویونلو بایکدیگرسازش نداشتند وبرسرزمامداری بمنازعه و زدوخورد میپرداختند وهریك برای نمودن قدرت واعتبار خویش نامه‌هائی بزبان

فارسی بپادشاهان عثمانی مینگاشتند (۱). ازمفاد این نامه‌ها که غالباً جمله‌های عربی و آیات قرآنی درآغاز آنها بچشم میخورد چنین برمیاید که فاتح وغالب معمولا پس ازشرح مبسوطی درباره دلیری ومقاومت خود و سرسختی و شجاعت لشکریان درجنگ وپیکارخدمات وزحمات خودرا درراه امارت وحکومتی که آنرا حق خود میداند تذکارداده ودرپایان نامه ویادرجای مناسبی تلویحاً حمایت مکتوب الیه را برای ادامه این حکومت واحراز حق زمامداری یادآور میشده است .

ازجنگهائی که بین امیران مذکور در گرفته و درتاریخ نیزازآن یاد شده است نبردی است کـه بین جهانشاه از معروفترین امرای قره قویونلو و حسن بیك معروف به اوزون‌حسن ازقوم آق قویونلو روی داده است . جهانشاه دراین پیکار ایستادگی بسیار کرد لیکن سرانجام این مقاومت بپایان رسید وامیر قره قویونلو ازپای درآمد .

پس از شکست جهانشاه وقتل وی ، اوزون حسن نامه‌ای به محمد غـازی پادشاه عثمانی مینویسد و گزارش پیکاروطریقه حمله ونبردخودرا باجهانشاه بیان میکند وازفتح وپیروزی برحریف خویش به فخرومباهات میگراید . نامه مذکور بدینطریق آغاز میشود :

«خلدالله تعالی فی بسیط الارض ملکه وخلافته وسلطانه وافاض علی العالمین فیض عدله ومرحمته و احسانه . بنده مخلص دولتخواه بی‌اشتباه مراسم عبودیات مخلصانه ولوازم ضراعات چاکرانه ازمحض اخلاص ودولتخواهی و کمال اختصاص ودعاگوئی معروض ومرفوع گردانیده و علی‌الدوام و الاستمرار بوظایف دعاء دولت روزافزون مواظبت نموده ومینماید. بشرف اجابت ملحق باد . بعداز دعوات زاکیات بررأی عالم آرای جهانگشای

۱- تاریخ روابط تیموریان و ترکمانان مذکور بادربار عثمانی قدیمتر ازتاریخ مکاتبات این‌عصراست. زیرادراوائل دوره تیموری بمکاتباتی برمیخوریم که بین‌سلطان محمد اول وشاهرخ وقره‌یوسف وسلطان خلیل‌شیروانی وسلطان محمد دوم (محمدفاتح) وجهانشاه والغ بیك وبایسنقر واوزون‌حسن ردوبدل شده‌است . درنامه‌ای که شاهرخ بسلطان محمداول‌می‌نویسد سلطان عثمانی‌را بقتل سه برادرش سلیمان موسی وعیسی نکوهش وملامت کرده است (۸۱۸ هجری) .

عرضه میدارد که بتاریخ غرهٔ شهر ربیع الثانی جهانشاه لشکریان و فرزندان خود را جمع نموده وبرسر آق قویونلو عزیمت ساخته از راه موش کوچ کرده وبچپاقچور که بدین بنده تعلق داشته نزول نموده این بنده نیز مقدار هفت روز کوچ باو مقابله نموده وموازی دوسه فرسخ راه درمیان مشارالیه و این بنده مانده سرراه گرفت و فرزند اعزّ خلیل را بامقدار سه هزار نفر مرد سوار بقراول فرستاده و همان روز بامیر قاسم پروانچی که اعظم امراء او بود بامقدار سی نفر امراء نامدار و پنجهزار نفر مرد استوار مسلح آل چین کار ایشان نیز بقراولی آمده بودند ملاقات نمودند . حق سبحانه تعالی فرصت و نصرت بخشید و برسپاه دشمنان ظفر یافتند وقاسم را مجروح گردانیده خیلی امرا و بسیار سوار را بقتل آوردند وبعضی در آب فرات غرق گشته مشارالیه بعداز سه روز دیگر از اینجا کوچ کرد ودر ولایت کیفی فرود آمد واین بنده نیز درپی او کوچ نمود وبمقدار دو فرسخ راه باو مقارن گشت و یکچند کس را بقراول فرستاد که چون از اینجا نیز کوچ نماید اعلام دهد که درپی ایلغار کند. روز دیگر نیز ازآنجا کوچ کرد وعزیمت نمود که بارزنجان و کماخ وقره حصار وطرف بالا رود واین ولایت راخراب کند. این بنده درپی مشارالیه ایلغار کرد و بتاریخ ثالث عشر شهر مذکور سنه اثنی و سبعین وثمانمائه وقت بین الصلوتین باو ملاقات نمود بعداز محاربه بسیار بفیض فضل ملك جبار عز شأنه وعون وعنایت پروردگار ویمن همت آن حضرت پادشاه کامران کامکار دوشمن مخذول ومنهزم گشته وجهانشاه وولداو محمدی را باجمیع امراء نامدار چنانچه یك شخص از امر رها نشد بامقدار پنجهزار نفر مرد مسلح آلچین دار بقتل آمده وامیر یوسف میرزا بابعض امراء نامدار مقید ومحبوس گردانیده وسرهای ایشان را طقوزطقوز بممالك فرستاده وسرجهانشاه را بسلطان ابوسعید گورکان فرستاده و سرمحمدی و رستم تواجی و بیر سال حاکم دیوان را بدرگاه عالمپناه آن حضرت ارسال

گردانیده شد. توقع والتماس بمکارم بی‌قیاس آن حضرت آنکه این بنده را از گوشۀ ضمیر منیر منسی وفروگذاشت نفرمایند واززمره مخلصان ودولتخواه آستان فلك آشیان منخرط گردانند و بمشرفات عتبه جهان مطاع مفتخر وسرافراز فرمایند تابدان مباهات کمرعبودیت برمیان جان بسته بدعاگوئی دولت ابد پیوند افزایند. زیادت گستاخی ننموده ظل ظلیل سلطنت پناهی تا ابدالدهر پاینده و مستدام باد بمحمد وآله الامجاد.» (۱)

درنامه دیگری که درخصوص فتح خوزستان وفارس و پذیرفتن سفیر سلطان حسین بایقرا نوشته بتوسعه فتوحات خویش میبالد وما قسمتی ازاین نامه را که مضامین فوق را در بر دارد، دراینجا ذکرمیکنیم :

«..بیمن تأییدات حضرت سبحانی وحسن توفیقات جناب صمدانی عزشأنه ابواب فتوحات جاودانی واسباب سعادت وکامرانی برچهره احوال وصفحه آمال ما گشاده وآماده گشته وازمکامن غیب بمیامن عنایات بلاریب هردم نصرت تازه وهرلحظه فرصت بی‌اندازه روی مینماید وازجمله مخایل این معنی آنکه بعداز تسخیر ممالك آذربایجان وعراق عنان عزیمت بجانب فارس معطوف فرمودیم . اعادی ومخالفان که درآنجا بودند از منهیان معنی «جاء الحق وزهق الباطل» شنیدند وآین المفر گویان جای اقامت ندیدند وصورت «فهزموهم باذن الله» برصحایف روزگار ناپایدار ایشان نقش بست وغبار ناامیدی برخسار نکبتشان نشست وچون بنات النعش متفرق شدند وفرزندان اعز دولتیار وامراء کبار درعقب ایلغار نمودند . امید که بکرم رب الارباب عن قریب اعادی دستگیر دولت قاهره خواهند گردید و اکنون بفیض الهی تمامی مملکت خوزستان وفارس از ایادی شیاطین خناس انتزاع نمودند ودردست اقتدار نواب کامکار استقرار دارد

۱ـ نقل ازمنشآت فریدون بیك صفحه ۲۷۴ـ۲۷۵ چاپ اسلامبول .

ودار الملك شيراز مقر سرير سلطنت ومسند خلافت شد واز جانب پادشاه اعظم سلطان حسين بيقرا ايلچى رسيد وتبريكات لايقه باسكه وخطبه بنام همايون ما رسيدند وعرض اطاعت وانقياد ومخالصت ووداد نمودو بعناية الله تعالى از هيچ جهت دغدغه ونگرانى نمانده احباى دولت مسرور واعداى خلافت مقهور «وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء» وظيفه آنكه باين مژده‌ها ابتهاج نموده در ترتيب دولتخواهى ونيكخواهى كوشند وابواب درجات اووعرض حالات مفتوح دارند والسلام».

اين نكته را در اينجا يادآور ميشويم كه در آن زمان بين ساير امرا وسلاطين ايران وپادشاهان عثمانى و هندوستان وديگر رؤسا وملوك طوايف كه در اطراف و همسايگى كشور ما حكومت داشتند مراسلات ونامه‌هائى از نظر ايجاد ارتباط دوستانه واستحكام رشته الفت ووداد ويا طرح مسائل و مشكلات دينى واجتماعى وتجارى و غيره بزبان فارسى مبادلـه ميشده است و گاهى نيز برحسب معمول در كشورهاى ترك زبان علاوه بر تحرير مكاتيب فارسى، تهيه وارسال نامه‌ها بزبان تركى نيز متداول بوده است . ليكن على الرسم بيشتر نامه‌هاى مذكور بزبان فارسى و خصوصيات ادبى آن تدوين ميگرديده است . ونيز بايد تذكر دهيم كه در آن دوره بخصوص در اوائل قرن دهم بتدريج نوشته‌ها ورسائل فارسى بتطويل وتفصيل وتصنع وتكلف ميگرائيده است و كم كم طرح عنوانهاى مطول والقاب دور ودراز وسجع وقافيه وذكر امثال و اشعار عربى واستعمال لغـات مشكل باجمله‌ها وكلمات مترادف و توجه مخصوص بمراعات النظير وتعارفات و مجاملات بى‌فايده كه موجب اطاله كلام ميگردد در اين مكاتيب معمول ميشود واين اسلوب در نامه نگارى دوره صفوى باشدت و كثرت وباتكلفى هرچه بيشتر ادامه مييابد و نويسندگان ايندوره چنان در اتخاذ اين سبك وروش براه افراط ميروند كه بلطف سخن و فريبائى زبان وادب فارسى آسيب و زيان محسوس ميرسد واگر عادلانه وبا رعايت انصاف قضاوت كنيم بايد بگوئيم كه ترويج وتعميم اين نوع نوشته‌ها ومكاتيب در آثار وتأليفات ومنشآت ادوار بعد تاعصر

حاضر بخصوص ازجهت غلبه الفاظ برمعانی و رواج عبارات فریبنده و گزافه گوئی وادای تعارفات و تملقات زشت که کم کم درروح واخلاق ما بصورت عادت نفوذ پیدا میکند اثری عمیق وانکارناپذیر بجای گذارده است .

بهرحال نوشته‌های تکلف آمیز دراوائل قرن مذکور آغاز میشود و برای اینکه نمونه‌ای ازمنشآت مذکوربدست آید قسمتی ازنامه سلطان حسین بایقرا بسلطان بایزید دوم پادشاه عثمانی و جواب این مکتوب را باختصار دراینجا میکنیم :

« لعالی جناب سلطنت مآب خلافت پناه شوکت دستگاه عدالت شعار نصفت دثار اعدل القیاصرة اکمل الاکاسرة مالك رقاب سلاطین الامم مولی ملوك العرب والعجم ، بدر طارم عظمت وجلال مهر سپهر حشمت واقبال ناصب رایات الدین والدول رافع رایات الملك والملل ، حامی بلادالاسلام والایمان ماحی ظلام الکفرة الطغیان سلطان الغزاة والمجاهدین قامع الکفرة والمشرکین الذی فازمن بین سلاطین الزمان بشرف کثرة الغزو والجهاد واعلاء لواء العزة والعلی فی خیر البلاد فنعم ما قال لسان الحال بالارتحال اصطفاه الله بین عباده واحیاه خیر بلاده بالعلی انتظم فی سلك الذین جاهدوا فی الله حق جهاده مختصاً باعلی درجات عنایات حضرة الملك الحمید جلالا للسلطنة والخلافة والدنیا والدین سلطان بایزید ایدت میامن سلطنة ومعدلته واسس قواعد عزته ورفعته ذوالعرش المجید . صحف تحایای هدایای طیبات مسکیة النفحات وتحف سنایای ثنایای زاکیات وردیة الفوحات که از روایح نسیم آن شمیم محبت وو داد بشان جان محبان صادق الاعتقاد برسد واز فوایح شمم آن مودت واتحاد بر بساتین روضة الجنان جنان مخلصان راسخ الوداد وزد همعنان رواحل لیل ونهار همرکاب قوافل عشی وابکار بدرگاه سنیهٔ سپهر تمکین وبارگاه فلك اشتباه خلدآئین اتحاف واهدا گردانیده .

بعدازتمهید قواعد اخلاص وتشیید معاقد اختصاص مقصود ازمطاوی این

صحیفه وفحاوی این ذریعه آنکه فضائل مآب کمالات انتساب مولانای اعظم زین الفضلا بین الامم ، المحرز من دقایق العلوم ما هوالناصح مولانا کمال الدین عبدالواسع دامت فضائله کمالات جهت استفاده علوم دینیه واستفاضه مطالب یقینیّه بدارالسلطنه هرات حمت عن طریق الحوادث والانات آمده ... حالا بر مقتضای حب الوطن من الایمان داعیه معاودت بجانب اوطان ومواصلت خلان نموده مستدعی این رساله گشت ایجاباً لمسئوله ونیلاً لمأموله بدین چندکلمه محرك سلسلهٔ محبت وموالات ورابطهٔ مودت ومؤاخات شدن لایق ومناسب نموده مترقب آنکه ازآن جانب برهمین قاعدهٔ رضیه مرعی وهمین طریقهٔ مرضیّه مسلوك بوده همواره ابواب مکاتبات ومراسلات مفتوح دارند زیاده اطناب نرفت . ظل ظلیل خلافت ومعدلت مخلّد ومبسوط باد بحق محمد خیرالعباد وآله واصحابه البررة الامجاد سمت تحریر یافت بمقام ییلاق هزار ملیش فی ذی القعدة الحرام سنة احدی وعشر وتسعمائه» .

سلطان بایزیددوم جوابی درهمین زمینه بسلطان بایقرا میدهد که قسمتهای مهم آن دراینجا درج میگردد . نامه چنین آغازمیشود :

« مفاوضه دلگشای عنبربار وملاطفه روح افزای عبهرنثار که ازجانب اعلی جناب معدلت نصاب عظمت ایاب رفعت قباب مهرسپهر جلالت وسپهر مهر نصفت شهریار دیندار کامکار ونامدار عالیمقدار سعادتمدار خدیوملك وملت وخداوند دین ودولت پادشاه عالم وعادل وشاهنشاه باذل کامل جهانبان جهانیان وسلطان زمین وزمان مربی الفضلا بین الامم معین الضعفا فی اقطار العالم صاحب اللطف والاحسان صاحب اذیال الرأفة علی اهل الایمان . قاتل الطغاة والمفسدین قاطع عرق العصاة والمتمردین قهرمان الماء والطین ظل الله فی الارضین المؤید بتأیید الملك المتعال نورشجرة الخلافة ونورحدقة العین مبارزاً للشجاعة والسلطنة والعدالة والعز

والاقبال ، ابوالمظفر سلطان حسین لازال کواکب اولیائه عن افق الاجلال طالعة لامعة ونجوم اعدائه عن درجة الاعتبار ساقطة آفلة در اشرف ازمان والطف اوان ازدست رسانندهاش قدوة الفضلا والاکابر جامع المحامد والمآثر مقتبس انوار العلوم من الفلك السابع مولانا ضیاءالدین عبدالواسع زیدت فضائله کماطیبت شمائله شرف نزول وسعادت وصول یافت ..»

ازاین ببعد بمناسبت نفوذ تعلیمات دینی واجتماعی شیخ صفی واعقاب وی وتکثیر پیروان دودمان صفویه بخصوص درزمان شیخ حیدر واستقرار آنان دراکثر ولایات و نواحی آسیای صغیر تشویش واضطرابی شدید در دربار عثمانی و قلمرو امرای ترکمان پدیدمیآید وچنانچه ازمفاد رسائل ومکاتیب این عهد استشهاد خواهیم کرد باایجاد تحریکات وتوطئههای دینی واجتماعی ائتلافی برضدمتابعان وطرفداران سلسله صفوی وجمعیت صوفیان بوجودمیآیدوفتنهها وجنگهای شدید و کشتارهای دهشت انگیزی آغازمیگردد .

نامههای پادشاهان و امیران آق‌قویونلو بدربار عثمانی

چنانکه گفتیم بین بعضی ازسلاطین آق‌قویونلو وپادشاهان عثمانی مکاتیبی مبادله میشده است . این نامهها هنگام نهضت صفویه واوائل سلطنت شاهاسمعیل صورت دیگری بخودگرفت . زیرا مریدان وطرفداران دودمان صفوی بخصوص درزمان سلطان‌حیدر رو بهازدیاد گذاشتند وموجب بیم‌وتشویش یعقوب بیك آق - قویونلو وسلطان بایزید عثمانی شدند .

هنگام پادشاهی یعقوب بیك سلطان‌حیدر بامریدان فداکار خود بجنگ فرخ یسار شروانشاه رفت . یعقوب باآنکه با شیخ‌حیدر خویشی‌داشت (برادر زن وی بود) ازترس نفوذ شیخ بمدد شروانشاه برخاست وحیدر درمیان دودشمن قرار گرفت ودراین‌جنگ از پای درآمد . (۸۹۳ هجری)

پس‌ازشکست سلطان‌حیدر نامههائی بین یعقوب و بایزید سلطان عثمانی مبادله میگردد وازاین نامهها معلوم میشود که بین آنان برای تضعیف نهضت

صفوی و مریدان این دودمان که دشمنانشان آنان را «گروه ضلال حیدریه» مینامیدند مواضعه و تمهیداتی صورت میگرفته است؛ چنانکه برای ظاهرسازی و عوام فریبی همواره پیروان شیوخ صفوی را بکفر والحاد و خروج از شریعت نبوی متهم میکردند.

ازجمله نامه‌های مذکور مکتوبی است که یعقوب آق قویونلو درباره شکست و قتل شیخ حیدر بسلطان بایزید پادشاه عثمانی مینویسد و این خبر را بعنوان مژده فرخنده باطلاع پادشاه مذکور میرساند. نامه بدین ترتیب آغاز میشود:

«بر رأی عالم آرای پادشاه عالیحضرت جم جاه و خداوندگار فلك مرتبت ملك سپاه سلطان دادگستر عدالت آئین و شهریار مهرمنظر ثریا قرین ظل‌الله فی‌الارضین عون‌الاسلام والمسلمین الغازی فی سبیل‌الله المجاهد لدین‌الله القائم بامرالله العامل بکتاب‌الله المؤید من عندالله الملك المجید معیناً للسلطنة والشوکة والرفعة والعز والاقبال سلطان بایزید عطرالله تعالی مشام عزه بفوایح الروحانیة وشید بنیان عمره فی ریاض الحدایق الجسمانیة مادارت الخضراء وسکنت الغبراء ثنا و نیازمندی دلگشا و دعا و خرسندی فرح‌فزا و انواع شوق و غرام و اصناف سلام محبت انجام ارسال و ابلاغ داشته بعون‌الله الملك المنان احبّای دولت کامران و اعدای دین مکسورالجنان و بی‌سروسامان ملحوظ فرمایند»

یعقوب بیك سپس چنین مینویسد:

«وچنانچه معلوم عالیجاهی خداوندگاری است که چون درروز ازل کلید خزائن مواهب الهی و گنجینهٔ عطیهٔ نامتناهی ودیعهٔ خلافت نوع بنی آدم و امانت سلطنت اهل عالم بدست اقتدار و قبضه اختیار ما سپرده شد در محافظت ودایع سبحانی و حراسات امانات یزدانی طریقهٔ مستقیم شرع مبین و منهاج قویم عدل متین را مسلوك داشته و میداریم لاجرم هر مدبری که قدم استقامت ازجادهٔ مطاوعت [؟] منحرف [؟] دارد و دست خیانت

پیرامن این ودیعت متصرف ومنعطف گرداند سفاح قهرمان ایزدی وسفاك جلال قهر الهی از نیام انتقام تیغ بیدریغ (فقطع دایر القوم الذین ظلموا) بر کشیده بلوامع بوارق صحیفهٔ روز گار ازظلمت ظلم ارباب بپردازد .

هر که با ما عداوت آغازد جز بمر گش زمانه ننوازد

وانکه ازحکم ما بپیچد سر دست غیبش ز پا دراندازد

(و کذلك نفعل بالمجرمین) . »

در اینجا یعقوب بیك خاندان شیخ حیدر و نسبت وی را بدودمان اصفیاء واولیاء میستاید لیکن همانطور که اشاره شد بسبب توسعه نفوذ صوفیان و بیم ترویج تعلیمات واستقرار حکومت آنان مانند سایر مخالفان به تکفیر و نسبت دادن این گروه به تلبیس و الحاد متوسل میشود و چنین مینگارد :

«مصدوقه سیاق این مقال مجاری سرحلقهٔ ارباب ضلال شیخ حیدرا گرچه نسبت نسبش بخاندان اولیاء ودودمان اصفیاء منتهی میشود اما بمقتضای (وماکان اولیاؤه ان اولیاؤه الا المتقون) مخالف سایر اخلاف ومغایر طرق اسلاف آن خانواده بود . مصراع : بدنام کنندهٔ نکونامی چند . بوسیلهٔ عرض عزم غزو گرجستان وتوجه بمقابله ومقاتلهٔ ایشان روانهٔ آن جانب شد وجمعی را بخدعه وتلبیس رفیق خود ساخته (یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم ومایشعرون) بعدازآن برعداوت قدیم که باعالیجناب سلطنت مآب شیروانشاهی داشته مواد اعراض اعراض نفسانی وملابس وساوس شیطانی اومحرك ریاح فتنه وفساد گشته بافرقه ضالهٔ خود ایلغار کرده وبرسر شیروانشاه غافل چون بلیّه نازل شده وعالیجناب سلطنت مآب را درقلعه‌ای ازقلاع شیروان محصور کرده ودست ظلم وعدوان بنهب اموال مسلمانان دراز کرده وهر کسی که پیش آمده ازذکور واناث وصغار و کبار بااطفال شیرخواره بعذابهاء الیم وعقابهاء عظیم بهلاك آورده وآثار کفر والحاد از گفتار و کردار ایشان

پدیدار آمده وعالیجناب سلطنت شعار بنابر عروض اضطرار از آن اشر اشرار استعانت از عساکر نصرت شعار نمود.
چون منازل مواکب اجلال در ییلاقات عراق بود وجه توجه مواکب کواکب مسیر بصوب بلاد آذربایجان معطوف و برحسب اقتضاء (أمنّ یُجیب المضطرّ اذا دعاء) جمعی از امراء اجناد سعادت اسناد باسلیمان بك باعانت واغاثت وامداد مشارالیه ودفع فساد اهل بغی والحاد تعیین فرمودیم. چون شیخ حیدر خبر از نهضت رایات گردون صولت یافت باین معنی متنبه شد که اقطار امطار را پیش امواج بحر ذخار کجا رتبت تعیّن ومقدار وذره‌ها را با وجود حضرت خورشید چه مجال ظهور واظهار. هر آینه انهزام تمام از اعلام این کلام یافته وروی از اجانب دولت تافته و بصوب اضطرار ومقر بئس الفرار شتافته و بطرف دربند باب الابواب متوجه شده دربند تسخیر شهر ودربند آن قلعه گشته چون آن شهر از حفاظ خالی بود تصرف کردند وقلعه را محصور فتن وشرور خود گردانیده وعساکر نصرت نیز چون املاك اجال متعاقب آن مدبران بی اقبال بنزدیکی دربند رسیده‌اند برسبیل ضرورت ازموج خیز طوفان قهر نهنگان خونخوار رخت حیات خود آن جمع بی شکوه بدامن کوه قریب دربند کشیده‌اند وپشت اعتماد واعتصام برحصانت آن کوه آهن کمر بغایت محکّم و مستحکم ساخته صولت قهرمانان شیردلان میدان مبارزت جهت حرب وضرب شیخ حیدر چون حملهٔ قالع باب خیبر کوه وقار آن اشرار را ازجای برده مسلوب الاختیار بطریق اضطرار آن قوم یاغی وجمع طاغی خود دوازده هزار کس مسلح بوده‌اند بمحاربهٔ عظیمه ومقاتلهٔ وخیمه تقدیم نموده‌اند. ع. وقت ضرورت چو نماند گریز. چنانچه جرأت ایشان در جنگ ازظهری تا بعصر تنگ واقع شده تا تمامی کؤس رؤس از فریق جام خون آشام سیوف صمصام مستان بزم رزم شد و بزلال شمشیر آبدار انجاس وجود خبائث هستی ایشان ازصفحه زندگانی شسته شد وشیخ حیدر

درحین جدال و قتال مقتول شد وسفینهٔ حیات شیخ از تلاطم امواج هلاك بساحل نجات نرسید . (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) چون آن فرقه‌ضال ومجمع ضلال اعدای شرع نبوی وخصمای طریقه‌مرتضوی وخارجیان دین ودولت ویاغیان ملك وملت بودند مژدهٔ خذلان ونوید قهر ایشان اتم بشارات اصحاب دین وملت واعظم مسرّات اولیاء دولت وعموم ساکنان بلاد امن وامان وقاطبهٔ متوطنان امصار عدل واحسان‌ما بود باید که ورود این مژده فرخنده انجام موجب مزید شکر واهب العطیّات ودعاء دولت‌عدالت آیات گردد.» (۱)

بایزید فرستادهٔ یعقوب را که حامل نامه وی‌بود بلطف و گرمی می‌پذیرد و چنانچه خود در جواب نامه مینویسد حاضران از این خبر متعجب شدند و از این بشارت بر سرور مجلس بزم افزوده شد . مضمون این نامـه با توصیفات ادیبانه و استعارات و تشبیهات وتکلف بسیار نوشته شده وبمناسبت مقال باابیات واشعاری‌در وصف مناظر صبحگاهی و طلوع آفتاب و نکوهش پیروان شیخ آمیخته است . نامه چنین نوشته شده است :(۲) «بسم‌الله تیمناً بذکره نظم :

سپیده دم کـه شهنشاه لاجورد سریر
سوار گشت برین سبزخنگ باد مسیر
جهـان تیره دل از مقـدم سحر میشد
چو زنگی متبسم عذار شسته بشیر

بوقتی که ملاحان صبا ببادبان اشراق زورق آفتاب را از لجهٔ بحراخضر بکنار ساحل افق‌میآورند ونیزه گذاران جمشیدخورشید بشوارق‌سواطع اشعهٔ سواد نقطهٔ خال مشکین شب را از چهره غـرای روز میبرند شهباز گیتی پرواز از نشیمن مطلع شرقی بال زرین بر مفارق ساکـنان خطهٔ ایجاد میگشاد وسلطان سراپردهٔ گل زیرچرخ برین ازمکمن‌خلوتسرای

۱- نقل ازمنشآت فریدون‌بك صفحه ۳۰۹-۳۱۱ ۲- نقل ازصفحه ۳۱۱ منشآت فریدون بك

انس قدم درمشهد ظهور می نهاد و فراش صنع زوایای کشور خلقت را بمروحهٔ ریاح ازغبار ارتکام ظلام میرفت و نرگس زار حدیقهٔ فلك آبگون بهبوب رخاء نفس صبح میشکفت وچابك سواران ادهم عالم پیمای شب تیغ شمشیر صبح بارجاء وانجاء عالم میرسانیدند وزورآزمایان (جعلنا آیة النهار - مبصرة) همه بستان میدان قدر را درمصرع (فمحونا آیة اللیل) میخوابانیدند معماران حکمت لم یزلی روزن سراچهٔ گنبد نیلوفری را بجام زرنگار میپوشیدند و شب نشینان ظلمت انتظار بسطوع پرتو شمع چهرهٔ خاور از دست ساقی مراد جام مسرت مینوشیدند ودست قدرت صفحه آئینه چرخ مینا فام بمصقل انجلا میزدود وعروس حجلهٔ نوروزی جمال ازورای نقاب حجاب می نمود وبیضای سیمین اززیر شهپرزاغ شب که درقفص افلاك مقید بود میریخت وعقود زواهر لآلی گوش وگردن گردون گردان بدان مرصع ومحلّی بود در کشاکش آوازهٔ هجوم صفدر یکسواره چرخ میگریخت خود زرنگار برقبهٔ تارك کیوان می نهادند وجلاجل زرین کواکب را از پیکر هیون تندر آسمان میگشادند تف حرارت پرتو آفتاب اشتداد ماده سواد را که مزاج شب یلدا بدان قیری شده بود انحطاط میداد و صاحب عیار تقدیر قرص درست مغرب خودرا که در کوزهٔ فلك بدم صبح صادقی کرده بودند برطبوق عرض می نهاد گریبان سحر چاك می شد وعرصهٔ فسیح میدان افلاك ازشوایب کدورت ظلمانی چون فضای خاطر روشن دلان پاك گشت کافور عارض روزعالم افروز ازشکر ظلام زلف مشك پاش شب دیجور پیدا بود وآثار کهولت ازلمعان علامات صبح منیر در مفارق شباب شب هویدا، پای سپهر دراقتباس شوارق مهربان باهزاران آبله دوان بوده وزلال سلسال از ذهاب تباشیر درمرغزار سیر فلك روان بیت :

چون صبح بفال نیك روزی　　　برزد علم جهان فروزی

مبشّری صبارفتار وطوطئی شکر گفتار ازجانب لطیف اعلی جناب سلطنت مآب عظمت نصاب ، رافع الویة الشوکة فی اوج الاقبال ، کاسر کؤس رؤس الجبابره

و ارباب الضلال، قهرمان السلاطین الایرانیه وقاان الخواقین التورانیه شهنشاه عدوبند خصم شکار وپادشاه سر بلند نامدار خدیو ملك آرای عادل وخداوند گنج گشای باذل ، الفایق علی اقرانه بانواع المکارم المقبوله والوصف المرغوب معیناً للسلطنة والدنیا والدین ابو النصر سلطان یعقوب مدالله تعالی ظلال عدالته فی الارضین بطول البقاء وایده بنصرة والظفر علی المخالفین والاعداء ما تبسم اکامیم الفتوح من النسیم واستظل عن الطوبی ریاض النعیم بشاطی بحر ابیض در رسید ودر معبر اسکدار بسفاین هلال شتاب قدم مانده و بطرفة العینی باین جانب در گذشته چاوشان عظام استقبال کرده باعزاز تمام واکرام مالا کلام بسر منزل مراد در رسانیدند وبعد از شرایط رعایت و وفور خاطر جوئی وملاطفت بدیوان همایون در آورده بشرف عتبه بوسی مشرف ساختند مشارالیه نیز از روی ادب و رسم مرتب نامهٔ نامی را چون غنچه گرامی بدودست گرفته بعد از خضوع عادی بپایه سریر عالم مصیر ابراز نموده وچون دبیر مقبل بگشاد ، حضار محفل بنیاد تعجب کرده بزمی که از بساط جمشید جم بصد درجه افزون عنبرین ومبجر بود عطر فزای وغالیه سای گردانید . چه نامه اوراق گل ونسرین را دست زمانه خمیر کرده ودر قالب کاغذ ریخته وریاحین بهشت در آن پیچیده و بابنفشه‌های خلدبرین از نسرین آن سرزمین دمیده و باکلك یاقوت یاقوت خطوط را قوّت قوت وقوت قوّت جسم نامی ساخته سطور زر اندودش از قلم شعاع مهر ودولت آفتاب بصحیفه بیاض خطائی زینت فرموده وخط یکجهتی حب البین را ازشرق تابغرب کشیده والفاظ حروفش که چون اجسام انسانی قوالب ارواح معانی‌اند حیات بخش عالم وعالمیان گشته مضمون مسرت مکنونش که مخبر بود ازصحت ذات ملکی الفعال ملکی الخصال مشحون بحصول آمال ووصول کوکبهٔ سعادت بدرجهٔ اقبال ایام فرخ فال را خلعت نوروزی در بر کرده واز استیلا وتغلب فرق ناجیهٔ بایندریه ایدهم الله بر گروه ضالّهٔ حیدریه لعنهم الله و دمرهم جهانیانرا فرصت

درفزوده واز اشعهٔ شمع این‌فتح وفیروزی انجمن روم‌وشام را نور وصفا افزود. نظم :

لاله صفت صوفی‌اگرسر کشد　　با کله سرخ ز فرمانبری
غرقه خون باد کلاه وسرش　　با دل چون قیر زیزدان بری

وبدعای استجابت انجام بدین دوبیت اختتام نمود. نظم :

تا بود مهر و ماه در گردش　　تا بود ثابتات در تدویر
نجم بختت چو قطب پابرجا　　فرق‌خصمت چواخبیه درزیر

والحمدلله وحده اولاً وآخراً والصلوة علی‌نبیّه محمد وآله وصحبه باطناً وظاهراً. »

علاوه براین مکتوب نامه‌های دیگری نیز بین‌سلطان یعقوب و بایزید رد و بدل ، میشود مضمون ومفاد این‌نامه‌ها بیشتردربارهٔ قلع وقمع کفار و ترویج امور شرعی ومبادله مأموران وفرستادگان و شرح بعضی فتوحات وغلبه بردشمنان دین ودولت وبسط روابط دوستانه وادامه مکاتبات وغیره تنظیم شده است و چون ذکر و نقل این مکاتیب موجب تفصیل و تطویل است لـذا بذکر همین دونامه اکتفا کردیم.

پس‌از آنکه یعقوب بیك آق قویونلو بازهری قتال بوسیله زوجهٔ او مسموم وهلاك شد (۱) امرای آق‌قویونلو برسرانتخاب جانشین‌یعقوب بایکدیگر بمنازعه برخاستند وبرخی ازآنان ازبرادریعقوب بنام‌مسیح وبرخی ازپسریعقوب بایسنقر میرزا حمایت میکردند ومدتی بزدوخورد پرداختند تاسرانجام رستم میرزا نواده

۱ـ چنانکه‌در تاریخ‌ادبی‌ایران ازسعدی‌تاجامی‌تألیف‌ادوارد براون‌وترجمه جناب آقای‌علی‌اصغر حکمت ذکرشده یعقوب‌بانوئی ازخاندان‌بزرگان‌راکه زنی هرزه وبلهوس بود بحباله نکاح درآورد. این‌زن که دردام عشق‌یکی‌از رجال‌دربار افتاده‌بود درصددبرآمد که شوی‌خودرااهلاك‌سازد. روزی که یعقوب باپسرش ازحمام‌بدر آمده‌بودآن زن‌شربتی زهرآگین بنزدیعقوب آورد. یعقوب ازمشاهدهٔ چهرهٔ‌بیمناك ورنگ‌پریده ولطف‌و مهربانی بیش‌از حد معمول زوجه خود بدگمان شد وبزن گفت که نخست‌خود ازآن شربت‌بیاشامد. زن‌نیز بناچار اندکی‌ازآن شربت آشامیدو سپس‌جام‌شربت‌رابشوی خودوفرزندش‌داد وهرسه‌تن براثرنوشیدن‌آن شربت زهرآلود درنیمه‌شب جان‌سپردند.

اوزن حسن بسلطنت انتخاب شد. فرخ یسار پادشاه شروان بحمایت از بایسنقر پسر یعقوب برخاست. دراین هنگام رستم میرزا از مریدان خاندان صفویه استمداد کرد و برای دلجوئی آنان سه فرزند شیخ حیدر را از زندان فارس بآذربیجان آورد وبامال وسلاح فراوان صوفیان را بجنگ باشروانشاه تشویق وتحریض کرد.

درسال ۸۹۸ سلطان علی پیشوای طایفهٔ صفویه درجنگ بافرخ یسار پیروز شد واو را بانتقام خون پدرهلاك کرد. لیکن چون براثراین فتح برعده طرفداران صفویه افزوده شد وتوسعه نفوذ وقدرت سلطانعلی موجب بیم وهراس رستم میرزا گردید، از اینرو لشکریان رستم میرزا به اردبیل تاختند و سلطانعلی را بقتل رسانیدند.

رستم میرزا پس ازپنج سال ونیم سلطنت بدست عم خود حیدر بیك مقتول شد وپس ازچندی که ازپریشانی وآشفتگی طایفهٔ آق قویونلو گذشت دوتن ازنواده‌های حسن بیك (اوزن حسن) حکمرانی یافتند یکی الوند میرزا پسریوسف بن اوزن حسن که برآذربایجان تسلط یافت و دیگری سلطان مراد پسریعقوب بیك که برنواحی شرقی وجنوبی قزل اوزن حکومت میکرد.

ازجمله مخالفان ورقیبان سرسخت شاه اسمعیل همین دوتن امیر تر کمان بودند بخصوص الوندبیك که برای تشدید خصومت وجلب حمایت دربارعثمانی باسلطان بایزید دوم پیوندسیاسی برقرار کرده بودومکاتیب ونامه‌های قابل توجهی بین ایندو مبادله میشد. چنانکه ازمندرجات این نامه‌ها معلوم وآشکار است و مابرای نمونه دونامه خطابی وجوابی‌را بمنظورتأیید این معنی نقل خواهیم کرد، بایزید الوند بیك تر کمان را درجنگ باشاه اسمعیل ترغیب و تحریك میکرده است. بهمین جهت درسال ۹۰۷ هجری هنگامیکه شاه اسمعیل سر گرم تسخیر بادکوبه ومحاصره قلعه گلستان بود الوندبیك باسپاه بسیارروی به نخجوان آورد و درناحیهٔ شرور پیکارسختی بین سپاه وی ولشکریان شاه اسمعیل در گرفت. دراین جنگ تر کمانان شکست یافتند وسردار ایشان بقتل رسید.

الوند بیك به دیاربکر گریخت وشاه اسمعیل پس از این غلبه وپیروزی به

تبریز درآمد و تاج شاهی برسر نهاد . سلطان مراد نیز چنانکه قبلاً اشاره کردیم بسر نوشت الوندبیك دچار شد و پس از انهزام لشکریانش بشیراز فرار کرد و باشکست مراد سلسله آق‌قویونلو بکلی منقرض گردید .

چنانکه گفتیم الوندبیك باتوجه بحمایت دربار عثمانی نامه‌هائی بعنوان سلطان بایزید دوم میفرستاده‌است . دریکی ازاین نامه‌ها که بعداً بنقل آن مبادرت میشود ، الوندبیك بسلطان عثمانی وعده میدهد که طایفهٔ ترکمانان آق‌قویونلورا برای دفع افراد قزلباش ویا بنا بنوشتهٔ او « اوباش قزلباش خذلهم‌الله وقهرهم » ! مهیا ومجهزخواهد ساخت و بامدد سلطان بقلع‌وقمع‌این«قوم نابکار» توفیق خواهد یافت .

این نامه که از منشآت فریدون بك صفحهٔ ۳۵۱ انتخاب و استخراج شده ومقدمهٔ آن شامل لغات وترکیبات مغلق عربی‌است چنین است :(۱)

«حمدی که مستوجب نوید حصول مُنی ونیل حاجات شود وشکری که مستجلب‌مزیدفوائدموایدمرادات گردد وثنائی که مستلزم ارتقاء معارج اعلاء مقامات بوده و درودی که مشید قواعد بنیان رغبت و التفات شود نثار بارگاه پادشاهی که انسان را از برای تحصیل کمالات وتفصیل حقایق موجودات از اعلاء علیین‌جنات برنطع خاك درانداخت وباز بمقتضای من لم یولد مرتین یلج السموات از حضیض و هبوط تنزّلات براوج شرف ترقیات بوسیلهٔ عروهٔ وثقای التفات بی‌علت وغایات والطاف بی‌نهایات بر سطح افلاك برآورد تاازقوس‌وجوب وامکان دائره ساخته برمساحت کون ومکان طوف نماید . نفس‌تنزّل نگر که عین‌ترقیست . سبحان من‌تنزّه ذاته عن‌الزوال وتقدس صفاته عن‌الانتقال . وورود درود نامحدود برای سائر فضای دنی فتدلی وطائر هوای قاب قوسین اوادنی و صاحب سرّفاوحی الی عبده مااوحی‌علیه من‌الصلوات اعلاها ومن‌التحیات‌اسناها ومن‌التسلیمات

۱ـ این‌نامه چنانکه ازمتن آن برمیاید بوسیلهٔ پیك مخصوص الوندبیك بنام محمود آقاچاوش فرستاده شده است .

انماها و بر آل و اصحاب او باد .

امابعد ، درین ولاعنقای آسمان عزت وسیمرغ قاف همت وهمای آشیان دولت وطوطی شکرستان همت وطائرفرخنده فال و همای همایون بال .

بیت

چوطوطی شیرین مقالی که افتد بود پروبالش ز احوال حاکی
چون آن کوکب سعدعلوی که درسیر کند منزل خویش دربرج خاکی

یعنی برید نویداعلی حضرت خورشید رتبت جمشید صولت ابوت مرتبت خلافت منزلت سلطنت پناه جم جاه سلیمان مکان گیتی ستان عالم مدار فلك اقتدار خاقان اعظم مالك رقاب الامم مولی ملوك العرب و العجم ملاذالخواقین فی العالم خلیفةالله فی الارضین وظل الله علی کافة المسلمین قهرمان الزمان جلال السلطنة والخلافة والعدالة والصلوة والنصفة والعظمة والاقبال سلطان بایزید خان مدالله تعالی ظلال سلطنته ورافته علی قاطبة المسلمین و ابدمیا من خلافته و عدالة علی کافـة المسلمین و هومعتمد السلطنة العلیه ومؤتمن الدولة الخاقانیه ومقرب الحضرة السطانیةمحمود آقا چاوش باشی زیدت دولته رسید . بیت :

بدستش یکی نامه کزلطف آن شده عالمی‌را معطر مشام
چو اوراق گردون منقش بنجم نجومش روانه زمشرق بشام

اعنی منشور حیات بخش جاودانی وتوقیع سعادت رسان دوجهانی ومثال عدیم المثال واجب الاتباع والامتثال و طغرای ملك آرای جهان گشای مقرون بدُرر مواعظ خسروانه ومشحون بلآلی نصایح پادشاهانه کالوحی النازل من السماء والفیض الوارد من افق الغراء الـی جوّالهوی عزّظهور وسمت ورود یافت .

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب . بیت :

کلك تو بارك‌الله بر ملك‌ودین گشاده صدچشمه آب‌حیوان ازقطرهٔ سیاهی

واصناف الطاف و آلاف اعطاف که درمضامین خطاب شریف و کتاب منیف

مندرج بود برخواند واز رشحات اقلام گهربار و لمعات کلام سحر آثارش چشم عقل ودیدهٔ خیال منور گردید . درمقابل خدمات عنبر شمیم بلانهایت وتحیّات عبهر نسیم بلاغایت از کمال اخلاص و اختصاص مبلغ ومهدی داشته . رجاء واثق ازحضرت رب الارباب ومسبب الاسباب آنکه قواعد سلطنت ودینداری و معاقد خلافت وکامکاری بوجود شریف اعلی حضرت خداوندگاری لازال شموس سلطنته علی مفارق السلاطین والخواقین ممدوداً ممهّد ومشید باشد ✿ ع ✿ این دعارا زهمه خلق جهان آمین باد ـ هذا معروض ضمیر منیر خورشید تنویر اکسیر تأثیر اینکه اشارت عالی که درباب اتفاق اساطین بایندریه شرف ظهورپذیرفته بود بگوش جان وسمع قبول تلقی نمود . اگرحضرت سلطنت شعاری عمی قاسم بیك وحضرت مملکت مداری اخوت شعاری میرمراد جعلهم الله تعالی علی سبیل الوفاق ووفقهما رفع اهل الشرك والنفاق حسب اشارت جهانمطاع بدفع ورفع جماعت ضال ومضل اوباش قزلباش خذلهم الله وقهرهم اتفاق نمایند فهوالمراد والاتوکل بعون عنایت الهی ویمن همت اعلی حضرت عالم پناهی نموده توجه بقلع وقمع آن قوم نابکار وآن گروه بی شکوه بد کردارخواهد شد وچون ازمبداءِ حال دست تشبث واعتصام باذیال شفقت وامتثال عاطفت آن حضرت زده توقع که من کل الوجوه ظاهراً و باطناً ازهمم علیه دریغ نفرمایند تابتوفیق ربانی وتأیید سبحانی وعنایت آن حضرت ابوت مکانی مزارع روی زمین از بذرضلالت آن جماعت پاك گردد و بوستان شریف غرّای نبوی و گلستان ملت زهرای مصطفوی از آب عدالت سیراب و سرسبز گردد وسریر خلافت بایندریه درقبضهٔ تصرف درآید . زیاده اطناب نرفت . ظل ظلیل سلطنت وخلافت واقبال برمفارق اسلام واسلامیان مخلّد ومبسوط ومستدام بادبالنبی وآله الامجاد . »

سلطان بایزید درجواب الوندبیك ترکمان باغرورقدرت نمائی نامه‌ای مینگارد واشاره میکند که کارطایفهٔ یاغیهٔ قزلباشیه ازپند و موعظه گذشته وبا

ذکر این کنایه که «منارهٔ بلند درپیش کوه الوند پست نماید» باید باتفاق سایر فرق وطوایف درقلع وقمع آنان کوشید وبالوند اطمینان داده است که درطریق یکجهتی واخلاص قصور نخواهد شد واظهار امیدواری کرده است کـه بتوفیق خداوند نام ونشان آن ملاعین ازصفحهٔ روزگار زدوده خواهد شد.

چنانکه اشاره کردیم الوندبیك در جنگ شرور بسختی شکست خورد و سپاهیانش منهزم شدند وخود بدیاربکر گریخت ودرآن اوقات کـه شاه اسمعیل مخالفان ورقبای خودرا یکی بعدازدیگری مغلوب ومنهزم میکرد نامه‌ای نیزازطرف بایزید به‌حاجی‌رستم بیك‌ازامرای کردنوشته شد که‌ازآنچه‌ازاوضاع واحوال جماعت قزلباش‌میداند ووقایعی که درناحیت حکمرانی وی روی میدهد سلطان رامستحضر سازد واین کاررا موجب عنایات شاهانه داند وشیمهٔ صداقت را بظهور آورد.

رستم‌بیك بامقدمه‌ای کوتاه درجواب سلطان نوشت که:

«قصهٔ‌آن طایفهٔ یاغیه حالابرین‌منوال است که بالوندخان گزند رسانیده واز آنجا بعراق عجم رفته مرادخانرا منهزم ومنکسرساخته و درعراق عرب‌کاربار کیانرا(۱) پرداخته وباچراکسه مصرمصالحه واتحاد نموده حالاعزیمت بدیاربکرومرعش داشته ... وامید ازفضل‌یزدانست که قلع و قمع گروه یاغیان بگرزوسنان‌غازیان وتیغ‌خونفشان مجاهدین خداوند اسلامیان وشهنشاه زمان میسرومقدور گردد انشاءالله تعالی باقی فرمان برامرعالی مفوض است.»

بهرحال چون نـامه سلطان بایزید کـه درجواب الوند نوشته ازجهت علل وقایع تاریخی همچنین انگیزه‌های وی در مجاربه باشاه اسمعیل حائزاهمیت است و بامکاتباتی که بعـداً بین‌بایزید وشاه اسمعیل ردوبدل میشود ارتبـاط محسوس و آشکاری دارد لذا بنقل‌آن دراینجا مبادرت میکنیم وضمناً یادآورمیشویم که نامه بایزید دوم نسبت بسایرمکاتیب سلطانی‌ازین‌همه بخصوص نامه‌هائی که قبلاً درباره

۱- مقصود سپاه باریك پرناك حاکم عراق است.

آنها بحث کرده‌ایم ساده تر وروان‌تر است وبا آنکه تاحدی برحسب معمول زمان وشیوهٔ نگارش آن عصر آرایش لفظی درآن بکار رفته معهذا بانظر اجمالی میتوان دریافت که لغات دشوار وسنگین عربی وسجعهای نامأنوس و استعارات وتشبیهات دوراز ذوق وقریحه وجمله‌ها وترکیبات موضوع ملال آورتاحدی کمتردراین نامه مشاهده میشود .

اکنون بدرج نامهٔ جوابی الوندبیك ترکمان میپردازیم :

«سپاس بی‌قیاس مرخدای را جل‌جلاله وعم‌نواله که بعداز تکمیل وجود انسان محبت روحانی را درعالم جسمانی بظهور آورد و گوشه نشینان حضیض خاك را خبیر ازسیارگان اوج افلاك کرد وخواص آنرا صاحب علم وعلم آدم نمودوبعلم جزوی بکلیات امورصاحب وقوف ساخته بافرمان وجعلنا کم خلائف سرافرازی بخشید ودر کنه ذات احدیتش تعالی شانه وکل برهانه عقول‌عشرهٔ خرده بین‌را عاجزوسر گردان ساخت . بیت :

سبحان‌من تحیر فی‌ذاته سواه　　　فهم‌خرد بکنه کمالش نبردراه

وصلوات نامیات وتحیات زاکیات نثارمرقدآن خواجه کائنات وخلاصهٔ موجودات محمد مصطفی‌علیه التحیة والثنا بابزرگی ذات کمال الصفاتش در حقیقت معرفةالله باعتداز ماعرفناك حق معرفتك مقرومعترف گشته سالکان‌طریق رشاد را بحسن ادب ارشاد فزود تا هیچ فردی از محرمی مکمن‌غیب ورازداری سراپردهٔ لاریب‌نزده گدا وشاه باین‌رسم وراه‌پوئیده نه این‌را رنجش از گلیم سیاه ونه آنرا نازش‌بتخت‌و کلاه هریك ازرنگ درپوید وغروردیو پرغرواندیشد بیت :

بگیتی گدائی وشاهی‌زتست　　　همه روزی‌مرغ وماهی‌زتست

گویان بنعم بی‌غایة ربانی و کرم مالانهایة سبحانی شاکر بود . بالجمله ازمائدهٔ (ولئن شکرتم لازیدنکم) فائزوبهره مند باشد .

وبعد درین وقت که نسرین وریحان جنت سرشت ویاسمین بستان هشت بهشت وسنبل مشك پیوند وبنفشه کوه الوند اعنی کتاب مستطاب عنبر بار

وخطاب خورشید نقاب عبهر نثار که ازجانب اعلی جناب سلطنت مآب فلك بارگاه رفعت دستگاه سعادت آیات معدلت غایات جمشید شوکت فریدون رایت اسکندرمکنت دارا درایت ظل رحمن لطف یزدان . بیت .

شهنشاه ایران خدیو عجم　　خداوند ملك وسپاه وعلم
سرافراز آفاق الوند شاه　　ولایت ستان وممالك پناه
جهانگیرسلطان باعدل وداد　　تهمتن شکوه و غضنفر نهاد
فروزندهٔ گوهر داوری　　فرازندهٔ تخت پایندری
برازندهٔ تیغ خونین وچنگ　　شکافندهٔ قلب دشمن بجنگ

لازال شمس اقباله متصرفة الزوال ومابرح بدر اجلاله طالعاً عن مطلع الکمال درخجسته ترین اوقات وبهترین ساعات رسید ومجلس انس وجان را معطر بنسیم وفا ومعنبر ازشمیم صفا گردانید وازدرونش نشیمن جان تازه وتابان گشته ازاینجانب نیز باضعاف مضاعفهٔ آن سلامی که ازشرایط ولاجوئی درو مندرج باشد وتحیاتی که روابط اتحاد بآن مشید ومرتبط گردد بانواع محبت واصناف مودت ابلاغ وارسال داشته همواره خواهان ملاقات فائض البرکات شناخته نیل آن مرام دراشرف ایام والطف اعوام میسر باد برب العباد .

وآنچه درباب عدم اتحاد عم بزرگوارعالیشان تاجاً للدوله والسعاده و الدین طائی قاسم بك وحضرت مملکت مداری جلال الدین مرادبیك ازادالله قدرهما نسبت بخدام سلطنت مقام رفع الله تعالی مدارج عزه وقدره وحفظ عن مکاید العدو وغدره نوشته بودند معلوم گشت وبخاطر رسید که هرچند فروغ وداد ایشان چون سراج وهاج خالی ازظلمت زدائی ونور افزائی نیست لیکن چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد وطایفهٔ یاغیهٔ قزلباشیه خذلهم الله اگرچه شعله‌های آتشین از کلاه سرخ (١) نکبت اندودبگیتی

١- افراد قزلباش کلاه سرخی که بالای آن عمامهٔ دوازده ترکی بشکل مخروط قرار داشت برسر می‌نهادند وکلمهٔ قزلباش درترکی بمعنی سرخ سراست .

در انداخته وچون مجوسیان روز پادکان آتش پاره‌ها را فرا فرق سر برداشته واز پیچش فوطهای کبود جهان را پردود ساخته وچون میل آتشین از آن سرزمین نمایان شده . بیت :

دمی کو کشد لشکر آن نامور بتیغی زند گردن تاجور

یقین است که منارهٔ بلند درپیش کوه الوند پست نماید وچون کار ازمواعظ گذشته وموقوف بتوفیق الهی مانده مأمولست که علی الدوام باغیرت تام کوشیده وقوت بازو راروی اقدام بحرکت درآورده وباجمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده وتبرا ازخویشتن داری کان متوکلاً علی الله الملك المنان عزم وجزم برقلع وقمع آن طاغیهٔ باغیه ودفع ورفع گروه مکروه ضاله گماشته پیش از آنکه شرار فتنه بالا گیرد بانطفا در کوشند وباشد که بتوفیق الله بخاك سیاه پایمال ساخته نام ونشان آن ملاعین را ازصفحهٔ جهان بزدایند وعالمیان را باخبار مسرت آثار فتح وفیروزی شادوخرم گردانند وهمت بی‌همتای همایون ما را مبذول ومصروف شمرده خلاف آن تصور ننمایند وجمهور سادات وعلما ومشایخ وصلحا وکافهٔ رعایا وبرایای ممالك محروسه را بوظایف دعاگوئی دولت جانبین مشغول دانسته طریقه یکجهتی واخلاص را مسلوك وسبیل مراسلات ومکاتبات را مکشوف دارند وازاعلام سوانح حالات عطالت واغفال جایز نشمرند که ازین جانب حسب الاشاره بوجهی که لازم آید تقصیری نخواهد نمود انشاءالله تعالی باقی ایام سعادت ودولت بروفق مرام احبای عزت ورفعت قرین ومستدام باد برب العباد» .

علاوه برنامه‌های مذکور مکاتیب دیگری بزبان عربی بین بایزید دوم وسلطان غوری مصر مبادله شده، وسلطان عثمانی دریکی ازنامه‌ها اشاره بظهور شخصی دربلاد شرق کرده است که حکام این نواحی را برانداخته وبرمردم آنجا تسلط یافته است ومحتاج توضیح نیست که مقصود بایزید همان شاه اسمعیل صفوی است و چون پادشاه عثمانی برحسب معمول ازنهضت صوفیان بزشتی یاد کرده سلطان غوری نیز

برای خوش آمد وی (۱) گروه قزلباش‌را درضمن‌نامه بدینطریق نکوهش میکند :

«... واماقصة غلبة الفرق الضالة القزباشية فی البلاد الشرقية فانهـا بلية تمامة ظهرت فی تلك النواحی فدفعهم لازم بل‌واجب علی‌الادانی والاقاصی فالمقصود فی‌دفعهم واستیصالهم بعناية الملك العلام . الموافقه والاهتمام لانهم اهل‌البدع و الضلالة واصحاب الشروالشقاوة كلهم روافض و جمعهم ملاعین لیس فی‌قلوبهم‌الردیة اثرالمرحمة والشفقة ولافی‌طینتهم الخبیثة علائم الهدایة والرأفة وانهم هتكوا عرض المؤمنین والمؤمنات و قتلوا علماء الدین والسادات واغاروا اموالهم واسروا صبیانهم وعملوا فی‌هذه المملكة اعمالا لایری مثله اخذ فی خروج الاولاد الجنگیزیه ولاسمع شبهه اذن فی ظهور الاضراب التیوریه ... »

بین مکاتیب فارسی دربار عثمانی نامه های دیگری از منشآت فریدون بیك دیده‌شد که بایزید بعلما و عرفا و دانشمندان اسلامی آن عصر نوشته است . در این‌مراسلات پادشاه عثمانی ضمن‌تکریم وتبجیل وستودن فضل ودانش آنان‌علمای مذکوررا بفیض واحسان خود دلگرم ساخته و احیاناً پاداش‌های نقدی نیز برای آنها فرستاده است .

چنانکه پانصد فلوری برای‌جلال‌الدین‌دوانی (۲) وهزارفلوری برای مولانا

۱ــ این‌نکته رابايد توجه دهيم كه نهضت صفوی درايران و ترويج مذهب شيعه و توسعه وقدرت وحدت ملی ميان ايرانيان باتسلط روزافزون دربارعثمانی و موضوع مركزخلافت اسلامی درآنكشوروفتوحات تركان‌درشرق‌وغرب تضادومباينت‌داشته وموجبات خصومت‌وكينه خوندكاران روم بيشترمبتنی برهمين مسائل ومنافع بوده است .

(۲) جلال‌الدين محمد بن اسعد صديقی دوانی از اجلهٔ حكما و علماء و قضات قرن نهم هجری است كه مرجع استفاده افاضل روم وخراسان وتركستان بوده . وی مدتی‌متصدی‌قضاوت درفارس بوده است . دوانی كتب ورسالات بسياری بزبان عربی وفارسی دررشته های علمی ودينی وادبی وفلسفی و اجتماعی برشتهٔ تحرير كشيده است ازآن جمله كتاب های اثبات واجب‌الجديد وواجب‌القديم‌ـ‌اخلاق‌جلالی‌ـ انموذج‌العلوم‌ـ زوراءدرحكمت‌ـ شرح تهذيب‌المنطق ــ نورالهدايه‌ـ تحفه روحانيه و حاشيه برشرح تجريد قوشچی است كه بطور نمونه ذكر می شود . چنانچه ارباب تذكره نوشته‌اند حاشيهٔ سوم برشرح تجريد قوشچی موجب استبصار دوانی‌وگرويدن وی بمذهب شيعه شده است .

نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر و عالم عرفانی قرن نهم ارسال داشته است. جامی ضمن جواب به نامه سلطان و سپاسگزاری از احسان و عطای وی ابیاتی بدین‌شرح سروده است:

جامی کجا عطای شه روم از کجا — کین لطف‌غیب میرسدش ازره‌عموم
هرچند بود سخت گریزان دلش ز نقد — نرمش نمود کیسهٔ زرمهرشه چوموم
در زهد جوفروشی او کاست لاجرم — گندم‌نمای گشت بآفاق ازین‌رسوم
زین تنگهای سرخ شدآخرچنان‌غنی — ترسم که حب‌مال کنددردلش‌هجوم
تعدادآن نمیرسد اگر عقل گویمش — بشمارهست کنم‌زتبه(؟)محصول‌ملک‌روم

بایزید ضمن‌جوابی که‌بنامهٔ شیخ‌الاسلام سیف‌الدین‌احمدتفتازانی (۱) نوشته خلعت فاخره‌ای نیز «ازصوف مربع وسقرلاط بندقی» بوی اعطا کرده است.

اکنون برای اینکه نمونه‌ای‌از نامه‌های (۲) علمای مذکور واسلوب‌نگارش این نوع مکاتیب در این مجموعه مورد مطالعه خوانندگان قرار گیرد بنقل نامه شیخ‌الاسلام احمد تفتازانی اکتفا میکنیم ودرفصل آینده به‌بحث درباره نامه‌های دورهٔ دیگر میپردازیم: ضمناً توجه میدهیم که این‌نامه بوسیله مولانا کمال‌الدین عبدالواسع ازشاگردان تفتازانی فرستاده‌شده واستاد بسلطان‌عثمانی سفارش کرده است که اورا مورد لطف وعنایت خویش قرار دهد:

یاایهاالنسیم اذاسرت مقصدی — بلغ تحیتی و سلامی و دعوتی

وسیله‌ای که فقیران نیازمند ومخلصان‌مستمند ببارگاه عزت‌پناه‌سلاطین جمجاه وسرادقات حشمت خواقین عظمت دستگاه فرستاده بوساطت آن

---

(۱) این تفتازانی نوادهٔ سعدالدین مسعودبن عمربن عبدالله خراسانی معروف به ملا سعد تفتازانی است چنانکه در حبیب‌السیر آمده است احمد تفتازانی بفرمان‌شاه اسمعیل صفوی بقتل رسید. ادوارد برون در کتاب ازسعدی تا جامی ترجمه و تحشیهٔ استاد دانشمند آقای علی اصغر حکمت نوشته است که: «علت قتل او آن بوده است که وی از قبول مذهب تشیع که شاه اسمعیل درآن بتعصب‌معروف بوده است امتناع فرمود».

(۲) نامه‌های علماودانشمندان مذکور که‌بمفادآن‌اجمالا اشاره‌شده درصفحات ۳۶۶-۳۶۱ منشآت فریدون‌بیك ضبط شده است.

خودرا ذره‌وار مر کوز خاطر آفتاب انوار ایشان سازند جز ذریعهٔ دعا و واسطهٔ ثنا بی‌شوب ریا چه تواند بود فلاجرم دست اعتصام بدین عروة وثقی ـ بلاانفصام زده قوافل ادعیهٔ طیبه ورواحل اثنیهٔ زکیه که از فرط خلوص عقیدت و کمال نزهت سریرت انبعاث یافته باشد درهنگام تدعوانه تضرعاً وخفیه ببارگاه استجابت آیت (ادعونی استجب لکم) مقارن تضرع و ابتهال ومجامع تخشع وسئوال روی نیاز برزمین و دست دعا برآسمان ارسال داشته ازدیاد مواد خلافت وسلطنت ومزید جمعیت دنیا وآخرت اعلی حضرت سکندر رایت دارا درایت کیوان رفعت سپهر مرتبت خسرو بارگاه عزّ و تمکین نوشیروان مسند عدالت آئین سلطان تخت نشین سعادت نشان قیصر جمشید مکین خورشید مکان کاسر کاسه‌سر گردنکشان خاقان تاجبخش کشورستان پادشاه دولت‌قرین صاحب قران المعتصم بحبل توفیق الملك المجید مالك الملوك بالاستحقاق سلطان بایزید اعلی الله تعالی رایات فتحه و نصرته الذی کل لسان المقال عن عداوصافة الحمیدة هواولی الولاة واغزی الغزاة

هوالماحی عن الامصار للحق بضرب السیف اشرار الطغاة

فلذاك اقتصر لسان الحال علی هذا

له شیم لاتنتهی عد بعضها و لوصار ذانطق بها کل شعره

فاسکت عجزاً عن امور کثیرة بنطقی ان تحصی ولو قلت قلت

مستدعی ومسئول میباشد . انه علی مایشاء قدیر وباجابة رجاء الآملین جدیر. وبعد بررأی صائب‌ورویه ثاقب نواب علیه خلافت مرتبت محجوب ومستور نباشد که حامل صحیفة الضراعة جناب فضائل مآب کمالات اکتساب حاوی المنقول و المعقول جامع الفروع والاصول کاشف معضلات الدقایق الکسبیة بالنظر العمیقة عارف غامضات الحقایق العلمیة و الادبیة بالفکر الدقیق المحرز من غوامض العلوم ما هوالمطابق للواقع مولانا کمال الدین عبد الواسع دامت آثار فضائله و کمالاته ازبلاد روم جهت

اقتناء فضائل و کسب علوم متشمر گشته بدارالسلطنه هرات آمده مدت متمادی بتعلم وتعلیم استفاده وافادهٔ علوم عقلی ونقلی از روی جد تمام اشتغال نموده ودرمضمار دانشوری ومیدان فضیلت گستری تقدم وتفوق بر امثال و اقران سبقت گرفته و جلیس منصب نفیس تدریس یکی از مدارس علیهٔ دارالسلطنه مذکور بوده حالا احرازتقبیل عتبهٔ رفیع‌مرتبهٔ مولانای مشارالیه‌را باعث ومحرك برمعاودت ومراجعت وطن گشته‌چون فضائل مآب مومی‌الیه‌را بدین فقیر قلیل‌البضاعه علاقهٔ استاد وشاگردی ورابطهٔ پدر وفرزندی واقع بود حجت اورا دعای خیری دانست وبدین چندکلمه مصدع گشته قدم جرأت درمیدان‌جسارت سپارش حال فضیلت اکتساب مشارالیه بنواب میرود که منظورنظر اعتنا وملتفت خاطرمهر انجلا گردد . زیادت اطناب موجب القاب‌واتعاب ومورث کلفت وملالت است والدعا معاد اللهم اید اعلام دولته وابد ظلال سلطنته وخلافته الی یوم‌المعاد بحق‌النون والصاد وبحرمة کل اولیائك من‌الاقطاب و الافراد والاوتاد آمین یارب‌العالمین . این صحیفة الاخلاص از دارالسلطنة هراة سمت تحریر یافته در بیست و ششم ماه جمادی الاول سنة احدی وعشرة وتسعمائة .

فصل سوم

منتخبی از نامه های تاریخی دورهٔ شاه اسمعیل اول

شاه اسمعیل پس ازفتح بادکوبه ائمه طاهرین را درخواب دید که اورا از محاصرهٔ قلعه گلستان منصرف و بتصرف آذربایجان مأمور فرمودند. الوندبیك آق‌قویونلو وسپاه ترکمانان خواستند وی‌را از این قصد بازداشته ومانع پیشرفت وی گردند اما در جنگ شرور باتلفات بسیار شکست خوردند الوند به ارزنجان گریخت وشاه اسمعیل به تبریز آمد وتاج سلطنت برسر نهاد..

دراین اوقات که شاه اسمعیل ازاعتقاد وایمان راسخ پیروان خود بحقانیت مذهب شیعه آگاه ومطمئن شده بود مصمم شد که پس ازجلوس بر تخت سلطنت تشیع را مذهب رسمی کشور ایران کند وآنرا تنها مذهب عمومی ورایج مملکت سازد و بهمین جهت ضمن نامه‌ای که در جواب علمای شیعه تبریز نگاشته تأکید کرده است که: «مرا باین‌کار واداشته‌اند و خدای عالم وحضرات ائمه معصومین همراه منند ومن ازهیچکس باك ندارم بتوفیق‌الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم ویك کس‌را زنده نمیگذارم.»(۱)

سپس خطبای مملکت‌را مأمور ساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهد ان‌علیاً ولی‌الله وحی علی خیرالعمل را که‌اززمان قتل ابوالحرث ارسلان‌بن عبدالله ترکی(۲) (معروف به‌امیرارسلان) غلام وسپهسالار عضدالدوله دیلمی متروك شده

۱- علمای تبریز بشاه اسمعیل نوشته بودند: «قربانت شویم دویست هزارخلق که در تبریزاست چهاردانگ آن‌همه سنی‌اند واززمان حضرات تاحال‌این‌خطبه را کسی برملانخوانده..» نقل ازتاریخ ادبیات ایران تألیف براون.

۲- این امیر اداره امور کشوری ودولتی‌را در بغداد ازطرف عضدالدوله بعهده داشت و خطبه بنام وی میخواند.

بود دراذان واقامه وارد کنند وباتوجه بکوشش واهتمامی که شاه اسمعیل دراین راه بکاربرد روزبروز برنفوذ وقدرت معنوی مذهب شیعه اثنی‌عشری افزوده شد و مانند اشعه‌ای براقطار و اکناف مملکت تابیدن گرفت .

فتوحات وپیشرفتهای پیاپی شاه اسمعیل وازدیادقدرت وتسلط وی برسراسر کشور وبسط وتوسعه روزافزون مذهب شیعه پادشاهان وامرا وملوك کشورهای همسایه بخصوص سلاطین عثمانی واوزبك را کـه دراعتقاد مذهب سنت تعصبی وافر داشتند بسختی دچارتشویش واضطراب کرد وبهمین جهت پادشاهان وحکمرانان مذکور و طرفداران آنهـا برای تضعیف شاه اسمعیل و تزلزل بنیان مذهب شیعه بتحریك وایجاد فتنه وتهیهٔ وسایل جنگ وزد وخورد پرداختند . لیکن باوجود تحریکات ودرگرفتن جنگها وپیکارهای سخت‌وهولناك‌شاه اسمعیل‌هیچگاه نهراسید وازمیان آشوب وغوغای فتنه‌ها ومحاربات متعدد غالب وپیروزبرخاست .

درگیرودارتحریکات وتوطئه‌های سیاسی‌وانقلابات اجتماعی وقتل وغارتهائی که درگوشه وکنارمملکت بوجود میآمد یك‌رشته مکاتبات ومراسلات قابل‌توجهی بین‌ملوك وامرای مذکورمبادله شده که مطالعهٔ آنها برای درك حقایق اوضاع و احوال سیاسی واجتماعی واخلاقی آن‌عصر بسیار سودمند ومغتنم است . چـه این مکاتیب ونامه‌ها که بیشتربزبان فارسی‌زبان رسمی ورایج آندوره می‌باشد ازاسناد معتبرتاریخی محسوب میگردد .

قسمتی ازنامه های مذکور که تاریخ تحریرآنها تقریباً دراوائل قرن دهم هجری است نامه‌هائی است که ازطرف الوندبیك ترکمان وحاج رستم بیك کردو سلطان بایزید نوشته شده و مضامین آنهـا بیشتردرخصوص زمینه سازی و توطئه و ایجاد تحریکات علیه سران وافراد قزلباش وبدست‌آوردن اطلاعات واخباردر بارهٔ میزان قدرت لشکری ونفوذ دینی و اجتماعی آنانست و همچنین نامه‌ای درهمین زمینه ازطرف‌سلطان عثمانی‌بسلطان غوی مصر بعربی نوشته شده وقیام شاه اسمعیل راباپادشاه مصراطلاع داده است . دراین میان مکاتیب ورسائلی‌نیز بین شاه اسمعیل وسلاطین و حکمرانان مزبورمبادله شده کـه مـا آنهارا بسبب اهمیت تاریخی و

اجتماعی آنها بتدریج در اینجا نقل میکنیم و درحدود امکان بتحقیق وتحلیل وشرح مطالب ومضامین آنها میپردازیم.

از نامه‌های تاریخی این عهد نامه‌ای است که شاه اسمعیل برای شیبك خان اوزبك فرستاده‌است. چنانکه دراوراق تاریخ مسطوراست بهنگامیکه شاه اسمعیل کم کم برمخالفان خودچیره میشد واز تسلط وتسخیرولایات ونواحی ایران فراغت مییافت برای رفع فتنه وشرارت اوزبکان که سنیان متعصب بودند اهل تشیع را در خراسان بسختی آزار واذیت میکردند باشیبك خان امیراین طایفه که ازنواده‌های چنگیز بود آهنگ جنگ کرد وسازوبرگ این پیکاررا فراهم میساخت. ولیکن قبل از آغازجنگ مکاتبه‌ای بین شاه اسمعیل وخان اوزبك صورت گرفت. قصد و نظرشاه اسمعیل ازافتتاح باب مکاتبه این بود که بااعلام تعمیم وترویج مذهب شیعه نه فقط اوزبکان را ازآزارپیروان شیعه بازدارد بلکه شیبك خان رابقبول این مذهب تحریض وتشویق کند واورا باروش مسالمت آمیزوادار بتسلیم سازد.

شیبك خان اولین سخنی که هنگام ملاقات باشیخ زاده بیك و سفیرمخصوص شاه اسمعیل بمیان آورددر بارۀ مذهب شیعه بود که چرا شاه اسمعیل مذهبی احداث کرده وسبّ صحابه میکند. شیخ زاده گفت که این مذهب محدث نیست و از روزگار سابق بزرگان وعلمای معروفی ازپیروان مذهب شیعه بوده‌اند ازجمله آنها محقق طوسی خواجه نصیرالدین محمد است (۱) که از فحول علمای تشیع بشمار میرود و هلاکوخان جد خان تابع او بوده و مذهب شیعه اختیار کرده و سلطان محمد

---

(۱) محمدبن حسن جهرودی طوسی ملقب به نصیرالدین معروف بخواجه نصیرالدین طوسی یا محقق طوسی وزیرهلاکوخان مغول از حکما وعلمای مشهور قرن هفتم است که از نظرحفظ تمدن وفرهنگ ایران وترویج دین اسلام بین مغولان خدماتی شایان کرده است. این دانشمند بزرگ ایرانی که در بسط معارف اسلامی و بپاداشتن مذهب اثناعشری اهتمام داشته زیج ورصد خانه معروف مراغه را تأسیس کرده بیش از هفتاد مجلد در رشته‌های علمی و ریاضی و نجومی و دینی وفلسفی واخلاقی وغیره تألیف کرده که کتابهای اخلاق ناصری ـ آغاز وانجام درمبداء ومعاد ـ اختیارات ـ اساس الاقتباس ـ الامامة ـ اقسام الحکمة ـ اوصاف الاشراف ـ تجریدالاعقاد ـ تحریر اقلیدس ـ تحریرمجسطی ـ تهافت الفلاسفه ـ الجبروالاختیار ـ وشرح اشارات ابن سینا از جمله آنهاست.

الجایتو با اولین ملاقات با شیخ جمال الدین مطهر حلی (۱) که از اعاظم مجتهدین شیعه است بمذهب شیعه در آمده است و از روی کتب اهل سنت و جماعت و بدلایل عقلی و نقلی حقیقت این مذهب ثابت شده است . شیبک‌خان در جواب گفت مگر من کافرم که برمن موعظه میخوانی و پس از آنکه در باره جنگ سخن گفت واز مباحثه و گفتگو سرباز زد از مجلس بیرون آمد و سر انجام کار تعیین سرنوشت را بمیدان کار زار محول ساخت .

شرح نامه‌ای که شیخ زاده از طرف شاه اسمعیل بشیبك‌خان تسلیم کرده چنین است :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلواة ولسلام علی رسول المختار و آله اجمعین والعاقبة للمتقین واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان یامر اهله بالصلوة والزکاة و کان عند ربه مرضیا . بعد از اهدای سلام اعلام آنکه مضامین مکتوب شریف بشرف اطلاع و یقین رسید و چنانچه از آن طرف مصرح دلایل ارادت موروثی صمیمی بود از اینجانب محرك سلاسل محبت ومودت قدیمی گردید . اما با وجود آنکه

---

(۱) حسن بن سدیدالدین یوسف بن زین‌الدین علی بن مطهر حلی مکنی بابن‌المطهر و ملقب به آیةالله و جمال‌الدین از علمای ربانی امامیه و از فضلای معروف قرن هفتم وهشتم است که در علوم معقول ومنقول تألیفات فراوانی دارد . کتاب الغین و منهاج‌الکرامة فی الامامة بنام الجایتو معروف بسلطان محمدخدابنده تألیف کرده ودرنزد پادشاه مغول تقربی تمام یافته‌است . چنانکه معروف است علامه درمجلسی که بامرالجایتو ازعلمای مذاهب اربعه (حنفی ـ شافعی ـ مالکی حنبلی) درخصوص سه طلاق گفتن زوجه شاه و علاقه وی با بطال آن تشکیل شده بود حاضرشد و طلاق زوجه شاه‌را بعلت عدم حضور عدلین باطل ساخت وسپس بطرح مذاکرات دینی وتعظیم و تکریم ائمه‌طاهرین پرداخت . الجایتو در آن مجلس مناظره بدانش و بصیرت وتسلط علامه در امورفلسفی ودینی وفقهی وقوف یافت و مذهب تشیع را پذیرفت و فرمان داد که بنام دوازده امام (ع) خطبه بخوانند و سکه بزنند و اسامی مقدس ایشانرا در اطراف مساجد و مشاهد ثبت نمایند. چنانکه گفتیم علامه تألیفات بسیاری دارد که ذکر همه آنها دراین مختصر نمی گنجد . برای نمونه کتابهای ذیل را نام میبریم : الابحاث‌المفیدة فی تحصیل‌العقیدة ـ ابطال‌الجبر ـ ارشاد الاذهان(درفقه) ـ استقصاء ـ الاشارات ـ ایضاح (درچندمجلد) ـ تبصرةالمتعلمین ـ تذکرةالفقها تهذیب الاصول ـ قواعد الاحکام ـ کشف المراد وغیره .

طريق سلوك وسلوك طريق آباى عظام عليه الدرجات والسلام فخام سنية المقامات اين جانب از راه تواتر نزد همگنان از ادانى واقاصى ومطيع وعاصى كمال اشتهار ومرتبه اعتبار يافته و كيفيت خصوصيت و اختصاص و اخلاف اين زمرۀ اشراف باوصاف كريمه و اخلاق عظيمۀ اسلاف درجه وضوح پذيرفته استفسار از بعضى حقايق اخبار كه همانا از تقرير مسافران خوش آمد يا از مجاوران تقرب جو مسموع شده باشد بديع وبعيد وخلاف مقتضاى راى سديد نمود وان كثيرا ليضلون باهوائهم ان ربك هو اعلم بالمهتدين ونهج سلسله واضح لمن يهتدى ولكنما هو اعمت فاعميت مخلّص فحواى كتاب ومحصل مطاوى جواب آنكه بر ارباب بصاير والابصار كشمس فى وسط النهار واضح وآشكار است كه بموجب فرموده لولاك لما خلقت الافلاك تعمير معمورۀ خاك چون ترتيب عوالم پاك بوسيلۀ ظهور اشعه نور محمدى عليه وآله والصلوة والسلام است وبرحسب مقتضاى رتبۀ جامعيت حين ختم النبوة و كمال الولاية كه هر آينه مقتضاى ظهور آثار عموم احكام حكومت دنيوى ومستدعى سطوع انوار شموع سلطنت اخرويست ايالت ولايت صدرى و ولايت مملكت معنوى خاصه آن حضرت و عترته الطيبة عليه انحصار اولاد طاهره و آل جلية الكمال اوست و بحق و يقين وادله و براهين مظهر سلطنت عظمى و خلافت كبرى غير ذات الهى جز باآن سلطان سرير دين نيست وچند روزى كه برحسب اختيارات ربانى واختيارات زمانى وارثان اين جامعيت وحاكميت منصوصه اعنى ائمه هدى واوليا از استدراك حقوق ارثيه خود ازايادى ارباب غصب و تعصب متقاعد گشته از ننك اشتراك اهل دنيا نام تسلط واستيلا نمى برده اند وخود را درصدد مقابله واحصا نمياورده اند و برحسب اشارات غيبيه ولله امر اليه از كمال علو وعلوّ كمال ايشان بوده نه حاشا بواسطه عجز وزبونى از آن جمع پريشان مروى اما انشاءالله تعالى چون درين و لا بموجب لكل اناس دوله ودولت اين دودمان از چمن دلگشاى خاندان نبوت و ولايت

نهال بر دند وجود اینجانب سر افرازی کشید و از مکمن عالم آرای دودمان سیادت وسعادت چراغ گیتی فروز دشمن سوز این دولت روز افزون که آیهٔ والله یتم نوره نشان آن و کریمهٔ نارالله موقدة درشأن آنست روشن گشته ازواجبات احوال و اطوار درگاه مشاهده افتاد، هاتف غیبی و سروش یقینی به ذکر انانحن نرث الارض علیها گویاشده وبرزبان تقریر بادای ندای لذلك ارسلناك فی امته قدخلت من قبلها امم لتسودا علیهم الذی اوحینا گشاد و با نوك خامه ملایك سریر کاتبان تحریر بموجب واذ کرفی کتاب اسمعیل درصفایح صحایف سلطنت کاملة الارکان و ایالت عالم وعالمیان رقم این اسم جلیل ثبت نمودند و زمانه درنظر اهل زمان جلوه داد.

درخزانهٔ رحمت بفضل حکمت بود زمان دولت مادر رسید ودرواشد

«الحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله وظیفه ارادت کامله وطریقهٔ محبت شامله موروثی صمیمی آنکه همچنانکه [جازم؟] بادای فتح ابواب مصادقت ونشرابواب موافقت شده‌اند در استقامت این امور و استدامت این دستور اهتمام مبذول داشته و بموجب قل لااسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی سررشتهٔ محبت آل عبارا از دست نگذارند وچنگ اعتصام والتزام العروة الوثقی مصدوق انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی فانهاحبلان لاینقطعان الی یوم القیمة محکم ومستحکم گرداند که هرآینه این شیوهٔ رضیه وشیمهٔ مرضیه مستوجب ومستعقب آن خواهد شد که امدادات واشارات که درمکتوب ارادت اسلوب نسبت باباعظام ولایت مقام فرموده بودند اکنون مقرون با سعادات علیهٔ صوریه و افادات جلیه دنیویه میسر گردد وبلاشك هر گاه معانی ارتباط قدیمی تجدید و میامن اختلاط صمیمی تأکید یابد تصدیق اقاویل باطله وتدقیق اباطیل کاذبه بجمعی کذاب غرضناك بی باك که در سلك و کذلك جعلنا لکل نبی عدواً شیاطین الجن والانس یوحی بعضهم الی بعضهم زخرف القول غرورا

مسلك‌اند نخواهند فرمود . چه الحق دراینجانب غیر ترویج مذهب حق ائمه هدی واجرای احکام‌شریعت غراوطریقهٔ بیضای مصطفی ومرتضی که آیات بینات کتاب و احادیث صحیحه نبوی بحقیقت آن دوشاه عدل مزکی‌اندصورتی دیگر که‌در نظرمحبوسان بند تقلیدومجوسان‌سجن تقید و تقیید که بافسانها آباءدون برحسب‌فرموده آیهٔ کریمه‌اناوجدنا آبائناعلی امة واناعلی آثارهم مقتدون خرسند وپای بند شده‌اند منکر وغریب و بدعت وبی‌تقرب بمانند واقع نیست افغیرالله ابنغی‌حکماً و هوالذی انزل الکتاب‌مفصلاوابعث‌ابائی ابراهیم کیف‌لا: راه‌حق اینست‌نتوانم‌نهفتن‌راه‌را

شعر :

زمشرق‌تابمغرب گرامامست علی وآل او مارا تمام است

العجب که‌آباءواجدادسلطنت نجادعلی‌الاعتقادایشان‌بهمین‌عقیده‌نقیه‌نبوده وطریق‌مهدیه بوده‌اند . لاتلبسوالحق بالباطل‌وتکتمواالحق وانتم تعلمون وبی‌تکلف‌ظن‌غالب آنست که اگر گاهی اظهارخلاف‌این‌احق‌مذاهب نماید بنابرتقیه وحفظ مصالح امورمملکت خواهدبود ذلك‌الدین القیم ولکن لایعلمون . واگرحاشا درحقیقت این‌مذهب حق‌شائبهٔ ریبی‌بخاطرخطور کند هر کس‌را ازعلمای دقیق‌وعرفا وفضلای صاحب تحقیق تعیین کرده بفرستند بدلایل عقلی ونقلی حسب ... خواهد شد فلله الحجة البالغة و لوشاء لهداکم اجمعین .

غرض اصلی و مقصود کلی ازارتکاب امورفانیهٔ دنیوی و تمشیت صوری جزاشاعت احکام شیعه طاهره واعادت واداعت آثارفرقه ناجیه که‌تاغایت انوار اسرارفروع واصول آن درحجاب ظلم وظلام مخالفان دین ودولت مختفی و منطوی بوده نبوده ونیست والاهمت بلندمرتضوی واعتلانهمت بلند ارجمند صفوی .. ازتعلق باموردنیه دنیا و توجه بسلطنت جزویه این‌سرا مفرد (؟) ابادارد وارفع واعلی از آنست که بزخارف خسیسه و

خطام ردیهٔ خبیثه التفات نماید .

شکر خدا که باز برین اوج بارگاه طاوس عرش می شنود صیت شهپرم
مقصود از این معامله ترویج کار اوست نی جلوه میفروشم و نی عشوه میخرم
شاهین صفت چو طعمه کشیدم ز دست شاه کی باشد التفات بصید کبوترم

لله الحمد و المنة که مربیان توفیق الهی ومؤیدان تأیید نامتناهی مضمون دلالت رهنمون الذین تحبون الحیوة الدنیا علی الاخرة ویصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا اولئك فی ضلال المبین را خاطر نشان طینت طیبه نموده و نقاشان قضا وقدر که مهندسان کارگاه خیر و شر و مصوّران اشکال نفع و ضررند هیچ رقم از ارقام محبت دنیا و اهل دنیا بر صحیفهٔ خاطر ما نکشیده اند وهیچ نقش از نقوش دلفریب این شاهد رعنا بر ضمیر ولوح باطن معانی تصور ما ننگاشته اند . نظم :

ز کامرانی دوران مخور فریب که چرخ
ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد
که آگهست که کاوس و کی کجا رفتند
که واقفست که چون رفت تخت جم برباد
فغان که با همه کس غایبانه باخت فلك
کس نبود که دستی ازین دغا ببرد

بلکه از راه خصوصیت نبوی بمقتضای ان عبادی لیس لك علیهم سلطانا دست تصرف ابدی و ابادی تسلط دنیا وعقبی از اینجانب منصرف گشته حافظان عنایت ازلیه وحارسان سعادت سرمدیه بدستیاری ابناءِ ابدی وهماحرمان علی اهل الله دامن همت ما را از لوث آلایش بآرایش دنیوی و آسایش اخروی محفوظ داشته اند . نظم :

دو گیتی را نخواهد هر که مرد است یکی را خواهد او کاین هر دو کرده است

رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التی انعمت علی وعلی والدینی وان اعمل صالحاً ترضاه وادخلنی رحمتك فی عبادك الصالحون . صورت منع تجار از آمد شد این

بلاد ودیار چون منافی آئین رعیت‌پروری ومباین قوانین فتوت وعدالت گستریست که تجویز نسبت آن بدینجانب نخواهد فرمود چه فی الواقع خلاف واقعست و تعلل و تعویقی که درارسال رسل ورسائل دست داد همانا منشأش به‌ضمیر منیر صورت‌پذیر باشد چه درین‌مدت که ازهرطرف امواج فتنه و فساد متلاطم وافواج طغیان وعناد متراکم چندان توجه واشتغال بدفع و رفع اهل رفع و عدوان و قلع و قمع ارباب بدع و عصیان واقع‌میشد که مجال این نوع قوانین مستقره وآداب مستمره دست نمیداد ومع‌ذلك وثوق واعتماد بکمال محبت وو داد قدیمی چندان داشت که بالزام رسوم اهل عادت حاجت نمیدانست اکنون بمفاتح توجه ایشان جوامع ابواب این مراسم محبت فزا مفتوح گشته ازدیاد تردد قافله و امتداد تزاید این سلسله از انقطاع مصون و از وصمت انصرام مامون خواهد بود. و همچنان که اشعارفرموده‌بودند چون بزیارت بیت‌الله‌الحرام که ازشعائر اسلام است که (ومن یعظم شعائرالله فانهامن‌تقوی‌القلوب) هر گاه توجه فرمایند باقدام امداد واسعاد واقدام بلطایف اقبال استقبال نموده نوعی متوجه خواهد شد که بدین وسیله شرف زیارت ثامن‌ائمة‌الهادین علیه وعلی‌امامه‌الصلوة والتحیة دریابد

یك طواف درش ازقول رسول مدنی   تا بهفتاد حج نافله یکسان آید

استادان بنا که بجهة تعمیر مساجد و صوامع طلب فرموده بودند چون ترویج وتشییع بقاع‌الخیر برذمت همت‌خورشیدارتفاع ماواجب‌ولازمست ان‌شاءالله تعالی هنگام وصول بمدائن معتبرۀ عراق استادانی که نادرۀ آفاق باشند فرستاده میشود باقی حالات و مقالات بتقریر دلپذیر مزید الانامی علامی‌محیی‌مآثرالاسلام اسوةارباب‌القلم والعرفان صفوةاصحاب الکیف‌والبرهان کاسمه‌الاحمدالعاقبةوالاولی محولست که‌بعداز استفسار واستخبار معروض دارد یا ایهاالناس قد جاءکم برهان من‌ربکم و انزلنا الیکم نورامبینا هذاالکتاب‌المبارك که یصدق‌الدین بین‌یدیه وتمت‌کلمة

ربك صدقاً وعدلاً لامبدل لكلماته وهو السميع العليم. »

شیبك خان پس از ملاقات باشیخ زاده ودریافت نامه مذکور امیر کمال الدین حسین ابیوردی را برسالت بدربار شاه‌اسمعیل فرستاد واظهارغرورونخوت کرد شاه اسمعیل از این معنی برآشفت وساز وبرگ جنگ را فراهم ساخت.

درسال ۹۱۶ بین شاه‌اسمعیل وشیبك خان پیکار سختی درطاهرآباد روی داد. دراین جنگ عده کثیری‌ازلشگریان‌خان اوزبك بخاك هلاك افتادند و جسدشیبك خان نیز دربین اجساد بدست آمد. شاه اسمعیل فرمان داد تا پوست سرش را بکاه انباشتند ونزد سلطان عثمانی فرستادند وکاسه سر شیبك را نیز بزر گرفتند وبجای جام یاقدح درمجلس بزم بکار بردند.

از جمله مکاتیب دیگری که از نظر روابط سیاسی و تاریخی ایران با کشورهای همسایه حائز اهمیت است نامه‌هائی است که بین شاه‌اسمعیل و سلطان سلیم پادشاه عثمانی مبادله شده است. از مضمون نامه‌ها ولحن خشونت آمیز آنها بخوبی پیداست که روابط این دو پادشاه سخت تیره وخصمانه است و با توجه بعلل وجهاتی که‌ذکر کردیم پادشاه عثمانی که مردی متعصب وخونریز بود کینه وعناد و بهانه جوئیهای خود را در باره پادشاه صفوی و پیروان تشیع در این نامه ها آشکار میسازد و چنین مینماید که جز توسل بجنگ و محاربه چاره دیگری در پیش نیست.

پیش از آنکه دربارهٔ نامه‌های شاه اسمعیل توضیحات بیشتری بدهیم برای تأیید حس کینه جوئی و خصومت آشکار سلطان سلیم ناگزیریم یکی از نامه‌های وی را که بشاه اسمعیل نوشته دراینجا نقل کنیم:

« بسم الله الرحمن الرحیم قال الله الملك العلام ان الدین عندالله الاسلام ومن یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین ومن جائه موعظة من ربه فانتهی فله ماسلف وامره الی الله ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فیها خالدون. اللهم اجعلنا من الهادین المهتدین غیر المضلین ولا الضالین

وصلی الله علی سید العالمین محمد المصطفی النبی الامین و آله وصحبه اجمعین.
امّا بعد ـ این خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب که قاتل الکفرة والمشرکین قامع اعداءالدین مرغم انوف الفراعین معفر تیجان الخواقین سلطان الغزاة والمجاهدین فریدون فرسکندر در کیخسرو عدل و داد دارای عالی نژاد سلطان سلیم شاه بن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم بسوی تو که فرمانده عجم سپهسالار اعظم سردار معظم ضحاك روزگار داراب گیرودار افراسیاب عهد امیر اسمعیل نام داری سمت صدور یافت تاخبیر و آگاه باشی که فعل فعال برحق وصنع جواد مطلق هرچند معدل بالغرض نیست متضمن مصالح و حکم نامتناهی است کماورد فی الکتاب المبین (وماخلقنا السموات والارض ومابینهما لاعبین) حکمت خلقت انسان که عین اعیان ونقاوهٔ جهان وخلاصهٔ اکوانست کماقال عزّوعلا (وهوالذی جعلکم خلایف فی الارض) اما از آن جهت که افراد این نوع بجامعیت لطافت روحانیت و کثافت جسمانیت مظهریت اسماء متقابله را قابلیت دارد ترقب عنایت و تحقق خلافت بی اطاعت شریعت مقدسهٔ والی خطهٔ نبوت علیه افضل الصلوات واکمل التحیات صورت نبندد هر آینه شرایع نبوی فوز وسعادت دو جهانی وسبب مغفرت جاودانی است. پس هر که ازمطاوعت احکام الهی رخ تابد و از دائره انقیاد اوامر و نواهی بیرون آید و هتك پردهٔ دین وهدم شرع متین نماید بر کافهٔ مسلمین عموماً و سلاطین عدل آئین خصوصاً واجبست که ندای (یاایها الذین آمنوا کونوا انصارالله) بگوش هوش بشنوند ودر دفع مکاید و رفع مفاسد آن مفسد بحسب الاستطاعة والامکان بجان کوشند. مقصود از این تشبیب آن است که باتفرقهٔ جماعت بایندریه (۱) بحکم بیت:

---

(۱) مقصود دودمان وطایفه آق‌قویونلوست، حکومت این طایفه درشمال غربی ایران با الوند بیك ترکمان ودر قسمت مغرب ومرکزایران باسلطان مراد آق‌قویونلو بوده وشاه‌اسمعیل این هردو امیررا از پای درآورد.

چو بیشه تهی گردد از نره شیر　　　　شغال اندر آید ببانك دلیر

از طریق تعدی امارت بلاد شرق‌را متصدی گشتی واز کنج مذلت فرمان‌بری بصفّه باحشمت فرمان‌فرمائی قدم نهادی . ابواب ظلم وبیداد را بر روی مسلمانان باز کرده زندقه والحادرا بایکدیگر ازدواج و امتزاج دادی و اشاعت فتنه وفسادرا شعار و دثار خود ساخته علمهای ستمکاری برافراشتی. شاهی و فرمانروائی را برحسب دواعی هوای نفس ورغبات طبیعت حل قیود شریعت واطلاق ازنوامیس ملت پنداشتی . مقابح افعال ومساوی احـوالت چون اباحت فروج محرمه و اراقت دمـاء مکرمه و تخریب مساجدومنابرواحراق مراقد واهانت علماوسادات والقاء مصاحف کریمه در قازورات وسب شیخین کریمین رضی‌الله عنهما همه بحد تواتر پیوست . ائمه دین‌وعلماء مهتدین‌رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین کفروارتداد ترا بااتباع واشیاعت که موجبش قتلست وسبی علی رؤس‌الاشهاد متفق‌الکلام والاقلام باسرهم‌فتوی دادند بناء علی‌ذلك مانیز جهت تقویت‌دین واعانت مظلومین و اغاثت ملهوفین و اطـاعت اوامر الهی و اقامت و رسم ناموس پادشاهی بجای حریر و پرنیان زره و خفتان پوشیدیم بعنایة‌الله و حسن توفیقه الویهٔ‌ظفر دثار وعساکر نصرت شعـار و شیران‌کارزار ودلیـران خنجر گـذار که چون تیغ از نیام غضب برآرند عدوی مدبررا قاطع بدرجه طالع گراید وچون تیر بکمان کین دارند سهم موت‌الخصم ببرج قوس درآرد درشهر صفرختم بالخیر والظفر ازدریا عبور فرمودیم بدان نیت که اگر تأیید باری عزوجل یاری کند بسر پنجهٔ قوت کامـکاری دست وبازوی ستمکاریت بر کنیم واز سرقدرت سروری بسودای صفدری ازسر سراسیمه‌ات بدر کنیم . مفاسد شروشورت ازسر عجزه ومسکینان برداریم وازآن آتش که درخانمانها زده‌ای دود ازدودمانت برآریم من زرع‌الاحسن حصدالمحسن . چون قبل‌السیف تکلیف‌الاسلام حکم شریعت

مصطفوی است علیه‌السلام این نامه نامی حلیهٔ تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمیزاد متفاوتست که الناس معادن کمعادن‌الذهب والفضة ملکات ردیه دربعضی مزاج طبیعی است قابل زوال نیست. –ع– که زنگی بشستن نگردد سفید ودربعضی عادیست ازمزاولات شهوات وممارست خسایس و اهمال طبیعت ناشی است او را امکان ازاله هست از آنکه فئهٔ اشرار بتادیب وتعلیم ازمقولهٔ اخیارباشد بنابراجماع اگر خودرا درسلك‌زمرهٔ (والذین اذافعلوا فاحشة اوظلموا انفسهم ذکروالله فاستغفروا لذنوبهم) منسلك ومنخرط گردانی درهمه حال خدای متعال‌را حاضر وناظر دانی ازکارهای بد و کردارهای ناصواب و سیرتهای زشت پشیمانی نمائی و از درون دل‌وصمیم جان بتوبه واستغفار درآئی‌وآن قلاع و بقاع که‌زمینش درزمان پیشین سم ستور لشکرمنصور مارا روی‌مالیده وازنعال مطایاهر گوشه ازآن‌نواحی‌حلقهٔ افکندگی بگوش کشیده بود ازمضافات‌ممالك عثمانی محسوب داشته بندگان سدّهٔ عظمت پناه مارا بسپاری سعادت تر است وازنواب کامکاری غیر ازنیکوئی‌ودلجوئی وعاطفت و خوش خوئی دیگر چیزی نبینی! واگر چنانچه بیت:

خوی بد درطبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست.

برآن اعمال قبیحه وافعال فضیحه مصرّ ومجدّ باشی ان‌شاءالله تعالی الاعز عرصهٔ آن مملکت که ازروی تغلّب بدست تصرف افتاده‌است عن‌قریب مخیم اردوی‌عساکر نصرت‌مآثر ماخواهدشد. مدتیست ازغایت‌سبکساری سودای سرداری در سرداری و از فرط خودرائی دعوای جهانگیری و کشورگشائی برزبان آری. مصرع: چو مردی بمیدان مردان درآی که هرچه نهادهٔ پرده تقدیرست بظهور آید والامر یومئذ لله والسلام علی من اتبع الهدی. حرر ذلك فی شهر صفر المظفر سنة عشرین و تسعمائه.»

سلطان‌سلیم نامه‌های دیگری‌نیز بفارسی‌وترکی درهمین زمینه بشاه‌اسمعیل

نوشته است ولی نامه‌ایکه مضمون آن سخت‌تر و شدیدتر ازدیگر مکاتیب است نامه‌ایست که بعداً نقل میشود. پادشاه عثمانی در این نامه نیز مطالب موهومی را عنوان کرده و نسبت‌های ناروائی بشاه اسمعیل وپیروان وی داده است تابدین تمهید ومخصوصاً باذکر آیات قرآنی در نامه های خود حقایق را نوع دیگری جلوه داده وبهانه‌های سست وبی‌اساس رابرای شروع جنگ وتصرف بعضی ازبلاد ونواحی ایران دستاویز قرار دهد.

نتیجهٔ تلخ وناگوار دیگری که ازجهت اخلاقی واجتماعی ازبررسی این نامه‌ها بدست میآوریم اینست که از روزگار قدیم برای اختفای حقایق و ممانعت دراجرای اصطلاحات ونهضت‌ها وجنبش‌های اجتماعی وایجاد واستحکام وحدت‌ملی سلاح تکفیر وارتداد وفریفتن عوام‌الناس ازجمله حربه های‌کاری و متداول بوده وآثار زشت ونفرت‌انگیز آن کم وبیش بصورتهای دیگری در مظاهر گوناگون زندگی اجتماعی‌ما باقی مانده است.

پیش‌ازآنکه به‌بحث‌ونقل‌مکاتیب دیگرشاه سلیم وشاه‌اسمعیل‌صفوی‌بپردازیم لازمست شمه‌ای درخصوص‌جانشین شیبک‌خان اوزبك ومناسبات وی باسلطان‌عثمانی توضیح دهیم.

پس‌ازغلبه شاه اسمعیل‌برخان اوزبك طایفه اوزبکان ازاین‌شکست پراکنده ونابود نشدند بلکه ظاهراً باایرانیان ازدرصلح درآمدند وچندی بعد درجنگ غجدوان انتقام خودرا گرفتند. دراین‌جنگ که بابرشاه مؤسس‌خاندان‌تیموری‌هند نیزسپاه خودرا بیاری ایرانیان گسیل داشته بودپیروزی نصیب اوزبکان شدوجمعی ازسران سپاه که ازجمله آنان نجم‌ثانی بودبقتل رسیدند.

شیبك خان درتسنن بسیار متعصب بود و درقلمرو حکومت خودبشکنجه و آزار شیعیان میپرداخت. پسروی عبیدخان نیز که جانشین اوشد رفتاروی بهمین منوال بود. و هنگامیکه بایزید زندگی را بدرود گفت جانشین‌وی سلطان سلیم رفتار خشونت آمیزپدر رانسبت بدربارصفوی و متابعان شیعه ادامه داد واین روش را بسرحد جنگ وقتال رسانید و باعبید خان در محاربه با صوفیان قزلباش

همداستان شد .

چند ماه قبل ازاینکه جنگ چالدران وقوع یابد سلطان سلیم نامه مفصلی بعبیدخان اوزبك نوشت واورا بجنگ باشاه اسمعیل تشویق وتحریك کرد تابدین طریق انتقام خون پدر را بستاند وخود نیز ترصد واشتیاق خویش‌را بجنگ قریب‌ـ الوقوع دراین‌نامه ابرازداشته‌است. چون این‌نامه مفصل است ازمقدمات آن که مبنی برذکرالقاب وتعارفات وخوش‌آمد گوئی درباره عبیدخان ونکوهش کافران ومفسدان وملحدان و ضلالت پیشگان و اهتمام درقلع و قمع آنانست صرف نظر میکنیم واز آن ببعد قسمتهائی راکه مؤید گفتارماست انتخاب و دراینجا نقل میکنیم :

« ... مدتی است که اهالی بلادشرق ازدست صوفی‌بچه لئیم ناپاك اثیم افاك ذمیم سفاك بجان آمده‌اند باطایفه گمراه که (ومن الناس من یتخذ من دون‌الله انداداً یحبونهم کحب‌الله) وفرق‌ضاله سرنگون ... بایقاد نارتعدی دود ازخانمانها برآورده .. تاازصف نعال فرمانبری بصدرصفه فرماندهی ترقی یافت . دررقعهٔ بقعهٔ‌آن دیارچون خط ترساکژروی را شعار ودثار خود ساخت ... »

« ... حالیا نسمات بواعث نعمت از مهب الامور مرهونة باوقاتها وزیدن گرفت ونفحات غیرت دین محمدی علی‌واضعه افضل‌الصلوة تواترعصبیت پادشاهانه مارا اشتعال‌داد ... وشهسوارهمت عالی‌نهمت‌پای‌عزیمت اناظالم ان لم‌انتقم عن‌الظالم‌درآورد بعدازاستخارهٔ ملك متعال واستشهادات‌ملهم عقل‌فعال‌رأی‌جهان‌آرای‌بقلع‌وقمع آن مفسدخودکام وملحدخودرای‌مقرر ومصمم گشت . بالشکری‌انبوه و گروهی پرشکوه که مانند کوه‌سرسبزی خویش ازتیرباران کمان دانند وچون تیغ سرخ روئی ازسفك دماء اهل بغی وعدوان حاصل کنند برون ازحد وعدهریکی درشمشیرزنی وخنجر گذاری بسان‌خورشید و بهرام مشهورجهان وهمچون شهاب وسماك رامح درنیزه بازی وتیراندازی مشارالیه بالبنان است عن‌قریب نهضت‌همایون

برسر آن سر لشکر جنود شیاطین و پیشوای عنود ملاعین و قافله سالار کبر و کین وسر نفر رهزنان دنیا ودین مر کوز قلب منشرح الصدراست... هر مؤمن موحدرا بغض فی الله بآن طایفه گمراه امری است مهم وغرضی است ملهم جنابعالی راهم بهر والد بزرگوارخویش تغمده الله بغفرانه از همه بیش بحقیقت معلوم ومتصوراست که جوهر پاکیزه روح دری است بی بها دربحر فطرت که جز غواص صفت تکوین احسن الخالقین کسی را بدو دست رسی میسر نیست وآدمی ذاتیست شریف که بی معونت ارادت مفیض الخیر والجود ازسراپرده عدم درحجره وجودقدم نهادن ممکن نی سیماسوی این شرف پادشاهانه نسبت بعامه افرادانسان فضیلت های آخرو مزیتهای اوفردارند پادشاهان نیکوکارسایه رحمت پروردگاروبرآورده صنعت کردگارند آنجاکه موهبت ازلی را قسمت کرده اند ظلّ همای خلافت اول برسرپیغمبران بعدازآن برسرسلاطین سامی مکان افتاده است خون چنین پادشاه خردمند دانش پسند وعدل پروردادگستر هدرگشتن بفتوی : (کتب علیکم القصاص فی القتل) درهیچ مذهب روانیست وجه اوفی وطریق اولی عندالله وعندالناس آنست که هرجد وجهدی که در آئینه احتمال عقلی ومزایای حیطهٔ فهم وحوزهٔ قوت وهمی رخ نماید مباشرت فرمایند وراه مسارعت پیمایند. باشد که سهام صائب تدبیر بنشانه گاه نهاده تقدیرحسن اصابت یابد ...»

سلطان سلیم درپایان نامهٔ خودطریق وداد وادامه اتحاد وارسال رسائل و تردد رسل را خواستارشده ودرخصوص پیک و فرستاده خود محمدبیك که حامل نامه است توجه داده که پس ازانجام دادن مأموریت خود مراجعت کند.

چنانکه میدانیم عبیدخان باسپاهیان شاه اسمعیل وبابرشاه درحوالی سمرقند مصاف داد. دراین پیکارسردار معروف ایرانی امیراحمد اصفهانی ملقب به نجم ثانی کشته شد واوزبکان بخراسان تاختند وبقتل وغارت بسیارپرداختند. بعدازاین پیروزی عبیدخان که سرمست باده غروربود ضمن جوابی که بمکتوب سلطان سلیم

میدهد شرحی مبسوط دربارهٔ شکست ایرانیان و لشکریان بابرشاه مینویسد و با رجزخوانی ودشنام بسیاردربارهٔ افراد قزلباش ونجم ثانی‌ازاین فتح بخود میبالد و سلطان را آگاه ساخته است که بعموم میرزایان وبهادران وامراء وجملهٔ طوایف اوزبك وجغتای ودودمان چنگیزخان بشارت فتح داده شده واتفاق بر«تصمیم ازالهٔ آن گروه مکروه متغلبه وفرق ضالهٔ رفضه» ! حاصل‌شده است.

عبیدخان درنامهٔ خود پس‌از ذکرعنوان والقاب سلطان سلیم واظهارمسرت وشادمانی از وصول نامهٔ وی چنین مینگارد :

«... حقاً ثم حقاً بعزة‌الله و کفی‌به شهیدا که همواره ولاجوی وهوا خواه آن سلطان جهان پناه بوده ومیباشد وازدل وجان مشتاق جمال فرخ فال آن پسندیدهٔ دوران ومخدوم عالم و عالمیانست. حضرت مسبب الاسباب عظم شأنه و کمل احسانه وسیلهٔ که باعث ملاقات حقیقی گردد بخیر و خوبی میسر کناد (انه رؤفٌ بالعباد).

بعد هذا مشهود ضمیرمنیرخورشید نظیرجهانگیروخاطر عاطرفیض‌مآثر لانظیرآنکه بفرمودهٔ (وان تعدوا نعمة الله لاتحصوها) تعدادنعم بی‌نهایة الهی‌نسبت بایام همایون پادشاهی‌ما زیاده ازآنست که شمهٔ ازآن‌بتحریر راقمان زمان وتقریرمتکلمان انس‌وجان وزبان‌وبیان گنجدلابل‌شکرآن عطیّهٔ بی‌پایان‌نه درآن‌حدومرتبه است که بشکرشاکرین وذکرذاکرین ازعهدهٔ حمد وسپاس آن توان برون آمد **شعر**:

فحمداًلله ثم حمداًلله — علی ماعطانا جزیل النعم
وشکراًلله ثم شکراًلله — علی ما کسانا رداء الکرم

بااینکه حضرت خاتم الانبیاء علیه التحیة والثناء درین مقام کشح مقال ازلااحصی‌ثناء کرده اما بگفته العبادة بقدرالطاقة غفلت ازشکرگزاری نتوان نمود وبجزخوشه‌چینی ازخرمن (ولئن شکرتم‌لازید نکم) ذخیره آخرتی‌نتوان اندوخت (ذلك‌فضل‌الله یؤتیه من‌یشاء والله‌دوالفضل العظیم) وازجمله اقامت برین امردفع شررنارفتن وانطفاءآنست برشحات شمشیر

آبداروصرصر قهر صاعقه کردار از فرا روزگار اهل روزگار وستم رسیدگان طغاة بغاة عداة علی الخصوص زنادقه اوباش و ملاحده قزلباش دمرهم الله وخذلهم که از ابتداء خروج با دست وپائی چند علوج مفلوج ازمحض تغلّب وتسلّط رو بظلم و بیداد نهاده چندین هزار مسلمانان را بغیر حق بقتل آورده وهتك پردهٔ ناموس ارباب عرض کرده وسودای سلطنت بافکر خام در دیك دماغ پخته وباسلاطین روزگار لاف برابری وپنجهٔ همبازوئی زده ودفع ورفع آن قوم ازواجبات دینیه و فرائض غیبیه انگاشته مرةً بعد أخری مقالات و مکاوحات ازبکیان مسموع گماشتگان درگاه شده وهرچند بغفلت ماحسب التقدیر سبقتی از آن ملاعین بی دین و رفضهٔ زشت آئین بظهور پیوست . اما معلوم عالی است که هرگاه سبعی ازسباع ویکی از کلاب وضباع دیوانه گشته بضرر انسانی قصد کند محلهٔ بل شهری از اندفاع آن ضجرت کشیده بجمعیت و اتفاق بمدافعه درمیکوشند پس گروهی که ازقلت بکثرت رسیده وهریك دردیوانگی شهرهٔ عالم شده ودائماً بخونفشانی وخون آشامی اوقات گذرانیده (یفسدون فی الارض اولئك هم الخاسرون) شاهد حال هریك افتاده شرمی ازخدا و بیمی از شاه و گدا نکرده وبتمرّد وتفرعن بتوابع خویشتن دعوای (انا ربکم الاعلی) نموده وآن مستحقان جهنم نیز کلمات ابلیسیه اش پذیرفته زبان اهل عالم درحق ایشان بدین نمط ناطق بوده بیت :

ترسیم ازخدای ونترسیم از کسی ترسیم از کسی که نمی ترسد ازخدای

معهذا کلب اصغر وکالت سیر آن کلب اکبر که ازعین نادانی بنجم ثانی اش ملقب نموده وبازدواج کلبیة النساء ملطخ ساخته بسرداری لابل سربداری باموازی هشتادهزار سوار سرخ سر ناهموار ازایران به پریشانی تورانیان پرداخته بعدازعبور از آب آمویه بسیار شهر ونواحی را بقتل عام سفیر نفیر روزقیام داده وازسطوت آن زشت اختر بدبخت حاکم کابل وقندهار بابر دیگر اطاعتش کرده بخارج قبة الاسلام سمرقند دررسیدند وپیش از

قبیل عصر به همان روز فیروز فرصت جنگ دست داد . ندای (وان جدلنا لهم الغالبون) ازهاتف غیبی بگوش هوش نصرت مقرون مادررسیده بطرفة العین دمار ازروز گار ایشان برآوردیم . بیت :

بجای یکی حیف از آن نابکار   بکشتیم نزد یکی صدهزار

تااینکه نزدیك آفتاب دولت خصم فرورفته آن نجم نحس بطالع سعد ما دستگیرشده زنده بپای سریر در رسانیدند وباقی امرا وسپاهش بالجمله منکسر و تباه گشته ازجنگ گاه تا کنارهٔ آب کـه بیش ازیك ماهـه راهست . مثنوی :

همه کشته بر کشته افتاده بود   چه درجان سپاری چه جان داده بود

ونجم نحس را بخرسواری مـالك ممالك سیاست وبی اعتباری گردانیده آتش خونش راآب شمشیراز گردن و روی زحل تأثیرش فرونشاندیم و آیه وافی الهدایة فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین زجرالله قرین کاخ صماخش برخواندیم وموطونهٔ ضمیمه‌اش باشتربانی چند بجمازه سواری از راه بی‌راه عیش وطیش کنـان بتبریزرسیده روسیاهی شوهربداخترش رابسفیدوسیاه عرضه‌داشت کرده‌چیزی مخفی ومستور نماند وچون آن پادشاه عالیجاه باسپاه نصرت دستگاه بدفع آن شرذمهٔ قلیله نهضت فرموده‌اند این‌هوا خواه بی‌اشتباه ورود رسول فرخ‌پیام نظام‌الدین محمد بك ادام‌الله تعالـی اقباله را بخواص و عوام پیغام داده از حدود سمرقند دلپسند حماه‌الله وحرسه تانهایت تاشکند بجمیع میرزایان وخان وسلطان و بهـادران واغلان نژادان وامراء الوس وامراءِ تومان وزعماء جیوش ومرزبانـان و جمله طایعان و تابعان ازبکیه و جغتای دودمـان چنگیزخان را تنبیه نموده وازین اشارت پربشارت خبیر وآ گاه ساخته در صدد جمعیت و بسط قورلتای بمشاورهٔ آرای سعادت نمـای و اتفاق برتصمیم ازاله آن گروه مکروه متغلّبه وفرق ضالهٔ رفضه لعنهم‌الله ودمرهم هستیم . حق سبحانه وتعالی مارا وایشان‌را درهرمهم مخصوص خاصه درین

خصوص موفق ومظهر گردانیده فساد آن ظالمان را ازفرا حال جهان وجهانیان برطرف وبرافتاد نماید. انّه رؤفٌ بالعباد. ودرخدمت رسول مشارالیه عمدةالخواص خورشید بهادر رزقت سلامته اصداریافت که بعداز بساط بوسی بزودی دررسیده باشد که بجمعیت فریقین را درحوالی صفاهان وزنده رودسبب گشته خبرظفر اثرخداوندی را باحبّا در رساند. وماذلك علی الله بعزیز.

باقی مکنونات را ازمشارالیه استفسار نمایند وهو یحکی عنا. ع: کما یحکی اللسان عن الفؤاد. واگر کم خدمتی ازما نسبت به جناب محمد بك ادام الله تعالی واقع شده معذوریم چه کما ینبغی خدمت دلخواه بخدام درگاه فلك بارگاه امری مشکلست وبیان اعتذار درآن اولی وانسب. زیاده چه اطناب دهد که اطناب چتر فلك سای باوتاد توفیق مستحکم والویه نصرت طراز بانسایم فتح وظفر جلوه گر باد بحق النون والصاد. حررفی اواخر جمادی الثانی سنة عشرین وتسعمائة.» (۱)

ازجمله نامه‌هائی که سلطان سلیم بیکی ازحکام اطراف نوشته مکتوبی است که بنام سراج الدین محمد بیك بن فرخشاد بیك آق قویونلو درمنشآت فریدون بیك آمده‌است. دراین نامه نیز سلطان سلیم برحسب معمول موضوع مسلمانی ودینداری وتقویت مبانی اسلام ورفع ظلم وعدوان رابمیان آورده وازاین امیرضعیف وناتوان آق قویونلو که ازخوف سیاست شاه‌اسمعیل یارای موافقت و همداستانی باسلطان مذکور نداشته است متوقع ومنتظر است که دراین هنگام که «نیت همایون باصلاح حال ممالك اسلام خصوصاً بلادایران زمین واستفتاح آن اقطار ازدست تطاول ملحدان بی‌دین وقلع وقمع سرخیل شاه گمراه آن زنادقه کافر نژاد مصمم وعزیمت توجه آن امصارمبرم شده» مسلمانی ودینداری آن امیرایجاب میکند که اقتضای وقت و مصلحت دینی ودنیوی را مرعی‌داشته و«خودرا اززمرۀ خواص خدام ومخلصان این درگاه اعتقاد نماید» وسپس درپایان نامه بمحمد بیك وعده داده است که ان شاءالله

۱ـ ازمنشات فریدون بیك صفحات ۳۷۷ـ۳۷۹

تعالی با الحاق واتصال وی باین دولت عظمی اورا بمراتب عالیه ودرجات ومساند دین ودنیا سرافراز خواهد کرد وجاه وجلال وی را باضعاف مراتب آبا واجداد بر آسمان تربیت وعزت خواهد برافراشت.

چنانکه ازمضمون نامه پیداست سلطان سلیم این نامه را قبل ازجنگ چالدران نوشته است واز جواب آن نیزچنین برمیآید که نامه مذکور بطورسرّی ومخفیانه بامیرمحمدبیك تسلیم گردیده است زیرا امیر آق قویونلو بابیم وهراسی شدید چنین مینویسد:

«... دراواخرشهرربیع الاخرعمت میامنه فرمان قضا جریان باحاجب قدیمی والد ماجدم قدوة الاماجد والاعیان احمدجان زید قدره بروجه ستروخفا باین بنده بی‌ریا دررسیدودر گوشهٔ تنهائی با کمال مبتلائی آهسته آهسته گشاده ونهانی نهانی خوانده هرسطری را که باشوق ونشاط مطالعه کرده مضمون جواهر مکنونش را معلوم مینمودم شروع بسطر دیگر نا کرده پیشینه را بآب دیده می‌شستم وباین‌طریق ازدیده کج بین حسّاد می نهفتم وباخویشتن همواره چنین میگفتم مصرع: ترسم که سرم درسراین نامه رود. اتفاق هیچکس ازین سرّ خفی آگاهی نیافته بعالم السرّوالخفیات تکیه کنان جوابش‌را بآب پیازدربیاض رازنوشته باقاصد مشارالیه اعاده کرد. اگرچه راقمش که ازنیك‌خواهان اوضاع ماست بعداز ایمان او بغلاظ وشداد خبردارشده‌است فامّا ازاوباکی نداریم بیم ماالدرآنست که مبادایوب‌اخلاص‌مآب ناگاه گرفتار گشته العیاذبالله همگی مستحق عتاب وعقاب گردیم حسبی‌الله ونعم‌الوکیل ...»

چنانکه قبلاً اشاره کردیم مهمترین نامه‌های ایندوره مکاتیبی است که بین سلطان سلیم وشاه اسمعیل صفوی ردوبدل شده است. درابتدای این فصل و باتوجه بنامه‌هائی که پادشاهان عثمانی بامرا وحکام وملوك طوایف نوشته یادآورشدیم که سلاطین مذکوربخصوص سلطان سلیم عزم خودرا بجنگ باشاه اسمعیل جزم کرده وقوای خودرا برای حمله بایران مهیا وآماده میساخته است وبهمین جهت ضمن

درج نامه‌ای که مشخص ومؤید ابراز کینه وخصومت نسبت بدودمان صفویه بود نمونه‌ای از تعصب واحساسات زیان‌بخش وی‌را در آن مکتوب بدست دادیم‌واکنون درپی‌تحقیق وبررسی درمورد مقاصد سیاسی دربارعثمانی وزمینه سازیها وبهانه و جوئیهائی که درانجام دادن این‌مقاصد مؤثربوده است گفتارخودرا ادامه داده و نامه‌های دیگرسلطان سلیم را موردبحث ومطالعه قرارمیدهیم.

دومین‌نامه سلطان سلیم که تاریخ تحریر آن معلوم نیست شامل خصوصیاتی چنداست نخست آنکه لحن‌ومضمون‌نامه‌درسراسر آن‌شدید وپرازدشنام وناسزاست. دوم‌آنکه مقالت نامه مشحون ازغروررونخوت نویسنده‌است بخصوص که برای‌خود صفات وملکات ممتازی‌قائل‌شده والقابی‌مبالغه‌آمیزودور ودرازبرای‌خویش بکاربرده است چنانکه خودرااسلیمان مکان واسکندرنشان وفریدون ظفردانسته‌درحالی که شاه‌اسمعیل‌را ضحاك روزگار وسردار اشرارخوانده است. سوم‌آنکه‌علاوه برذکر تهمتها ونسبتهای ناروا فتوای علمای‌سنت و جماعت‌را درمورد اقدام‌خصمانه ورفتار جنگجویانه خودخاطرنشان ساخته وترویج مذهب شیعه‌را سخت‌مذمت کرده‌است دیگرآنکه درپایان نامه بشاه اسمعیل اتمام حجت کرده است که اگرسنت حنیفهٔ محمدیه‌رانپذیرد وبلادونواحی‌قلمروحکومتش‌را بتمام و کمال‌جزء متعلقات وضمیمه ممالك‌محروسه عثمانیه نکند عسکرظفرمخصوص «کانهم بنیان مرصوص» چون اجل‌مسمّی برسروی فرودمیاید وبحکم «اقتلوهم حیث وجد تموهم» دمار از روزگارش برمیاورد!

این‌نکته‌را اضافه میکنیم که درمیان جمله‌ها وعبارات نامه ازصدر تاذیل ضمن رجزخوانی وایرادناسزا وکلمات مستهجن‌آیات قرآنی‌را برای تکمیل‌واتمام معنی بکاربرده است تابدینطریق نویسنده مکتوب حقایق‌را دگرگون جلوه داده ودر القای شبهه توفیق یابد.

بااینکه مضامین ومندرجات نامه ازحلیه عفاف وادب عاریست ولی برای روشن ساختن حقایق تاریخی وذکرعلل وموجبات جنگ چالدران که شاه اسمعیل برخلاف میل باطنی خودبدین پیکارخونین کشیده شده است بنقل این‌نامه که از

اسناد معتبر تاریخی و در صفحه ۳۸۲ منشآت فریدون بیك نیز درج گردیده مبادرت میکنیم :

« انّه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی وأتونی مسلمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله وصحبه اجمعین « هذا کتاب انزلناه مبارك فاتبعوه واتقوا لعلّکم تفلحون» این منشور ظفر طغرا کالوحی النازل من السماء بمقتضای «وما کنا معذّبین حتی نبعث رسولا» از حضرت ابهت منزلت ما که خلیفة الله تعالی فی الدنیا بالطول والعرض مهبط « واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض» سلیمان مکان اسکندر نشان مظفر فر فریدون ظفر قاتل الکفرة الفجرة کافل الکرام البررة المجاهد المرابط المنصور المظفر اللیث ابن الاسد ابن الغضنفر ناشر لواء العدل والاحسان سلطان سلیم شاه بن سلطان بایزید بن سلطان محمد خانیم بجانب مَلك ملك عجم مالك خطهٔ ظلم و ستم سرور شرور و سردار اشرار داراب زمان ضحاك روزگار عدیل قابیل امیر-اسمعیل عز صدور یافت معرب از آنست که ازبارگاه عزت و پیشگاه الوهیت یرلیغ «تؤتی الملك من تشاء» بتوقیع «ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها» کلك تقدیر باسم سامی ما رقم زده لاجرم اوامر و نواهی نوامیس الهی وامور احکام شاهنشاهی را در فضای زمین چون قضای آسمانی نفاذ دارد . «ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء» وچون بتواتر احاد استماع افتاد که ملت حنیفهٔ محمدیه علی واضعها الصلوة والتحیة را تابع رأی ضلالت آرای خود ساخته و اساس دین متین را بر انداخته لوای ظلم را بقواعد تعدی بر افراخته نهی منکر و امر معروف از شعایر شریعت ندانسته شیعهٔ شنیعهٔ خود را بتحلیل فروج محرمه و اباحت دماء محترمه تحریض نموده بحکم « سماعون للکذب اکالون للسحت » باستماع کلمات مزخرفات و اکل محرمات نموده . ع . مسجد خراب کرده و بتخانه ساخته . پایه بلندپایه اسلام را بدست تعدی درهم شکسته فرقان مبین را اساطیر اولین خوانده اشاعت شناعت را باعث شده نام خود حارث کرده هر آینه بموجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت و اجماع

اهل‌سنت وجماعت برذمت همت عالی نهمت ما که علوّالهمّة من‌الایمان نصرة لدین‌الله‌المنان قطع‌وقمع ورد ومنع رسوم محدثه که رسم‌قدیمست کماورد فی قوله علیه‌السلام «من احدث فی امرنا هذا فهورد» وفی‌روایة «من‌عمل عملاً لیس‌علیه امرنا فهورد» متحتم ولازم گشت وچون قضای ربانی وتقدیرصمدانی اجل اجلهٔ کفرهٔ فجره رادرقبضهٔ اقتدارمانهاده بود کالقضاء المبرم توجه آن دیارنمود وبامتثال امر«لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا» ان شاءالله العزیز اقدام کردیم تاازصولت تیغ ظفرآثار صاعقه کردارخاروخسی که‌درجویبارشریعت‌غرابنورسته‌وچون‌بقلة‌الحمقا نشوونما یافته ازبن برآورده ودرخاك مذلّت‌اندازیم تالگدکوب حوافر مرسلات گردد که «وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلك یفعلون» و صدمه گرز کین آئین مغزاعدای دین که بخیال خام پخته شده طعمه شیران دلیران غزاة سازیم. «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» نظم :

من‌آنم که‌چون بر کشم‌تیغ‌تیز — بر آرم ز روی زمین رستخیز
کباب از دل نره شیران کنم — صبوحی بخون دلیران کنم
شود صید زاغ کمانم عقاب — ز تیغم بلرزد دل آفتاب
اگر در نبردم توکم دیدهٔ — زگردون گردنده نشنیدهٔ
زخورشید تابان عنانم بپرس — ز بهرام آب سنانم بپرس
اگرتاج داری مرا تیغ هست — چوتیغم بود تاجت آرم بدست
امیدم چنانست نیروی بخت — که بستانم ازدشمنان‌تاج‌وتخت

بموجب «الدین‌النصیحة» اگرروی نیازبقبلهٔ اقبال و کعبهٔ‌آمال آستان ملایك آشیان ما که محال رحال رجالست آوردی ودست تعدی از سر زیردستان که پایمال ظلم وطغیان گشته اند کوتاه کردی وخودرا در سلك التائب من‌الذنب کمن لاذنب له منسلك گردانیدی و درمذهب و ملت تبعیت سنت‌سنیهٔ‌حنفیهٔ‌محمدیه علیه‌الصلوة والتحیة وآله‌الطاهرین واصحابه‌المهتدین رضوان‌الله علیهم اجمعین که « اصحابی کالنجوم بایهم

اقتدیتم اهتدیتم » کردی و آن بلاد را باسرها مضافات ومتعلقات ممالك محروسهٔعثمانیه شمردی هر آینه عنایت پادشاهی وعاطفت شاهنشاهی ما شامل حال تو گردد . نظم :

سایه عدل وعنایت بسر او فکنیم هر که چون مهر نهد روی بخاك درما

مصرع : زهی سعادت آنکس که این اجابت کرد . والا بحکم « العادة طبیعة ثانیة » برمقتضای طبع شرانگیز فتنه آمیز که ما بالذات لایزول بالعرض . ع . با سیه دل چه سود گفتن وعظ . بتأییدات الله وحسن توفیقه سر هر تاجداری تاج داری سازم و بساط بسیط زمین را از آن نفوس پردازم « الا ان حزب الله هم الغالبون » دست ستمکاران را بقوت سرپنجهٔ ید بیضا پیچیده درهم کنم که « یدالله فوق ایدیهم » باید که پنبهٔ غفلت از گوش هوش بیرون کرده کفن دردوش گرفته مهیا باشید که بموجب « انما توعدون لات » عسکر ظفر مخصوص «کانهم بنیان مرصوص » چون اجل مسمی نداءِ « اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعةً ولا یستقدمون » دردهند و بحکم « اقتلوهم حیث وجدتموهم » عامل شوند دمار از روز گارت برآرند ودرآن دیار نگذارند « ولله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین . »

سلطان سلیم نامه دیگری بتر کی بشاه اسمعیل مینویسد ودراین نامه سوم نیز بطرح همان مضامین سابق الذکر منتهی باجمال واختصار پرداخته و پادشاه صفوی را بجنگ وزدوخورد ومبارزه دعوت میکند واین شعررا :

عروس ملك کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه برلب شمشیر آبدار دهد

دراواخر مکتوب را برای تأیید معنی وتسریع درجنگ بکارمیبردو چنانکه بعداً درنامهٔ جوابی شاه اسمعیل خواهیم دید پادشاه صفوی با رعایت ادب همین بیت را درنامه مذکور آورده است .

شاه اسمعیل دربرابر روش خصمانه شاه سلیم بی آنکه اظهار بیم وهراس کند روشی مسالمت آمیز اختیار کرده است وچنانکه از مضمون نامه مشهود وآشکار

است درعین شهامت ودلیری ، شرط ادب وفروتنی را بجای آورده واشاره کرده است که با اینکه بخاندان سلطان محبت قدیم داریم ورنجشی دردل ما نیست ناچارخصومت سلاطین را که رسمی قدیمست تحمل میکنیم لیکن هتك حرمت و ناسزا گوئی شایسته نیست و«کلمات نامناسب وجهی ندارد .»

شاه اسمعیل درپایان نامه توجه داده است که این اقوال وافکار ناپسندمولود تخیلات منشیان تریاکی سلطان است واین نامه درحال نشأة بنگ وتریاك بوسیلهٔ منشیان مذکور نگاشته شده است ونیز سلطان را بسرانجام تلخ وزیان بخش خصومت وجنگ برحذرداشته ویادآورشده است که این نامه را ازسردوستی نوشته است پس بهتراست که در نتیجه وسرانجام اینکارخطیر نیك بیاندیشدوازراه عاقبت اندیشی درآید . زیرا پایان کارنا محمود است وپشیمانی درآن هنگام سودی ندارد .

این نامه پندآمیز تاریخی ازجمله مراسلات شیرین وبرجستهٔ دورهٔ صفوی است وبا همه اختصار وایجازمعانی بسیاری ازلحاظ تاریخی واجتماعی و اخلاقی دربردارد . تاریخ تحریراین نامه معلوم نیست ولی از قرائن میتوان دریافت که پس ازارسال این نامه وشروع بجنگ فاصله کوتاهی بیش در میان نبوده است زیرا چهارمین نامه سلطان سلیم که بزبان ترکی وتقریباً بهمان مضمون سابق نوشته شده بتاریخ اواخر جمادی الثانی بسال ۹۲۰ هجری است وجنگ چالدران دراوایل رجب همین سال بین ترکان عثمانی وایرانیان درگرفته است .

نامه شاه اسمعیل صفوی بدینطریق آغازمیشود :

«سلامی که بمحبت مشحون وپیامی که بمودت مقرون باشد بحضرت جنت»
« خضرت اسلام پناه سلطنت دستگاه المنظور بانظار الملك الاله مبارز »
«الدولة والسلطنة والدنیا والدین سلطان سلیم شاه ایده الله بالدولة الابدیة»
«وادامه بالسعادة السرمدیة متحف ومهدی داشته آرزومند شناسند . »

سپس چنین مینویسد :

«بعد هذا مکاتیب شریفه مرةً بعداخری بدرجهٔ . ع * الشئی لاتثنی الا»
«وقدتثلث * رسیده مضامین آن چون مشعر بعداوت ومبنی از جرأت و »

«جلادت بوداز آن حظ بسیار نمود لکن مبداء ومنشاء آن ندانستیم که»
«چیست . درزمان والدجنت مکانش انارالله برهانه که نهضت همایون ما»
«بسبب گستاخی علاءالدوله ذوالقدر (۱) از بوم روم واقع شده ازجانبین»
«بجز دوستی ویکجهتی چیزی دیگر نشدو آنحضرت نیز درآن وقت که والی»
«طرابوزان بودند اظهار یکجهتی میکردند . حالاباعث کدورت معلوم»
«نگشته چون باقتضاء سلطنت باین خصوص عازم گشته‌اند سهل باشد .

نظم :

ستیزه بجائی رساند سخن　　　　که ویران کند خانمان کهن

«غرض‌ما ازتغافل آن صوب دوچیز بود یکی آنکه اکثرسکنه‌آن دیار»
«مریدان اجداد عالی تبارما اند رحمهم‌الله الملك‌الغفار . دوم آنکه محبت»
«مابآن‌خاندان غزا عنوان قدیمست ونمی‌خواستیم‌شورشی‌چون‌عهد‌تیمور»
«بآن سرزمین طاری‌شود وهنوز نمی‌خواهیم وباین‌قدرها نمی‌رنجیم و»
«چرا برنجیم . خصومت سلاطین رسم قدیمیست . بیت :»

عروس‌ملك کسی‌در کنار گیردتنگ　　　　که بوسه‌بر‌لب شمشیر آبداردهد

«اماکلمات نامناسب وجهی ندارد وهمانا آن اقوال ازافکار الحاد نگار»
«منشیان‌برشی ومحرران‌تریاکی که ازقلت‌نشئه ازسردماغ‌خشکی‌نوشته»
«فرستادند واین‌همه‌توقف نیزخالی‌ازضرورتی‌نبوده می‌پنداریم بنابرآن»
«حقهٔ‌ذهبی‌مملو ازکیفیت‌خاصه مختوم بمهرهمایون مصحوب‌دارندهٔ‌قدوة»
«المقربین‌شاه قولی آقای بوی نوکرزرقت سلامته ارسال‌رفت تااگرلازم»
«باشد بکارداشته بزودی دررسند تابعون الهی آنچه در پردهٔ تقدیر»
«مکنونست صورت پذیر گردد فاما‌فکری براصل کرده وبسخن هرکس»

۱ـ سلسلهٔ ذوالقدریان چهارتن بودند : ملك اصلان ـ سلیمان ـ ناصرالدین وعلاءالدوله چنانکه دراحسن‌التواریخ مذکوراست علاءالدوله وچهار پسروسی‌تن‌ازاتباعش بوسیلهٔ سلطان‌سلیم کشته شدند . محل‌سکونت‌این‌دودمان درمرعش‌وبلاد نزدیك ازنجان بوده ضمناً یادآور میشویم که علاءالدوله با سلطان مراد آق‌قویونلو آخرین سلطان آق‌قویونلو در راه مخالفت وعداوت باشاه اسمعیل متحد وهمدست بودند لیکن پادشاه صفوی برآنان غلبه یافت .

«مقید نشده اندیشه بر اصل نمایند که پشیمانی اخیر مفید نمی‌شود ومادر»
«وقت تحریر این نامه بشکار حدود صفاهان بودیم درحال بتدارك مقابله»
«مشغول گشته ازسر دوستی جواب فرستادیم بهر نوع که میخواهند عمل»
«کنند. نظم:

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات　　با آل علی هر که درافتاد برافتاد

«ومز بوررا نرنجانیده راه دهند که «لاتعزر وازرة وزر اخری» وچون کار»
«بجنگ انجامد تأخیر وتراخی راجایز ندارند اما ازراه عاقبت اندیشی»
«درآیند والسلام.»

پس ازمبادلهٔ این نامه‌ها سلطان سلیم دراوائل رجب ۹۲۰ به بهانهٔ دستگیری برادر زاده‌اش سلطان مراد که بایران پناهنده شده بود ازطریق ارمنستان بآذربایجان حمله برد. شاه‌اسمعیل که دراین هنگام درهمدان اقامت داشت باشتاب لشکری فراهم آورده وبیاری محمدخان استاجلو که حاکم دیار بکر بود دردشت چالدران باسپاه عثمانی روبروشد. شاه اسمعیل درین نبرد شجاعت ودلیری بسیار کرد ولی چون سپاه عثمانی دوبرابر لشکریان ایران بود وبعلاوه سربازان ترك دارای توپخانه وسلاح آتشی کافی بودند پیشرفتهای نخستین وی متوقف شد وپس ازپیکار خونین عقب نشینی اختیار کرد وبهمدان روی نهادوسرانجام تبریز بدست سپاهیان ترك افتاد.

دراین پیکار بیش از پنجهزار تن ازسربازان طرفین بخاك هلاك افتادند. محمد خان استاجلو وجمعی ازسرداران نامی شاه اسمعیل نیز کشته شدند. ازسرداران عثمانی حسن پاشا بیگلر بیگی روملی وحسن بیك حاکم موره واویس بیك وقیاس بیك وبسیاری ازنامداران کشوری ولشکری بهلاکت رسیدند.

شکست شاه اسمعیل درچالدران موجب شد که وی برفع نقائص لشکری خود بپردازد وسربازان ایرانی باسلاح آتشین مجهز شوند وبافتح نواحی شمالی بین النهرین وارمنستان وگرجستان این شکست را جبران کنند. اهالی تبریز باایستادگی وابراز خصومت عرصه رابه ترکان عثمانی تنگ کردند وپادشاه عثمانی ناگزیر تبریز را ترك گفت وشاه اسمعیل پس ازیکماه به تبریز واردشد ودرتحکیم مرزهای کشور

بخصوص درنواحی آذربایجان وخراسان کوشش بسیار کرد .

سلطان سلیم پس ازفتح چالدران فتحنامه‌های متعددی بفارسی وترکی بحکام ورؤسای اطراف واکناف ازجمله پسرش سلیمان وخان کریمه وامرای شرق ورؤسای کرد وسلطان مراد آخرین فردسلسلهٔ آق قویونلو وشاه رستم لرستانی وحاکم ادرنه وسایرملوك طوایف فرستاد وضمن اظهاربعضی مطالب ناروا کـه نمونه‌های آنرا قبلاً یاد کرده‌ایم باشرح وبسطی مبالغه آمیزچگونگی این مصاف رادراین فتحنامه‌ها مذکورداشته وازاین غلبه وپیروزی باغروری بسیاربخود بالیده است .

بهرحال شاه اسمعیل بعداز ورود بـه تبریز نامه‌ای مسالمت آمیز بشاه سلیم مینویسد وراه صلح وآشتی درپیش میگیرد . دراین مکتوب پس از ذکرعنوان و القاب مینویسد :

« .. بنابراستحکام قواعد محبت وولا وانتظام مودت وصفا که ازمقتضیات آثارعلاقه ابوت وبنوت ومتممات اطواررابطه فتوت ومروت است ودرسوابق ایـام باتم و احق تحقق آن ازجـانب حضرت ابوت مکان فردوس آشیان انارالله برهانه بنوعی منظورومشهودبود که محسودسلاطین اقطارومغبوط خواقین امصار گشته علی الدوام چنانچه مستدعای شیمهٔ جبلیّه و مقتضای فطرت اصلیه این محب است بدفع ورفع ارباب زیغ وعدوان وقلع وقمع اصحاب عصیان وطغیان اشتغال نمود ... مکمون ضمیرومکنون خاطر تصویر معانی آن بود که هر گاه که درامورسلطنت ومهام مملکت بمیامن معدلت ونصفت آن حضرت اتساق وانتظام یابدتسدید این معانی وتشیید این مبانی بموجب فرمودهٔ محبّة الآباء قرابة الابناء بنوعی ثبوت وتحقق پذیرد که دروقایع ملکیه وملیه وحوادث دینیه ودنیویه ازجانبین وظایف موافقت امداد ولوازم مرافقت اسعادبظهوررسد فکیف که مظنهٔ تعرض ومداخلت وتصورتعصب ومجادلت امابمحبان عجب ازاعتقاد آنست کـه منشاءِ نشاة خلاف غیرافساد ارباب فتنه وفساد وایقاع اصحاب اغراض وعناد نبوده از از اقاویل کاذبه باطله واباطیل لاطائلهٔ جمع غرضناك بی‌باك آئینه خاطر

بی‌عیب را که مطرح انوار غیب است مکدرساخته باشند وضمیر منیر را از انعکاس صورمعانی صفا ووفاءِ ارثی وا کتسابی پرداخته ومعذلك همچنان ازجبلت کریمه ومحبت قدیمه تعجب تام روی نمود که باوجود تأسیس قواعدآن مشیدة الارکان وترصیف آن مقاعدمستحکمة البنیان، تأثیر اقوال وتغییراحوال تواند بود . »

شاه اسمعیل سپس دربارهٔ اینکه هیچگاه درفکر جنگ باسلطان عثمانی نبوده وآثار خلاف محبت ووداد از آنطرف مشهود گردیده است دلیل و شاهدی براین معنی ذکر کرده ودرمقام اعتذار میگوید :

« ... در آن هنگام چنانچه بمسامع علیه رسیده باشد احضارعسا کراطراف نکرده بعد از تیقّن آن اخبار بامخصوصی چندازملازمـان رکاب ومعدودی ازمردم حدود دیاربکروقت الضرورة بصوب مقابله استقبال نمود و حسب المقدور آنچه مرقوم صفایح صحایف غیب بود بـر لوایح عالم شهادت پرتو انداخت .. »

وسپس ازدرصلح درمی‌آید وچنین مینویسد :

« ... مخالفت سلاطین دیندارموجب اختلال مبانی دین و ایمان و سبب جرأت وجسارت اهل کفروعصیان‌میشود هرآینه بمقتضای‌حقیقت‌مؤدّای « من سبق بین الاخوین بالصلح فهواسبق بدخـول الجنة » رعایت لحوق الاخوة ووثوق المحبة بـاهداء آثارموافقت واشعارشعارمصادقت مسابقت نموده ومضمون سعادت رهنمون آیهٔ کریمهٔ « الصلح خیر» « وان‌طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما» « ولاتتبع سبیل المفسدین » جهت توجه وقدوهٔ تنبه ساخته سیادت پناهی افادت و افاضت دستگـاهی امیر نورالسیادة ونورالدین عبدالوهاب را جهت تأسیس اساس و یگـانگی و تغییر مخالفت وبیگانگی‌بدان صوب صواب مآب روانه گردانیده‌است..»

نویسنده مکتوب پس ازتذکاردرباره تأمین مصالح وانتظام امـور اهل‌اسلام و تجویزآمد شد قوافل ورواحل درپایان نامه چنین مینویسد :

« .. والحق غرض از ارسال رسل و ابلاغ مراسلات و بسط بساط مفاوضات و مکاتبات غیر ملاحظه فراغ حال عموم برایا وجمعیت بال قاطبهٔ رعایا نبوده ونیست چه وثوق بعنایت نامتناهی واعتماد بکرم بیدریغ الهی زیاده از آنست که صورت دیگر متصور خاطر تواند شد والدعا مخلد ومؤید وختم بالصلوة علی و آل محمد . بمقام تبریز » .

سلطان سلیم باین نامه جوابی نداد لیکن پس از چندی نامه‌ای بعبیدخان اوزبك نوشت دراین نامه که بترکی نوشته شده ضمن اشاره بافراد قزلباش عبید را بدفع مخالفان دینی ودولت ومعاندان ملك وملت بر انگیخته و وی را باستخلاص دیار۔ بکر و کردستان وقلاع وقلال آنجا و تصرف آن نواحی آگاه ساخته است . ضمناً بی آنکه نامی ازشاه اسمعیل ببرد اشاره بصلح ونیازمندی وی کرده و اجابت ایـن مسئول را بسبب آنکه « ملکات ردّیهٔ طبیعی قابل زوال نیست « که زنگی نگردد به شستن سفید » جایز ندانسته است ودر آخر مکتوب عبید را بلزوم همکاری وهمدستی سایر امراء برای قطع مادهٔ فتنه وفساد تحریض کرده وادامهٔ یگانگی واخوت را خواستار شده است .

بعد از فوت سلطان سلیم (سال ۹۲۶ هجری) پسرش سلیمان خان قانونی بتخت سلطنت عثمانی جلوس کرد ودراین موقع شاه اسمعیل بمقتضای زمان و برای ایجاد روابط حسنه بین دولت ایران وعثمانی نامه‌ای بپادشاه جدید نوشت ودراین مکتوب ضمن اظهار تأسف ازمرگ سلطان سلیم جلوس وی را بتخت سلطنت تبریك وتهنیت گفت ودرپایان نامه نیز بتأکید صفا ووداد وصدق اعتقاد واعتماد اشاره کرده است.

جواب این نامـه بانشای رئیس الکتاب جوری چلبی تحریریافت و بـوسیلهٔ تاج‌الدین حسن خلیفه فرستادهٔ مخصوص شاه اسمعیل ارسال گردید در این نامـه اشاره شده که مطالب ومضمون نامهٔ پادشاه صفوی بحسن قبول تلقی شده است و در پایان مکتوب مینویسد :

« حق سبحانه وتعالی همواره ارکان بناء دارالحکومهٔ آن جناب رابحجت رعـایت شرع و امتثال احـکام دینی از اصول و فـروع لایـزال مزین و

مشرف داراد ..»

درپایان این مقال پیش‌از آنکه ببحث وتحقیق درنامه های دورهٔ شاه‌طهماسب پردازیم این نکته را یادآور میشویم که اسلوب نامه نگاری دراین عهد باآنکه با ترکیبات واصطلاحات‌مشکل‌عربی‌واخبارنبوی وآیات قرآنی وصنایع‌لفظی‌آمیخته است وذکر القاب وعناوین خسته کننده نیز بر تکلف عبارات میافزاید معهذابایددر نظرداشت که مکاتیب‌عهد مذکور تاحدی‌ساده‌بنظرمیاید زیرا اگرنامه‌های‌ادوارهای بعد را که بتدریج بنظرخوانندگان میرسانیم مورد مطالعه‌قراردهیم‌خواهیم‌دید که بیشترمکاتیب مذکوردرراه تکلف‌وتعقید بررسائل دورهٔ گذشته خود سبقت‌یافته‌اند. مخصوصاً ذکر القاب وعناوین مطول بی رعایت تناسب در سراسر نامه با مختصر تفاوتی درالفاظ ومعانی آنها تکرارمیشود وهمچنین انتخاب اشعارسست و بکاربردن آنها درمیان عبارات وجمل‌نامه ها برای تکمیل وتأیید معنی وبیشتر بمنظور آرایش کلام موجب خستگی وملال خواننده میگردد.

دیگر آنکه مطالب ومضامین ومقاصد سیاسی یا اجتماعی وموضوعات قابل توجهی که اساس ومبنای تحریروارسال نامه را تشکیل میدهد غالباً در بین عبارات وجمله های زائد وبیهوده که موقع ومحلی درنامه ندارند مختفی شده و گاه‌بکلی ازنظر دورمیگردند. چنانکه دربعضی نامه‌ها که نمونهٔ آنهارا ضمن‌بحث وتحقیق مشاهده خواهیم کرد ازآغاز تا جائیکه نامه قریب بپایان است آنقدرالقاب و عناوین ومجامله ها وتعارفات واشعارزائد بکارمیرود که نه فقط مقاصد اساسی را دردرجات پائین‌ترقرارمیدهد وازاهمیت‌آن میکاهد بلکه آسیب و زیان فراوانی به نثرفارسی وارد ساخته است تا حدی که زیاده روی دراتخاذ وادامهٔ این‌سبك از لحاظ ترویج تعارفات بیهوده و گزافه گوئی ومداهنه وتملق، نوشته‌ها و مکاتیب دوره‌های بعد از عهد صفوی تا زمان حاضررا نیز تحت تأثیر قرار داده است.

اگرچه روش نامه نگاری بصورتی که ذکرشد واختصاصات نثر این مکاتیب که بیشترمبتنی بر سجعهای متوالی وبکاربردن نظایر وقوافی وذکرمترادفات و تعارفات وچاپلوسی‌ها وآوردن ابیات وشعرهای ناپخته و کم ارج که معمولاًاثرطبع

نویسنده آن نامه هاست از زمان تیموریان آغاز شده است لیکن در این دوره بر شدت این تکلفات و تصنعات افزوده میشود درحالیکه استعمال لغات مغولی و ترکی نیز معمول ومتداول میگردد وعجب آنکه برخی لغات واصطلاحات ترکی و مغولی و فارسی درقالب دستورزبان عرب ریخته میشود وخصوصاً تابع جمع بندی ومطابقت صفت با موصوف ودیگر مختصات زبان تازی میگردد.

شاید بتوانیم اینگونه خصوصیات ترسل را درسایر کشورهائی که زبان فارسی درفرهنگ آن کشورها رسماً پذیرفته شده بیابیم. در دربار دهلی که شاعران و نویسندگان وهنرمندان ومحدثان وفضلا ودانشمندان ایرانی بسبب عدم امنیت و رهائی ازسخت گیریهای متعصبانه زمامداران وفقهای کشورما بهندوستان روانه میشدند ویابدان اقلیم میگریختند رسائل دیوانی کم وبیش تابع حالات و کیفیات همین نوع نامه نویسی بود بااین تفاوت که سلاطین تیموری هندحق بیشتری درانجام دادن این خدمت فرهنگی وملی درمورد تعمیم وتقویت وتوسعه زبان وادب فارسی دارند زیرا در دربارقزوین یااصفهان شاه وامرای قزلباش بزبان ترکی صحبت میکردند ولی گفتگوی شاه ووزیر وخاصان واهل حرم دردهلی همه بزبان فارسی صورت میگرفت وزبان فارسی در دربار آن کشور زبان علمی وادبی و ازعوامل برتری وفضل وامتیاز محسوب میگردید.

بااینهمه در بین نامه‌ها ورسائل تاریخی واجتماعی واخلاقی دورهٔ صفوی بنامه‌ها ونوشته‌هائی برمیخوریم که نشانهٔ ذوق وقریحهٔ سرشارطبیعی واثرخامهٔ نویسندگان توانا وچیره دستی است وعبارات وجملات ادیبانهٔ آنها ظرافت ولطف وزیبائی خاصی دارد. بهمین جهت باعلاقهٔ بسیارسعی کرده‌ایم اینگونه نامه‌های روان وشیوا ودل‌انگیز را که مزایا وفوایداجتماعی واخلاقی نیزدربر دارد درجای خود بیاوریم.

فصل چهارم

نامه‌های دورهٔ شاه طهماسب

درزمان شاه طهماسب نیزمانند عهدپدرش شاه‌اسمعیل کشورما با دوهمسایه مزاحم ومتجاوزدر کشمکش وزدوخورد بود . سلطان سلیمان خان قانونی که در قسمت اعظم دوران سلطنت شاه طهماسب بر تخت سلطنت عثمانی تکیه زده بود[1] ببهانه‌هائی گوناگون درسرحدات شمال‌غربی ایران چندین باربحمله و تجاوز پرداخت . عبیدخان اوزبك نیز تاسال فوت شاه طهماسب ازهیچگونه قتل وغارت واغتشاش درنواحی شرق ایران فرو گذارنکرد وبهمین جهت دولت ایران دراین عهدمیان دودشمن بیرحم وخونخوار بتلاش ومبارزه ودفاع سر گرم بود وچنانکه بایدروی صلح وآرامش ندید .

جنگهای سلطان سلیمان باشاه طهماسب درطول سالهای ۹۴۰ ـ ۹۶۱ بوقوع پیوست ودراینمدت سلطان عثمانی چهار بار برای دست یافتن برآذربایجان وبغداد ومغشوش ساختن نواحی غرب ایران بحمله پرداخت لیکن ازاینهمه تجاوزات و جنگهای پیاپی سودونتیجه‌ای بدست نیارود وهر بار بخاك عثمانی باز گشت .

درآن هنگام دولت‌عثمانی‌دورهٔ عظمت ونیرومندی خودراطی‌میکردوقدرت روزافزونش برای‌دول بزرگ اروپا نیزخطری عظیم بشمارمیرفت . طبیعی‌است که مقابلهٔدلیرانهٔ شاه طهماسب وتضعیف‌دولت عثمانی که بعلت دامن‌زدن‌آتش اختلاف بین دودولت ولهیب‌جنگهای‌خانمانسوز که‌بوسیلهٔ سلاطین‌آل‌عثمان وسرداران‌آنها هرچند گاه پدید میآمد برای دولتهای اروپا بسیارمغتنم بود وبعبارت دیگر شاه

۱ـ سلطان سلیم‌دوم وسلطان مراد سوم درسالهای‌آخرسلطنت شاه‌طهماسب بر کشورعثمانی حکومت میکردند (۹۷۴-۹۸٤)

طهماسب بامقاومتهای سخت خود موجب رهائی اروپائیان از گزند ترکان واحیاناً سلطهٔ آنان برممالك اروپائی مجاور عثمانی گردید .

سرانجام درسال ۹٦۱ دو دولت عثمانی و ایران دست ازجنگ کشیده بانعقاد قرارداد صلح حاضر شدند. از آن پس میان شاه طهماسب وسلطان سلیمان روابط حسنه باتبادل نامه‌های دوستانه برقرار گردید وطرفین ضمن تعیین مرزهای دو کشور متعهد شدند که چنانچه کسانی ازشاهزادگان ورجال وافراد یکی ازدو کشور بکشور دیگری پناهنده شود باید پناهندگان را دستگیر و آنان رابدولتی که تبعهٔ آن هستند تسلیم کنند .

درآن اوقات سلطان بایزید پسر سلطان سلیمان که در کوتاهیه حکومت میکرد وخیال سلطنت درسر داشت ازکارخود معزول گردید . سلطان سلیمان حکومت آن ناحیه رابه پسر بزرگش سلیم واگذار کرد واورا بولیعهدی خود منصوب داشت. بایزید ازاین امر آزرده خاطر گشت وبالشکریان خود با برادرخویش سلیم آغاز جنگ کرد . سلطان سلیمان که‌ازطغیان وی آگاهی یافت سپاهی فراوان برای دفع وی گسیل داشت ووی را شکست داد . بایزید پس‌از شکست اظهارندامت کرد تامگر پدررا برسرقهر آورد لیکن سلطان سلیمان ازسرتقصیروی گذشت و بایزید ناچار بدربارشاه طهماسب پناه برد .

سلطان سلیمان هیئتی‌را بسرپرستی سلیم روانهٔ ایران کرد وازشاه طهماسب طی نامه‌ای تقاضا کرد که بایزید وفرزندش رامطابق عهد وپیمانی که بایکدیگر بسته‌اند تسلیم کند . چنانکه درنامهٔ شاه طهماسب و جواب آن مشاهده کردیم مناسبات دولت بتدریج‌رو به بهبودمیرفت واختلافات ومخاصمات رفته رفته برطرف میشد وبمناسبات دوستانه تبدیل‌میگردید لیکن‌واقعهٔ پناهنده شدن‌بایزید بدربار صفوی‌مناسبات سلطان سلیمان‌را باشاه‌طهماسب گرمتر ودوستانه ترساخت ومکاتباتی محبت آمیز بین این‌دوپادشاه ردوبدل گردید وموجب شد روابط ایران وعثمانی بطورموقت استحکام یابد .

دراین نامه‌ها سلطان سلیمان برای نخستین‌بارشرایط ادب واحترام رادربارهٔ

پادشاه صفوی رعایت کرده است و بجای ذکر مطالب و موضوعات ناروای مذهبی و مسائل دیگری که موجب دشمنی و کدورت میگردیده سخن از یگانگی و مهر و صفا و محبت و وداد بمیان آورده است .

بهرحال بایزید باده هزار تن از سپاهیانش بخاك ایران واردشد . شاه طهماسب یکی ازسرداران قزلباش را باستقبال وی روانـه ساخت وفرمان داد بامهربانی با شاهزادهٔ ترك رفتار کنند . بایزید پس از ورود بپایتخت دریکی ازعمـارات شاهی قزوین سکونت اختیار کرد وشاه طهماسب با وی عهد کرد که اورا بپدرش سلطان سلیمان تسلیم نکند .

درتذکرهٔ شاه طهماسب که تألیف آن بوی منسوب است نوشته شده است : «چون شاه قلی (حاکم چخورسعد) نوشته بود که بایزیدازشما میترسد کس فرستاده اورا تسلی کنید بهرنوع کـه باشد . من میرحسن بیك یوزباشی را فرستادم کـه سوگند خورده اورا تسلی دهد که اورا وفرزندان اورا به خواندگارندهم .. »(۱)

داستان پناهندگی بایزید بایران وتسلیم وی بفرستادگان خواندگار روم (سلیمان خان قانونی) ازوقایع اسفناکی است کـه مورخین دربارهٔ نقض عهد شاه طهماسب اقوال گوناگونی آورده‌اند . درتذکرهٔ شاه‌طهماسب خود چنین مینویسد : « .. دراین تـاریخ علی آقا ازنزد حضرت خواندگار آمد وامرا و جماعت هرکس ارمغانی کـه فرستاده بودند دربرابر تحفهٔ هرکس تحفه‌ای آمد . غیراز پیشکش وارمغان ما که درین مرتبه‌نیزدرجهٔ قبول نیافته بود و کتابتی سراسر کنایه و گله آمیز نوشته بودند . من گفتم که سلطان بایزید راباچهار پسر گرفته وجهت خاطر حضرت خواندگاروسلیم‌خان نگاهداشته‌ام وچون گفته بودم که سلطان بایزید را بخواندگارندهم موقوف براین کـه چون اشارت خواندگاربرسد و فرستادگان حضرت سلطان‌سلیم برسند ، ایشان راتسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم که نقض عهدنکرده باشم . بعد کـه فرستادگان خواندگارآمدند فرمودم پاشا حضرتلری

۱ـ تذکرهٔ شاه طهماسب‌چاپ برلین‌صفحات ۷۵ ــ ۷۶ نقل‌اززندگی شاه عباس‌اول صفحهٔ ۱۹۲ تألیف آقای نصرالله فلسفی استاد دانشگاه .

وحسن آقا (۱) شما خوش آمدید وصفا آوردید آنچه فرمودهٔ حضرت خواند گار است چنان میکنم وازاشارت ایشان تجاوز نمینمایم وبهر خدمت که می فرمایند ایستادگی دارم اما دربرابراین نوع خدمت کلی ازحضرت خواند گاروسلیم خان جایزه وجلدوئی (۲) که لایق باشد میخواهم و درعالم دوستی ازخواند گار توقع دارم که اذیت بسلطان بایزید وفرزندان او نرسد.»

ادوارد برون درتاریخ ادبیات ایران از عهد صفویه تازمان حاضر (ترجمهٔ رشید یاسمی) دراین خصوص مینویسد: «شاه طهماسب قدری ازترس دولت عثمانی و قدری بواسطهٔ رشوه عهدی را که بسته بود شکسته وامر داد یاراضی شد که شاهزادهٔ بدبخت ترك با چهار پسر کوچکش کشته شوند وبنا برقول آنتونی جن کین سن «سراورا مانند ارمغان بسیار مطلوبی به پدر قسی القلب بدطینتش ارسال داشت».
شاه طهماسب دغدغهٔ خاطر واحساس ندامتی را که ازقصد خیانت بمهمان وتسلیم او بدشمن درقلبش ظهوریافته بودخفه کرد وعهدوپیمان را شکسته وشاهزاده راحتی مستقیماً بپدرش نسپرد بلکه بفرستادگان برادرش سلیم تسلیم نمود: از روی تذکرهٔ خودشاه طهماسب هم معلوم میشود که این رفتارچقدربد بوده است.»

درتذکرهٔ شاه طهماسب (صفحات ۷۹ـ۸۰) برای اینکه علت وسببی جهت نقص عهد خودوتسلیم بایزید بفرستادگان خواند گار ذکرشده است که بایزید در صدد بود بوسیله حلوائی که ازروم آورده بودشاه را مسموم کند ولی محمد عرب قصد بایزیدرا درخلوت بعرض شاه رسانید وچون بایزید وقوف یافت که محمدعرب شاه را ازقضیه آگاه کرده است اورا بقتل رسانید وپس از ارتکاب این عمل احساس خطر کرده وقصد فرارداشت. بقیهٔ مطالب ازمندرجات تذکره نقل میشود:

«... سلطان بایزید را باآقایان اوبمجلس طلبیده دستگیر کردم وجمعی که بااو درین افعال متفق بودند درحضور او گناه ایشان را خاطرنشان نمودم وبقتل رسانیدم وبعضی را که ازآن حلوا ترتیب داده بودند که بخوردمابدهندخورانیدم.

۱ـ چنانکه خواهیم دیدنام این دوتن فرستادگان سلطان سلیمان درنامه‌ای که بشاه‌طهماسب نوشته مذکوراست.　　۲ـ جز او پاداش.

بعضی بعد ازیکروز و بعضی درهمانروز وشب آماس کرده هلاك شدند . گفتم بارك الله من بتوچه بد کرده بودم ؟ گناه من این بود که نخواستم فتنه وآشوب بهم رسدو بگدائی صلح وصلاح بهم رسانم ، یا خود بازبصلاح حضرت خواندگار درسرحد قندهارترا الكاء[۱] بدهم وبطریقی که با همایون شاه سلوك کردم[۲] باشما کردم تواین چنین اراده داشته‌ای ؟ .. محبوسش کردم وبعضی از جماعت او را برهنه گذاشتم که بهرمحلی که خواهند بروند ... »

درتاریخ الفی[۳] چنانکه آقای نصرالله فلسفی استاد دانشمند در کتاب زندگانی شاه عباس‌اول ازآن نقل کرده نویسنده این تاریخ‌درخصوص‌تسلیم بایزید میگوید که مکرراز لفظ گوهربار آنحضرت (مقصود شاه طهماسب) مسموع شد که باآنکه « یقین میدانم که چون ایشان پناه آورده بودند خلایق مرادرسپردن ایشان ملامت خواهند کرد اما چون صلاح چندین هزارنفس دراین بود وسلطان بایزید ازحرکات گناه عظیم عقوق نموده بود دانسته است ازمحافظت‌او بازداشتم . چه خواندگار را بایران‌آمدن ضرورت میشد وبرتقدیر جنگ و فتح خلقی کثیر ازطرفین هلاك میشدند وبرعایای ایران محنت بسیارمیرسید ... »

لیکن نویسنده اکبرنامه ، (تاریخ زندگانی جلال‌الدین اکبرپادشاه‌مغول هند) در خصوص تسلیم شاهزاده ترك نوع دیگرقضاوت میکند ومیگوید شاه طهماسب ازهرزه درائی خوشامد گویان بخون مهمان گرامی‌خوددست آلودواگر بیم تجاوز وحمله سلطان اورا بدین‌کارواداشته است چگونه زروسیم سلطان را در برابرتسلیم وی پذیرفته است .

---

(۱) ناحیه و ولایت

(۲) همایون‌شاه‌پسر‌بابرازسلاطین مغولی‌هند است که درقسمتی ازهندوستان‌سلطنت داشت همایون درنزاع با امرای‌افغانی ومخالفت‌برادران خود ناچارازراه‌قندهاروسیستان بایران‌پناهنده شد . شاه طهماسب پس‌ازپذیرائی شایان ازوی نیروی‌کافی باودادتا بردشمنانش غلبه کردومجدداً در هندوستان بسلطنت رسید .

(۳) تألیف ملا احمد تتوی بسال ۱۰۰۰ هجری است که بامر جلال‌الدین اکبر پادشاه تیموری هندانجام یافت .

آنچه مسلم است تسلیم شاهزاده ترك وقتل وی و چهار فرزندش بوسیلهٔ فرستادگان خواندگار که درتواریخ بزشتی یا بمصلحت ازآن یاد کرده‌اند روابط ایران وعثمانی را بنحومطلوبی تغییرداد وچنانکه گفتیم مراسلات ومکاتیب طرفین دوستانه ومودت‌آمیز تدوین ومبادله میشد .

چون سابقاً اشاره کردیم که یکی ازنامه های سلطان سلیمان راکه درباب تسلیم بایزید بشاه طهماسب نوشته دراینجا نقل کنیم لذا مضمون آخرین نامه‌وی راکه بترکی است (وبا برگردانیدن‌افعال وقیود وروابط آن بفارسی بقیه‌عبارات وکلمات فارسی وعربی‌است) با ترجمهٔ افعال و قیود وروابط مذکور بطور اجمال دراینجا میاوریم :

نامهٔ سلطان سلیمان قانونی بشاه طهماسب

اعلیحضرت گردون بسطت ملك رفعت ملك خصلت ماه ماهیت عطارد فطنت ، ناهیدعشرت خورشید منزلت بهرام صولت برجیس‌سعادت کیوان سطوت ستارهٔ سیاره سماء سیادت اخترفیروزجهان افروزآسمان امارت قطب ملك دولت ومعالی خلاصهٔ ایام ولیالی مهر سپهر عزت وجلال بدر عالیقدر افق سعادت و اقبال بهجهٔ مهجهٔ پادشاهی صبح ضیابخشای ملك شاهی مشرق انوار مکرمت دثاری مطلع آثار ایالت وتاجداری نجابت نجاد نباهت نهاد سکندر فطنت کسری معدلت کیخسرووکاوس شوکت قیصروفریدون ابهت مسندآرای حشمت وشهریاری زینت‌افزای اورنگ کامکاری متمم مکارم الاخلاق السنیة مکمل محاسن‌الاوصاف الملکیة حاوی میامن منقبت ناشرمناشیرمحمدت دولت مدار نصفت شعارالمؤید بتأییدالله الموفق بتوفیق‌الله آفتاب اوج مکنت وجاه طهماسب شاه‌لازالت طوالع عزته فی مطالع السعادة مضیئة شارقة وما برحت نجوم حشمته فی بروج‌السیادة لامعةبارقة هدایای‌تحایای وافیه صافیةالاوصاف وسنای ثنایای شافیه زاکیةالاطراف که محض خلوص محبت و مصافات و فرط صفای مودت ومؤاخات منشعب و منبعث باشد مصحوب قوافل مصادقت

ومشمول رواحل موافقت هدیه محفل منیع وتحفه مجلس رفیع وآئینه ضمیر منیر جام جهان نما که وجوه حسن تدبیر است صورت پذیر وجایگیر گردد. مشاغل انوار علوم غیبیه مقتبس ومستنیر است. لایح وروشن و واضح ومبرهن است که تشیید بنیاد وداد وتجدید مواد اتحاد بضوابط و روابط منوط و بوسائل ورسائل مربوط است درچنین صورتی روضات حسن مخالصت ودوحات یمن مؤانست باقطار اقلام محبت اعلام وامطار ارقام مودت ارتسام سرسبز وریان وتازه وخندان جلوه گرمیشود بیگلر بیگی ارض روم عالیجناب سلطنت مآب ایالت ایاب نورصدقهٔ شاهی نورصدیقه پادشاهی لازالت شموس سعادته منیرة مشرقة وغصون سلطنته نضیره مورقة درمجلس سامی آن محبت نامه گرامی را بنظر رسانید وحقیقت مجاری احوال وپیغام وجمله امورومصالح ومهام اعلام شد. درغرة جبهه اقبال و ذروهٔ افسر اجلال بنشأة روحانی ومحبت جاودانی چون برق یمانی و کواکب دری نورانی درمرایای اکوان و مجالی اعیان تابان و شعشعهٔ خورشید رخشانش ساحت جنان را نمایان ودرخشان سازد جواب مستطاب آنجناب کروم که رقم زدهٔ کلك دبیر فصاحت بود، دراسعد ساعات عزوصول وشرف قبول پذیرفت و تجدید مبانی قدیم البناء وداد وتأکید قوانین لازم الابقاء اتحاد صورت گرفت. در صحیفهٔ سداد وصواب بامقدمهٔ بلاغت استیعاب و کلك براعت انتساب مرقوم رفته بود که آنجناب مهرمکارم ومعالی دائماً با نیت امنیت بر موجب احاسن صفات ارباب عزودولت و محاسن سمات اصحاب جاه ومکنت همیشه مراعات شرایط اخلاص وملاحظهٔ ضوابط اختصاص برای اشتداد بنیان اتحاد و ارکان امتداد بین طرفین مصروف ومعطوف میگردد. هرآینه نتایج سوابق مخالصت و سوالف مصادقت اقتضا دارد که ازآن جناب نعم المآب با خصائل حمیده وشمائل پسندیده و نظایر این صفات وآثار جمیله و اطوار جزیله دائماً آشکار گردد.

در خصوص بایزید که باید معتمد و کارگزار معتقدی فرستاده‌شود تا اورا تسلیم کند و در انجام‌دادن این کار بحسن تدبیر و نیکوترین وجهی که دراوح ضمیر صورت پذیر تواند بود اقدام واعلام گردد علی‌هذا امراء عالیشان سعادت‌اقتران امیرالامراء الکرام کبیرالکبراء الفخام ذوالقدر والاحترام صاحب‌العز والاحتشام بیگلربیکی‌ولایت ذوالقدریه علی‌پاشاو ازخواص‌اعیان آستان رفیع الارکان باش قپوچی باشی فخرالاماجد والا-کارم جامع‌المحاسن والمکارم حسن آقا را بصوب صوابنما اعزام داشت . انشاءالله تعالی بعزحضورفایض‌الحبور فائزخواهندشد . مأمول آنست که شرایط‌دوستی ومحبت وروابط مودت والفت مرعی داشته و مطابق وعد صادق وموافق‌عهد سابق بایزید وچهار فرزندش را بآنها تسلیم‌فرمایند تابدین سوی اعزام دارند وآثار الطاف عمیمه واخلاق کریمه ظهوریابد که‌مورث تأییدموافقت و وداد و باعث تضاعف مؤانست واتحاد است . بالجمله رعایت عهد وپیمان ومحافظت صدق مواثیق وایمان برذمت‌بلند همت شاهان‌عالی‌رتبت‌الزم‌وانسب‌است که سبب ترفیه معاش جمهورخواهد بود وآرامش وسرور مجموع خلق‌عالم وکافهٔ ذریات بنی‌آدم میسر و مقصور خواهد گردید همواره عزائم همم دریاشیم وخاطر فیض مظاهر بمراعات امور سپاه ورعیت ومواسات حاجات اهالی مملکت مصمم گردد تابیمن عدل ودادا‌حوال عباد بطریق‌سداد رود وبلاد معمور وآباد گردد همیشه ورود وفود عنایات ربانی وجنود سعود عطیات سبحانی و درجات عالیات دولت همایون وعزسعادت‌روزافزون‌مستحکم‌ومستدام باد ابدالاباد حررفی ربیع‌الاول ۹۶۸ (منشآت‌فریدون بیك صفحه ۳۰۹ ـ ۳۱۰)

چنانکه قبلاً توجه دادیم شاه طهماسب برای تسکین خشم سلطان سلیمان و اغماض وی‌ازتقصیروطغیان بایزید پای شفاعت درمیان نهاده ومکاتیبی نیز برای پدروسلیم برادربزرگ بایزید درخصوص عفووی وعذرخواهی شاهزاده مذکوز نوشته‌است . شاه‌طهماسب‌درنامه‌ای که‌بعنوان سلیم نوشته‌اورا بانکرعبارات‌مناسبی

در بارهٔ صفات وخصائل حسنهٔ وی ستوده است تا مگر او را بر سر مهر آورد ودر نزد سلطان واسطهٔ گذشت واغماض گردد . بهمین جهت پادشاه صفوی در آغاز نامه سلیم را «فرزندارجمند نامدار» و«شهزادهٔ جوانبخت» وخلاصهٔ «پادشاهان عالیمقدار» خطاب میکند واورا حاوی شمائل « لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم » وحائز خصائل « الا من اتی الله بقلب سلیم » مذکورداشته واشعاری نیز بدین مضمون :

درخشان گوهری از برج شاهی — نموداری ز الطاف الهی
جهان از پرتو رأیش منوّر — ز بوی خلق او عالم معطّر
هم ازخلق کریمش دهرمسحور — هم از ذات سلیمش چشم بددور
زهی در ملك دین فیروزی از تو — جهانرا طالع بهروزی از تو
مظفّر بادت از دولت نشانه — مبادا بی تو یکساعت زمانه
دلت بر آرزو ها کامران باد — هر آنچه آرزوخواهد همان باد

درمدح وبزرگداشت وی آورده است . شاه طهماسب پس از تذکار در بارهٔ تحکیم اساس عهد ومیثاق ومحبت ووفاق و « بعد از اتحاف دعا وثنا » در خصوص « سلطان بایزید نادان وجاهل » یادآورشده است که اگرچه شهزادهٔ خطا کار رعایت حقوق پدر وبرادر مهترخودرا نکرده وازاین وظیفه غافل گردیده است لیکن حال بخوبی مشهود افتاده است که بشناعت وسفاهت خود پی برده و باعتقاد واطمینان بحسن رابطه واتحاد راسخ وقوی الارکان که بین ما وجود داردبا اظهار ندامت وعذرخواهی بشفاعت نزدما آمده است وبالفعل زبان بعجزوانکسارواعتذار واستغفار گشوده ؛ « هرآینه بمقتضای « احسن الامورالی الله العفو عندالقدرةوالحلم عندالغضب» عفو ومرحمت در بارهٔ وی موجب رضای الهی وسبب خشنودی حضرت رسالت پناهی است خاصّه آنکه جناب پادشاه سلیمان حشمت امرواشارت به تسلیم وی فرموده است ...» وشهزاده بااظهارپشیمانی بگریه وزاری وتضرّعات بسیارپرداخته.. « از حضرت پادشاه اسلام التماس تمام دارم که سلطان بایزید غریق دریای اثام و جرائم را بخاطراین مخلص بی اشتباه ببخشایند تاخاطرشهزاده اطمینان یابد واورا بدیار خویش روانه سازم . وازآن شاهزادهٔ سعادت پناه توقع دارد که برعایت

بایزید شوریده حال قلم عفوومرحمت برجریدهٔ اعمال کشند وبجای انتقام احسان وعطوفت روا دارند :

بشیرین زبانی و لطف وخوشی توانی که پیلی بموئی کشی

ثمرات نیکی واحسان بآنحضرت‌راجع میگردد ومکافات سیّئات آن‌شهزادهٔ گنهکار بخود وی عاید میشود :

چو آئین نکوکاری کنی ساز همی گردد به‌تو آن نیکویی باز
نکوئی کن بدان کو با تو بد کرد که‌ازبد رخنه دراقبال خود کرد

وشیخ سعدی شیرازی در بیان این معنی این بیت مشکین طرازرا که زیب این نامه گردیده چه نیکو سروده است :

نکوئی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیکمردان

بارعایت‌این بیت‌چنانچه مروت‌واحسان را دراین‌باره بکاربریم‌سزاوارتر است :

فریدون گفت نقّاشان چین را که این بر گرددر گاهش نویسند
بدانرا نیك دارید ای عزیزان که نیکان هر کجا باشند عزیزند

نویسنده (شاه طهماسب) درپایان این مکتوم استحکام‌قواعد محبت‌ودوستی وسرسبزی ریاض استحباب واتحاد راخواستارشده است واین دوبیت را برای‌حسن ختام این نامه آورده است :

الٓهی تا جهان راآب و رنگست فلك را دور و گیتی‌را درنگست
ممتّع دارش از عمر و جوانی زهر خیرش فزون شدزندگانی

***

با توجه بمطالب ونامه های مذکورچنین مشهود میگردد که شاه طهماسب تا آنجا که مقدوربوده برای نجات واستخلاص شهزاده ترك تلاش کرده است و چنانچه مؤلف خلاصة‌التواریخ امین احمد قمی تذکارداده است پادشاه صفوی با رسائل وپیغامها بسلطان عثمانی وولیعهد وی گوشزد کرده بود که « بهترین‌اوضاع آنست که آن سلیمان شان ازسرتقصیرات سلطان بایزید در گذشته برادران با

یکدیگر طریق موافقت مسلوك داشته غبار فتنه ازمیان برخیزد ...» مؤلف مذکور سپس دربارهٔ غدروخیانت بایزید مینویسد : «... پس از آن سلطان بایزید لگد بر بخت خود زد وباغوای بعضی ازشیاطین مفسد ازطریق صواب بیرون رفته وخواسته که بوسیلهٔ دوستی پادشاه عالم پناه غدری نمایند .. شاه جمجاه ازعمل شنیع او اطلاع یافت وبفکر واندیشه افتاد ...»

درتاریخ مذکور نوشته است همینکه مردم قزوین از خیانت بایزید آگاه شدند خانهٔ ویرا سنگباران کردند لیکن شاه طهماسب مردم را ازاینکار بازداشت وفرمان داد بایزید را با چهارفرزندش دستگیر کردند وبزندان افکندند.

سلطان سلیمان چون ازاین خبر آگاه گردید (چنانکه درنامهٔ سلطان اشاره شده) دوتن ازخاصّان خودرا که یکی علی پاشا بیگلربیگی ذوالقدریه و دیگری حسن آقا قاپوچی باشی بود باسواران وهدایای بسیار بدربار صفوی فرستاد و تسلیم بایزید را تقاضا کرد لیکن همانطور که درتذکرهٔ شاه طهماسب درخصوص اینواقعه دیدیم چون پادشاه صفوی هنگام پناهنده شدن بایزید سوگندخورده بود که اورا بخواندگار تسلیم نکند چنین صلاح دیدند که اورا بکسان وفرستادگان ولیعهدش سلطان سلیم خان بسپارد تا نقض عهدی نشده باشد.

چندی بعد فرستادگان دیگری بدربار قزوین آمدند وتحف وهدایای بسیار(۱) بشاه طهماسب تقدیم کردند. شاه نیز چند روز بعد فرمان داد بایزیدرا بفرستادگان سلیم (سنان بیك وخسروپاشا) که ازبزرگان دربارعثمانی بودند تسلیم کنند. دستور شاه اجرا شد وخسروپاشا بایزید وچهارفرزندش را بدستور سلطان سلیمان را در همان شهر خفه کرد واجساد آنهارا بخاك عثمانی برد.

این نکته رانیز اضافه میکنیم که براثر تسلیم بایزید سلطان سلیمان وپسرش سلطان سلیم متعهد شدند که پیمان صلح را که میان دودولت ایران وعثمانی بسته

---

(۱) این هدایا چنانکه درخلاصة التواریخ «نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك» آمده پانصد هزار اشرفی قروشی با چهل اسب با زینهای مرصع وبرگستوانهای زربفت وامتعه ونفایسی ازروم وفرنگ ومصر بوده است.

شده همواره محترم بشمارندودیگر بکشورایران تجاوز نکنند و نیز موافقت کردند که ولایت وقلعهٔ قارص همیشه ویران بماند تامنطقهٔ بیطرفی میان ولایات چخور-سعد وارز روم باشد .(۱)

شاه طهماسب درنظرداشت بپاس این خدمت حکومت بغداد و متعلقاتش را نیز برای پسرش حیدرمیرزا (۲) ازسلطان سلیمان بخواهد لیکن دربارهٔ این تقاضا ازطرف سلطان مطلبی بمیان نیامد و میل وآرزوی شاه طهماسب دراین مورد برآورده نشد .

بعد ازمرگ شاه سلیمان ، سلطان سلیم دوم جانشین وی گردید . در دورهٔ این پادشاه جدید مناسبات وی با شاه طهماسب بسیاردوستانه بود . نامه هائی که بین ایندومبادله شده وما نمونه هائی ازآنهارا درهمین فصل ذکرخواهیم کرد با تشبیب های دل انگیزومضامین واشعاری فرح بخش ومهرآمیز تنظیم وتحریریافته واین مکاتیب شاهد گویائی برحقیقت این معنی است .

نامه ای ازشاه طهماسب بسلطان سلیمان قانونی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم « وله الکبریا فی السموات و الارض وهوالعزیز-الحکیم » .

لله الحمد قبل کل کلام	بصفات الجلال والاکرام
حمداوتاج تارك سخن است	صدرهر نامهٔ نوو کهن است
خامه چون تاج نامه آراید	درة التاج نام آن شاید

حمد مصفا ازشائبهٔ انقطاع وانتها شایسته پادشاه فلك بارگاهیست که ظل ظلیل رحمت وسایهٔ بلند پایه عطوفت ومرحمت برسرسلاطین فلك تمکین

(۱) جلداول زندگانی شاه عباس اول تألیف آقای نصرالله فلسفی استاد دانشگاه ص ۱۹۶.

(۲) حیدرمیرزا سومین فرزند ذکورشاه طهماسب بود . این شاهزاده که ولیعهدپدربود پس ازمرگ شاه طهماسب وآغاز زمامداری شاه اسمعیل دوم درنتیجه اختلاف ونفاق سران قزلباش وبتحریك خواهرش پریخان خانم کشته شد .

وفرق خواقین معدلت آئین گسترانید وایشان را بمصدوقهٔ حدیث «السلطان العادل ظل‌الله فی‌الارض» بر گزیده جهت اصلاح حال و انجاح امانی و وآمال عموم خلایق مأمور امر مطاع «فاستبقوا الخیرات» محکوم حکم لازم‌الاتباع «فاتقوالله و اصلحوا ذات بینکم»

انما الله اله واحد   فهو المنعم و هوالحامد
مینهد شکر نعمت بدهان   میکند شکر گزاری بزبان
شکر فضلش چوعطای دگرست   باعث حمد و ثنای دگر است
کی شود در نظر خرده شناس   منتهی سلسلهٔ شکر و سپاس
هر که جانی بودش در بدنش   کی شود برسر مویش دهنی
باشد از هر دهنی گشته‌زبان   هر سرموی بصد نطق و بیان
که‌ابدالدهر سخن‌ساز کند   پرده از کهنه‌و نو باز کند
نتوانند که آرند بجای   شکر موئی ز کرمهای خدا

«سبحانك لااحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك» وصلوات فزون ازادراك وعقول اولی النهی زیبندهٔ بارگاه حضرت رسالت پناهی است که رایت کرامت آیت «انی رسول من رب العالمین» در میدان فسحت نشان «کنت نبیاً وآدم بین الماء والطین» افراخت ومنشور عزت قبول «وما محمد الا رسول» بطغرای غرای «لو لاك لما خلقت الافلاك» موشح وقرین ساخت . سید انبیا وسند اصفیاء رازدار «فاوحی الی عبده ما اوحی» بلند پرواز «سبحان الذی اسری» رسولی که کافهٔ امم ازعرب وعجم را بنوید «طوبی للصالحین اولئك المقربون یوم القیامة» بشارت داده از کمال حلم وسیرت کریم بمقتضای «وانك لعلی خلق عظیم» بطریق صلاح وسداد مهتدی گردانیدورتبهٔ قدرومنزلت ایشانرا بمؤدای «اصلاح ذات البین شعبة من شعب النبوة» باوج علیین رسانید .

شهنشاه سریر لی مع‌الله   زده بالای آن نه خیمه خرگاه
ز لولاك‌ولعمرك‌تخت وتاج‌است   کشیده‌چرخ بر گردون‌خراجست

زحق ملك شفاعت در نگین است خطاب از رحمة للعالمین است
خدا بر انبیا را سروری داد بدستش خاتم پیغمبری داد
سلیمان در نگین زان عالمی داشت که بر شکل روایش خاتمی داشت

وآل و اولاد هدایت مآل او خصوصاً آن مظهر رحمت رحمانی معدن فیض و کرامت سبحانی المخصوص بآیت «انما» المنصوص بسورهٔ «هل اتی» معلی رتبهٔ لو کشف الغطا صاحب لوای «انا مدینة العلم وعلی بابها» وباقی ائمه اطهار وعدت اخیار که سیارگان برج امامت واهتدا وستارگان آسمان کرامت واقتدا اند :

امین و مقتدای شرع و دینند امام و هادی راه یقین اند
زاوج عرش بر تر پایه دارند زمین وآسمان در سایه دارند
فلك کان سر بسر پر موج آبیست زبحر رفعت ایشان حبابیست
زمین از خاك پاشان آبرو یافت چه آب رو زلال آرزو یافت

بعد هذا مکشوف مشاعر قدسی مآثر ومشهود ضمایر مهر سریر حضرت فلك رفعت گردون بسطت آفتاب حشمت جمشید رتبت سلیمان مرتبت سکندر منزلت .

شهنشاه سریر کامرانی فریدون زمان جمشید ثانی
جهان داد ودانش کوه تمکین سپهر معدلت ، شاه جم آئین
جهاندار یکه دارای زمین اوست سلیمان زمان خویشتن اوست
بسی سالست کاین پرگار افلاك بسر گردید گرد مرکز خاك
کز ایشان آفتاب عالم افروز باوج سلطنت گردند فیروز
بدولت سایهٔ لطف الهست جهانرا سایه لطفش پناهست
پناه ملك شاهنشاه کامل سلیمان زمان سلطان عادل

سلطان اعاظم السلاطین والقیاصرة الکبار برهان افاخم الخواقین والا-کاسرة بمعالی الرتبة والمقدار ناصب اعلام الملك والدین حافظ ثغور -الاسلام والمسلمین :

شهی کاسمانش کمین پایه ایست　　بزیر لوایش زمین سایه ایست
نگهبان هر قیصر او قیصری　　هر آئینه دار وی اسکندری
فلك تابع و آسمان پیروش　　نگین جم و تخت کیخسروش
ز خورشید رخشان جهانگیر تر　　ز پیر فلك راست تدبیر تر
ز دریای جاهش حبابی سپهر　　ز خورشید قدرش کمین ذره مهر
زمانه زمین بوس درگاه او　　خرد رهبر و بخت همراه او

بانی مبانی السلطنة علی اعلی مراتب الکمال سالب رؤس الفجرة الکفرة بمیامن العز والاقبال رافع رایات العدل والاحسان ماحی آیت الجور والعدوان حامی حوزة الدین عن مکاید الکفار والمنافقین دافع آثار الاشرار عن وجوه الارضین ، حارس ناموس الشریعة البیضاء ، کاسر ناقوس الکفرة و العناد و الاشقیاءِ ، باسط بساط الامن و الامان ناشر صحایف اللطف والامتنان .

جهان در سایهٔ او آرمیده　　چو مردم در سواد شهر دیده
ازو شمشیر در خواب سلامت　　چو فتنه بر نخیزد تا قیامت
کمان از ایمنی در دور او شاد　　ز چله چون کمان رستم آزاد
زمین زینسانکه شد درراه او خاك　　سزد گر بگذراند سر ز افلاك
زحل فخری اگر دارد از آنست　　که شب بر آستانش پاسبانست
بدورانش پلنگ و رنگ همراز　　بهم چون عاشق و معشوق دمساز
شکار چشم آهو شیر بیشه　　بدورش عشق بازی کرد پیشه
غزالی را اگر در جلوهٔ ناز　　بپا خاری خلد از روی اعزاز
زمژگان سوزن آرد شیر خونخوار　　برون آرد ز پای نازکش خار
چنین کزعدل آن شاه جهانگیر　　خراب آباد عالم یافت تعمیر
دل ویران مشتاقان رنجور　　عجب نبود که گردد بیت معمور

سلطان عالیشأن گردون مدار ، خاقان جم جاه سلیمان وقار ، قاآن داراشکوه جمشید مکان قیصر والا افسر سکندر نشان ، پادشاه عالیجاه مهر

اشتهار، خسرو انجم سپاه سپهر اقتدارمورد تأییدات الهی ، مصدر انوار فیوضات نامتناهی .

الا ای آفتاب اوج شاهی بفرمان تو از مه تا بماهی
توئی اسکندر صاحب قرانی سلیمان زمان دارای ثانی
بجز رأی تودوران‌هیچ جائی ندید آئینهٔ گیتی نمائی
زجم آئین واز اسکندرآثار چوصورت‌آینه دروی پدیدار

خاقان البرین سلطان البحرین ، الخادم بوفور الاخلاص فی‌الحرمین الشریفین ، مؤیدارکان السلطنة الکبری ممهدبنیان الخلافة العظمی .

شاه والا گهر دریا کف که فلك گوهر او راست صدف
رأی اوآیت جمشید افراخت چتر اوسایه بخورشید انداخت
همه میدان سخن تنگ بسی چون رود راه ثنای تو کسی
حرف‌را کی‌بودآن گنجائی که شود ظرف ثنا پیمانی
بحرمعنی‌چوشود ظرف‌سگال چشمهٔ حرف بود تنگ و مجال

المؤیدبالتأییدات الجلیلة من‌عندالله الملك‌العزیز المنّان والموفق‌بتوفیق الله‌الکریم المستعان سلیمان سریرالسلطنة والحشمة والشوکة والاقبال ومعزالعظمة والابهة والنصفة و العزوالاجلال سلطان سلیمان شاه خان لازال‌میامن‌سلطنته‌زاهرةمقرونة بدوام‌الایام‌ومآثرعظمة وجلالته ممدودة لتقویة دین‌الاسلام آنکه کواکب ثواقب عزوعلا وشواهب جلیةالمراتب سپهراعتلایعنی کتاب واجب‌التعظیم‌وخطاب مستطاب‌لازم التکریم‌مصداق کریمهٔ «انی القی الی کتاب کریم انّه من‌سلیمان وانّه بسم‌الله‌الرحمن ـ الرحیم » ازمشارق سرادق شکوه سلیمانی و مطالع سعود طوالع عظمت وکامرانی‌طالع ولامع‌شده‌بود ازایراد عمدةالاعاظم‌والاعیان شاه قولی بك قورچی قاجاردراعز اوقات و اشرف ساعات سمت ورود یافت و باشارات بشارات غیبیه که از مورد فیوضات لاریبیه فایض‌شده بود فایز گشت .
چون‌ازمضمون خیرمشحون آن انوارصلاح و فلاح همگنان و آثارفوز

ونجاح عامهٔ عجزه ومسلمانان لامع ولایح بودمؤدای «هوالذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین » باکافهٔ برایا بظهور پیوست . لهذا مورد کریمش را بشرایط اعزازواکرام ولوازم تعظیم واحترام مقابل داشته درمقابل آن اصناف تسلیمات مسکیّة النفحات که شمایم طیب آن بروفق «سلام علیکم طبتم » نسایم ریاض رضوان بمشام جـان عالمیان رساند وآلاف دعوات وردیة النسمات که فوایح روایح ازهار آن برحسب «فاذاحییتم بتحیة فحیوا باحسن منها» عرصهٔ آفاق راچون ساحت حدایق جنان معمورومعطر گردد . تحفهٔ مجلس والا و محفل اعلی گردانیده حقاً وبعزّةالله تعالی که ازبدو حال تاغایت جهت اشاعت انوارعدل واحسان وافاضت آثاررأفت وامتنان نسبت بعموم عـالمیان مضمون حقایق مقرون « عسی الله ان یجعل بینکم وبین الذین عادیتم منهم مودة» ملحوظ خاطرداشته ایم وهمگی همت خیر نهمت برانتظام اسباب صلح وصلاح جانبین واستحکام قواعدمحبت ومصافات مابین که بلاشك متضمن صلاح حال عباد و مستلزم معموری ولایات وبلاد است گماشته ودرین ولا که بمقتضای ارباب الدول ملهمون ازطرفین بامضای این نیت ارجمند که فی الواقع موجب سعادت دین ودنیـا ومحض رضا و خشنودی حضرت حق جل وعلا وحضرت رسالت پنـاه محمدی صلوات الله علیه وآله ائمة معصومین علیهم الصلواة والسلام است توفیق یافته آن پادشاه عالیشأن وآن مظهر لطف و احسان هم درطی نامهٔ نامی وصحیفهٔ گرامی توجه واقبال تمام باتمام این مرام که بی تکلف ازاعلای مآثر الهامات ربّانی وتوفیقات سبحانی است فرمودند . غـایت امیدواری بروثوق و اعتماد و رسوخ وثبات آن قاعده حاصل گشت وامارت مآب حکومت نصاب کمال‌الدین فرخ زادبك ایشك آغاسی را که ازمعتمدان ونزدیکان این درگاه است جهت تبلیغ رسالت وتشیید مبانی موافقت و تأکید قواعد دوستی و وصداقت روانهٔ درگاه معلّی گردانیدیم وتفاصیل احوال رابتقریراورجوع فرمودیم که بعزعرض رساند .

چون ازمهب لطف الهی ومکمن فضل نامتناهی نسایم قبول واقبال برریاض این نیت خیرمآل وزیده استدعا والتماس آنست که بناء این امراهم را بنوعی مؤکد ومستحکم فرمایند که بعدالیوم عموم اهل اسلام ازسپاهی ورعایا درمهاد امن وامان آسوده وخوشحال و مرفه وفارغ البال بوده از روی اطمینان خاطر بدعای دوام دولت ابدی الاتصال اشتغال نمایند و بواسطه انتشار آثار لطف وترحّم حاصل مضمون لوکانت لی دعوة مستجابة لصرفتها الی السلطان العادل اززبان کل واحد ازصغارو کبار بندگان خدای عزوجل بمسامع عزوعلا رسد وچون بحسب رسوم وعادات بنیان صداقت ومصافات بابلاغ رسل ورسائل مؤکد ومستحکم است مأمول ومتوقع آنکه همواره ابواب مکاتبات بابلاغ رسل ورسائل ومؤکد ومراسلات مفتوح دارند تاحقیقت صلاح جانبین واصلاح ذات البین برجمیع عجزه ومسلمانان ظاهر وهویدا گشته ازسرفراغت خاطر وامنیت بمراسم درویشی و اکتساب مصالح معاش ومعادقیام واقدام توانند نمود وازروی جمعیت وفراغ بال سعادت طواف زیارت بیت الله الحرام ومدینهٔ مشرّفهٔ مکرّمه وسائرمشاهد مقدّسه فائز گشته درآن اماکن متبرّ که که محل اجابت دعاست بدعای دوام دولت ابد مقرون اشتغال توانند کرد و هرآینه آثارومیامن آن مقارن بخت بیدارومعاون دولت پایدار گردد . «ان ارید الا الاصلاح مااستطعت وماتوفیق الابالله علیه توکّلت والیه انیب» .

همواره سریرعرش نظیرسلیمانی واورنگ سلطنت وجهانبانی مقرعزت ومستقرحشمت وتکیه گاه پادشاه جم جاه سلیمان مکان وخاقان عالیشأن اسکندرنشان باد . نظم :

الهی تانشان ازتخت وتاجست   زتاج وتخت عالم را رواجست
بزیرپای تخت شاهیش باد   بتارك تاج ظلّ اللهیش باد

شاه سلیمان درجواب این نامه پس از ذکرعنوان والقاب که تاحدی رعایت مقام پادشاه صفوی را کرده است مکتوبی بزبان ترکی فرستاد . دراین نامه سلطان

عثمانی نظر شاه طهماسب را دربارهٔ استقرار صلح و صلاح اموری که «متضمن آسایش خلق و مستلزم انتظام احوال جمهور» باشد ستوده است و نیز رعایت و رسم محبت و وداد و تشیید مبانی مودت و اتحاد را در طریق توفیق و انجام یافتن این مقاصد مطلوب لازم دانسته و سپس باذکر «انا جعلناك خليفة فى الارض» نوشته است که مانند آفتاب روشن است که حق تعالی ممالك وسیعهٔ اطراف عالم را بطول و عرض برای رسیدگی باحوال بلاد و عباد بما تفویض کرده و بحمدالله باتوجه عمیم سرور کائنات و خلاصه موجودات صلوات الله علیه و معجزات هدایت آیات و ارواح مقدسهٔ آل کرام و اصحاب چاریار این نیّات و تصمیمات درراه ترفیه احوال مسلمین بکار خواهد رفت و بی‌شك باید حسن موافقت و اتحاد که لازمهٔ قاعدهٔ خسروان نصفت آئین است فیمابین برقرار باشد و نیز اشاره کرده است که در نامهٔ گرامی از آل سعادت مآل و مقام «سلطان الولایة و برهان الکرامة امام علی کرم‌الله‌وجهه و رضی‌الله‌عنه» مطالب و کلماتی ذکر شده بود که بی‌تردید علوشأن سعادت نشان وی از مرتبهٔ تحریر و دائرهٔ احصاء افزون است لکن دربارهٔ سایر اصحاب گزین ایجاد بغض و عداوت ضرورت ندارد. زیرا این کلام از سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات است که فرمودند «اصحابی کالنجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم» و فور محبت مستلزم سعادت دنیا و آخرت است. بهرحال درسدهٔ بهجت بخش ما برقراری صفا و یکرنگی مأمول و مورد قبول است و رعایت آن‌را هیچگاه نباید از نظر دور داشت.

سلطان سلیمان درپایان مکتوب خود درخصوص رفاهیت و فراهم آوردن وسایل آسایش حجاج و زائرین اماکن مشرفه توجه داده است که مأموران و حافظان ثغور و سرحدات دراین راه مانعی ایجاد نخواهند کرد و زائرین مذکور میتوانند با اطمینان و فراغ خاطر بانجام دادن وظایف دینی خود بپردازند.

نامهٔ شاه طهماسب بسلطان سلیم عثمانی در تهنیت جلوس وی بتخت سلطنت و تعزیت فوت سلطان سلیمان قانونی

چون سلطان سلیم ثانی برسریر سلطنت متمکن شد، محمد بیك را بسفارت نزد شاه طهماسب فرستاد و جلوس خود را رسماً بشاه ایران اطلاع داد. شاه نیز مقرر

داشت شاهقلی سلطان استاجلو حاکم چخورسعد، که بوفور عقل ودانش و کیاست و رعایت آداب ورسوم اجتماعی ودرباری مشخص وممتاز بود بدربار روم روانه شود وتعزیت فوت سلطان سلیمان وتهنیت جلوس سلطان سلیم را بتقدیم رساند.

شاهقلی ضمن تحفه‌ها وهدایای شاهانه، نامهٔ شادباشی نیز از طرف شاه طهماسب بسلطان جدید عثمانی تقدیم کرد. مندرجات این نامه بسیار مفصل ودرطوماری بطول هفتاد ذرع تحریر شده بود. مؤلّف خلاصة التواریخ درخصوص تدوین وتحریر این نامه مینویسد:

«.. مدت هشت ماه تمام شاه خجسته فرجام اوقات صرف کتابت آن نموده کتابت مذکور را موافق سلیقهٔ خود باتمام رسانیدند وتمام تاجیکان و عمال و مقربان وفضلا وشعرا مسوّدات نظم ونثر را بسمع اشرف انور میرسانیدند. هرچه از آن نوشته‌ها خوش میفرمودند بیرون می نوشتند. مؤلّف این نسخه (۱) درخدمت والد خود میر منشی قمی در آن مجلس بهشت آئین داخل بود چون درسرعت کتابت دستی تمام دارد شاه غفران پناه اکثر آن خدمت را بغلامزاده حقیقی خود میفرمود و آن مکتوب صداقت اسلوب درباب تهنیت درطول هفتاد ذرع بود ....»

چون نامهٔ مذکور حائز اهمیت تاریخی است ومضامین ادبی و اجتماعی و اسلوب نگارش آن بخصوص از نظر سبك نامه نویسی ونثر مکاتیب این دوره قابل دقت ومطالعه است و مورخین معروف هریك دربارهٔ این مکتوب بحث کرده و آنرا یکی از نامه های برجسته تاریخی بشمار آورده‌اند ما عین آنرا که در نسخهٔ خطی کتاب خلاصة التواریخ بدست آورده‌ایم در اینجا نقل میکنیم:

« کل امر ذی بال لم یبدء فیه به بسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر.

شکر وسپاس احد ذوالجلال — آن صمد لم یزل لایزال

چون بگشایی سر درج سخن — اولش از نام خداوند کن

برسر هر نامه که نام خداست — موجب انجام همه مدعاست

۱ــ مقصود همین امین احمد قمی مؤلف خلاصة التواریخ است.

بر سر هر نامه که آن نام نیست هیچ در آن نامه سر انجام نیست

الحمدلله رب العالمین والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین :

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
تاج شاهی را فروغ از لوءلوء لالای تو
آفتاب فتح را هر دم طلوعی میدهد
از کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو
جلوه گاه طائر اقبال گردد هر طرف
سایه‌ای اندر همای چتر گردون سای تو
در رسوم شرع و حکمت باهزاران اختلاف
نکته‌ای هر گز نشد فوت از دل دانای تو
آب حیوانش ز منقار بلاغت می چکد
طوطی خوش لهجه یعنی کلك شکر خای تو
گرچه خورشید فلك چشم و چراغ عالمست
روشنائی بخش چشم اوست خاك پای تو
آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار
جرعه ای بود از زلال جام روح افزای تو
عرض حاجت در حریم حرمتت محتاج نیست
راز کس مخفی نماند با فروغ روی تو
خسروا پروانه سر حافظ جوانی میکند
بر امید لطف جان بخش جهان بخشای تو

فواضل صد هزاران دعا که در گلستان محبت و بوستان مودت از هوای دلگشای .... هزاران هزار ثنا که از روائح روح افزایش مصادقت وشمیم مخالصت وزد مذکور مجلس اعلی و محفل معلّی اعلیحضرت عطارد فطنت قمر طلعت حاوی شمایل « و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم » حائز خصال « اذا جاء ربه بقلب سلیم » خاقان والاقدر سلیمان مکان .

سلیمان مکان شاه صاحبقران — پناه زمین پادشاه زمان
پدر بر پدر شاه جم اقتدار — سلاطین فرماندهٔ کامکار
جهانگیر کیخسرو دادگر — که تخت سلیمان ازاو یافت فر
بخلق و باخلاق یزدانیش — رساند بفرمان سلیمانیش
بلند آفتابی که خورشید و ماه — بجویند از سایهٔ او پناه
مه راتبش آفتاب بلند — همه عالم از نور او بهره مند
همائیکه بر چتر او کرده جای — شده فرخ از سایهٔ او همای
چگویم در اوصاف آن سرفراز — که هست آفتاب از صفت بینیاز
چگونه دهم شرح الطاف او — که عقلست حیران از اوصاف او
که مثلش ز شاهان فرخنده فر — نبودست زین پیش و نبود دگر
زهی بر تو مازه(؟) بفهم و خرد — خدایت نگهدار داز چشم بد
فلك تا ز کتم عدم شد پدید — نظیر تو صاحب قرانی ندید
در این کاخ فیروزهٔ چار در — باقبال تو نیست شاهی دگر
ز اقبال تو یافت عالم مدار — بدرگاه تو چون سکندر هزار
بود چاکرت والی چین و زنگ — غلامان تو خسروان فرنگ
جهانت سراسر بزیر نگین — بفرمان تو جمله روی زمین
خدای جهان آفرین یاورت — همه خسروان جهان چاکرت
ترا جاودان باد یزدان پناه — بکام تو گردند خورشید و ماه
فلك بنده و اخترت یار باد — خدای جهانت نگهدار باد
چو کار جهان شد بعدل تو راست — بمان در جهان تا جهانرا بقاست

پادشاه جمجاه صاحب قران سعادت قرین ثریا مکان شهنشاهی که الطاف نامتناهی الهی همواره یار و یاور آن اعلیحضرت است و درملك جهان و عرصهٔ زمین وزمان مسند شاهی و افسر پادشاهی مسخر آن سلیمان منزلت عالی تبار رفیع مقداری که پدر بر پدر پادشاه نیك بخت و صاحب اورنگ و تخت است و در سپهر اقبال ماه جلال و بر فلك سلطنت و خلافت خورشید

درخشنده نصفت و اجلال ، شهریار جمشید فر فریدون نشان خسرو همایون طلعت سلیمان مکان .

الا شهریار فریدون نشان — جهان ایچره اول دائماً شادمان
سنکا بیکری الطاف یاور ابر در — جهان ایچره شهلق . . . در
زهی شاه دانای صاحب جمال — سپهر کمال اوزره ماه جلال
اتا دین اتا خسرو نیکبخت — یاری صاحب اورنک دیهیم و تخت
جهان خسروی شاه لر سروری — که داراب رستم چاکری
خلافت سپهر ند ورخشنده مهر — ابر در قدر خالی هجوك کیم سپهر
سخاوت کونی کان جود و سخا — سپهر کرم اوزره ابر عطا
زهی بخت دولتده فرخنده شاه — زهی اوج عزت ده خورشید و ماه
سنکا چرخ گردنده بوسون بکام — جهان ایچره حکمك بیوسون تمام
ابر در خسرو ملك فرمان سنكك — بدوران ارا حکم و فرمان سنكك
ایتك یارچه ای خسرو ارجمند — دوشومدر باری عالم ایچره پسند
بولد بدر لرا شاه نصرت قرین — متابع سکار اهل روی زمین
سکا تخت دولت بولوب نامدار — کان کور بدین ساخله سون کردگار
الهی بدولتنی پاینده دوت — تو خورشید ملتنی تابنده دوت
جهان یاریجه یار بوسون بوشاه — پناهنده ساخلـه سون الی الله

شهسوار گردون وقار اعدل اعظم عامر معمورة العالم بآثار الجود والکرم ملاذ اعاظم السلاطین فی الافاق ملجاء افاخم السلاطین والخواقین بحسب الارث والاستحقاق، فرازندهٔ اعلام حشمت وعظمت و فروزندهٔ شمع ملك وسلطنت ، ماه درخشان گیتی ستان، آفتاب تابان فلك کامرانی سلطان سلاطین زمان خاقان سلیمان شأن صاحب قرانی ، پادشاهی که چون منشی فلك فیروزه رنگ باناملِ تأمل خامهٔ عنبر شمامه برداشت ، رقم مدح آن شاه والاجـاه برصفحهٔ این لوح زبرجد نگاشت خسرو نامدار عالـی گهر خورشید اثر ، شهریار سپهر اقتدار فلك قدر :

شاه فلك قدر سپهر اقتدار   خسرو عالی گهر نامدار
حضرت سلطان سلاطين عصر   مهبط تأييد الٓهی ونصر
آيتی از سايهٔ پروردگار   عالم تمكين وجهان وقار
شاه‌جوان بخت‌جوان دولت‌اوست   ناصر دين ومدد دولت اوست
سايه چو افكند بروی زمين   روی زمين گشت چو خلد برين
تا در عدل او بجهان درگشاد   بيد بلرزيد ز طوفان باد
معدلتش بست چو نيروی خويش   گردن ده گرگ بيك موی‌ميش
ای بجهان مايهٔ امن وامان   سايه نشين علمت آسمان
گردش دوران بوجودت خوشست   بود همه بود ببودت خوشست
ديدهٔ عالم بتو روشن شده   عرصهٔ گيتی بتو گلشن شده
پادشه مسند شاهی تويی   سايهٔ حق ظلّ الٓهی تويی
منشی اين طارم فيروزه خشت   مدح تو برلوح زبرجد نوشت
حكم تو جاريست براهل جهان   تابع امر تو زمين و زمان
اختر سعدی بفلك برج تو   گوهر فردی بجهان درج تو
از نظرت هركه مكرّم بود   مردمك ديدهٔ عالم بود
نازكش عالم بود از حشمتت   دولت جاويد بود دولتت

پادشاه‌عالی منزلتی كه بازبلندپروازهمت والانهمت اورا باعقاب چرخ‌دعوی همسريست ، شاه گردون رفعتی كه شاهين سعادت قرين اقبال همايون بالش را بهمای همايون سپهر وطايرزرين جناح مهرهوای برابری .

چرخی الور چرخ فلك دين عقاب   بازوی الور پنجه بيلن آفتاب
همت اين قلـه البرز بست   قوت دين چرخ‌برين درشكست
نشه دگر سايه سيده امرجای   دولتنك پرتو اينكی همای
بارچه هنر لرده عديم النظير   بخت ايلسی خسرو اقليم گير
ذاتی اتنك سعدن احسان درر   ملك اتنك ملك سليمان درر
فرفريدون بوزيدن لولكولوك   جمله قانون سوزيدن‌سلكولوك

عدل بیلن دنیی و دین مفتخر یخشی ادین هرلوبرنده منتشر
لطفتك ایله اولدی منور زمین ای شه جم قدرسلیمان نگین
خلق جهان جمله دعاگو سنكا انس ایله جن تارچه ساکو سنكا

سلطان صاحب سعادت عالی‌مقدار خلاصهٔ اعاظم سلاطین خواقین نامدار خسروی که دیباچهٔ منشور فرمان‌دهی وجهانداری آن عالی‌منزلت بطغرای غرای واوتینا من لدنا حکماً موشح است وتشریف شریف سلطنت وکامکاری آن سلیمان منزلت بطراز و اتیناه ملکاً عظیما مطّرز و مزّین ، شهنشاه ظلّ اللهی که عین‌عدالت ورأفت ذات‌خجسته صفاتش رامنبع عدل وانصاف وعرصهٔ جهان‌ومساحت زمین وزمان حکم وفرمان آن اعلیحضرت سکندر مکان را مسخّروتابع قاف تاقاف .

شنهشاهی که‌شدازعدل وانصاف بفرمانش جهان ازقاف تاقاف
تعالی‌الله زهی فرخنده شاهی عجب شاهی وفرّخ پادشاهی
جهان گیروجهانداروجهان‌بخش چوآب‌زندگی‌خلقش روان‌بخش
همه لطف‌وهمه عدل‌وهمه رای گرفته در دل خلق جهان جای
برافرازندهٔ رایات شاهی چراغش روشن از نور الهی
همای تخت او در اوج اعزاز ببال فتح ونصرت کرده پرواز
بسی گردیدوخواهد گشت‌دوران ندیدست‌ونبیند شاه ازآن سان
فلك زینگونه دورانی ندیده جهان زین گونه سلطانی ندیده
همه روی زمین زیر نگینش فلك فیروزهٔ انگشترینش
زحل از بندگان کمتر او ستاره چون غلامی بردر او
شده ترك فلك از احترامش غلامی چاکری بهرام نامش
بدرگاهش غلامی‌را که نامست بخدمت چون‌قرانش‌صدغلامست
فروغ مهر تأیید آلهی برازنده بتخت پادشاهی
فلك نه پایهٔ تخت بلندش جهان درسایهٔ بخت بلندش
شهنشاهی که‌چون‌خاقان‌وفغفور بصد حاجت درش بوسند از دور

ملاذ وملجأ اهل جهان اوست — باحسان دستگیر این و آن اوست
زمانه برمراد بخت یارش — مراد هردو عالم در کنارش
زهی دارندهٔ اورنگ شاهی — حوالتگاه تأیید الهی
مبادا دولت ازدرگاه تودور — مبادا تاج را بی‌فرق تو نور
مظفّر بادت از دولت نشانه — مبادا بی‌تو یك ساعت زمانه
غمین بادآنکه اوشادت نخواهد — خراب آنکس که آبادت نخواهد
جنابت برهمه کفّار منصور — سپاهت قاهرو اعدات مقهور
همه برکام دل فیروزیت باد — زیزدان‌هرچه خواهی‌روزیت‌باد
چو هستی سایه لطف الهی — بکامت باد هرکاری که خواهی
الهی تاجهان راآب ورنگست
تمتّع داردش عمر وجوانی — زهرچیزش فزون ده زندگانی

کامکار عالیمقداری که از بلندی بخت تخت سلطنت وجهانداری وسریر حشمت کامکاری براوج وفرازسپهرشوکت نهاده شاهنشاه عالی مکانی که یمن تأیید الهی‌مسند تخت‌شاهی را بوجود باجود اوزیب وزینت داده :

شاهی که بنصرت الهی — بنشست فراز تخت شاهی
ازسایهٔ لطف حق نشانی — آسوده بسایه‌اش جهانی
آن شاه که ازبلندی بخت — بالاتر از آسمان زند تخت
محتاج درش هزار خاقان — فغفور بکیش از غلامان
این نه طبق رفیع افلاك — بردرگه او نهاده برخاك
هر چاشتگهی برآستانش — صدخان‌خطا(۱) کشیده‌خوانش
شاهی که بحسن رأی وتدبیر — زویافت اساس ملك تعمیر
شایستهٔ افسر کیانی — زیبندهٔ تخت خسروانی

۱ــ ختایا «خطا» بنواحی منچوری ومغولستان وترکستان شرقی اطلاق میشود وخطا نام یکی‌ازطوایف مغول‌میباشد ــ «ختا بروزن‌عطا نام شهریست ازممالك چین» (برهان قاطع باهتمام وتصحیح دکتر محمد معین استاد دانشگاه).

آیین جهان نظام ازویافت — کار همه انتظام ازویافت
ای ذات توسایهٔ الهی — خورشید سپهر پادشاهی
سبز فلك ونجوم سیّار — پیوسته برای تست درکار
هم سبز فلك بوفق رأیت — هم کار جهان بمدّعایت
هرجا که دلیست قاف تا قاف — از دوستی تو میزند لاف
کس نیست ز فیض رحمت‌تو — فارغ ز دعای دولت تو
تا گردش چرخ آسمانست — بر چرخ زمهرومه‌نشانست
باشی بفراز تخت شاهی — محکوم بماه تا بماهی

سلطان سلیمان نشانی که از صفای ضمیر آرای عقده گشایش حلّ مشکلات ربع مسکون شود:

شاه روشن ضمیر و صافی دل — لطف او کرده حلّ هرمشکل
خسرو تاج بخت تخت نشین — شاه دارا سپاه جم آئین
شده از علم و دانش و تدبیر — مشتری رأی آفتاب ضمیر
آسمان رفعت ملك تمکین — چرخ فیروزه اش بزیرنگین
زان سعادت که برسرش‌داند — سرور هفت کشورش خواند
هرچه‌اندیشه‌رابرآندست‌است — پیش بخت بلنداوپست است
آسمان سایه‌ای ز خرگاهش — نه فلك پایه‌ای ز درگاهش
مهر و مه بردرش کمینه‌غلام — اخترش تابع و زمانه بکام
ای فلك حشمت ستاره سپاه — شاه جم شوکت سلیمان جاه
فلکت خوانده از سر اعزاز — شاه دشمن گداز دوست نواز
هرولایت که چون‌توشه دارد — ایزد از هر بدش نگه دارد
در زمان تو گشته روی زمین — جمله آباد همچو خلد برین
نظرت خاك را چو زر سازد — کار عالم بیك نظر سازد
هرکه با لطفت آشنا گردد — همه حاجات او روا گردد
چه‌توانگفت‌حرف‌ازین‌پیشت — که خداوند سایهٔ خویشت

تا جهان باد در جهان باشی — و ز بد خلق در امان باشی
دولتت یار و عمر افزون باد — یاورت کردگار بیچون باد
ملکت آباد ولشکرت منصور — چشم بد خواه از جمالت دور
هر مرادی که آیدت در دل — بادت از فضل ایزدی حاصل

اعظم اعاظم سلاطین عالم ، فرمانروای خواقین بنی آدم بالدولة البهیة ، الفائز بالسعادة الازلیة الکبری . سکندروقاری که نسبت رتبهٔ بلند شاهان عالی مکان با مایهٔ مدح قدر آن سلیمان از زمین تا آسمان نمایانست فریدون اقتداری که فرقسدهٔ رفیع البنیان آن حامی حور...؟ ازچترفرق فرقدسای سلاطین مسند نشین وپادشاهان صاحب قران از آسمان تا زمین .

شه آسمان قدر نصرت قرین — که بی او مبادا زمان وزمین
شه تاج ور خسرو شیر گیر — بدولت جوان و بتدبیر پیر
ز دریای شاهی عجب گوهری — ز برج سعادت نکو اختری
براورنگ شاهی سزاواراوست — زفرهنگ شاهی نموداراوست
بدو تاج از گوهرش سر بلند — ز تختش بود بخت فیروزمند
جهان داوران را بظلّش پناه — فلک‌را شده در گهش بوسه گاه
فریدون کیخسرو شهریار — منوچهر اسکندر نامدار
نبودند در عهد این پادشاه — وگرنه شدندی ورا خاک راه
کمین بنده‌ات هست‌زلف‌بتان(؟) — که خلقان‌چنین باشدش‌پاسبان
نه خاقان که باشد بهنگام کار — بدرگاه او همچو خاقان هزار
جهاندار آن شاه فیروز بخت — که مهرسپهرش‌سزدتاج وتخت
اگر بر کشد تیغ آیینه رنگ — ببرق یمانی بسوزد فرنگ
چو تیغش گشاید زبان در غزا — کند شرح « انا فتحنا » ادا
زحفظ الهی بود جوشنش — کندبکتری(؟) پیرهن بر تنش
دعای خلایق ز که تا به مه — شده حلقه گردش بجای زره

سپهر از کمر بستگان درش　　ظفر یکسوارست از لشکرش
در ایّام او فتنه را برده‌خواب　　بعهدش بد اندیش‌را سر درآب
بد اندیش آن شاه گیتی فروز　　نباشد مگر خوار و برگشته‌روز
هرآنکو ز صاحب‌قران‌شر کشید　　زمانه سرش را ز تن بر کشید
جهان عدل کسری فراموش کرد　　چو آوازهٔ عدل شه گوش کرد
بفیروزی شاه صاحب قران　　زمین خرّم‌است و زمان شادمان
زهی تخت شاهی سزاوار تو　　خداوند بادا نگهدار تو
سریر سعادت ترا تکیه گاه　　بود چتر فرق تو ظلّ اله
تویی آن جوان دولت نیکبخت　　که نازد بتو دولت و تاج و تخت
تراشد چو اقبال و دولت قرین　　جهانرا تو داری بزیر نگین
جهانت بکام و فلك بنده باد　　قضا یاور و بخت فرخنده باد
مزیّن بتو مسند سروری　　بکام دل از عمر خود برخوری

جوانبخت شاهی که خورشید فتح و ظفر از پرتو لمعات بارقات تیغ جهانگیر آن‌شاه ظفرپناه‌روشن گردید و سپهر معدلت و سلطنت از طلوع کواکب طالع نصرت مطالع آن‌خسرو گردون بارگاه مزیّن گشته. کافّهٔ عالمیان در سایهٔ لوای کیوان اعتلای آن صاحب قران سلیمان جاه آسوده و مفتاح قانون عدالت آن خاقان گیتی‌ستان ابواب مرحمت و رأفت برچهرهٔ آمال خلق کشیده ، درگاه سعادت پناه آن خورشید شهنشاه سلاطین عالیمقدار رامقبل شفاه، بارگاه عرش‌اشتباه‌آن خلاصهٔ خواقین تبار خسروان گردون اقتدار مفرجباه شاهد گلزار سلطنت وشهریاری از سلسال معدلت آن‌جمشیدعدل گستر حیات‌ازسر گرفته‌و نوعروس بهار حشمت و کامکاری از فیض رشحات سحاب آن‌دارای مراد گستر ازسرهر لحظه طراوتی دیگرپذیرفته .

شهنشاه جوانشاه جوانبخت　　که برخوردار بادازتاج‌وازتخت
مبارك طلعتی فرخنده رایی　　همایون طالعی فرّخ لقایی

سپهر دولت اورا آنورماه (؟)   بساط دهر را اقبال او شاه
ظفر خیل سپاهش را [وقایه ؟]   لوای عسکرش را فتح سایه
بود قوس قضا را رمح او تیر   دم شمشیر او صبح جهانگیر
که ازرزمش سکندر توش گیرد   فریدون رایتش بردوش گیرد
سنانش در دل خاقان خلیده   منوچهرش . . . رسیده
گرفته شیررا مورِرهش راه   زبون پشه‌اش پیلان بدخواه
گرامی دُرّی ازدریای شاهی   فروزان شمعی از نور الٰهی
شکوه چترش از فرّ جهانگیر   فکنده قیروانرا جامه درقیر
کله داران زسقسین تاسمرقند   بنوبتگاه درگاهش کمربند
بلندی یافته تاج از سر او   بزرگی یافته ملك از دراو
بهرجانب که لطف آغاز کرده   دری از جود دریا باز کرده
درش برجملهٔ گوهر گشاده   همه ره حمل برحمل ایستاده
کف جودش بهر کس داده بهری   گهش شهری و گاهش حمل شهری
ز درویش خطا تا مُنعم روم   کس از دریای جودش نیست محروم
هر آن مسکین که یابد بردرش بار   شهنشاهی بیابد نوبتی وار
بحشمت ملك جم زیر نگینش   بهمّت بحروکان در آستینش
هرانگشتش کلید کار عالم   باحسان دست او معمار عالم
دلش دریاوموجش فیض احسان   کفش ابرعطای عام باران
زبان عطایش گشت امید (؟)   چوشاخ دولت اوتازه جاوید
جهان را همّتش آباد دارد   محیط ازدستش احسان یاددارد
نی کلکش که ریزد شکر خام   امید خلق را شیرین کند کام
جهان فیض ازلوای عام اویافت   فلك جام زر از انعام اویافت
نباشد مثل تو شاهی بعالم   شهنشاهی بود او را مسلّم
زهی ملك سلیمان خرّم ازتو   اساس پادشاهی محکم از تو
فکنده چترتو برمهر سایه   فزوده تخت را بخت توپایه

زهی شایستهٔ تخت کیانی — سزاوار سریر کامکاری
جهان درحلقهٔ انگشترینت — همه روی زمین زیرنگینت
تویی ای شهریار دادگستر — مطیعت خسروان هفت کشور
اگر خاقان اگر فغفورچین است — ترا از بندگان کمترین است
ز قدر قصرتو ایوان کیوان — رواقی مسکن هندوی دربان
قمر پروانهٔ شمع ضمیرت — عطارد کار فرمای دبیرت
خدایا تا مداراست آسمان را — مکن زین پادشه خالی جهانرا
الهی تا بود خورشید انور — فروزان بر فراز چرخ اخضر
درخشان باد مهر دولت شاه — درافشان باد بحرشوکت شاه
سعادت چاکرودولت غلامش — زمانه تابع و گردون بکامش
جهان دایم بکام شاه بادا — می عشرت بجام شاه بادا

سلطان عدالت پناه فلك بارگاه مصدوقهٔ السلطان ظل الله شاهنشاهی که همواره مؤدّای حقیقت انتمای ... منظور نظر اصابت اثروملحوظ خاطرعاطرخورشید منظر گردیده همگی نیت صافی طویت برافاضهٔ مرحمت واشاعه عدالت ومکرمت مصروف گشته وهمیشه محتوی صدق مؤدّای ... نصب العین ضمیرمنیرمهرتنویرساخته تمامی همت فلك رتبت برعنایت واعانت و رأفت وعاطفت نسبت بکافه برایا گماشته المرفه جمیع الخلایق بمیامن لطفه العمیم المشرف ذاته الکریم بصفته الکریمة...(؟)

خسروسلیمان جاه سکندر سریر شهنشاه جم اقتدارخورشید نظیر :

شهنشاه عادل شه کامران — سکندر سریر و سلیمان مکان
جهان داوری شیوه اش عدل وداد — سلیم خردمند و نیکو نهاد
پدر بر پدر خسرو و پادشاه — سر پادشاهان عالم پناه
زعدلش جهان گشته همچون بهشت — به از عدل جمشید فرخ سرشت
منوّر شد از نور عدلش جهان — فراموش شد عدل نوشیروان
اگر در زمان شه بی بدل — شدی زنده نوشیروان فی المثل

بر اطراف آفاق گشتی تمام   شدی آگه از راحت خاص و عام
بر اطراف گیتی فکندی نظر   بهر مرز و هر بوم کردی گذر
بدیدی که از عدل شاه زمان   شده محو آیین ظلم از جهان
ز احوال عالم گرفتی خبر   ز اندوه و محنت ندیدی اثر
بعیش و طرب خلق عالم همه   ز غم فارغ و شاد و خرم همه
جهان رشك فردوس اعلی شده   در فیض از هر طرف وا شده
زمانه ز عدل شه نامدار   جهان گشته آسوده و بر قرار
که از عدل آن‌شاه صاحب قران   جهاندار جم حشمت و کامران
کند کبك را باز همراز خویش   خورند آب با یکدیگر گرگ و میش
بهم رام گردیده آهو و شیر   کبوتر سوی چرخ رفته دلیر
چو از عدل شاهنشه آگه شدی   زجان خادم بندهٔ شه شدی
نبردی بعالم دگر نام عدل   فراموش کردی ز ایام عدل
شدی منفعل سر فکندی به پیش   خجل گشتی از شهرت عدل خویش
چو او شاه عالم پناهی کجاست   باقبال او پادشاهی کجاست
نخواهد جز این آشکار و نهان   که آسوده باشند خلق جهان
چو بر هیچکس زو نیاید گزند   گزندش نیاید زچرخ بلند
زهی دولت و مردم آن دیار   که شاهی چنین باشدش شهریار
ستم را زیان عدل را سود از او   خدا راضی و خلق خشنود از او
خدایا برحمت نظر کرده ای   که این سایه بر خلق گسترده‌ای
در او صاف آن سرور سر فراز   که هست آفتاب از صفت بی‌نیاز
چه شرحش دهم هر چه در عهد اوست   که آثار عدلش سراسر نکوست
برو آفرین از جهان آفرین   که نازد بعدلش زمان و زمین
زهی داده عدلش جهان را نظام   ز عدلش جهان یافته انتظام
جهان کرم شاه عالم نژاد   جهان در جهان عدل و احسان وداد
ز تو شاه خشنود و درویش نیز   خدا داردت در دو عالم عزیز

پر از ذکر خیرت دهان همه دعای تو ورد زبان همه

سلاطین پناهی که پادشاهان نامدار صاحب‌اقتدار بقتییل‌تراب سدّه فلك مقدار آن شهریارجهاندارجهانیان را مدارشرف روزگار و سرمایهٔ مباهات وافتخارساخته‌اند . فلك درگاهی که سیارهٔسپهر برین درمقام بندگان کمترین دربانی‌درگاه رفیع آن سلیمان سلطان‌اقالیم روی زمین که در رفعت مقابل چرخ هفتمین است سر مفاخرت بر افراخته :

ای بدرگاه رفیعت چرخ دربان آمده
کمترین دربان هندوی تو کیوان آمده

نام هفت ایوان درزیر نگینت بی خلاف
تا بدست دولتت ملك سلیمان آمده

کشور اسلام از لطف تو رونق یافته
معبد کفار از قهر تو ویران آمده

با علو منزلت کیوان ز قصر هفتمین
از شرف بر درگه قصر تو دربان‌آمده

آمده مأمور امرت پادشاهان جهان
سر فرازی ترا از لطف یزدان آمده

گشته مالا مال از لطف تو دریای کرم
ابر هم‌از دست‌فیضت گوهر افشان‌آمده

غنچهٔ امید اهل دل شکفته سر بسر
چون نسیم دولتت در گلشن جان آمده

نیّراعظم اوج عظمت وفرمانروای مهر منیر برج نصفت ورأفت بمقتضای قواعد مصلحت‌وحکمت ظاهر گشته وانوارشاهنشاهی‌ولوامع انوار الطاف الهی ازوجنات حال خجسته مآل آن خورشید عالمتاب فلك اقبال وسایهٔ عنایت حضرت پروردگار روشن یافته :

ای در رخ تو روشن انوار پادشاهی
در فکرت تو پنهان صد حکمت آلهی
کلك تو بارك‌الله بر ملك دل گشاده
صد چشمه آب حیوان از قطرهٔ سیاهی
بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم
ملك آن تست وخاتم فرمای هرچه‌خواهی
در حشمت سلیمان هر کس که‌شك نماید
بر عقل ودانش او خندند مرغ وماهی
در دودمان عالم تا رسم سلطنت هست
مثل تو کس نداند این امر را کماهی
تیغی که آسمانش از فیض خود علم زد
تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی
ای عنصر تو مخلوق از کیمیای عزت
ای دولت تو ایمن از وسمت ملاهی

سلطان سلیمان شأن صاحب قرانی که جهان در پناه ظل او از حوادث زمان واز مکاره دوران دم از آسود گی زده .

ای سر از قدر بر فلك سوده — عالمی در پناهت آسوده
از زمین بوس سر کشان جهان — آستان تو گشته فرسوده

خاقان جمشید حشمت سکندر مکان که از یمن توفیقات آلهی سعادت واقبال درمسند شاهنشاهی قرار گرفته وفلك دوار جواهر ولآلی ثوابت وسیار نثار مقدم آن سلطان عالیشأن نموده :

بسی مه بر فلك منزل بریده — بعمر خود چنین شاهی ندیده
شهنشه کاسمان تمکین ازو یافت — زمانی وزمین آیین ازو یافت

پادشاه والاقدر رفیع مکانی که زمین از پایهٔ سریر فلك نظیر آن خسرو فریدون فرس اعتبار وافتخار از آسمان گذرانیده شهسوار عالم

مداری که آفتاب عالمتاب با وجود سمت خسروی بر آن فلك سروری بغلامی آن پادشاه عالم پناه شرف یافته ، شهنشاه عالم انجم سپاهی که فلك با اینهمه خیل وحشم ازروی صدق واخلاص تمام لاف بندگی آن سلطان عالی مکان زده :

ای شهنشاه معدلت آیین ‌ ‌ ‌ ‌ خادمت ماه وبنده ات پروین
آفتاب منیر چاکر تست ‌ ‌ ‌ ‌ شرفش از غلامی در تست

خورشید سپهر سلطنت واجلال جمشید سریر معدلت واقبال آفتاب اوج حشمت ودولت ، ماه برج سعادت دنیا وآخرت :

گوهر بحر جود و کان سخا ‌ ‌ ‌ ‌ دُرّ دریای لطف وابر عطا
معدن خلق وعدل وکان کرم ‌ ‌ ‌ ‌ شد زعدلش جهان چو باغ ارم

سلطان مؤید کامکار مظهر کریمه ... ملاذ اعظم السلاطین فی الافاق ناصب اعلام الفتح المبین رافع الویة العزّ والتمکین حامی حوزۀ اسلام، ماهی آثار الکفر وکاسر الاصنام، مالك رقاب الامم مولی ملوك الترك والعجم. سلطان سلاطین فی العالم ، ظل الله فی الارضین ، قهرمان الماء والطین ، خاقان عالیقدر آسمان سریر، سلطان رفیع مکان سکندر نظیر، اعنی ظل الله الرحمن الذی اختاره الله من افراد الانسان الکریم الذی من الله علیه لطف العظیم وشرفه الله بکمال العقل السلیم، باسط بساط الامن والامان، ناشر صحایف العدل والاحسان، ماحی مآثر الظلم والعدوان المؤید بتأییدات الجلیة من الله المنّان الموفق بالتوفیقات العلیه من عند الله الملك المستعان، سلطان عالیشأن سلیمان مکان، کیخسرو فریدون فر جمشید نشان، سلطان البرین وخاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین ، ثانی اثنین اسکندر ذو القرنین، صاحب الخلافة الخافقین، حارس رجاء المشرقین والمغربین ، حافظ بلاد الله ، ناصر عباد الله ، الذی عجزت عقول العقلا عن ادراك جلاله والسنة الفصحا عن بیان اوصافه وسلطنته ودولته و اقباله :

چون شود گفته این همایون نام	زیر این نـه رواق مینا فام
خلد الله ملکـه ابدا	آید از هر یکی صدا و ندا

خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره وعدله واحسانه وجعل سدته السنیة لعامة المسلمین حصناً حصیناً ویسّر له فی کل یوم علی المشرکین نصراً عزیزاً وفتحاً مبیناً ویرحم الله عبداً قال آمیناً ولازالت سماءِ سلطنته وخلافته لواهب مرتبته وآثار عظمته وجلالته علی صفحات الکائنات منتسبة ورایات العز والنصر مقبّلة الی سدته العلیا واعلام الفتح والنصر والظفر مظلّه علـی موکبه الاعلی وما برحت الویة الملك والدین مرفـوعة الی ذروة السما لمغانم اجلالـه و ابنیة الحشمة والتمکین [ ] الی انقراض الدنیا بمیامن اقباله میگـرداند وبمواقف عظمت وجلال بمسامع عزت واقبال میرساند که دراسعد ساعات فرخنده سمات وایمن اوقات میمنت آیات همای همایون فال از نشیمن دولت واجلال مثال اقبال طیران نموده مخلص صادق الولا ومحب وافق الرجاء را مبتهج ومسرور گردانیده وانای خجسته ادای که دروقت گفتار دلگشادر گلستان سخن غنچه‌های معالی بشکفاند وریاض سخن وری را برشحات سحاب فصاحت پروری وزلال بلاغت گستری سرسبز وسیراب گرداند واز عبارات بی نظیرش نسایم التفات ومکرمت وروایح محبت ومودت بر گلستان آمال مخلصان وزد ونسایم تأییدات الهی و فـوایح فتوحات نامتناهی بمشام جان محبّان صادق الاخلاص رسد :

سخنهاش پـر معنی و دلپذیر	سخن دان دانای روشن ضمیر
که گوئی دهد ز آب حیوان نشان	اداهاش مطبوع ودلکش چنان
اداش معـرّا ز عیب و علـل	کـلامش مبرّا ز خبط و خلل
فتد از عبورش بـدلها سرور	بهر کشوری کـو نماید عبور
فصیح و بلیغ و مسیحا نفس	نبوده بشیریـن زبانیش کس
سخن رفتی از یاد چـرخ کهن	به تمکین چو آغاز کردی سخن

سخنهاش رنگین و نامش نکو　　قدومش مبارك پیامش نکو

اعنی امارت مآب رفعت انتساب معالی آیات شمس الدین محمد بیك منعرفه(؟) دام مجده که درفنون فهم ودانائی سرآمد ودردقایق بخردی یگانه عصر وبی قرینه دوران بوده مرآت انوارعاطفت وشفقت پادشاهی مبنی بر کمال لطف واتحاد ومشکوة آثارمرحمت ومکرمت شاهنشاهی مشتمل برغایت عنایت ووداد که عبارتست از نامه مشکین طراز بل منشور واجب الاکرام والاعزاز که کلمات ملاطفت بیانش بحلیه .. متحلی واز مضمون مکرمت نشانش انوار کمال ارتباط والتیام متجلی بوده :

فرخنده نشان صفحهٔ شورانگیز　　ارقام وی ازدرج شرف گوهرریز

ازدودهٔ آن بیاض خط مشك آمیز　　چون برگ سخن سواد آن عنبر بیز

نامهٔ مسرت فزا وصحیفهٔ غم زدا که از کمال سلامت وطراوت رشك سلسبیل باغ ارم است واز غایت نضارت وخرمی چون بهار فرخ آثار تازه وخرم :

بنام ایزد چه فرخ نوبهار است　　کزو باغ ارم را خارخار است

بود هرداستان زو بوستانی　　زهر بستان و گلزاری نشانی

هرآن تازه گلی در وی شکفته　　دو صد نرگس بمهد ناز خفته

خط مشکین او بر درج کافور　　چو درپای درختان سایه ونور

هرآن حرفی که دروی چشمه واراست

زمعنی موج زن چون چشمه ساراست

بهرسو جدول ازوی چشمه ساری　　پراز آب لطافت جویباری

خوش آن رهرو که بخت ساز گارش　　نشاند بر لب آن جویبارش

نظر درآنش از دل غم بشوید　　غبار از خاطر درهم بشوید

از هبوب روایح آن عنایت سلطانی و ورود آن موهبت خاقانی گلزار وداد بهجت تمام یافت وازهار اتحاد طراوت مالا کلام یافت :

محبت نامهٔ از گلشن راز　　امید مخلصان زان تازه شد باز

بهر حرفش خرد کام دگر یافت　　بهر سطرش دل آرام دگر یافت

ز خط آن سواد دیده پر نور　　بیاض صفحه‌اش « نوراً علی نور»

نامهٔ عنبر شمامه که خال و نقاط دلفریبش و صورت خط مشك بیزش نمونهٔ صفحهٔ رخسار حورعین است و از کمال زینت و غایت زیب و آراستگی رشك نگارستان چین و زبان حال در وصف آن صحیفهٔ مشکین بدین بیت غرای رنگین مترنم :

ای سوادت بر رخ ایام خط عنبرین　　غیرت فردوسی و رشك نگارستان چین

رسانیده دوستان و محبان حقیقی را مبتهج و مسرور ساخت و افسر بهجت و خرمی بفلك الافلاك بر افراخت .

طایری آمد ز برج قصر شاه جم سریر　　برجناحش نامه‌ای سر تا بسر فتح وظفر

برمثال نافهٔ چین نامه چون مفتوح شد　　عالم جان شد معطر از شمیمس سربسر

چون خبر میداد از اقبال شاه کامران　　تازه شد جان محبان حقیقی ز آن خبر

اشعهٔ لمعات آن بر صفحات خاطر دوستان صادق الاخلاص و مخلصان صادق الاختصاص تافت و آب حیات لطف واحسان که درسواد ارقام عنبر فامش نهان بود مفرّح جان و موجب سرور خاطر محبّان گشت .

بالفاظ بلیغ روح پرور　　که هر سطرش بود چون عقد گوهر

جهان امروز چون روز جوانی　　نشاط افزا چو صبح زندگانی

چو زلف دلبران نظمش دلاویز　　چو لعل مهوشان نثرش شکر ریز

مورد کریم ومقدم شریفش را بکمال اعزاز و تکریم و غایت احترام و تعظیم مقابل ومقارن نموده باقدام اخلاص استقبال کرد و جواهر دعا ولآلی ثنا ایثار آن نامهٔ خجسته آثار ساخت :

دروب شاهنشه ایدوب ثنا گیر　　دوام دولتینه چوخ دعا گیر

یار ایردی چونکه اول عقد لآلی ز بحر لطف جود شاه عالی
محبت رشته بین قلدی مزین دل اندن شاد بولدی دیده روشن
نثار افشان قیلوب درّ وجواهر مانده ایلوك اخلاص ظاهر
بولوب هر نقطیده بور معنی خاص اونکا ایثار قلاق نقد اخلاص
اگر قیاس اونکا ساحق زر و سیم ابر در اندك خراج هفت اقلیم

ولسان حال بمقال ... گشود واز مضمون مودت مقرون بلاغت مشحونش آثار فتح وفیروزی ظاهر وانوار نصرت وبهروزی باهر گشت :

هم اندر نامهٔ عنبر شمامه که مشعر بود آن بر فتح نامه
که از اقبال آن شاه جوانبخت فرنگی را نگون شد تخت با بخت
بر آمد هر طرف رایات اسلام غبار معصیت شد محو از ایام
دلیران همچو شیران جنگ جستند به آب تیغ گرد کفر شستند
ز تیغ عسکر نصرت مآثر بر افتاد از جهان آثار کافر
چو شد فتح قلاع از لطف یزدان بنای کفر شد با خاك یکسان
بعون ایزدی بت ها شکسته در بتخانه ها یکباره بسته
بر افتاد از فرنگی بانگ ناقوس وزان اسلام را افزود ناموس

این مخلص حقیقی اطلاع حاصل نمود که چون رایات نصرت آیات سلطان صاحب قرآن علیین آشیان بدلالت .. عازم غزای کفار فجار و گمراهان نابکار شده بودند ملاعین کفرهٔ فجره همه از خوف عساکر ظفر مآثر آن سلطان صاحب قران جنت مکان هراسان شده متحصن قلاع وجبال آن ولایت گشته انداول که رایات جلال بدولته واقبال نزول اجلال فرموده اند نام آن سکندار بوده که درمتانت ارکان واستحکام بنیان درعرصهٔ روز گاردیدهٔ هیچ آفریده مثل آن ندیده و گوش هیچ مسافری دردوران برمثال آن نشنیده ومحاصره آن فرموده بودند :

حصاری که در پیش چشم جهان بود بر تر از هفتمین آسمان
حصاری که از غایت محکمی بعالم نظیرش ندید عالمی

نمایـد برفعت بچرخ بریـن بنوعی که گردون براهل‌زمین
دو صد قرن اگر نسر طایر پرد نپندار تو ره به برجش برد
چو البرز هـر پاره سنگی برو سپهر منقش پلنگی بـرو
ز بالاش گفتی که در طرف چاه فلك چشم بر چشم ماهست وماه
بسالی شدی مرغ از آن‌سرفراز بماهی رسیدی سوی زیر باز
چو رهبان واتباعش از بام دهر بر آیند و گردند بر عزم سعر
بپائین چو بستند از برجها سپهر آید انـدر نظرچون سها
ثوابت چو مسمار بر در گهش همـانـا شده حلقهٔ در مهش
نبودش کند از حریق وعریق نه از لفظ از توپ و از منجنیق
زسنگ فرنگی همه ساز او ملك سینه (؟) سنگ انداز او
هر آنکس که‌داردد‌ر آنجانشست نیابـد کسی از ره چاره دست
مثل گـر کسی‌را بدان ره بدی اجل را از آن دست کوته‌شدی
بروی زمین ایمن‌است از خلل مگـر آسمان تیغ بـارد اجل
امید سلاطین گـیتی ستـان بکلـی گسسته ز تسخیر آن

وفی‌الواقع آن حصاری بوده که ازغایت بلندی بمرتبدای واقع شده که اندیشه را از ارتفاع واعتلا درترقی بمعارج نردبان درطبقات سموات باید ساخت از چهار ارکان وازسبع سموات طباق :

نردبانی گـر کند ترتیب عقل دور بین
ناید از دستش که‌پا بر گوشهٔ بامش نهد
گرشود‌آن سبعه‌اش‌سبعین‌از چهار اربعین

. . . .

وشرفات پارهٔ بروجش‌ازمنطقة‌البروج گذشت .

چون سموات‌البروج آن حصن‌ازهر برج‌او
هندوی شب بهرپاسش همچو کیوان در کمین

ازعلو کنگرهٔ فرق فرقد سایش ایوان کیوان درخجالت وشرمساری و ازتشیید بنای گردون جایش قلاعِ اطراف واکناف عالم ازقاف تا قاف

درمقام پستی وخاکساری :

چون‌عهدعاشقان محکم‌حصاری — معاذالله زخیرش یادگاری
طیور وهم عمری بـر پریـده — بدیـوار طـویلش نـا رسیده
زراهش پیك‌فکرت‌خسته گشته — بعجز از نیمهٔ ره بـاز گشته
درو کنجی گرفته‌ربع‌مسکون — سرازیك‌برج‌اوبر کرده گردون
زسنگ‌اندازاوسنگی که‌جستی — پس‌ازقرنی‌سر کیوان‌شکستی
بجنب او فلـك بـی اعتبـاری — سحاب ازخاك ریـز اوغبـاری
گذشته‌اصل اورا سرز گردون — زعمان خندقش صد بار افزون
چواشك کافـران ازبیم سلطان — بگردش رودهای ژرف گردان
جهان درعـرصهٔ بومش‌خرابی — فلك بـرخندقش کمترحبـابی
اگر کردی‌بسر گردون‌بکاهش — درافتادی زسر زریـن کلاهش
ز برج او کمند وهـم کوتـاه — بود یك روزن ازدیوارآن ماه
چوقطب‌اوثابت‌ورهبان‌آن دیر — بگردش‌همچوهفت‌اورنگ‌درسیر
بروجش را مـلازم نسرطایـر — درش را از ثوابت هشت مشمر
فرودآویخته خودرا پی قـدر — چو فانوسی زبرج آن مه بدر
چنان بارتفنگ‌ازوی خروشان — که در فصل بهارازچرخ باران
بود ازمحکمی باچرخ‌درجنگ — بدیوارش‌چو کوه قاف‌برسنگ
بعالم زان حصارآوازه مشهور — ظفر هفتاد سالـه راه از دور
چنین‌حصنی که‌سر برآسمان‌سود — مقام مشرکان وکافـران بـود

وجمعی کثیرازطایفهٔ مشرکین باسرداران ملاعین درآن‌حصن‌حصین با توپهای بی‌عدوغایت وتفنگهای بیحد ونهایت از روی نخوت و جهالت وغرور کفروضلالت متحصن شده بودند :

ز کافـر سپاه کثیری در او — همه بدسگالان پـرخـاشجو
گروهی ز آیین آنـان نفور — چودیوو دد از شیوهٔ خلق دور
همه روی ناشوی بسیار خواب — نـداده همـه عمر شویش بآب

نه آیین طاعت برسم نیاز		نه محراب سجده نه بانگ نماز
همه سخت کینه همه سست رگ		زسگ بیشتر لیك کمتر زسگ

وآن ملاعین مردودین درقلاع وحصون که برغم باطل خودشان ازضلال مصون پای استوارمحکم کرده آماده حرب و قتال شدند ولشکر ظفر پیکراسلام بحکم حضرت خاقان فردوس آشیان مثل بحرمحیط که اطراف ربع مسکون را احاطه کرده آن قلعه را محاصره کرده آماده حرب وقتال گشته :

سپاه شهنشاه از هر طرف		کشیده چوالبرزوالوند صف
یکی کوه آتش ز اقلیم روم		که کرده ازو کوه فولاد موم
بر انگیخته دیر آتش فشان		که دارد ز دریای آتش نشان
سپاهی فزون ازقیاس و گمان		شده تنگ ازایشان فضای جهان
یکی بحر آهن بجنبش چومیغ		همه برج آن برق رخشنده تیغ
زآهن قبایان فولاد چنگ		کران تا کران عرصه خاك تنگ

وبعدازآن استادکاران کامل وتوپچیان جرار گمان دارند که مهندسان روز گاروهنرمندان کارزاردرپیش ایشان رتبه‌ای نداشتند ازروی مهارت کمانداری مورراىبر شب تار بر دیده مار باتوپ میدوختند. توپهای هوائی را ازدورآن قلعه بمرتبه‌ای درجوش وخروش درآورده‌اند که ازصدای هیبت آن گوش گردون کر گردیده وبدستوری سنگهای توپها برآن قلعه ریخته اند که گوئی ازمنجنیق چرخ فلاك سنگ بر اهل قلعه می بارد .

تو گفتی سپهر بلند اقتدار		کند اهل آن قلعه راسنگسار
نگرزآسمان سنگ باردهمی		جهانرابر ایشان سر آردهمی
بپاشیدن توپ از هر کران		همیریخت کوهی زچرخ اختران

ملاعین بی دین روسیاه ومشرکین لعین گمراه که درقلعه بودند دل از جان برداشته وخاطر برمرگ ورفتن بجانب جهنم گماشته آهنگ جنگ

نموده آتش در توپها وتفنگها زده اند وروی هوارا مانند دل‌سیاه خود تیره وتاریك ساخته اند.

یکی ابر رفته بگردون سیاه — درو گم‌شده‌نوروخورشیدوماه
رساندند کفار قلعه بکین — فغان فرنگی باقصای چین

لشکراسلام چون طغیان ملاعین و عناد مشر کین بیدین مشاهده نمودند حسب‌الفرمان‌قضا جریان آن سلطان سلیمان‌مکین‌و آن‌صاحب قران کوه تمکین غازیان نصرت فرجام نامدار وسبك خیزان خون آشام جرار با تیغهای‌اژدهاشکارواسباب وآلات جنگ وکارزار متوجه تسخیر قلعه اسکدرشده‌اصلا ازشرارتفنگ‌وآتش‌توپ کفارسیه‌روزگار فرنگ محابا وملاحظه نکرده سنگ توپ بادلیج کافران و کلهوهای ضرب زن وتفنگ مشرکان چون عدسی درنظر ایشان مینمود غازیان جان ستان چون دریای عمان دراطراف وجوانب آن قلعه جوشان و خروشان گشته درتموج وحرکت درآمدند:

بجنبید دریای لشکر زجای — بحکم‌جهانگیر کشور گشای
زره پوش‌ایشان‌همه فوج فوج — چودریای‌عمان که‌آیدبموج
دلیران بحکم سلیمان عهد — بقلعه گشایی نمودند جهد
ز جوش نهنگان روئین قبا — ره خویش گم کرده‌باد صبا
پیاده دلیران در آن‌رزمگاه — همه جان‌فدائیش‌فرمان شاه
در آن قلعه ابرسان سربسر — زده دامن درعها در کمر
دل وجان پراز کین‌کافرهمه — بگرز وبشمشیر وخنجر همه
سلاخان (؟) ینکچریان دلیر — گروهی‌چوببرو گروهی‌چوشیر
بدست‌هژبران‌تفنگهای‌جنگ — گرفته‌بکف‌اژدهارا تفنگ
زابرتفگ برق‌جستن گرفت — رگ‌جان‌کافر گسستن گرفت
نمودند قد تفگها چو راست — فلك گفت گوئی‌قیامت‌بخاست
زناز تفگ مهره شداشکبار — برآورد از جان کافر دمار

دلیران رومی، بضرب تفنگ — بر آورد دود از نهاد فرنگ
هم از ضرب توپ و هم از بادلیج — نماند از عمارت در آن قلعه هیچ
همه بوم و بر آتش گرد خاست — ز هر سو خروش از زن و مرد خاست
باقبال آن شاه فرخنده فر — شد آن قلعه کفر زیر و زبر
در آن دم دلیران رومی ز کین — روان سوی قلعه شده از کمین
همه از پی فتح اندر شتاب — همه مایل صید همچون عقاب
روان سوی قلعه بمانند شیر — بجستند همچون پلنگان دلیر
بکف تیغها از یمین و یسار — تو گفتی همه تیغ شد آن حصار
یلان جمله از کینه در دست تیغ — رساندند بر کافران بی دریغ
چکاچاك خنجر بگردون رسید — ز مغرب بزمین خون بجیحون رسید
فرو رفت و بر رفت در آن نبرد — بماهی نم خون و بر ماه گرد
بسی سر که بی تن شد از تیغ تیز — نه از پیش راه و نه از پس گریز
بسی کافران را به تیغ غزا — بکشت آن سپاه مظفّر لوا
مجال گذر تنگ شد بر سپاه — ز بس کشته که افتاد در رزمگاه
ز بس کشته افتاد و دیگر نخاست — شده کشتها پشته باقلعه راست
شد از خون کافر زمین لعل فام — نهنگان بدینسان کشند انتقام
تن کافران چاك شد زیر نعل — ز خون سنگ آنقلعه گردید لعل
باقبال سلطان صاحب قران — گرفتند آن قلعه را غازیان
بر اعدای دین چون مظفّر شدند — سپاه از غنیمت توانگر شدند
خدا دادشان از عنایت ظفر — بر آن قوم کفّار کوته نظر
وزان پس بغارت نهادند روی — فتادند در شهر و بازار و کوی
گرفتند آن لشکر ارجمند — غنیمت نه چندان که گویند چند
ز زرّینه آلات و سیمین ظروف — نچندان که یابد بر و کس وقوف
ز گنج و زر و زیور و لعل و دُرّ — دل و دیدهٔ لشکری گشت پر
ز زر بفت و دیبا و شیب و حریر — ز کمخا و خارا و مشك و عبیر

زنقد و زاجناس هر گونه چیز   که باشد بنزدیك مردم عزیز
هرآنکو نشد کشته ازتیغ تیر   ببردند غارت گرانش اسیر
غنیمت نچندانکه باید شمرد   سپه با بسی برده آنجا ببرد
ز زیبا غلامان حلقه بگوش   ز زیبا کنیزان زربفت پوش
بهشتی وشان رشك‌غلمان‌وحور   چوخورشید رخسارشان‌پرزنور
بقامت چو سرو سمن بو همه   بطلعت چو ماه سخنگو همه
همه لعبتان فرنگی بتاج   ستاده زخوبان چینی خراج
فرنگی غلامان خورشید روی   بسان گل‌سرخ دررنگ وبوی
به بالا بکردار آزاده سرو   برخ چون بهار وبرفتن تذرو
به بسته مرصّع کمرهای زر   طلا دوز خلعت فکنده به بر
برخ هر کدامی چو بدر منیر   بزلف دو تا کرده خلقی اسیر
کنیزان سیه چشم‌پاکیزه‌روی   گلندام شکرلب ومشك بوی
رخ همچو مه را بر آراسته   زخوبی بنوعی که دلخواسته
خرامنده قدّی چو سرو بلند   مسلسل‌دو گیسوچومشکین کمند
بخوبی پری و به پاکی گهر   بپیکر چو مهرو بچهره قمر
رخش بر بنفشه گل انداخته   بنفشه نگهبان گل ساخته
ز سیمین زنخ گوی انگیخته   برو طوقی از غبغب آمیخته
ز مه‌طوق برده زخورشید گوی   بدانطوق گوی‌آن‌بت‌مهرجوی
نچندان غنیمت بلشکر رسید   که اندازه ای آیدآنراپدید
رسید از غنیمت بهرانجمن   بخروار زر و جواهر ثمین
چو بر بادتاراج رفت آنچه‌بود   فکندند آتش درآن قلعه زود
درآنقلعه‌آتش‌چنان‌برفروخت   که زیرزمین گاوماهی‌بسوخت
فزود اهل اسلام را خرّمی   دل‌کافران گشت‌ازآن‌رو غمی

وازحرکت تیغ آبدارسپاه نصرت شعارچندین هزار کفّارخاکسار به‌مقتضی «ان المنافقین فی الدرك الاسفل من‌النّار» بجهنم دارالبوار

شتافتند وسردار بد کردار آن ملعون سیه روزگار که زحل‌وار بطالع نحس وبخت نگونسار در آن حصار سکدار قرار گرفته بود قرین نکبت وادبار شده دردست غازیان ظفرشعار اسیرو دستگیر گردیدند . نظم

چون علم کفر نگونسار شد | صاحب آن قلعه گرفتار شد
رایت اسلام شد افراخته | شرك ز بنیاد بر انداخته

وپس از آنکه اعلیحضرت خاقان سلیمان مکان حوالی قلعه سکدار را بسعادت واقبال ودولت واجلال مخیم جاه وجلال فرمایند جمعی از امرای نامدار وسنجقهای (۱) با اقتدار با فوجی ازمردان کارزارو ینکچریان کینه گذار وسپاه انبوه وعساکر ظفرمآثر کوه شکوه بسر-کردگی ایالت‌مآب سعادت‌انتساب جلالت قباب حکومت پناه شوکت دستگاه حشمت انتباه دستورمکرم مشیر مفخّم ملکی‌الخصال فلکی-الفعال ممهد مصالح‌الامور بالرأی‌الثاقب مشید مبانی‌الجمهور بالفکر-الصایب ضیاءالایالة‌والوزارة والاقبال پرتوپادشاه الام‌الله‌تعالی‌عزّه‌ومعالیه باحاطه وتسخیر آن قلعه کوله که در کمال محکمی ومتانت ودرغایت استحکام وحصانت از حصنهای حصین وقلعه‌های متین ولایات پچ بوده وسایر قلاع ومملکت وشهرها وبلاد روانه فرموده بودند وآنجا نیز دولت واقبال آن سلطان عالیشأن فردوس آشیان غالب وقاهر گشته جمیع آن حصارها وقلعه ها وشهرها بقوّت وسطوت لشکر اسلام مفتوح ومسخّر شده وآن غزاة مبارزت صفات بامتثال فرمان واجب الاذعان « اقتلوا المشر کین کافة » بضرب حسام خون آشام وصمصام شدید الخصام دمار ازروزگار کافران نابکار ضلالت شعار بر آورده روی زمین را ازلوث وجود ناپاك ایشان پاك کرده وسرداران ایشان راخواروزارو اسیر و گرفتار نمودند .

---

(۱) سنجق یا سنجوق بترکی رومی بمعنی علم ونشان ویا امیری که دارای پرچم ونشانه باشد آمده است .

لشکر صاحب قـران نامدار | شاه گردون شوکت جم اقتدار
بر در آن قلعهٔ گردون شکوه | چون بر آشفتند وقت کارزار
قلعه بگشادند و ویران ساختند | خصم را بستند و آوردند زار

تمامی غازیان وجمیع لشکریان از غنایم غنی واز یغما و کسب مستغنی گشتند : مثنوی :

بدست غازیان آمد ز کفّار | طلای مغربی خروار خروار
ز نقره آنقدر کردند غارت | کزو ملکی توان کردن عمارت
بسی درج پر از یاقوت احمر | لبالب حقه‌ها از لعل و گوهر
زشیب ومخمل و دیبای چینی | سراسر در کمال نـازنینی
ز دُرّ و گوهر و یاقوت والماس | صراحی وقدح بـا بتسی و طاس
زسیم و زر در آن تاراج ویغما | ز هر گونه جواهر های اعلا
ز کمخا(١) وز اطلسهای رنگین | که مستغنی است از تعریف و تحسین
بدست غازیـان افتاد چندان | که تعدادش بچندین قرن نتوان

و اسیران بسیار وغلامان و کنیزان بیشمار که هریك ازایشان درعرصهٔ حسن وخوبی آیتی ودر کشورلطافت وزیبائی آفتی بوده‌اند ازآن قلعه ومملکت ودیار بدست سپاه ظفر کردار افتاد :

بدست آمد اسیران بیش ازپیش | همه کافر دلان عیسوی کیش
فرنگی لعبتان در دلربائی | گرو برده ز ترکان خطایی
ز چین زلفشان از نازنینی | شکست افتاد در خوبان چینی
غلامان هریکی صاحب جمالی | کنیزان هریکی ابرو هلالی
غلامـان پری رخسار زیبا | همه خورشید طلعت ماه سیما
ببـاغ سر کشی نازك نهالان | بدام افتاده چون وحشی غزالان
کنیزان سهی قد و سمن سا | برخ نازك‌تر از گلبرگ ورعنا
در اقلیم نکویی سحر پرداز | برعنائی چو سرو گلشن نـاز

---

(١) کمخا بکسروفتح اول بمعنی جامهٔ منقش و رنگارنگ است .

ز جعد عنبرین مشك افشان نموده خاطر جمعی پریشان

وبعد از فتوحات قلاع و غارت بلاد غازیان نصرت قرین از نفایس هر جنس خصوصاً درّ و گوهر از زر وزیور که لیاقت نثار در گار عالم پناه داشته بنظر اشرف رسانیده‌اند.

غنیمت کشان بر در شهریار غنیمت کشیدند بیش از شمار

بسی درج صندوق با قفل زر پر از لعل ویاقوت و درّ و گهر

ز زرینه آلات و سیمینه ظرف زهر گونهٔ تحفه های شگرف

ز دیبا و زربفت خروارها ز دیگر نفایس پر انبارها

زر کانی و نقرهٔ زیبقی کزان ماه وخور یافت با رونقی

ز چین نسیچ(۱) وخطایی پرند گذشته از اندازهٔ چون و چند

زر و زیور و گوهر شاهوار برون از قیاس و فزون از شمار

وبعد از آن غلامان سیمین عذار از مدلول یطوف علیهم ولدان مخلدون استدلال بصورت حال ایشان توان نمود و کنیزان ماه رخسار که حور-عین کامثال اللؤلؤ المکنون درشأن ایشان میتوان گفت بنظر همایون گذرانیده‌اند.

غلامان و کنیزان صدهزاران همه گلچهرگان و مه‌عذاران

فرنگی زاده‌های ناز پرور لباس نازشان دربر سراسر

همه از مخمل الوان مخلّع مزیّن چون سمنهای مرصّع

همه چون خسروپرویز ممتاز همه شیرین صفت درعشوه وناز

همه بی‌مثل درحسن وملاحت همه درعین خوبی و لطافت

زخطّ و زلف وخال وعارض وقد همه در کشور خوبی سرآمد

غلامان سهی قد سرافراز چو سرو بوستان درجلوهٔ ناز

بگاه جلوه هریك دلستانی بلای جان وآشوب جهانی

زتاب می چوعارض برفروزند جهانی را بیك ساعت بسوزند

۱- نسیچ بفتح اول ویا نسیج بعربی بمعنی پارچهٔ ابریشمی زردوزی شده است.

سهی سروی میان آن غلامان | چو گل پاکیزه‌روی و پاکدامان
جوانی در کمال نازنینی | ستاده باج از خوبان چینی
سراپا در زر و زیور گرفته | تن چون سیم خود درزر گرفته
کمربند مرصّع در کمر داشت | که لعل از رشک او خون در جگر داشت
زخوبی بود باغ سر بسر حسن | جمالی بر جمال و حسن بر حسن
کسی چون حسن او هرگز ندیده | خدا از محض لطفش آفریده
بنازم قدرت آن صانع پاك | که خورشید آفرید از ذرّهٔ خاك
کشیده قامتی چون قد شمشاد | بآزادی غلامش سرو آزاد
فراز چشمهٔ جان جای سروش | روان آب روان در پای سروش
یکی از طاق ابروهای سرکش | سبق برده ز ترکان کمانکش
از آن طاقی که صنع از مشك بسته | کمان حسن ماه تو شکسته
ز تیر غمزهٔ خونریز هردم | جهانی را زده از غمزه برهم
کمانکش را جهانی گشته قربان | بتیرش برفشانده عالمی جان
جز آن ابروی چون ماه شب عید | که دیده ماه نو بر روی خورشید
دو چشم نیم مستش فتنه پرداز | فکنده یکنظر آنهم بصد ناز
ز رعنایی نظر هر گوشه کرده | ز شوخی فتنه را در گوشه کرده
یکی از چشم شوخی بی ترحّم | جهانی را سیه کرده بمردم
فکنده برجبین چین از سر ناز | نموده جوهر آیینهٔ راز
نوشته برجبینش خامهٔ حسن | عجب دیباچهٔ از نامهٔ حسن
رخش از عارض گل آب برده | خطش از جور سنبل تاب برده
دهانش غنچه امّا نو شکفته | در و برگ گل و شبنم نهفته
لب لعل و زنخدان هردو باهم | نموده آب خضر و چاه زمزم
از آن غبغب چه گویم اللّٰه اللّٰه | طلوع مشتری در آخر مه
یکی از عارض گلرنگ دلکش | بجان عالمی افکنده آتش
نقاب زلف از عارض گشاده | در اقلیم نکویی داد داده

رخ رخشندهٔ آن شمع کافور   بود از پای تاسر شعلهٔ نور
زتابش سوخته پروانه را بال   برو افشانده هر سو نقطهٔ خال
بر آن رخساره چون خورشید انور   دهانش ذرّه و از ذرّه کمتر
چه گویم از دهان تنگ آن ماه   که در وصفش تصوّر گم کند راه
لبش از خط نگشته عنبر آلود   نشانی داده از حلوای بیدود
زهی شرمنده گلبرگ تر از اوی   حلاوت وام کرده شکّر از اوی
کنیزان سهی قد وسمنبر   پری رخساره‌های ماه پیکر
بملك ناز هریك نازنینی   بلای کافری آشوب دینی
پریچهره بتان نازك اندام   زجور ازبهر دلها بافته دام
عروسان زناشویی ندیده   بکابین ازجهان خودرا خریده
چو بگشایند زلف عنبر افشان   کنند از هر طرف جمعی پریشان
یکی از طرّهٔ مشکین شبرنگ   میان چشم ودل انداخته جنگ
یکی از تیغ مژگان کرده انگیز   که درعالم کند آهنگ خونریز
فکنده بادو چشم ناوك افکن   جهانی را بخاك وخون بصدفن
جهان گردیده حیران ازفن او   هلاك آهوی شیر افکن او
نموده درج یاقوتش زر ناب   چوعقدشبنم از گلبرگ سیراب
فراز لعل درج نازنینی   در امر دنیوی افتاده بینی
رخش زیب گلستان نکویی   ازآنرو یافته گل سرخرویی
زرعنایی بگلزار لطافت   دهد گلبرگ رخسارش طراوت
دوسنبل سرزده ازروی آن گل   که دیده رسته ازیك گل دوسنبل
یکی درحسن آشوب دل ودین   بغمزه آفت جانهای غمگین
زچین ابروی طاق مقدّس   شکست افکنده درچرخ مقدس
زچشم فتنه ساز عشوه انگیز   بقصدخلق عالم گشته خونریز
درآن بینی بهرچشمی که بینی   شود ظاهر هزاران نازنینی
توگوئی دفتر خوبی گشادند   برای خواندن انگشتی نهادند

ویا افتاده در گنجینهٔ حسن — بلورین دستهٔ آیینهٔ حسن
لبش داده نشان از آب حیوان — رخش برده گرو ازماه تابان
گشوده هرطرف زلفی چو زنّار — زهرسو عالمی کرده گرفتار
ربوده دل زترکان خطائی — همین باشد کمال دلربایی
یکی خورشید نیکو افسرحسن — بخوبی پادشاه کشور حسن
همایون پیکری از عالم نور — بباغ خلد کرده غارت حور
ازین مه پیکری عابد فریبی — پریوش دلبری طاوس زیبی
مقوس ابرویش محراب پاکان — معنبر سایبان برخوابناکان
عجب آزاده سروی دلربایی — که بود از عالم بالا بلایی
قدش برجانشست وخاست کرده — بلایی جان مردم راست کرده
صبا در گوش او یارب چه گفته — که ازهر گوشه همچون گل شکفته
بدور عارض آن ماه پاره — ببین کزماه پیدا شد ستاره
زکوکب حسن طالع بین خدا را — که زد پهلو بماه عالم آرا
چو آهو گردنی درجلوه کردن — کشیده باج اوآهو بگردن
زدوشش خودچه گویم تاسرودست — که دستش سایهٔ شمشاد بشکست
مخوانش برلب دریا قلمها — که نور پنجهٔ مه زد علمها
کسی کان دست بست دست دیده — زحیرت پشت دست خود گزیده

چون اعلیحضرت اسلام پناه سکندر جاه مزیّن مسند سلطانی وآن پادشاه ظلّ الله سلیمان مکانی بفیروزی واقبال ونصرت واجلال وفتح و فرصت دررکاب وبخت ودولت همعنان، مسند سلیمان وسریرسلطانی را بزیب قدوم سعادت لزوم مزیّن ومشرف ساخته اند وبتأییدات خالق بیچون جلّ شأنه بمعسکر همایون واردوی شکوه مقرون ملحق گشته عازم غزای فرنگستان شده اند واز وصول اعلام حشمت ونصفت لشکراسلام قوتی تمام وازتوجه رایات شوکت وعظمت غازیان ظفرفرجام رانصرت مالا کلام دست داده عساکر نصرت انجام اسلام از رسیدن موکب آن

سلطان سلیمان مقام ظلّ‌الله... علی الانام خلدالله تعالی ملکه وسلطانه الی یوم القیام جان تازه وحیات و قوّت بی‌اندازه یافته‌اند وکافران لعین بی‌مال وسرداران اهل کفروضلال خصوصاً حاکم بج مشهوربقرال چون خبروصول رایات نصرت‌آیات صاحب قران را بمعسکرفیروزی اثراستماع نموده‌اند یارای توقف‌وجرأت قرارنداشته متفرق‌وپریشان گشته‌اند مثل‌ظلمت شب‌تار که ازطلوع وظهورخورشید تابان مرتفع وزایل میگردد وجمعیت کفّارخاکسارنابکارظلمت شعارازطلوع مهچه اعلام آن خورشیدفلک‌عزت وجاه‌شهنشاه عالیجاه‌ظلّ‌الله که مطرّزبطراز نصرمن‌الله است تارومار ومحو وبیقرارشده‌اند :

چو طالع گشت ماه یکسواره	بتربیعش کجا استد ستاره
بلی هرجا شود مهر آشکارا	سهارا جزنهان گشتن چه یارا
بهرجانب که روآرد بتدبیر	رکابش‌بادهمچون خورجهانگیر
سعادت همرکاب وبخت همراه	طراز رایتش نصر من‌الله
خدایش یار در کشور گشائی	سپهرش رام درفرمانروائی
همه کارش بکام ازعون توفیق	بدورش ظاهر ازانوار تحقیق
بهرکاری زیزدان یاریش باد	زملك وعمر برخورداریش باد

وکفره وفجره ملعون بر گشته بخت که مشاهده شکوه ونصرت و صولت ومهابت آن پادشاه سلیمان سطوت سکندر صلابت نموده‌اند ازبیم جان واندیشهٔ سربی‌سامان روی‌مذلّت وسربندگی و اطاعت را برزمین انقیاد ومتابعت نموده لاعلاج گردن زیربار باج وپیشکش‌و خراج گذاشته اند .

سلاطین را به تأیید آلهی	مرتب میشود اسباب شاهی
رسد امدادشان از عالم غیب	مددازغیر ایشان را بود عیب
چو فضل ایزدی یاری نماید	در دولت برایشان بر گشاید
بهرجانب عنان عزم تابند	بفیروزی ونصرت کام یابند

وهرخراجی که تاحال ازروی تمرّد وضلال بخزانهٔ عـامرهٔ سلیمانیه نفرستاده بودند با پیشکشهای کلّی وتحف وهدایای فرنگی قبول نموده‌اند کـه هرسالـه بدرگـاه عرش اشتباه شاهنشاه انجم سپاه فرستند. مثنوی :

نواحـی نشینان آن بوم وبـر — که بودنـد ازآن زلزله دورتر
چو گشتند آگه کـه شاه دلیر — رها کـرده برصید نخجیر شیر
بدرگاه جمشید خورشید تاج — بگردن گرفتند بـاج و خراج
نه‌تنها خراجش دهند ازفرنگ — که مهراج باجش فرستدززنگ

ازاین فتح تازه ونصرت بلند آوازه که ازصیت‌آن اطراف واکنـاف از قاف تا قاف بر گشته واز طلـوع این اختر ظفر خجسته اثر که ازلمعات آن انوار استعلام اعلام اسلام وآثار فوز ملت حضرت سیّد الانام علیه وآلـه افضل‌التحیّه والسلام درعرصهٔ هفت کشورظـاهر و منتشرشده واحبّاء دین ودولت‌قاهره وشادان ومسرور واعدای ملك و ملت باهره بالتمام مخذول ومقهور گشته‌انـد.

رخشان شده از سپهر امیـد اختر مراد
بشکفت در ریـاض امـانی گـل ظفـر
اسلام گشت خـرّم وآفـاق پـر سرور
چشم حسود کور شد وگوش خصم کر

امید که همیشه براین منوال رایات عزّ واجلال مقارن ظفر و اقبال وقاهر ارباب کفروضلال خصوصاً قرال بدفعال بوده یوماًفیوماً تأییدات تازه وتوفیقات بی‌اندازه ازمکمن‌غیب‌قرین حال‌خجسته‌مآل عساکرمنصوره پادشاهی‌باشد.

آلهـی کـه تاهست دور سپهر — درو جلوهٔ مـاه وجولان مهر
همیشه جهـاندار فیروز بـاد — مـه رایتش عالم افروز بـاد

وازمضمون مسرت مشحون نوازش نامهٔ نامی وصحیفهٔ همایون

میمنت مقرون گرامی مفهوم این مخلص حقیقی دولتخواه بی‌اشتباه شد وامارت مآب رفعت نصاب مشارالیه نیز دام عزّه بکلام مسرت‌نظام چنین مقرر نمود که آن سلطان سلاطین نشان گردون وقار و آن پادشاه انجم‌سپاه فلك اقتدار بفیروزی واقبال وسعادت واجلال باعساکر نصرت وغنایم بیحد وشمار بحکم والشمس تجری لمستقرها بدولت وسعادت بمقرّ سلطنت وعظمت ومستقر شوکت ونصفت در شریفترین وقتی که آفتاب جهانتاب کسب شرف ازآن میکرده ولطیف ترین ساعتی که‌ماه عالم افروزاقتباس‌انوار سعادت ازآن‌می‌نموده بطالع‌سعد وبخت جوان لوای‌کامرانی واعلام کشور ستانی‌برساحت اعلام ومفارق کافهٔ بنی‌آدم برافراخت .

بروزی که نیك‌اختری یار بود نمودار دولت پدیدار بود
گزیده‌ترین روزی از روزگار چو عید همایون بفصل بهار
کواکب همه‌سعد ومسعودحال مبارك بتأثیر و فرّخ بفال
وزان پس بفرّخ ترین طالعی سعودش عطا بخش و بی‌مانعی
شهنشه برافراخت تخت سهی کمر بست با فرّ شاهنشهی
کمر بست با فر شاهنشهی جهان سر بسر گشت اورا رهی
زر و گوهرش برسر افشاندند ورا شاه صاحب قران خواندند
وزان پس شهنشاه عالی نژاد جهان‌را جوان کرد باعدل‌وداد
قضا شمع اقبال او برفروخت عطارد کمر بند جوزا بسوخت
رعیّت ز انصافش آباد شد زبختش سپاهی همه شاد شد
زبس گوهر وزر که افشاندند زبر چیدنش دستها مانده‌اند
قدر بخت اورا چه شد مشتری سلیمان باو داد انگشتری
درخشنده شمعی درآمد زمیغ زخور تاج بستد زمریخ تیغ

ومسند عالی سلیمان سریر متعالی سلطان را بزیب قدوم جلالت لزوم مزیّن وممتاز وافسر سلطنت وشهریاری وتاج عزت وبخت یاری

بحلیهٔ ذات‌عالی صفات مشرف وسرافرازساخت .

بفرّخ طالع آن شاه جوانبخت	که برخوردارباد ازتاج‌وازتخت
چو برتخت سلیمانی مقرّ یافت	سریر سلطنت زیب دگر یافت
چوشد برتخت‌شاه ازروی‌تمکین	فلك گفتا مبارك باد بنشین
بحرمت مشتری از اقتدارش	سعادت کرد ازگردش نثارش
سعادت در زمان گفتا بتمکین	مبارك باد دولت گفت آمین
جهان‌داوردرآمدهمچوخورشید	فروزان برفراز تخت جمشید
چو خورشیدی شده در بیمثالی	سپهر ازوی سریری گشت عالی
چوصبح اندرجهانگیری شتابان	براطراف جهان چون مهرتابان
هوا گفتی که‌کان‌شدزرفروریخت	طبقها شد فلك گوهرفروریخت
براوج تخت شد چون‌آفتابی	جهان‌را داد ازنو فتح بابی
زدولت برسر آمد اختر او	فلك میگشت بر گرد سراو
برویش گشت روشن دیدهٔ بخت	زپایش گشت عالی پایهٔ تخت
زمین آسوده شد درسایهٔ او	گذشت از فرق فرقد پایهٔ او
بذکرش خطبه‌را زیب دگر شد	بنامش سکّه هارا کار زر شد
بلندی یافت بخت از پای بوسش	بگردون بررسید آواز کوسش
که دایم شاه عالم کامران باد	دلش‌کامی که‌می‌خواهدچنان‌باد

حقّا که ازمژدهٔ این خبر مسرت اثر وازاستماع نوید این‌عطیهٔ روح پرور چندان نسیم فرح و خوشحالی بمشام این محبّ خیرخواه ولذت شیرینی بمذاق‌جان این بلا اشتباه رسیده که عقل عقلا درآن حیران مانده اگرهزارکاتب سریع الکتابه در تحریر آن عمرها اوقات صرف نمایند شمّه‌ای ازذوق وفرح وخرمی این دوست جانی ومحب دوجهانی‌را درسلك تحریر درج نتوانند کرد واگرصد هزار ارباب فصاحت وبلاغت زبان دربیان این عیش وسرور وبهجت وحضور که این‌مخلص موافق وخیرخواه صادق‌را روی نمود گشایند ازعهدهٔ

عشر عشیر شوق این موهبت عظیم و عطیهٔ جسیم بیرون نتوانند آمد.

عقل از نشاط مژده بجان داد ناگهان
کآخر دلم به آرزوی خویشتن رسید

جان نیز گفت شکر خدارا هزار بار
کانچ از خدای خواسته بودم بمن رسید

سجدات شکر الٓهی و مراسم سپاس لطف نامتناهی بجای آورده بلبل ناطقه بر شاخسار ثنای حضرت پرورد گار جلّ جلاله زبان بشکر-گزاری حضرت ملك دیّان عظیم شأنه گشوده .

شکر فیضش چو عطای دیگرست
باعث حمد و ثنای دگر است

کی شود در نظر نکته شناس
منتهی سلسلهٔ شکر وسپاس

هر که جانیش بود در بدنی
گر شود هر بن مویش دهنی

باشد از هر دهنی گشته زمان
هر سر موی بصد نطق و بیان

ابدالدّهر سخن ساز کنند
پرده از نو و کهن باز کنند

نتوانند که آرند بجای
شکر مویی ز کرمهای خدای

و از حیث این بشارت نوید امن و امان بگوش هوش عالمیان رسید و ازمیامن آن دیدهٔ امید خلایق و جهانیان روشن گردید و اهل این دیار از صغار و کبار از این اخبار مسرت آثار نه چندان شادمان و فرّحان و خوشحال و فارغ البال گشتند که شرح شمّهٔ آن از هزار یکی بیان نتوان نمود(ع) روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان از حضرت مهیمن متعال جلّ جلاله استدعا نمودند که آن سلطان صاحب قران و شهنشاه کامکار کامران را بر سریر سلطنت و اقبال و مقرّ سعادت و اجلال سالهای بسیار و قرنهای بیشمار فتح دولت و فیروزی الی یوم القرار پاینده و مستدام دارد .

سپاهی و رعیت هر که بودند
بسی زین مژده خوشحالی نمودند

خلایق جملگی خوشحال گشتند
زغم آزاد و فارغ بال گشتند

بحمدالله که دولت یار شه شد — دعای دوستان درکار شه شد
فلك یاور شد و اقبال یارش — مبارك باد روز وروز گارش
جهان ازدولتش خرم برآمد — مبارك باد از عالم برآمد
همه خلق جهان گشتند دلشاد — وزین شادی غم از عالم برافتاد
همه عالم بعیش و ناز گشتند — بشکر شاه نو دمساز گشتند
که شه را تا جهان باشد بقا باد — نگهدار شب وروزش خدا باد
مبادا بی وجودش تخت شاهی — بحکمش باد ازمه تا بماهی
جهان اندازهٔ عمر درازش — سعادت یار ودولت کارسازش
میسر بادش از لطف الهی — بقای جاودان درپادشاهی
خدایش یاور وبختش جوان باد — بهرکاری که خواهدکامران باد

حقّا که ازاستماع خبرخجسته‌اثرجلوس‌آن اعلیحضرت سلیمان شأن سکندر نشان برتخت سلطنت واورنگ حشمت و عظمت مخلص دولتخواه را که همیشه‌آرزوی این دولت داشت نه‌چندان انبساط و سرور وابتهاج وحضورروی نمود وابواب خرمی وبهجت برچهرهٔ امالی وآمال این خیرخواه که مدت مدید مترصد این سعادت بود گشود که شرح شمهٔ‌آن بمددکاری قلم دوزبان درحیز بیان نگنجدوازشوق وشعف این مژده روح‌افزای از روی فرح تمام وشادی لا کلام بساط نشاطی درایوان سعادت بنیان وچهل ستون ارم عنوان گسترانید که تا بنای افلاك برداشته شده ودیده دوران بان هوا مقام دلگشای کم دیده وتاآفتاب عالم ازخانه شرف بروی زمین تابیده بسرمنزل بان لطف وصفا کم رسیده فلك اساسی که رضوان درقصور بی‌قصور جنان از صف قد ستونش طعنه برنهال طوبی وسروبهشت زده ، خورشید اقتباس که ازپرتوتصویرصفحات دیوارش مصوران مانی قلم بسان صورت در تماشای آن حیران مانده بودند .

تعالی الله عجب عالی بنایی — بغایت دلگشا دولت روایی

در و دیوارش از تصویر و تزیین	سبق برده ز صورتخانهٔ چین
بنایی سر بگردون بر کشیده	که مثلش دیدهٔ دوران ندیده
ز کار اوستادان مصوّر	بنقاشی همه در دهر نادر
زصنعت بر درو دیوار ایوان	بهر سو مجلس بزمی نمایان
بدیوارش ز گچ گلها بریده	گل کافوری است از گل دمیده

وجشنی رنگین بجهة وقوع این شادمانی در آن ایوان آراست که ماه تمام از رشك جمال خوبان خورشید مثال بر آن سپهر عشرت از حسرت کاست و بزم فلك تزیین بنا بر حصول این سور در آن مقام عالی از خلل ولآلی زیب وزینت پر است که وصف آن بزبان وبیان نایدراست . از یك طرف نغمه سرایان شیرین زبان آهنگ سازونواز بنوعی نموده که از ناله نی وصدای ارغنون بسیط ربع مسکون پر آوازهٔ عشرت و حضور شده وازفغان بلبلان وقانون ونغمات عندلیبان هزاردستان عرصهٔ عالم پر از عیش وسرور گشته عشرت سرایی که ازصدای فرح فزای بربط وعود وسرود مطربان خوش الحان شاهدان خورشید طلعت وخوبرویان قمرصورت بی اختیار دررقص وسماع بودند واز آهنگ چنگ زهرهٔ جبینان ساکنان گردون بگوش هوش سروش بهجت فزون جلوس همایون استماع نمودند وازیك جانب سمن عذاران ازقبای سیمین و کمرهای زرین در آن گلزار پر نقش ونگار بخط و خال پرحال بطریق آفتاب عالمتاب روشنی بخش مسند خوبی میگشتند ولاله رخساران ازفروغ کیفیت قمیز ونشأة عرق که درساغرزروجام طرب انجام میریختند از عکس چهره آتشین ولعل چون یاقوت رنگین عشرت افزای مجلس نازو محبوبی میشدند ودرهر گوشه و کنار آن بساط عیش وعشرت ونشاط چندان اسباب شادمانی واساس کامرانی آماده بود که هر که وهر چیز در آن بهشت ثانی ازنعیم جاودانی ازهر جنس نعمت ونوع شربت اندیشه میکرد درعین خوبی مشاهده مینمود .

عجب بزمی و نیکوصحبتی بود / عجایب مجلس خوش‌عشرتی بود
بعشرت همچو ایام جوانی / بنعمت چون نعیم جاودانی
در آن بزمی که باجنت‌قرین بود / زنعمت رشك فردوس برین بود
بعالم‌هر که‌هرچیزی که‌میخواست / بکام خویش دیدی‌بی کم‌وکاست

وازابخاربخور که درآن جشن پرعیش وحضور بجانب افلاك متصاعد میکرد وبوی مشك ازفروشمامۀ عنبربمشام ساکنان ملاء اعلی‌میرسید وازبوی مجمرآن بزم عرصه افلاك پرازبخاربخوروعنبروعبیر بود. البته درآن صحبت پرمسرت باصره بهرجانب که نظرمیگشادوآنچه‌مطلوب وخاطرخواه‌بود میدید وازشورآن سوزسامعه‌بهرطرف که گوش‌مینهاد مضمون‌این ابیات دلکش واشعاربیغش می‌شنید. مثنوی:

شد ایوان از جوانان سرایی / چه فردوس‌برین دردلگشایی
غلامان خطایی صف کشیده / بغمزه قلب صفها را دریده
بدست ساقیان ماه پیکر / قمر های روان در کاسه زر
شده ساقی‌زجام‌حسن‌سرمست / بخدمت ایستاده جام دردست
لبالب کرده هردم‌ازقمرجام / عرق از دارچینی یافته کام
زمانه‌برگ عشرت‌ساز کرده / فلك در های دولت باز کرده
زبس عیش و نشاط و کامرانی / جهانرا تازه شد رسم جوانی
شده رامشگران راه‌زن‌جمع / نشسته مجمری‌برپای هرشمع
بهر جا شمع کافوری نهاده / بتان دربزم چون شمع‌ایستاده
نواها نسخه سنجان‌ساز کرده / نشاط رفته را آواز کرده
خروش‌ارغنون‌وخارش‌چنگ / رسانیده بگوش‌زهره آهنگ
دم نائی‌روان بگرفته درپی / خروشان گشته‌بربطرا رگ‌وپی
غزلهای نظامی را غزالان / زده برنغمه های‌چنگ نالان
نوا ها مختلف درپرده سازی / نوازش متفق در جان نوازی
برو تار مغنّی هر سرودی / برآهنگ دگر بربسته رودی

چه جشنی بزمگاه خسروانه | هزاران ناز و نعمت در میانه
نهاده بر بساط از نقلدانها | ز یاقوت و زمرد بر کرانها
ز شربتهای رنگارنگ کافی | چو نوراز عکس درظلمت شکافی
بلورین جامها لبریز کرده | بماء الورد عطر آمیز کرده
بهرسویی چو چشم ولعل دلبر | نهاده برطبق بادام وشکر
درواز خوردنیها هرچه خواهی | زمرغ آورده حاضر تا بماهی
زطعم و بوی خوش از کاسه وخوان | طعامش قوت جسم وقوت جان
خلایق در نشاط و کامرانی | بعزّ و دولت صاحبقرانی

دیدار خجسته آثار آن طایر سدره مقام فرخنده پیام مسرت فزای کافهٔ انام ازخواص وعوام شدوقدوم میمنت لزومش مقارن فصل بهار مانند آن موسم میمنت آثار فرح بخش اهل روزگار گشت :

موسم عیش بود وفصل بهار | شادی وخرمیست اصل بهار
با گل ولاله باد دربازی | سرو آزاد در سرافرازی
در دل جوی آب میغلطید | برلب جوی بید میرقصید
بلبلان مطربانه نغمه کنان | بید رقصان چنار دست زنان

ساکنان این دیار همگی ازصغار و کبار باآیین تازه وذوق بی اندازه رسم خوشحالی وقاعده عشرت وکامرانی ازسر گرفتند وجوانان بهار شادان وشاهدان سراپرده گلزار بحلیه‌های گوناگون وحلّهای الوان بوقلمون ازشادی اقبال آن پادشاه ربع مسکون زیور بستند . نظم

چون باد بهار باز برخاست | ازسبزه و گل جهان بیاراست
شدبرج حمل چو صحن گلشن | از پرتو آفتاب روشن

وازاطراف وجوانب مردم برمثال انجم درنظارهٔ این سور پرسرور چشم باز کرده وخلایق هردیار واهالی تمامی بلاد وامصار بتماشای این بزم خوش رسوم بسان نجوم هجوم آورده مثنوی :

خلایق ز هرسو فراز آمده | همه خوش دل وعیش ساز آمده

زهر شهر مردم بذوق و سرور رسیدند بهر تماشای سور
همه‌مملکت گشته‌عشرت‌سرای مغنّی زهرپرده عشرت سرای
جهانی بشادی شد آراسته همه زر وزیور همه خواسته
همه شهر در زیور وزر نگار گهرپوش روی زمین ازنثار
بآیین ببسته بسی چارطاق که‌هریك بدی‌رشك‌نیلی‌رواق
بپوشیده برهر یکی زیوری فرازش‌بهر گوشه‌رامشگری
همه شهرجشن‌وهمه سوروشور بهر گوشه‌حجت‌بهر سوحضور
همه مملکت گشته آراسته در وبام پرزیور و خواسته
زهر نعمتی کاید اندر شمار فروریخته کوهی ازهر کنار
بهر منزلی مجلسی ساختند بهشت نو آیین پرداختند
خورشهای الوان‌زاندازه بیش بخوانهای زرین نهادند پیش
زمانه در شادکامی گشاد جهانرابعیش‌وطرب مژده‌داد
که‌ایام سوراست‌وشادی‌وعیش رسید وبشد تندی‌وقهروطیش
اگر کامکار است اگر بینوا نگویند باکس‌زچون وچرا
بهرشهری از شادی فتح شاه بشارتگران برگرفتند راه
بهر کشوری جشنها ساختند بشکرانه رایت برافراختند
ز جمعیت آنچنان مجتمع که بودند اهل‌جهان مجتمع
سپاهی‌وشهری وخردوبزرگ زهرجنس‌مردم‌زتاجیك وترك
همه شاد بودند وآسوده حال حوادث‌لگدکوب‌وغم‌پایمال
نمانده ز اندوه وغم درجهان نشانی مگر در دل دشمنان

ازسرور وشادمانی این‌خبر بهجت اثر تمام شهرومملکت آیین بزیب وزینت اعلی بسته شد چنانچه غنچهٔ امید دوستان‌ازفیض‌مشاهده آن از گلبن‌شادمانی ونهال‌کامرانی رسته شد ودرون پرخون حاسدان ودل کدورت منزل بدخواهان ازدیدن وشنیدن‌آن خسته‌شد وازاتفاق حسنه‌آنکه چهارسوی میدان‌بازاراسعادت وبازارنوی که عمارت یافته

بود گذرگاه ایلچیان عظام حضرت پادشاه اسلام پناه واقع‌شده بود از این جهت تزیین و آیین چهارسوی بازارمذکور بروجهی وقوع یافت که رشك خلدبرین و نگارخانه چین گردید وآوازهٔ خوبی ولطافت این آیین باطراف واکناف عالم رسید وفی‌الواقع آیین بندی چنان نمودند که پیرسپهرجهاندیده باهزاران دیده تماشای آن مینمود واز پرتوچراغان فضای آن میدان چون آسمان پراختر ویاچون صحن گلستان مشتمل بر گلهای زیبامنظربود . مثنوی

زهرصنف‌مردم وضیع‌وشریف		جدابسته‌آیین بطرزی‌لطیف
جواهرفروشان بصدزیب وفر		بیاویخته شدّه های گهر
بیاراسته کلهٔ شاهوار		زهر گونه گوهرفزون‌ازشمار
زیاقوت رمّانی ولعل ناب		زناسفته وسفته در خوشاب
زعقد گهر شد ثریا خجل		زدرهای پاکیزه درها خجل
ز آرایش زرگر پرهنر		شده کان گل‌سیم وزرسربسر
اگربرده‌ش را بـه بوته بکار		زاکسیرش آورده خورشیدوار
بهر سونهاده کمر خنجری		مرصع بقیمت‌ترین جوهری
زگلهای پرکارش ازسیم وزر		گروبرده‌هریك‌زشمس‌وقمر
نهاده زهر گونه شمشیر وتاج		که هریك بودعالمی‌راخراج
مرصع بیاقوت ودرهای ناب		زفیروزه‌ولعل‌خوش‌رنگ‌وآب
بتان در دکانش بصد دلبری		بهم‌جنگ کرده‌ولی‌زرگری
زرنگ زرش چهره افروخته		فلك چشم‌حسرت بدو دوخته
چودکان‌صحاف گردیده‌راست		فغان تماشایی ازشهر خاست
چو صحاف سروی زبستان ناز		گل تازهٔ از گلستان ناز
زدکان آن سرونیکو سرشت		خجل گشته گلزارباغ بهشت
چودکان که‌رشك پریخانه بود		که‌ازصورتش‌عقل‌دیوانه‌بود
جوانی نشسته بـدکان او		که‌صورت‌صفت‌عقل‌حیران‌او

بصورت چنان آمده بی مثال — که بهزاد باصورتش کرده حال
غبارخطش چون نماید سواد — نیارد کس ازخط یاقوت یاد
بهرزیب وزینت زهر جنس وباب — نهاده ببالای صدر کتاب
ز اشعار فردوسی نامدار — که داد سخن داده درروزگار
یکی شاهنامه نهاده به پیش — وزان داده زینت بدکان خویش
بتذهیب و تصویر پرداخته — مجلّد بصد زینتش ساخته
خطش خط استاد بد سربسر — سوادش منوّر چونور بصر
هم ازکار یاران مشکین قلم — بهرصفحه‌اش بودطرحی رقم
یکی مجلس ازکار بهزاد داشت — که بهزادرفت وبحسرت گذاشت
ز تذهیب و تزیین و افشان او — شده عقل وادراك حیران او
مرصع چو روی فلك جلدآن — شده بامه آسمان توامان
ز تصویر بهزاد زرین قلم — که همچون بشاهان نمودی رقم
در آفاق بوده عدیم المثال — بسی بود مقبول اهل کمال
نهاده ازو مجلسی در دکان — که شددیدۀ عقل حیران آن
بسی قطعه‌های خفی وجلی — همه خطّ یاقوت وسلطانعلی
نهاده بدکان آندلربا — همه‌چون‌خطّ دلبران جانفزا
ز تصویر چین وخطایی دورو — نموده هزاران پریچهره رو
بدکان نقاش از هر طرف — کشیده پریچهرۀ چند صف
نشسته درو دلبری چون پری — چو بهزاد درفن صورتگری
بصورت چنان آمده بی‌قرین — که‌مانی بدو کرده‌صدآفرین
بمعنی‌خطش‌خوشتر ازمشك ناب — بصورت گروبرده از آفتاب
عجب دلربا چهره‌ها میگشود — تو گویی که همدست‌بهزادبود
بتان بس که بودند حیران او — پریخانۀ بود دکان او
زهر نقش‌صورت که‌دردیرهست — شده پیش دکان آن ماه پست
بجایی که مأوای بزاز بود — زهر گونۀ رخت بسیار بود

بتدبیر آن زهرهٔ ارجمند شد افراخته چارطاق بلند
گرفته همه زیر وبالای آن بدیبا و استبرق و پرنیان
نموده قماشش به پیش نظر ززربفت افلاك گلریز تر
بدکان او مخمل رنگ رنگ چوافلاك برروی‌هم تنگ‌تنگ
ازآن اطلسش بود اندردکان که‌بود اطلس‌چرخ‌درشك‌آن
بگسترده دروی بساط حریر شده‌خوبرویان‌بر‌آن جایگیر
همه مطربان نوازنده ساز ز آوازشان زهره در اهتزاز
ز حلوای حلواگر نازنین شده کام جانها همه شکرین
طبقهای حلوای قند وشکر بدکان او چیده بریکدیگر
زحلوای رنگین اوهر که دید بهاپیش‌اوجان شیرین کشید
شده پستهٔ مهوشان پرشکر زهرطرف‌رودی سرودی‌دگر

وهریك ازپسته دهانان شکر گفتار وسیب ذقنان(۱) گلرخسار مانند ماه تابان که دربرج میزان منزل سازند در روی بازار ازچیدن میوه‌های لطیف الوان که برثمرات باغ جنان فائق بود چاشنی این مضمون «فیها من کل الثمرات» بکام جان مشتریان میرساند و فواکه آبدار کوثرسرشت که ازاثمار اشجار ریاض بهشت گرو برده ولذت فحوای ماتشتهی الانفس وتلذ الاعین بمذاق دل خریداران می‌چشانید چنانچه شاعر نادره گوئی دراین‌باب بدین‌ابیات شیرین واشعارنمکین متکلم گشته:

بدوران گروهی فواکه فروش بسرنا و طبل و غریو وخروش
سهی سرو قدان نوخاسته سبدها ز هر میوه آراسته
از آن هریکی بوستان دگر بصدلطف وحسنی نهاده بسر
بروپسته ونور وامرو دوسیب به ترتیب وآیین‌پذیرفته زیب
گشاده درو نارخندان دهان چودرجی که یاقوت‌باشددرآن

۱ـ ذقن در زبان تازی بمعنی زنخ یا زنخدان است.

زرخسار هریك شده مه خجل ولی غمزه شان آفت دین ودل
چو برقد بقال کردم نظر بدیدم نهالی پر از بار و بر
نهالی که شفتالوش بار بود زهر سو هزارش خریدار بود
کنم چون زشفتالوی او سخن چوشکر شود زان سخن کام‌من
از آن ذوق عشاق دلباخته ز خوبان بشفتالویی ساخته
رسیدم بشوخی بسی بامزه که بودش دکانی پراز خربزه
همه بود شیرین تراز یکدیگر گرو برده هریك‌زمشك‌وشکر
کنم عرضه پیش تو اقسام آن برم یك بیك پیش تونام آن
زصبح سعادت کنم ابتدا که از دیدنش دل بیابد صفا
بود هربرش بهتر از ماه نو زشیرینی از قند برده گرو
زآب خضر چون حکایت کنم من ازباب شیخی روایت کنم
درونش بود چون زمرد برنگ زآینهٔ دل همی برده زنگ
دهد یاد از میوه‌های بهشت بود بوی‌آن مشك عنبرسرشت
بفالیز او هر که کرده گذر فکنده‌چودررنگ‌ووصفش‌نظر
بهر بوته داده بصد آب وتاب که افتاده گوی زر از آفتاب
مدور بود مثل خورشید وماه زلطف خودش آفریده اله
ازآن پارهٔ هر که دردهرخورد دگر نام ازشهد وشکر نبرد
علیشیری و بابری هر کدام نباتیست در شیشهٔ سبز فام
زحسن و زانوار نور چراغ منورشده صحن بستان وباغ
ز قوم اله هر دو در کاینات ز لذت شکستند شاخ نبات
زابدالی و خسروی متصل نبات وشکر میشود منفعل
اگرسبز ونازك بدست آوری بشهدوشکرصد شکست‌آوری
بود سبز خط به ز آب نبات دهد زندگی‌همچوآب حیات

از رشحات سحاب فضل الهی وقطرات امطارفیض‌نامتناهی که عبارت ازفیضان زلال جود وجود اشرف‌اعلی است نهال‌آمال عالمیان در

ریاض عشرت سر سبز وخندان ونخل امید جهانیان درحدایق بهجت سیراب وریان گردیده انجمن چمن ازجلوهٔ گلهای رنگارنگ رونق بتخانه فرنگ شکسته و بزم گلشن از نمایش ازهار و ریاحین رشك نگارستان چین گشت. نظم:

ساقیا اطراف باغ از سبزهٔ تر تازه شد
جام می ده که دور عشرت از سر تازه شد

قصه کوته دوستان را سر بسر گشته امید
از سحاب عدل شاه دادگستر تازه شد

باد روزی هر دمش فیروزی دیگر کزو
رسم فیروزی درین فیروزه منظر تازه‌شد

ازصدای جلاجل اوراق اشجار مخدرات ابکار گلزار دررقص و سماع بودند واز زبان حال مرغان گلستان «فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها» استماع مینمودند درهر صحنی جشنی ترتیب یافته بود ودر هر گوشهٔ بزمی خصوصاً فسحت باوسعت وساحت باسعت باغ سعادت آباد که از جویهای شیرین ومیوه‌های شیرین نمونه روضهٔ خلد برینست قطعه:

روضهٌ ماءِ نهرها سلسال — دوحهٌ سجع طیرها موزون
آن پراز لالهای رنگارنگ — وین پرازمیوه‌های گوناگون

وازبنای عمارت عالی نهاد وقصرهای زرنگار بلند بنیاد رشك «ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد».

زباغ سعادت چو گویم سخن — سعادت کند روی دولت بمن
چو باغ بهشت است آراسته — درومیوه ازهرچه دلخواسته
زانگور آن باغ گویم نخست — که حب نباتیست هریك درست
حسینی بود به زشهد وشکر — خجل مانده ازلذتش قندتر
بود آب حیوان زکشمش خجل — که طبع لطیفش بود معتدل

بود خوشهایش بـه پیش نظر نمایان به از شدّهـای گهر
بفخری بود فخر انگورهـا کز آن بهره یابند شاه و گدا
بیـا وصف آنرا زمن گوش کن زقند مکرر فراموش کن
بود دانه‌اش بـه زحب نبـات که یابد ازوخلق عالم حیات
بود صاحبی رشك یاقوت ناب گرو برده‌ازلعل‌دررنگ‌وآب
ازآن صاحبی بهتراز شکرست . . . لعل لب و دلبرست
ز آبیست آب خضر منفعل چه‌آب خضر گشته ازاوخجل
زنوری و آلوچه گویم سخن که گردد پرآب نباتم دهن
ز امرود و شفتالو . . . درختان کند در و گوهر نثار
کنم وصف شفتالوی دلپذیر که ازمیوه‌هایش نباشدنظیر
بطعم خوش ازمیوه‌های دیگر لذیذ و لطیفست و مطبوعتر
بلذّت گرو برده زآب نبـات چوآب خضرمیفزاید حیات
دهد شیرهٔ اوبخلق جهـان زشیرینی شیرهٔ جان نشان
که‌دررنگ‌وهیأت‌چو گوی زرست بطعم مزه بهتر از شکرست
هنوزش نیـاورده‌ای سوی کام که ازتازگی آب گرددتمام
چوخلدست آن‌باغ عنبر سرشت بود آبش از جویبـار بهشت

از خبرمسرّت اثر تهنیت جلـوس آن اعلیحضرت سلیمان شان مثنوی:

روزی که ز موسم بهاران بود ابر ولی نبود بـاران
خورشید ز ابر پرده بسته در خرگه خیمه گل نشسته
فراش صبا بساط رفته هر سوی شکوفهٔ شکفته
آب ازسرلطف و مهرجویی سبزه بهزار تازه رویی
این روی بپای گل نهاده وآن در قـدم سمن فتاده
از بس که دمیده سنبل تر گویی شده خاك کوی عنبر
هرسو سمنی و یاسمینی چون گلشن آسمان زمینی

خاص و عام بحسرت تمـام بقصد گشت باتفاق مطربان دلپذیر و مغنیان بی‌نظیر ازشوق رفاقت‌مهوشان پرغنج‌ودلال وهمراهی گلرخان باخط وخال فرحان وشادان توجه بجانب روضهٔ دلگشا وحدیقهٔ روح افزای باغ سعادت آباد که نمونهٔ از گلشن‌ارم و روضه رضوان ومثالی‌از ریاض‌فردوس وبستان جنانست نمودند .

تعالی‌الله عجب خرم فضایی / بغایت دلگشا آب وهوایی
در آن آب و هوا جان آرمیده / زروی گلرخان گلها دمیده
هزاران عندلیب آواز گلروی / ز هر سو نغمه‌پردازوسخن گوی

بعداز رسیدن خلایق بآن بهشت‌ثانی و نظیر گلشن جاودانی از نغمات طرب انگیز که‌از آن‌باغ بگوش‌اهل‌تمیز وهوش میرسیدا کناف پرآوازهٔ سروروعالم پر ازصیت عیش‌وحضوربود :

صدایش گذشته ز چرخ کبود / سعادت مغنی بشارت سرود
صبا در ریاضش شده مشك بیز / زباد صبا شاخ را افت وخیز
خبر داده از گل زهرسو هزار / ثنای چمن‌خوانده برشاخسار
نسیم بهـاری در اطراف باغ / برافروخت‌ازلاله‌هرسوچراغ

واز کثرت‌الوان‌اطعمه واشربهٔ‌لذیذه‌وانواع‌میوه‌های گوناگون برون ازاندازهٔ چندوچون درآن بزم‌عیش وطرب عقل عقلا حیران و متعجب بود . مثنوی :

همه باغ پرخوان و آراسته / زنعمت درو هرچه دل‌خواسته
لذیذ و لطیف و معطر بخار / خورشهای‌جان پرورخوشگوار
پراز میوهٔ مختلف هرطبق / زباغ جنان جمله برده سبق

ودرآن‌باغ خلدآیین‌وچمن‌رشك‌بهشت برین‌خوبان خورشیدوش ماه‌لقا صراحیهای نقره‌فام وجامهای طلارا پرازعرق قرنفل‌ودارچینی کرده مطابقت «یسقون فیهاکان مزاجها زنجبیلا» باصحاب نشاط درآن بساط بی‌تکلفها می‌پیمودند مثنوی :

صراحیهای فغفوری زر کار بدست ساقیـان مـاه رخسار
که دست گل رخان در گردنش بود زبخت خود صراحی بود خشنود
که بوسیده لب خوبان طناز زشادی جام را مانده دهن باز

ازهرطرف جوانان غلمان سان کمر خدمت برمیان جـان بسته با چینی‌هـای پر از فواکه کـه مصدوقه «وفاکهة کثیرة لامقطوعة ولاممنوعة» بودجلوه مینمودند. مثنوی :

سبدها باغبان پر کرده از آب ز تازه میوه‌های ترد نایاب
کز آب آید برون زینسان سبدپر نـکرده هیچ نادربین تصور

چون بررأی سلطنت آرای خورشید ضیای آن شهنشاه عالی مکان ظاهروپیدا وروشن وهویداست کـه بنای موالات جانبین باعلی مرتبه مشید واساس مصافات باستانی درجه هویداست وقاعدهٔ اتحاد کسبع شداد محکم وارکان خلوص اعتقاد کبنیان مرصوص مستحکم لاجرم بمقتضای یـگانگی ودوستی جهت مبارك بادی تخت سلطنت آن سلطان سکندر شان سلیمان مکان وتهنیت فتح ونصرت آن خاقان کیخسرو نشان امارت مآب حکومت نصاب ایالت دستگاه شجاعت پناه اعتمادی امیرالامرائی منظور انظارعنایت شاهی ومشمول عواطف ومکارم نامتناهی پادشاهی نظاماً للایالةوالامارة والحکومة والشجاعة شاهقلی سلطان بیگلر بیگی ولایت آذربایجان دام عزه ومجده ومعالیه که ازابتدای جلوس سلطنت این مخلص الی الآن بمرتبهٔ عالی سامی ومنصب جلیل القدر گرامی امارت و ایالت نامی معزز وسرافرازست وبمزید عنایت وشرف محرمیت از اقران واکفامستثنی وممتاز بوده وهست ودایماً ملکات اخلاق حمیده‌اش مستحسن ومطلوب وسوابق خدمات پسندیده‌اش مقبول ومرغوب ودوحهٔ اخلاصش از زلال سلسال تربیت شاهانه نشوونما یافته ونهال اعتقادش ازرشحات عاطفت خسروانه سرسبز وسیراب گشته ، همچنانکه نسبت باین مخلص دولتخواه ازمومی الیه مراسم خدمت بتقدیم رسیده ودر

شاهراه طریقت وطریق اخلاص وخدمت نسبت بدولت ابد پیوند آن مزین سریر سلطانی و متمکن مسند سلیمانی ثابت قدم بوده کمال خدمتکاری وغایت جان سپاری بظهور رسانیده چنانچه در وقت آمدن سلطان بایزید واولادش بسرحد ولایات این مخلص صادق الوداد که حکومت آن تعلق بآن ایالت پناه مشارالیه داشت با وجود آنکه جمعی کثیر ازلشکری همراه او بودند اصلا محابا ننموده همان ساعت باسیصد وپنجاه نفر ازملازمان که در ییلاق درحوالی اوحاضر بودند نزد اورفته اصلا بجمعیت ملازمان وامرایی که ما بین اودریك فرسخی یادوفرسخی بودند مقید نشده مضمون این بیت را منظورداشته :

روزی که رود زدست مقصود   افسوس ودریغ کی دهد سود

و بااو ملاقات کرده بسخنان دلپذیر وکلمات دلفریب بی نظیر احاطه وتسخیر مشارالیه نموده اورا بهرطریق بود تاقزوین رسانید وهر مرتبه که مخصوصان او اغوا نموده واو را از آمدن نادم میساختند ایالت پناه مومی الیه بهر گونه وسایل دفع و رفع آن نموده واگرمتانت رأی وحسن تدبیر آن ایالت پناه نمی بودمشارالیه بطرفی بدررفته دیگر باره فتنه وفساد می انگیخت وعاقبت موجب انفعال وخجلت این محب دولتخواه میگردید (۱) بآستان بوس درگاه اعلی وبارگاه معلی فرستاده شد که بعد از ادای ثنای آن شهنشاه عالیجاه ودعای بقای آن پادشاه سلاطین پناه بمراسم عرض نیازواخلاص محب دولتخواه ووظایف تبلیغ

۱ـ چنانکه از مضمون این قسمت ازنامه میتوان دریافت و قبلا نیز اشاره کردیم شاه طهماسب این شاهزاده ترك را که بکشور ایران پناهنده شده بود پس ازعدم حصول نتیجه و توفیق در نجات وی از طریق شفاعت و پایمردی ، ناگزیر شد بدرخواست مؤکد ولجاج آمیز سلطان سلیمان قانونی تن دردهد ودرحقیقت شاهزاده مذکوررا درراه ترك مخاصمه وجنگهای مداوم دولتین ایران وعثمانی که موجب ویرانی شهرها وقتل و کشتارنفوس میگردید فدا کند. بنابرین چنین بنظر میرسد که ذکر بعضی عناوین وعلل از قبیل طغیان وخروج بایزید وآهنگ قتل پادشاه ایران و مسموم ساختن غذای شاه وغیره که درتذکره‌ها واخباردوره صفوی بمیان آمده بهانه‌ها ومعاذیری برای انجام یافتن مقصود وهدف اصلی بوده است :

یکجهتی واختصاص مخلص بلا اشتباه قیام نموده قواعد شکرگزاری جلوس مبارك همایون وشرایط وسپاسداری سلطنت وخلافت ابد مقرون بتقدیم رساند.

الحمدلله والمنة که صورت آرزوئی که دراینمدت کلك اندیشه وصفحه خیال مینگاشت ازپس پردهٔ غیب روی نمود وجمال مقصود بطالع مسعود بروجه مطلوب ازحجاب احتجاب بمدعای خاطر محبان صادق و مخلصان موافق نقاب گشود:

آنچه دل اندرطلبش میشتافت   درپس این پرده نهان بود و یافت

وصدهزاران شکر که مالك الملك متعال عز شأنه وعظم سلطانه ازمحض عنایت بی غایت ویمن مرحمت بی نهایت بکام دل دوستان یکجهت صادق وبمراد خاطر مخلصان موافق زمام حل وعقد امورعالم وقبض وبسط مهم بنی آدم بقبضهٔ اقتدار آن سلطان عالم مدار کامکار داد که تااختر دولت ازبرج سعادت طالع شده دیدهٔ افلاك باین ارتفاع صاحب قران خورشید مکانی ندیده ومهیمن ذوالجلال ازکمال مرحمت وشفقت یزدان بمودّای کریمهٔ «وبشر المؤمنین بان لهم فضلا کبیراً» صیت تهنیت و فرمان روایی وبشارت عظمت وکشورگشایی سلطان سلیمان مکانی را درعرصهٔ عالم منتشرساخته وآوازهٔ ابهت سکندرخاقان نشانی را در بسیط جهان انداخته که ازبدو آفرینش تاحال گوش جهانیان باین طنطنه صدایی نشنیده وحمداًله ثم حمداًله که آن خورشیداوج عظمت واقبال ونیر آسمان شوکت و اجلال ازعون عنایت الهی بر مسند شاهنشاهی نشست وآفتاب وار افسرزرنگار برفرق فرقدسای همایون نهاده وبمدعای خاطراین مخلص راسخ الاخلاص ومحب صادق الاختصاص روی زمین را بزیرنگین سلیمان آیین درآورده وبرتخت مسنددولت قرار گرفته ابواب مرحمت و معدلت برروی خلایق گشاده.

پس اگربشکرانهٔ این موهبت کبری وتهنیت عظمی که منتج

مسرّت تمام و مثمر بهجت مالا كلام است هميشه اظهار فرح وشادمانی نموده تهيهٔ اسباب عيش‌وكامرانی كند سزاست وهمواره بشكر گزاری اين سلطنت‌بيزوال ودولت بی‌انتقال مفهوم اين‌ابيات دلگشا ومضمون اين اشعارمسرت فزا ورد زبان سازد رواست . مثنوی

دلا شكر كز گردش روز گار | بكام دل دوستان گشت كار
خدا از كرم لطف و رحمت نمود | در فيض بر روی عالم گشود
جهانرا بشاه جوانبخت داد | برويش در فتح دولت گشاد
چو دولت رخ شاه فرخنده ديد | جوان شد كه‌دولت بدولت‌رسيد
جوان گشت ازاقبال اوچرخ پير | باقبال دولت شد اقليم گير
بسی برد دور فلك انتظار | بسی روزطی كرد وبس روز گار
بسی كرد سير آن سپهر بلند | كه‌طالع‌شدآن كو كب ارجمند
چوبختش براورنگ شاهی‌نشاند | فلك برسرش درّ و گوهر فشاند
سپهرش سليمان ثانی نوشت | سزاوار تخت كيانی نوشت
همای سعادت ز چرخ بلند | برين‌خاكدان ظل رحمت‌فكند
ز بختش زمين ارجمندی گرفت | ز تختش فلك سر بلندی گرفت
جهان يافت زيب دگر از نوی | مگر نو شد ايام كيخسروی
نوی يافت آيين شاهی ازو | بنازيد مه تا بماهی ازو
چو شد نام شه سكهٔ روی زر | زر از نام او يافت زيب دگر
شهنشاه عادل دل نيك رای | ز سر تا به پا محض لطف خدای
ز شاهان فزون در بلند اختری | سليمان بدو داده انگشتری
ز الطاف غيبی قوی پشت او | نگين سعادت در انگشت او
سعادت ازو ديده اقبال و بخت | مباهی باقبال او تاج و تخت
باقبال او بخت را شد نياز | بپابوس او تخت شد سرفراز
چو لطف خدا شد مددكار او | بهر كار دولت بود يار او
بدانگونه آيين شاهی نهاد | كه‌شد مردمان را سليمان زياد

ز لوح جهان محو شد حرف غم   بر افتاد آیین جور و ستم
بعهد همایون آن دادگر   بعالم نماند از مظالم اثر
نه‌درشهرو برزن نه‌در کوه ودشت   خیانت در اندیشهٔ کس نگشت
امان در زمانش بحدی رسید   که منسوخ شد رسم بند و کلید
زر و مال عالم درین روزگار   تو گفتی زمرد شد و چشم مار
خوش آن شه که چون بزم عشرت نهاد   جهانرا می از ساغر عدل داد
ز عدلش چو ایام آرام یافت   جهان از تمنّای خود کام یافت
بهاریست عدلش که از فیض آن   جهان کهن سال شد نوجوان
سلیمان شکوهی که درجمله ساز   شکوه سلیمان باو گشت باز
جوانبخت شاهی که گردون پیر   ندیدو نبیند مر او را نظیر
جهان آفرین تا جهان آفرید   چنین شهریاری نیامد پدید
فلک خانهٔ دولت آراستش   میسر شدش آنچه دل خواستش
بنوعی شده کار او ساخته   مرادی ز هر گونه پرداخته
کز اندیشهٔ عقل حیران شده   زحق هر چه اوخواسته آن شده
مرادی که در خاطر آراسته   چنان رخ نمودش که او خواسته
دم از کین او کس بعالم نزد   وگر زد بعالم دگر دم نزد
کس از خط فرمان او سر نتافت   که همچون قلم تیغ برسر نیافت
جهان گشته مأمور فرمان او   ز روی شرف چرخ دربان او
فلک بنده و آفتابش غلام   زمانه مطیع و جهانش بکام
چه گویم از آن خسرو و کار او   که بیش از شمار است آثار او
نه رایش به تدبیر محتاج غیر   نه امضای رایش بجز محض خیر
به نیروی مردی وفرهنگ خویش   بگردون برافراشت اورنگ خویش
گواهی دهد درجهان خاک و آب   همین بر فلک چشمهٔ آفتاب
که چون او نبودست شاهی بجنگ   نه درنیکی و بخشش و نام و ننگ
بهر کس که روزی عطایش رسید   دگر درجهان روی حاجت ندید

باین دانش و داد و آیین و فر — مثالش نبودست شاهی دگر
کمالات آن شاه دریا نوال — فزونست از هر چه بندی خیال
الهی بود لطف پروردگار — نگهدارش از آفت روزگار
تویی در جهان شاه بیدار بخت — ترا دیده دولت سزاوار تخت
نهادی قدم تا بتخت کیان — سر تخت بگذشت از آسمان
نیامد ز شاهان بیدار بخت — کسی چون توصاحب سعادت بتخت
شدی سایهٔ رحمت ذوالجلال — ولی سایهٔ کو نبیند زوال
سلیمان اگر رفت شاهی تراست — جهان درجهان پادشاهی تراست
سپهر شرف گشته اشرف بتو — سریر سلیمان مشرف بتو
جهان مر ترا داد یزدان پاك — ز تابنده خورشید تا تیره خاك
بود بحر و بر زیر فرمان ترا — شده مر سریر سلیمان ترا
صف آرای میدان شاهی تویی — سزاوار ظل الهی تویی
جهاد است کار تو از بهر دین — بود پادشاه مجاهد چنین
چنان عالم آرای گشتی بداد — که شد ملك‌را عدل شاهان زیاد
ز اقصای چین تا بسرحد روم — چو روس فرنگ وچو از هند و بوم
چه‌ایران چه‌توران چه بحروچه‌بر — بجائی که هست از عمارت اثر
همه پادشاهان عالی تبار — که هستند درملك خود شهریار
سزد گر بگویند پیر و جوان — بتو کای شهنشاه عالی مکان
ترا زیبد آیین تخت و کلاه — پناه سلاطین عالم پناه
در اقلیم شاهی مسلّم تویی — چوخورشید سلطان عالم تویی
تویی آن شهنشاه فرخ سرشت — که عالم‌زعدل توشد چون‌بهشت
بسان تو ای شاه عالی نژاد — که بنشست بر مسند عدل و داد
اگر جمله خلق جهان سر بسر — همه وصف گویند از آن دادگر
هنوز از کمالات آن شهریار — بگفتن نیاید یکی از هزار
پس آن به که رو در دعا آوریم — درین عرصه خوان دعا گستریم

الهی باسمای حسنای تو | بعز و بجود و به آلای تو
که شه را چو ازلطف عمردراز | بشاهنشهی ساختی سرفراز
بقا تا بود ممکن آن شهریار | ز تخت و ز افسر بود کامکار
شه نو جوان باد فیروز بخت | باقبالش آراسته تاج وتخت
مبادا ازو تخت دولت تهی | سرافراز ازو باد تاج شهی
بماناد فرمان ده کامران | فزون زآنچه عادت شمارد جهان
همه رایتش عالم افروز باد | شبش روز وروزش به ازروز باد

وآثارقدرت وشوکت آن پادشاه کشورستان بتازگی عهد وحشمت خاقانی وصیت صولت سلیمانی را بلندآوازه گردانیده وآیینهٔ ضمیر مهرتنویر آن سلطان سلاطین جهاندار صایب رای عالم آرای آیین اسکندری رامیانهٔ عالم وعالمیان تازه ساخته، ازشادی این موهبت عظمی وخوشحالی این عطیهٔ کبری مرغان خوش الحان درتهنیت سلطان سلیمان مکان ترنمات دلاویز آغاز کردند وعنادل خوش آواز درمقام ثناخوانی اسکندر زمان نغمات طرب انگیز بنیاد نمودند. مثنوی:

گل ای بلبل گلشن معنوی | درون گل اینه نغمهٔ پهلوی[۱]

خسرو انجم سپاهی که ازنسیم صبح دولت ابدی الاتصال گلزار جهان چون بهشت برین خرم وازاشعهٔ خورشید سعادت واقبال گلشن آمال اهل روی زمین را رشك باغ ارم گردانیده شاه گردون وقاری که تخت بلند پایهٔ جاه وجلال ازتشریف شریف سلطنت وشهریاری آن خورشید سپهرمعدلت واقبال زیب وزیوریافته ومهچهٔ لوای مهراعتلای خلافت وجهانداری ازپرتو انوارنیّر طالع و فروزان سپهرمعدلت و فرمان روایی چون آفتاب عالمتاب منور گردیده. مثنوی:

۱- بقیهٔ اشعارنیز که سی ودوبیت است به ترکی سروده شده وچون مضامین آن مانند اشعار فارسی درباره قدرت وشوکت وشکوه تخت وبلندی بخت وعدل وداد سلطان وامنیت کشور و کثرت سپاهی وآسایش خلق و وفور عقل و رای ودیگر خصایل وامتیازات اوست از نقل آن خود داری کردیم.

شاه قوی طالع و فیروز بخت زیب ده افسر شاهی و تخت
درخور او افسر مهر آمده لایق او تخت سپهر آمده
تاج شد از دولت اوسر بلند تخت شد ازمقدم او ارجمند
لطف خدا کرده باو یاوری یافت زحق مرتبهٔ سروری
شکر کـه شد پادشه بحروبر شاه سلیمان صفت و دادگر
عدلش از اندیشهٔ عالم برون جودش‌ازاندازهٔ‌خواهش‌فزون
طایر زرین برسیمین قفس برسرخوان کرمش‌یك مگس
بحر زفیض کرمش پرشده قطره برایش بصدف در شده
ابر کفش کرده‌جهان بوستان شیشه شوداز رخ‌هندوستان(؟)
بردر او بدر غـلام حقیر در ره او دهر گدای فقیر
شکر که ازدولت شاه جهان امن‌و امان یافت زمین‌وزمان
ضبط‌جهان شاه جهانبان کند مشکل عـالم همه‌آسان کند
شه که‌شداز‌مرتبه‌جمشید‌ملك سایه حق آمدوخورشید ملك
ظل ظلیل ملـك دادگـر مملکت افروز بود چون‌سحر
لشکری وشهری ازو برمراد لشکری‌ازبخشش‌وشهری‌زداد
ای‌خجل‌از لطف‌عمیمت‌سحاب خلق جهان از کرمت کامیاب
بحرعطا از کف جودت خجل کان سخـا از کرمت منفعل
چون بگشایی در گنج سخا ازتورسد فیض بشاه و گـدا
مهـر عطا از تو ضیا یافته مـاه سخـا از تو ضیا یافته
ریزهٔ خوان کرمت قرص ماه حاتم‌طی سایل این بارگاه
ای زتو آسایش خلق جهان سایـهٔ یزدان بسر بندگان
عقل سراپای جهانرا بدید وزهمه شاهان ترا برگزید
ملك جهان رابتو بخشیده‌اند زانکه ترا لایق آن دیده‌اند
کیست چوتو‌لایق‌فرمان‌دهی باد مبـارك بتو شاهنشهی
فضل خـدا کرد ترا کامکار برهمه آفـاق شدی شهریار

خطبه باقبال تو نازنده گشت — پایهٔ منبر زفلك بر گذشت
سکه بالقاب تو تا یافت زر — عزت افزون زخدا یافت زر
لایق این دولت والا تویی — قابل این نصرت عظمی تویی
ایکه درین دایره دوران تراست — موجب شکرست که دوران تراست
درخور این موهبت واین کرم — شکر همی باید وشکرانه هم
شکر گزار از کرم بی‌نیاز — میخور و می بخش بعمر دراز
ملك سلیمان بتو زیبنده باد — کشور شاهی بتو پاینده باد
برهمه آفاق تویی شهریار — باد پناه تو خداوندگار

وعرصهٔ جهان ازطلوع نیراقبال روزافزون زیب وبها گرفته و ساحت زمین ازنور دولت ابدمقرون صفت واشرقت الارض بنور ربها پذیرفته منشیان عالم بالابکلك مشیت ازلی وارادت لم یزلی منشور سلطنت هفت کشوررا باسم سامی اعلیحضرت سلطانی وظل سبحانی مزین ومحلی نموده‌اند ونشان خلافت ربع مسکون را بالقاب همایون حضرت شاهنشهی سکندر جاهی مشرّف ومعلّی فرمود.

اول شه اسکندر و دارا حشم — داور دوران شه صاحب کرم
بحر کرم درّ دجی کان عطا — شاه شهنشاه اتا دین اتا (۱)

بررأی عقده گشای گردون اعتلا وضمیر قمرتنویر خورشید انجلای آن سلطان عالی‌مکان ظل‌الله وآن خاقان کشورستان عالم پناه ظاهراست که این محب حقیقی ومخلص یك جهت تحقیقی همیشه ازسر صدق نیت وصفای طویت مستدعی انتظام اسباب سلطنت وکامرانی والتیام مواد فرمان دهی و کشورستانی آن عالیحضرت سکندر منزلت سلیمان مکانی بود. وبحمدالله تعالی که شاهدمقصود بروجه دلخواه دوستان از پردهٔ خفاچهرهٔ شهود گشودهٔ وپرتو اشراقات این‌مدعی بیمن تأییدات

۱ـ دراینجا نیز ابیاتی چندبه ترکی آمده است که‌به مناسبت تکرار مضمون ازذکرآن صرف نظر کردیم.

عالم بالاومحض توفیقات حضرت بیچون تقدس‌وتعالی مانند آفتاب طالع فیروز اولیای دولت بیزوال لامع وتابان وبرمثال کوکب اقبال اقبال احبّای حشمت ابدی الاتصال ساطع ونمایان گردید :

شکر لله که صبح دولت را	آفتاب از افق نمایان شد
قاف تاقاف عرصهٔ عالم	همچو فصل بهار خندان شد
کار شاه جهان زلطف آله	برمراد دل محبّان شد
کامران شد بمنتهای امید	هرچه‌میخواست‌ازخدا آن‌شد

وتاج وتخت ازفروغ طلعت همایون آن پادشاه جهان پناه جوانبخت مزین ومنور گشت . مثنوی :

جهان بخش آفتاب هفت کشور	که تاج‌وتخت‌شد ازوی‌منور
نهاده برسرش حق تاج دولت	نشانده از کرم برتخت عزت
شهنشاهی که آمد چون سلیمان	همه روی زمینش زیرفرمان
بعزم پای بوسش قاف تاقاف	میان‌بسته شهنشاهان‌زاطراف
زیمن مقدم شاه جوانبخت	زرفعت‌بر گذشت‌ازآسمان‌تخت
منور تاج وتخت از دولت او	زتأیید حق آمد نصرت او
بدولت سایهٔ لطف‌اآله است	جهانرا سایهٔ لطفش پناهست
زهی چتر بلند گوهرینش	که ظل‌الله بود سایه نشینش
جهان درسایهٔ او آرمیده	چو مردم درسواد شهردیده
زایوانش فلك را سربلندی	زمین‌را زآستانش ارجمندی
فلك در عرصهٔ قدرش پیاده	خدایش‌آنچه میبایست داده
دلش گنجینهٔ سرّ آلهی	ضمیرش مطلع انوار شاهی
کدامین علم کو در دل ندارد	کدام‌اقبال‌کوحاصل ندارد
خرد پیش دل هشیار او مست	فلك باکاخ قدرش غرفهٔ پست
نهال خانه‌اش را بر گهر(؟) باد	بباغ دل گل عیش آورد باد
جهان خرم شد از باران جودش	گلستان عالم‌ازفیض وجودش

در آن آوازه او قاف تاقاف — که دلهارا بدست آرد زاطراف

در آسایش ز الطافش جهانند — زعدلش خلق در مهد امانند

برویش دیدهٔ دولت منوّر — زخلقش روضهٔ جانها معطّر

منوّر کرده عالم را زالطاف — گرفته صیت عدلش قاف تاقاف

که بخشش هزاران حاتم طی — کرم آموخته درمجلس وی

خرد آنچ ازهمه‌شاهان پسندید — چوآیینه همه در ذات او دید

چگویم دُرّ وصفش سفتنی نیست — سخن بیرون‌زامکان گفتنی نیست

بدین لطف و کمال ودانش وداد — نه پنداری که باشد آدمی‌زاد

بسی سالست کاین پرگار افلاك — بسی گردیده گرد مرکزخاك

کزینسان آفتابی عالم افروز — براوج سلطنت گردیده فیروز

ازآن تأثیر دوران کهن سال — بشارت داد عالم را باقبال

فلك زین چرخها از شادمانی — بدولت داد دوران‌را جمالی

جهان کهنه ازنوزندگی یافت — زفرّ طلعتش فرخندگی یافت

جهان‌زنده‌بدین‌صاحب‌قرانست — دریں‌شك‌نیست کوجان جهانست

شهنشاهی که دوران کهن‌سال — بدو داده نوید فتح واقبال

جهاندارو‌جهانبخت وجهانگیر — که‌ازبختش‌جوان‌شدعالم‌پیر (۱)

چودادش باعث امن و امانست — دعایش وردجان‌انس وجانست

الٓهی تا نشان باشد زدوران — مزیّن باد ازو تخت سلیمان

چوشد ملك سلیمانش مسلّم — بکام دوستان شاه عالم

فلك‌چون خاتمش زیرنگین باد — کلید عالمش درآستین باد

ایا سلطان اقلیم معالی — جهان هرگزمبادا ازتو خالی

تمتّع یابی از اقبال واز بخت — مبادا بی‌وجودت افسر وتخت

خداوند زمین وچرخ اخضر — نهاده برسرت ازمهر افسر

مبارك بادت ای ظلّ الٓهی — نشستن برسریر پادشاهی

۱ـ دراینجا نیزچند بیت به ترکی سروده شده است .

بتو نازنده شد ملك سليمان　باقبالت تفاخر كرد دوران
گلستان شد باقبال تو عالم　ترا شاهنشهی گشته مسلّم
ز عدلت ساحت ايّام گلشن　ز لطفت ديدهٔ اصحاب روشن
ز قهرت سينهٔ اعدا پر آتش　زمهرت دوستان مسرور ودلخوش
فروغ دولتت از بخت فيروز　چو ماه نوفزايد روز بر روز
يارب كه ترا بخت وهمايون هر روز　رويت زمی نشاط گلگون هر روز
همچون مه نو قدر تو عالی هر شب　چون فصل بهار روزت افزون هر روز
الٓهی تا نشان باشد ز عالم　مبادا ملك عالم بی تو يكدم
هميشه بخت دولت يار بادت　همه با بخت ودولت كار بادت
مرادت را سعادت بر ابد باد　زنو هر روزت اقبـال دگر باد
مظفّر باد بردشمن سپاهت　نيفتد از سر دولت كلاهت
هميشه بر جهان حكمت روان باد　سعادت بندهٔ آن آستان باد
بگيتی داری وعـالم پناهی　همه كارت چنان بادا كه خواهی
خدا دايم نگه دار تو بـادا　بكام تو همه كار تو بادا

سلطان فلك قدر گردون وقاری كه از انوار لطف ومرحمت آن عاليشأن عرصهٔ جهان وصفحهٔ زمين وزمان منوّر وروشن واز زيب ذات عالی صفات وعزّ وقدوم سعادت آن شهنشاه دوران افسر سليمانی ومسند كامرانی مشرّف ومزيّن واز پرتو خورشيد ابد مقرون آن خسرو گردون شكوه ديدهٔ محبّان پر نور وخاطر دولت خواهان مبتهج ومسرور باد و خفّاش صفت چشم حاسدان وبدخواهان از اشعّهٔ لمعات آن خيره و كور وتيره وبی نور وخسرو گردون شكوه فلك اقتداری كه پايهٔ كمال رفعت ودرجه عالی منزلت دولت روز افزون آن عاليحضرت بيرون از حدّ ادراك وهم است وعقل وفهم از اذيال جلال واوصاف ذات عـديم المثال آن صاحب اقبال وخسرو سليمان منزلت گردون وقار عاليمقدار كوتاه و قاصر است. مثنوی :

آن شه گردون شکوه نامدار — وان فریدون حشمت جم اقتدار
پایهٔ قدرش برون از حدّ وهم — قاصر از دامان وصفش هست فهم
تخت شاهی زآن شه والاگهر — یافته از مقدمش زیب دگر
برفراز تخت شاهی چون نشست — یمن اقبالش صف اعدا شکست
چون نشست آن‌شاه بر تخت‌مراد — دست احسان برخلایق بر گشاد
پرتو لطفش بهر کس کو فتاد — حاجتش دیگر نیامد، هیچ یاد
دولت اقبال شاه کامران — شد پناه خلق عالم در جهان
پیش درگاه شه مسکین نواز — پادشاهی را بود روی نیاز
عدل او روی زمین را زیب داد — تا قیامت امنی از آسیب داد
عدل ودادش درجهان مشهورشد — سر بسر آفاق ازو معمور شد
عدلش از گردون بریده راه آه — لال زانصافش زبان داد خواه
عدل او ازعدل نوشروان گذشت — پایهٔ تخت وی از کیوان گذشت
ازشرف خواهد که گردد آفتاب — شمسهٔ ایوان شاه کامیاب
تیغ اژدر پیکرش روز مصاف — در دل اعدا فکنده صد شکاف
فتنه در ایّام تیغش ناپدید — گنج هرمقصود را کلکش کلید
ای تو شاه کامکار سرفراز — عالمی را بردرت روی نیاز
بردرت گردنکشان برّوبحر — جمله بهر خدمتت بسته کمر
شد همای فتح ونصرت رام تو — عالمی آسوده در ایّام تو
ازهجوم عسکر نصرت اثر — شد بلاد کافران زیرو زبر
ای شهنشاه سلیمان منزلت — تا ابد بادا مبارك منزلت
برسریر سلطنت سلطان تویی — شاه دوران سایهٔ سبحان تویی
از فروغ رای تو ماه منیر — شدچوخورشیدفلك روشن‌ضمیر
آنچه رای عالم آرایت بود — دور گردون تابع رایت بود
روز وشب ای خسرو انجم سپاه — پاسبان آستانت مهر وماه
آستانت بوسه گاه خسروان — گشته درگاهت پناه خسروان

اهل عالم جمله در فرمان تو / سربسر آفاق پراحسان تو
تابع حکمت همه روی زمین / چون سلیمان عالمت زیرنگین
نصرت وفتحت قرین تخت وبخت / دایماً برتو مبارك تاج وتخت
کاین سعادت زینت وتاج مهیست / منشأ آن شاهی وفرماندهست
یافت عالم چون زلطف تونسق / باش یارب درپناه لطف حق
یارب این اقبال را پاینده دار / کامرانی حاصل و توفیق یار
تاابد باد این سعادت برمزید / کوری احباب سلطان بایزید

حضرت مالك الملك ذوالجلال وایزد لم یزل ولایزال ابواب سلطنت وجهانبانی برچهرهٔ آمال وامانی سلطان عالیشأن وخاقان سلیمان مکانی میگشاید که کشت راز آمال عالمیان از جویبار عدالتش چون ریاض بهشت سیر آب وخرّم گردد وعرصهٔ جهان از فیض رشحات مکرمتش رشك گلستان ارم شودوشعلهٔ تیغ جهانسوزش خرمن عمر کفّار نابکاررا بسوزد ولمعات آفتاب مهچهٔ علم عالم افروزش چراغ ملك وملّت برافروزد وصیقل تیغ عالم گیرش زنگ کفرازچهرهٔ آیینهٔ جهان زداید ومفتاح سنانش قفل ابواب قلاع کفر وضلالت گشاید لهذا حضرت قادر مختار تخت بلندپایهٔ سلطنت وجهانداری ومسند ابدی وپیرایهٔ حشمت کامکاری ازفرّ ذات همایون صفات ووجود فائض الجود آن پادشاه خورشید اشتباه مزیّن ساخته منشور جلّی النّور شوکت وعظمتش را بر وفق مصدوقه «انّی جاعل فی الارض خلیفة» مشرّف ومنوّر ساخت ودر عرصهٔ جهان وساحت زمین وزمان علم فرمانروایی وپرچم رایت نصرت آیت عظمت و کشور گشایی آن شهنشاه عالم پناه بر مفارق عالم وعالمیان افراخت.

مالك الملك واجب التعظیم / صانع و قادر وعلیم وحکیم
مملکت میدهد بدین داری / نیك بختی حمیده آثاری
رسم ظلم ازجهان براندازد / علم معدلت برافرازد

زآب شمشیر عدل و تیغ جهاد ملك اسلام را کند آباد
که زفیض عدالتش عالم چون بهشت ارم بود خرّم
آتش خشم خود برافروزد خرمن عمر کافران سوزد
چونکه باطالع مبارك فال رفت بر تخت شاه نیك خصال
شه‌چو بر تخت معدلت بنشست دست اوپای ظلم را بشکست
چرخ بسته کمر بخدمت او برتر از نه سپهر رفعت او
عقل شاهی چو او ندارد یاد دهر مانند او ندید ونزاد
از مرادات هرچه خواسته‌دل همه بی‌منّتش شده حاصل
روی زر شد مزیّن از نامش نقش سگّه موافق کامش
یافت ازنام شاه دین پرور سر منبر چوروی او انور
درغزا کرده روسلیمان وار برده فتح از یمین‌ظفر زیسار
زیر شمشیر تیزش ازهمه روی کافر بی‌امان شهادت گوی
آب تیغش غبار فتنه نشاند آتش ظلم فتنه جوی نماند
فتنه درخواب شد زصولت‌او عدل پیدا شد بدولت او
علم عدل و داد ساخت بلند پرتو لطف برجهان افکند
بسکه در ملك تخم احسان کشت گشت خرّم جهان‌بسان بهشت
از سحاب عدالتش عالم گشت چون گلشن ارم خرّم
شکر کزیمن عدل‌شاه جهان آنچنان گشته عالم آبادان
که گر آفاق سربسر گردی شهر وصحرا وبحروبرّ گردی
همه بینی درعین معموری وزپی امتحان مغموری
گر کنی فی‌المثل‌سؤال ازبوم از حد شام تانهایت روم
در چه جایست آشیانهٔ تو که برد ره بسوی خانهٔ تو
کند افغان که نیست ویرانه آنقدر جاکه من کنم خانه
دست جور و در عدالت و داد ازیکی بست‌وآن یکی بگشاد
ستم گرگ بر گرفت ازمیش باز را کرد باکبوتر خویش

پیش عدلش میان اهل جهان ظلم بنمود عـدل نوشروان
عالم از عدل او قرار گرفت ملك خوش روزوروز كار گرفت
خسرو تاج بخش تخت نشان برسرتاج وتخت گنج فشان
گوهر شب چراغ عزو جلال اختر صبح و دولت اقبال
وارث ملکت سلیمانی جـم اول سکندر ثانی
آفتابیست کزبلندی جـاه سایه اش آفتاب راست پناه
چرخ را جود او گدا سازد سایه‌اش بوم را هما سازد
چون جهان‌زو گرفت فیروزی فرخی بادش ازجهان روزی
همه روزش خجسته باد بفال پادشاهیش را مبـاد زوال
چرخ آگه چوشد زسروریش دیده در رتبـهٔ سکندریش
گفت تاملك وعمرراست مدار باشد ازعمروملك برخوردار

سلطان فلك قدرسپهرمنزلتی که ازفیض‌نسیم عمیم انعام عام آن اعلیحضرت سکندرجاه غنچهٔ تمنای جهـانیان در گلشن مراد باحسن وجهی‌شکفته گردیده ، خاقان گردون منزلت خورشید شوکتی که ازپرتو آفتاب عنایت واحسان آن جمشید رتبت سلیمان بارگاه درخت بخت عالمیان دربوستان مقصود بروجه مرغوب سر بفلك صعود کشیده شهنشاه آسمان رفعت بلند همتی که ازامواج بحربیکران سخای آن منبع جود واحسان خلق جهان هریك به نصیبی کامل وحظی شامل رسیده‌اند وازمکرمت بیغایت و رحمت بانهایت اهل عـالم درظل عنایت وسایه رعایت آن معـدن لطف و کرم آرمیده . خسرو کامکار آفتاب اشتهـار عدالت شعاری که ازصیت معدلت وطنطنهٔ نصفت‌آن فریدون حشمت آوازهٔ عـدل نوشیروان ازصفحات ایـام محو گشته واز کمال جود و سخاوت‌آن بحرمروت ومرحمت جهانیانرا نام حاتم وذکر مکرمتش ازیاد رفته . مثنوی :

سعادت قرین شاه صاحب قران جهان‌پرزفیضش کران‌تا کران

شهنشاه جم قدر دارا سریر — که درجاه وحشمت ندارد نظیر

شه آسمان تخت فرخنده بخت — که چرخ برینش بود پای تخت

زمین گلشن از پایهٔ تخت او — زمان روشن از پرتو بخت او

جوانبخت دانای دانا پسند — بدانش بزرگ وبهمت بلند

ندیده بصد دیده دور سپهر — نظیرش درآیینهٔ ماه ومهر

بود موجی از بحر لطفش سپهر — زنور دل اوست یك لمعه مهر

چوخورشید رخشنده از فیض نور — جهان کرده روشن ز نزدیك ودور

کفش ابر و در ابر باران جود — زباران شده سبز باغ وجود

همه عالم از فیض او گلشن است — باو دیدهٔ عالمی روشن است

مراعات خلق جهان کار اوست — درآن کار لطف خدایار اوست

جهان بندهٔ لطف واحسان او — خلایق همه آفرین خوان او

باحسان کند خاطر خلق شاد — جهان یکسر آباد دارد بداد

زاحسان آن شاه عالیمقام — مراد خلایق برآید تمام

بودخاتمش چون سلیمان بدست — کزوشد رواحاجت هر که هست

کف او کلید در گنج جود — که یارد جز او قفل این در گشود

بود لطف شاه جهان آفتاب — همه خلق عالم ازو فیض یاب

بلطف و جوانمردی و مردمی — ندیده کسی مثل او آدمی

چنین خسرو عادل نیك رای — برآرندهٔ کام خلق خدای

سعادت قرین و زمانه غلام — همه کار دولت مهیا بکام

عجب نیست کز بخشش کردگار — بکام دل خود شود کامکار

تو آن شهریاری که درعدل وجود — نظیرت نیاید دگر در وجود

زشاهان تویی لایق سروری — ترا زیبد آیین اسکندری

تویی آنکه دولت بود یارتو — بکام تو گشته همه کار تو

تویی آفتاب سلیمان سریر — هم اقلیم بخش وهم اقلیم گیر

بدوران تویی صاحب تخت وتاج — جهانرا سراسر بتو احتیاج

جوان وجوان دولت وسرفراز موافق نواز ومخالف گداز
فلك سایهٔ چتر جاه توشد زمین وزمان در پناه تو شد
زعدلت منور زمین و زمان شده روشن ازنور عدلت جهان
زمین راچوباران عدلت بشست دگر باره خار جفایی نرست
زباران فیضت جهان تازه شد زعدل توعالم پرآوازه شد
چنان شهره شدعدل تودرجهان که منسوخ شد عدل نوشیروان
چنان کرد محکم سخای تو پی که شد نام حاتم درایام طی
جهان سر بسر خوان احسان تست زمان وزمین زیر فرمان تست
جهان پیش دستت بهنگام جود ندارد چویك پرکاهی وجود
نظر گر بکمتر گدائی کنی بیك دیدنش پادشاهی کنی
الهی که این دولت باکمال مبیناد زآسیب دوران زوال
فلك چاکرو دولت بختیار بهر اختری سال عمرت هزار
بماناد جاوید در فر و ناز بکام دل دوستان سرفراز

تامسند سلیمانی و سریر گیتی ستانی از وجود با وجود و ذات خجسته صفات آن وارث تخت کیانی وحارس حوزهٔ مسلمانی زیب و زینت یافته عندلیب زبان جهانیان بهزاردستان شکرو کرم ملك منان می سراید وتاسایهٔ رحمت آن خاقان جم قدرفلك رفعت وظل رأفت آن کشور گشای بلندهمت برسرساکنان ربع مسکون افتاده طوطی ناطقهٔ عالمیان بسپاس نعیم احد کریم ترنم مینماید مسؤول از درگاه حضرت واهب العطایا وامید از کرم خالق البرایا آنست که دیده جهان از شعشعهٔ آفتاب عالمتاب دولت روزافزون نیر آسمان عظمت واقبال وآن خورشید سپهرابهت واجلال تاانقراض زمان دوران روشن وعرصهٔ هفت اقلیم ازفرّوشوکت ابدمقرون آن مزین سریرپادشاهی ومتمکن تخت شاهنشاهی تانهایت زمان محلی ومزین باشد . قصیده :

منت ایزدرا که شه بر تخت سلطانی نشست
برسریر سلطنت نقد سلیمانی نشست
شکرلله کز ره اقبال برتخت مراد
برمراد دوستان آن لطف سبحانی نشست
شدچو فردوس برین ازمقدمش ملك‌جهان
چون بتخت خسروی اسکندرثانی نشست
صبحدم از مشرق دولت برآمد آفتاب
تاسلیمانی زمان برمسند خانی نشست
مهرآسا برسریر سلطنت تاجا گرفت
از تفاخر بردرش کیوان بدربانی نشست
دیدهٔ خلق جهان یعقوب آسا نوریافت
تابمصر مملکت آن یوسف ثانی نشست
شد سریر سلطنت نورانی ازمهر رخش
برفرازتخت چون خورشیدنورانی نشست
کلك قدرت زد بنامش خطبهٔ شاهی رقم
طرح مرغوبی‌چنین ازفیض‌یزدانی نشست
بود چون صاحب قران وخسرو عالی تبار
از ره عزو شرف برتخت سلطانی نشست
ازمدد کاری لطف ایزد وبخت بلند
برسر تخت شهنشاهی بآسانی نشست
شدچو نورانی زفیضش مسند جاه وجلال
دشمن شاه ازحسد درچاه ظلمانی نشست
گشت درعالم زاکسیر سعادت کامیاب
آنکه‌اورا ازرهش گردی به‌پیشانی نشست

داشت دردل چون عیانی مهرشاه تاج بخش

گوهر نظمش بجای نظم خاقانی نشست

ازجلوس سلطنت همایون آن خسرو زمین وزمان وظهور خلافت ابد مقرون آن مالك رقاب عالمیان که هر آینه مثمر فیضان امطار معدلت واحسان بر گلشن آمال ساکنان عرصهٔ خاك وورود انوار رأفت وامتنان برساحت احوال سایه نشینان قبهٔ افلاك استو در بسیط جهان و عرصهٔ دوران و نشر مآثر سرور و بهجت و انتشار آثارفرح ومسرت شده هاتف غیبی ندای غمزدای مبارك باد آن شاه سکندراشتباه بگوش هوش افراد عباد وسکان تمامی ممالك و بلاد رسانیده . قصیده :

ندا آمد سحر ازهاتف اقبال یزدانی

که ملك تو مبارك باد براسکندر ثانی

شهنشاه عطا سیرت که از اقلیم تأییدش

عطای ایزدی هرروز ملکی دارد ارزانی

شه‌غازی لقب‌سلطان سلیم آن کزپی احسان

جهانرا نور بخشید ازفروغ تاج سلطانی

شهنشاهی که شاهان پیش تخت او کمر بسته

چو مورانند پیش پایهٔ تخت سلیمانی

ندیده‌چشم انجم درجهان چون‌او جهانداری

در اطوار جهانگیری درآیین جهانبانی

شعاع تیغ خونبارش اگربر کوهسار افتد

ببخشد سنگ را خاصیت لعل بدخشانی

کند تادرچمنها گلشن‌آرای گل حمرا

فشاند ابرتا برسبزه گوهرهای عمانی

جهانش‌چاکرو گردون‌غلام وبخت‌همزانو

مرادش حاصل وکامش روا ازفضل یزدانی

وچون این لطیفه متضمن مصالح جمیع عباد و باعث معموری کل بلاد وسبب جمعیت ممالك عالم وموجب امنیت مسالك امم است عامّهٔ رعایاو کافهٔ برایا که ودایع بدایع حضرت واهب العطایااند بشکر گزاری آنکه غبار کلفت و گرد کدورت به بنان احسان آن مطاع نوع انسان ازصفحهٔ زمان مرتفع ومندفع گردیده همگی یکدل ویکزبان. مصرع: روی نیاز برزمین ودست دعا بر آسمان شکر نعمت امن وامان که شامل حال اهل زمین و زمانست بتقدیم رسانیده همیشه از روی خشوع تمام وخضوع مالا کلام بدعا استدعا مینمایند که بقای بنای دولت بلند آن سلطان باسعادت صاحب قران و دوام خیام فلك مانند سلطنت ارجمند آن خاقان جمشید منزلت سلیمان مکان مبیّن مقادیر ومحدّد جهات عالم کون ومکان باشد. نظم:

جهان کهنه را ازنقش هستی تانشان باشد
ثبات دولت اقبال شاه جم نشان باشد

جهان ازپرتو عدلش بگلزار جنان ماند
الٓهی سایهٔ جاهش بگیتی جاودان باشد

بکام دوستان بادولت و اقبال سلطانی
همیشه برسریر پادشاهی کامران باشد

بیمن لطف اوچون هست کام دوستان حاصل
برغم دشمنان دایم بکام دوستان باشد

نشان تاباشد ازنقش جهان برصفحهٔ هستی
جهان دایم بکام آن شهنشاه جهان باشد

الٓهی تابود آثار مهر ومـاه بر گردون
دوام حشمت شاهنشه کشور ستان باشد

بهر کشور که آن شاهنشه عادل عنان تابد
سعادت دررکاب وفتح ونصرت همعنان باشد

بخاطر خواه او بادا بعالم هرچه او خواهد
مبارك خاطرش هرچيز ميخواهد چنان باشد
مبادا بی‌زمان دولت او يكزمان عالم
زمان دولت او باد يارب تازمان باشد
زچشم بد خدايش درپناه خود نگهدارد
الهی از بد ايام دايم در امان باشد
زبان تا دردهن جان دربدن باشد محبانرا
دعای دولت شاه جهان ورد زبان باشد

چون ازمضمون حقيقت‌مشحون «اَلارواحُ جنودٌ مجنّدة فماتعارف منها ائتلف وماتنا كرمنها اختلف» مستفاد ميشود كه توالف جسمانی فرع تعارف روحانی است ومحبت ظاهری نتيجهٔ مودت معنوی و آشنائی ارواح و اشباح بايكديگر امريست كه دربدايت فطرت مقررشده و دوستی بنی آدم باهمديگر حالتی است كه درآغاز وايجاد خلقت مقرّر گشته لاجرم اين محبّ صادق الاخلاص دولتخواه و بی اشتباه واثق الاختصاص كيفيت غايت حبّ ووداد و كمال دوستی واتحاد كه نسبت بآن سرورسلاطين عالم وملاذ خواقين بنی آدم داردبنا برآنست كه در روزالست بربّكم راح روح افزای محبت اعليحضرت سليمان مكانی از ساغرمؤالفت چشيده وجام غمزدای مودت حضرت سلطان سكندرثانی ازدست ساقی بزم ازل كشيده ويقين است كه اين نوع محبتی مقرون بدوام ومشحون بكمال استحكام خواهد بود وشاهد صادق دعوی وبينهٔ عادلهٔ اين مدّعی آنكه برحسب «القلب بهدی الی القلب» صورت اخلاص دوستان حقيقی ويكجهتان تحقيقی برمرآت خاطر عاطرملكوت ناظر وجلوه گرشده وآثار كمال عنايت وعاطفت وانوارغايت شفقت وملاطفت از مهر مكارم شاهانه ومطلع عواطف خسروانه مشاهده ومحسوس محبان جانی ميگردد والحمدلله والمنة كه آنچه منتهای مطلوب و

مدعـای دعا گویان و نتایج دعا و استدعای دولتخواهانست یوماً فیوماً بحصول موصول شده ومیشود . مثنوی :

بحمدالله که دولت کرد یاری — نشد ضایع طریق دوستداری
مرادی کز خدا مقصود ما بود — بکام دل جمال خویش بنمود
بهر راهی که این مخلص قدم زد — ید قـدرت بآن معنی رقم زد
تمنائی که مخلص داشت در دل — بکام دوستان گردیـده حاصل
برای شه دعـایی دوستانـه — اثرهـا کرد آخر در زمانـه

وچون بنیاد عهد ومیثاق ازلی ازطرفین نه بنوعی محکمست که تاانقراض دوران امکان اختلال داشته باشدو بنای محبت ابدی ازجانبین نه بطریقی مستحکم است که تاانتهای زمان تخیل تزلزل آن توان کرد ، امیدچنانست که بیمن موافقت ازلی و مصادقت لم یزلی پرتو آفتاب التفات آن سلطان کیوان پاسبان وجهاندار وسلیمان گیتی ستان کامکار بر وجهی برساحت اخلاص دوستان یکجهت تابد که اشعهٔ لمعات آن برعالم و عالمیان سمت ظهوریابد وچون مرقوم کلك مودت سلك منشیان سعادت نشان فصاحت بیان شده بود که مضمون آن مؤکد اتحاد ودوستی قدیم شده بنیان یگانگی ووداد استحکام تمام پذیرفته واشعار بدان فرموده بودند که همواره فیمابین طریق محبت ومودت مسلوك باشد ازهبوب نسیم این لطف بیحد وغایت وورودشمیم این نوازش والتفات بیحدونهایت که مخبراز کمال مکرمت وولا ومشعر بررسوخ عهد ووفای آن شهنشاه کامکار منظورانظار عنایت حضرت آفریدگار خلدالله ملکه وسلطانه الی یوم القرار بودغنچهٔ امیدوامانی درریاض کامرانی شکفته شده برجمیع سلاطین روی زمین خصوصاً هند وماوراء النهر انواع مباهات و مفاخرت نموده لـوای سرافرازی بدستیاری مخلص نوازی آن شاه شاه نشان وخسرو والامکان برافراخت وسواد حکم همایون لایزال مطاعاً فی الربع المسکون را نوشته باطراف و اکناف عـالم فرستاده و آنرا میانهٔ اهل روزگار

سرمایهٔ بلندی وافتخار ساخته و تمامی دوستان شاد ومسرور وجمیع دشمنان کر و کور گشتند.

ودرمقابل این لطف واحسان که زبان از بیان شکر آن عاجز و بنـان ازنگاشتن آن قاصر است وظایف دعـای اجابت انتمای معرّا از شایبهٔ ریب وریـا بتقدیم رسانیده فی الواقع چون نیّت خیرمآثر وتوجه خاطر ملکوت ناظر آن سلطان عالیشأن ظل الله بمقتضای الشفقة علـی خلق الله بر تمهید قواعد شفقت ومرحمت نسبت بکافهٔ انام وجمیع اهل اسلام خصوصاً این مخلص حقیقی ودولتخواه یکجهت تحقیقی بلا اشتباه واهل این دیار که تعلّق باین محبّ صادق الوداد دارد معطوف ومصروف گشته هر آینه الطاف یزدانی واعطاف سبحانی مددکار آن خسرو کامکار گردون وقار خورشید اشتهارشده موجب خواری وزاری دشمنان و باعث امیدواری محبّان ودوستان گشت و نقش آرزویی که برلوح ضمیر ارتسام میافت زمانه آنرا طبق مقصود بر طبق حصول نهاد وصورت امیدی که در آیینهٔ دل روی مینمود روزگار بهمان منوال برمنصهٔ ظهور جلوه داد :

للهالحمد که آن نقش که خاطر میخواست
آمد آخر ز پس پردهٔ تقدیر پدید
خار هر کید که بازید(۱) براه تو فکند
خنجری گشت که جز بر جگر او نخلید

این محبّ خیرخواه همیشه از حضرت عزّت عزّشأنه استدعا مینمود وپیوسته آرزومند این سعادت بود که چون منشور ملك ودولت وطغرای این حشمت وسلطنت بتوقیع خاتم فرمان روائی آن پادشاه اسلام وآن شهنشاه سلیمان جاه عالیمقام ظل الله علی الانام ایدالله تعالی بره واحسانه الی یوم القیام موشح گشته وبدولت واقبال بتخت سلیمانی ومسند سلطانی

۱ــ مقصود سلطان بایزید برادر سلطان سلیم است .

متمکّن گردند ، بنیان محبت و یگانگی وقواعد عهد ودوستی که تاقیام‌قیامت‌استوارو بمثابهٔ‌مبانی‌سبعاً شداداً محکم و پایدار است‌تشییدو تمهیدپذیرفته زیاده‌برایام‌سابق‌ابواب‌آمدشدوابلاغ‌رسل‌ورسایل‌مفتوح باشد . مثنوی :

بوسوزلر که‌لطیفله اولمش بیان ایردرپارچهٔ بهبود اهل جهان شهنك خاطرنده بونیت که یارمشه باز ابراز لطف پروردگار .

بوایشلر هر کیم شعار ایلدی	انکا تنکری لطفی نی‌یارایلدی
جهان جالبندن چو آگاه سن	زهی روز گاریکه سن‌شاه سن
جهان اهلیتی ایمتك امیدوار	جهان ده عدالتنی قیلدی شعار
بودولتده حق یار بولسون سکا	همه دشمنك خوار بولسون شکا
زمین و زمان خاك سك ستك	شواول‌بخت‌فیروزه‌جاسك‌ستك
قالوب‌سن اول شاه دن یادگار	سلیمانی تختنده دوندك قرار
ستیك دولتنك استریدك مدام	دعا وثنا برله هرصبح وشام
سیزتیك‌بهرله‌اول‌شرطوعهدی که‌یار	قیامتغجه بولغوسی استوار
ادامزده‌چون دوستلق اولدی ایش .	.. ك متصل اوله وارش‌کلش

و چون ازعلو منزلت وسمو مرحمت مدح وثنای ذات قدسی صفات‌آن درّ بحرسلطنت واحسان دریایی‌است بی‌پایان‌وزبان سخن سنجان‌وبنان بیان واصفان عاجزازتقریروقاصر ازتحریرآن‌لهذاطی‌آن‌مقدمه‌نموده شروع دردعای دوام دولت وخلود سلطنت آن سلطان سلاطین‌روی‌زمین مینماید.همیشه‌تااز گردش‌زمان‌وسیرآسمان‌شعشعهٔ‌نورماه‌ومهر ازسطح سپهربرعرصهٔ جهان‌تابدمهچهٔ رایت‌آن‌سلیمان‌شأن عالی‌مکان‌تاانقراض زمان بمثابهٔ‌آفتاب عالمتاب‌عرصهٔ جهانرامنور گرداناد وسریرسلیمانی مستقرجاه وجلال آن خسروفلك قدر سکندرشأن و مسند اسکندری مقرسلطنت وابهت آن سلطان صاحب‌قران تاروزمحشرباد . مثنوی :

چو دریای بحرت ندارد کنار ثنا را کنم بر دعـا اختصار

الّهی که تا هست دور زمـان نبینی بد از گردش آسمان

بود تامدار سپهر بلنـد مبادت زآسیب دوران گزند

بچرخ فلك تابود ماه ومهـر بکام تو گردد همیشه سپهـر

از آن بیشتر کاوری درضمیر ممالك ستان باش وآفاق گیر

بهرجا کـه روآوری دوستکام بود چاوشت فتح ونصرت غلام

زمـان تازمان از سپهر بلند بفتح دگـر باش فیروزمند

بود تانشان از سپهر برین اثر تابود از زمـان وزمین

همیشه به نیکی ونیك اختری بمـان برسر تخت اسکندری

زسلطان سلیمان تویی یادگار همه عـالمند ازتو امیدوار

بجـای سلیمان بمـان سالهـا بدانا دلی کشف کن حالهـا

بود لطف یزدان نگهدار تو خداونـد عـالم مددکار تو (١)

١ـ این نامه رابرحسب اتفاق درمجموعهٔ عکسی مکاتیب فارسی وترکی نیز که بشمارهٔ ١٠٠ کتابخانهٔ ملی تهران ثبت‌شده یافتم وباآنکه این نسخه نیزاغلاط واشتباهاتی دارد برای تصحیح ومقابله مورد استفاده نگارنده قرار گرفت .

فصل پنجم

نامه‌هائی چند ازعهد شاه محمد خدابنده تاظهور شاه عباس کبیر

چنانکه میدانیم درهنگام بیماری ومرگ شاه طهماسب بین‌سران قزلباش برای تعیین‌ولیعهد ایران اختلاف افتاد چنانکه بعضی از سرداران و رجال دربار صفوی‌اسمعیل‌میرزا که شاهزاده‌ای جسوروشرور وبحکم پدردرقلعه معروف‌قهقهه زندانی‌بودبجای محمدمیرزا فرزند بزرگ ونابینای‌شاه طهماسب انتخاب کردند.

لیکن‌برخی دیگرخصوصاً رؤسای طایفه استاجلو که دردربارقزوین صاحب جاه ومقام‌بودند بااین‌تصمیم مخالفت میورزیدند ودرنظرداشتند حیدرمیرزا فرزند دیگرشاه طهماسب را بتخت سلطنت بنشانند (۱).

پس‌ازمرگ شاه طهماسب که دوران سلطنتش‌پنجاه وسه سال‌شش‌ماه بطول انجامیدسرانجام‌هواخواهان حیدرمیرزا وی رابسلطنت بر گزیدند لیکن مخالفان ازاین‌امر برآشفتند وبدستیاری‌پریخان‌خانم خواهرحیدرمیرزا این‌شاهزاده‌نگون بخت‌را که درحرمسرا محبوس بودوقصد فرارداشت بقتل رسانیدند.

باقتل حیدرمیرزا هواخواهان اسمعیل میرزاقدرت ونیرویافتند وشاهزاده زندانی را که درحدود بیست سال محبوس بود از قلعه قهقهه خارج ساختند و بسلطنت برگماشتند. اسمعیل میرزا درکاخ سلطنتی قزوین برسریرسلطنت جای گرفت وخود را شاه اسمعیل دوم نامید. وی ازهمان آغازسلطنت بقتل و کشتار امرای کشور خصوصاً بزرگان وسران طایفه استاجلوپرداخت وحتی باطرفداران

---

(۱) شاه طهماسب از زنان متعدد خود دارای ۱۲ پسرو۷ دختر شد. بیشتر زنان وی‌از کنیزکان زیبائی بودند که امرای گرجستان همه ساله آنها را ضمن سایر تحف وهدایای شاهانه بدربار قزوین میفرستادند.

خویش بقهروشقاوت وانتقامجوئی رفتار کرد . کاربیرحمی وسنگدلی وقساوت و بدگمانی اوبجائی کشید کـه دوتن ازسرداران خودرا بهلاکت رسانید (۱) وشاه‌ـ زادگان صفوی در پایتخت و ولایت کشور یکی بعددیگری بقتل میرسیدند (۲) ونیزپنهانی دستورداده بودمحمد میرزا برادر کور اورابا‌پسرانش که عباس‌میرزا نیزازجملهٔ آنان بود نابود سازند (۳) لیکن سلطنت این پادشاه بی‌رحم وخونریز دیری نپائید وپیش‌از آنکه باخرین جنایات‌وحشت انگیزخود دست‌زند و کشور ایران‌را خسرو نامدارونیرومندی چون‌شاه عباس کبیرمحروم سازدبوسیله‌خواهرش پریخان خانم وهمدستی چندتن ازسرداران قزلباش‌مسموم‌شد وازپای درآمد(٤) .

پس‌ازمرگ شاه اسمعیل دوم بازآتش اختلاف واغتشاش و خصومت میـان سران ورجال قوم روشن گشت ومدعیان سلطنت وطرفداران آنهـا باتش فتنه و انقلاب دامن‌میزدند تاآنکه امرای قزلباش باسلطنت محمد میرزا فرزند بزرگ شاه طهماسب اتفـاق کردند واو را بسریر پادشاهی نشانیدند . شاه محمد معروف

۱ـ این دو برادر سلیمان میرزا ومصطفی میرزا بودند .

۲ـ ازجمله شاهزادگان مذکورنام ابراهیم میرزا که مردی شاعروهنرمند و موسیقی‌دان بود وبرادرزاده‌اش محمد حسین میرزا وپسرش محمد باقرمیرزا و امامقلی میرزا واحمد میرزا و بدیع الزمان میرزا وبهرام میرزا وسلطان علی‌میرزا وحسن میرزا دراینجا ذکرمیشود .

۳ـ اسکندربیک‌ترکمان‌مؤلف‌عالم‌آرای عباسی‌وازمنشیان شاه‌عباس کبیردراین‌باره میگوید ازتوجهات کامله حضرت باری فقط عباس‌میرزا که طفلی‌خردسال بوداز آتش کید وشررخبث عموی خودبر کنارومحفوظ ماند .

٤ـ شاه اسماعیل دوم ازجهات اخلاقی وتربیتی نیزمردی بدسیرت و بی‌شرم و ناپاك بود چنانکه درشرابخواری وصرف تریاك بافراط میگرائید وبه جوان‌زیبائی بنام حسن‌بیك حلواچی‌ـ اوغلی تعلق‌بسیارداشت ... چنانکه بعضی ازمورخان ومحققان نوشته‌اند دریکی ازشبها وی باتفـاق معشوق ومصاحب خود حسن بیك تاپاسی ازشب درشهر بسیروگردش پرداخت وسپس‌درخانه حسن بیك که بدولتخانه متصل‌بود استراحت کرد . درآن‌شب پریخان‌خانم حبهای تریاك راکه برحسب معمول بدست حسن‌بیك بشاه داده میشد بهمدستی کنیزان حرم بازهری مهلك درآمیخت شاه که ازعیش وعشرت شبانه خود سرمست وبی‌خبربود مقداری‌ازحب‌های زهرآگین را خورد و بامداد، دیگر ازبستربرنخاست . بعضی دیگرازمورخان ازجمله مؤلف احسن‌التواریخ که برای حفظ جان خود حزم واحتیاط رارعایت کرده‌وازاوضاع متغیرزمان بیمناك بودند درعلت‌مرگ‌وی نوشته‌اند که شاه بقولنج شدیدی مبتلابود وتریـاق بافراط میخورد و درآنشب بیش‌ازحد معمول تریاق خورده است . بهرحال مردم ورجال کشور چنان ازخبرمرگ شاه اسمعیل دوم خشنود گشتند که کسی درصدد کشف حقیقت برنیامد خاصه آنکه وزیراووتنی چندازسرداران قزلباش که دراین‌کاردخیل وهمرازبودند جویندگان را ازپرسش وتحقیق بازمیداشتند .

بسلطان محمد خدابنده چون کور وناتوان ومردی سست‌عنصرو بی‌اراده بود زمام امورلشکررا بدست زوجه خود مهدعلیا (مادرشاه عباس کبیر) سپرد .

چندی نگذشت که اختلال و بی‌نظمی روزافزونی درامورلشکری و کشوری پدیدآمد زیرا بااسراف وتبذیری که درخزانه دولت راه یافت و همچنین بارواج تطمیع وارتشاء مقامات ومناصب‌دولتی‌ودیوانی دستخوش‌فساد واعمال‌نفوذدرباریان و مقربان حکومت گردید چنانکه حکام وفرماندهان بی‌تجربه ونوخاسته بجای امیران و سرداران قدیم وکارآزموده فرمانروائی یافتند وبدین ترتیب درزمان کوتاهی‌علم‌طغیان وعصیان درسراسر کشوربرافراشته شد وازانتشاراخبارنامطلوب در زمینه ضعف واختلال امور حکومت نائره فتنه و آشوب در نواحی مختلف و سرحدات کشور زبانه کشید کارشوریدگی واختلاف و اغتشاش وعصیان که از هنگام مرگ شاه طهماسب تاظهورشاه عباس کبیر روی بشدت‌می‌نهاد ، مملکت را چنان بمخاطره انداخت که بیگانگان ازسوی مغرب ومشرق‌بخیال تجاوزافتادند و کشورما براثرقتل وغارت نفوس‌وجنگها وجدالهای داخلی‌وپیکارهای نابخردانه آسیب وزیان فراوان دید .

سلطان مرادسوم پادشاه عثمانی درگیرودار این‌آشوب وطغیانهای داخلی موقع‌را برای حمله بایران مغتنم شمرد وبرخلاف عهدنامه صلح و پیمان مسالمت آمیزی که میان‌سلطان سلیمان قانونی‌وشاه طهماسب برقرار گردیده بود (وماضمن نقل‌وشرح مکاتیب دورهٔ سلطنت آنان ازآن یاد کردیم) ببهانه‌ای‌موهوم وبی‌اساس بسردارخویش مصطفی‌پاشا دستورحمله داد . درپیکارخونینی که بین‌سپاهیان ایران وترکان عثمانی درگرفت عده کثیری ازسران‌قزلباش‌وسربازان ایرانی بخاك هلاك افتادند و گرجستان وشیروان بتصرف سردارترك درآمد امادرجنگ دیگری که درحدود قلعه شماخی روی داد شکستی‌درسپاه ترك پدیدآمدوقسمت مهمی‌ازناحیه شیروان بدست سربازان قزلباش افتادلیکن پس‌ازچندی که هواخواهان عباس میرزا بخراسان عزیمت کردند تامقدمات سلطنت اورا فراهم کنند عثمان پاشا

سردار دیگر ترك موقع را مغتنم شمرده مجدداً ولایت شیروان رابتصرف خویش درآورد .

در هنگامیکه سلطان محمد خدابنده سرگرم وقـایع مغرب ایران بود و بادولت عثمانی بمذاکره صلح میپرداخت حامیان عباس میرزا کـه اسماً حکومت هرات رادردست داشت بدستیاری مرشد قلیخان وعلیقلی خان بالشکریان خدابنده سرناسازگاری آغاز نهادند ولی پس از منازعات و کشمکش های بیهوده چون دشمن نیرومندی مغرب ایران راتهـدید میکرد راه آشتی و مصالحه درپیش گرفتند . فی الجمله سلطان مرادپس از تصرف ولایت شیروان وشکی وناحیه وسیعی ازارمنستان وایروان بتدریج مقدمات تصرف آذربایجان رافراهم میساخت تاآنکه در اواسط سال ۹۹۳ هجری لشکریان وی بحدود آذربایجان رسیدند وتبریزرا بتصرف آورده ودرآن شهر مستقرشدند . حمزه میرزا ولیعهد شاه محمد که باسواران خوددفاع تبریزرا بعهده داشت دربرابر نیروی عظیم ترك کاری ازپیش نبرد وچون مردم تبریز کـه ظاهراً ازدراطاعت درآمده بودند از نصرت وپیروزی خـدابنده وولیعهد او مأیوس ودلسردشدند پس ازچندی خوددرمقابل دشمن بایستادگی ومقاومت پرداختند ویکی ازسرداران عثمانی را نیز کشتند .

براثر این حادثه عثمان پاشا سردارترك فرمـان قتل عام مردم تبریزرا صادر کرد ودریك روزمردم این شهر از زن ومرد و کودك ازدم تیغ سپاهیان خونخوار ترك گذشته واموال مردم نیز بغارت رفت واین شهر آباد وزیبا بگورستانی غم افزا تبدیل گردید .

حمزه میرزا برای جمع آوری قوای جدید ودفع دشمنان مدتی کوشید و دسته های مخالف را درداخل کشور کم وبیش آرام ساخت وامیدوار بود که سرداران قزلباش اختلاف ونفاق خودرا بیك سونهاده و درغلبهٔ بردشمنان مهاجم همداستان شوند وقلعه تبریزرا بتصرف آورند ولی این تلاش وامیدواری به نتیجه نرسیدو باهمه کوشش وازجان گذشتگی که وی وسپاهیانش درحمله بحصارهای شهر ازخودنشان

دادند درکارخویش توفیق نیافتند و گروهی بسیار ازسربازان قزلباش درپای قلعه شربت شهادت نوشیدند.

از آن پس شاهزاده صفوی دریافت که با نیروی قلیلی که دراختیار دارد و با ادامه خصومت و نفاق واختلافات گوناگونی که بین امرا وسرداران قزلباش مشهوداست پس گرفتن تبریز ونواحی غربی آذربایجان وولایات ارمنستان وشکی وشیروان میسر نیست وبهمین جهت باپیشنهاد صلحی که فرهادپاشا سردارترك ضمن نامه خود اعلام داشته بود ناگزیر موافقت کرد (۱) مشروط براینکه تبریز را بایرانیان بازدهند ونیز قرارشد سفیری کارآزموده بهمراه حیدرمیرزا فرزند خردسال حمزه میرزا که بعنوان گروگان تعیین شده بود بدربار عثمانی روانه سازند. این شاهزاده باتفاق فرهادپاشا که حاضرشده بود وسایل مصالحه وتسلیم تبریزرا دردربارعثمانی فراهم سازد باستانبول رفت وپس ازدوسال درآنجا وفات یافت.

ضمن مطالعه نامه‌هائی که درعهد سلطان محمد خدابنده بین این پادشاه و سلطان مراد سوم مبادله شده بخوبی میتوان بضعف وناتوانی واظهارعجزودرماندگی دربارصفوی پی برد ومابرای نمونه منتخباتی ازنامه را که خدابنده بسلطان عثمانی نوشته است، دراینجا نقل میکنیم (۲).

۱ـ چنانکه استاد دانشمند ومحقق آقای نصرالله فلسفی در کتاب زندگانی شاه عباس اول (جلداول صفحه ۱۰۷) اشاره کرده‌اندسردارعثمانی قبل از مراجعت بپایتخت کشورخود نامه‌ای به علیقلیخان استاجلو فرمانروای آذربایجان ودیگرسرداران قزلباش نوشت وآنانرا بمصالحه دعوت کرد مضمون این نامه که در کتاب مذکورنقل شده چنین است:

« ادامه جنگ بصلاح دولت ایران نخواهد بود چه دربارعثمانی از اختلاف ونفاق سرداران قزلباش بخوبی آگاهست ومیداند که تسخیرولایات ایران کاردشواری نیست. دوام جنگ وخصومت درچنین وضعی قطعاً بزیان ایران است وبه ازدست دادن ولایات دیگری منتهی خواهد شد. بهتر آنست که سرداران بزرگ ایران شاهزاده حمزه میرزا را بصلح راضی کنند وفعلا ازآنچه بدست دولت عثمانی افتاده است چشم بپوشند وباسلطان از دردوستی وصلح درآیند. مانیز برای اینکه ازخونریزی بیشترجلوگیری شود واسطه میشویم وسلطان را بقبول مصالحه راضی میکنیم

۲ـ قسمتهای مذکور از کتاب زندگانی شاه عباس اول (ازصفحه ۲۰۲ تا صفحه ۲۱۰) نقل شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

وله الکبريا فی السماوات والارض وهو العزيز الحکيم .

بحمدالله توشيح المبادی	فان الحمد مفتاح المراد .
بنـام پادشاه پادشاهـان	سرافرازنده رأفت پناهـان
خداوندی که خلاق وجودست	وجودش تاابد فياض جودست
بنام آن که نامش حرز جانهاست	ثنايش جوهر تيغ زبانهاست
بدر گاهش سرافرازان کمر بند	خداوندان عالم را خداوند
زفضل و رحمتش شاهان عالم	بتـاج وتخت سلطانی مکرم
خداوندی که دارای جهانست	نگهدار زمين و آسمانست
ز نام او محبت نامه نامی	زاکرامش بنی آدم گرامی
تعـالی الله زهی قيوم دانـا	توانائی ده هـر ناتوانی

ديبـاچه مهر اعز ازپادشاهان جم اقتدار و عنوان صحيفه بحر طراز خسروان کيوان وقار که بکلك ارادت ن و القلم و مايسطرون و بحليه کرامت علم الانسان مالهم يعلم محلی ومزين تواند بود حمدو ستايش پادشاهی را سزاست جل شأنه وعظم سلطانه که وجود با وجود سلاطين عدالت آيين بمؤدای ان الله عباداً خلقهم لمصالح الخلق باعث انجام مهام انام وموجب رفاه حال خواص وعوام گردانيد مفتح ابواب صلح وصلاح که امر ، اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا نکتهٔ ازاسرار حکمت اوست . مسبب اسباب فوز وفلاح که فرمان «ليقضی الله امراً کان مفعولا» . حکمی ازديوان امر واشارت اوسبحانه وتعالی عمايقولون علواً کبيرا ...

« ... وبعد چون بقاء مآثر محبت ازلی ودوام مودت لم يزلی فيمابين سلاطين جهان که خلعت خلقشان بـاعزاز « و جعلناکم خلائف فی الارض» معزز و کسوت رفيعشان بطراز «ورفعنا بعضکم فوق بعض» مطرز است بتحريك سلسلهٔ موالات وتجديد قواعـد مؤالفت ومصافات منوط و مربوط است لهذا الوف تحيات ناميات شمسية اللمعات کـه اشعهٔ

اخلاصش چون بارقهٔ نوراز چهرهٔ حور لامع ولایح گشته وفوایح نسایمش غبار کدورت از اطراف واکناف خواطر مرتفع گرداند ورواحل تحیات سامیات مستکیة النفحات که رایحه اختصاص مانند نکهت عنبرین از ریاض جویبار جنان فایح شده ، زلال سلسال منبع عدلش حدایق مخالصت و مصادقت را ریان و شاداب دارد قرین اثنیهٔ لایقه که از فحای آن رایحه صدق وصفا بظهور رسد.

نسیم الصبا بلغ الیه رسالة بان فؤادی فی المحبة ثابت

بمواقع اقبال یعنی ساحت جاه وجلال وسدهٔ آسمان کردار فلك مثال اعلیحضرت کیوان وقار گردون اقتدار، خورشید آسمان سلطنت واجلال ، ماه تابان سپهر عظمت واقبال ، مشتری اوج سعادت ، برجیس برج دولت وعزت، عطارد عرصه حزم وفطنت بهرام ایوان شجاعت وجلادت آفتاب سپهر لطف واحسان ماه سریر بروامتنان ... »

« ... شاهنشاهی که همه همت عالی نهمت بافاضه مرحمت واشاعهٔ عدالت ومکرمت مصروف گردانیده (!) خورشید ظلی که سایهٔ چتر جهان پیمای بالعدل قامت السماوات والارض برمفارق عامهٔ رعایا و برایا گسترانیده ... »

« سلطان مؤید کامکار، مظهر کریمهٔ وربك یخلق مایشاء ویختار ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین سلطان البرین خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذی القرنین الفایز بنیل المراد من الرحیم الرحمن المنظور بعواطف الرؤف المستعان السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان جلالا للسلطنة والخلافة والحشمة و العظمة والشوكة و العدالة والابهة والنصفة والشجاعة و المرحمة و الشفقة والرأفة والعطوفة والمحبة والمودة والمجد والتمكين والملة والدین والعز والاقباله والمكرمة و الافضال والبروالامتنان والعدل والاحسان سلطان مرادخان بن سلطان سلیم بن سلطان سلیمان خان .. »

«.. بر رسم همم کافه سلاطین کامکار وعامه خواقین معدلت شعار که کریمه «ان الله یأمر بالعدل والاحسان» مصداق حال خجسته مآل و مصدوقه و احسنوا ان الله یحب المحسنین آیین ذات عدیم المثال ایشان است بمقتضای فحوای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیة مراعات احوال برایا و کفایت رعایت رعایا که ودایع حضرت واهب العطایا اند ازواجب واجبات واهم متحتمات است ... وتمشیت این امر عظیم وخطب مهیم وجسیم جز بتاسیس اساس امر صلاح واصلاح که موجب کریمه «واصلحوا ذات بینکم» واسطه انتظام مهام انام ورابطه معاقد رفاه حال خواص عوام است صورت پذیر نیست ولهذا پادشاهان عظام حوزه اسلام وسلاطین فخام ذوالاحترام فردوس مقام این سنت سنیه واین شیمه مرضیه راوجهه همت علیا نهمت ساخته تشیید مبانی وداد ومحبت وتمهید قواعد اتحاد والفت را بعهود وموائیق غلاظ نسلاً بعد نسل الی انقراض الزمان مؤکد بلعنت نامه فرموده همواره ازطرفین سلسله محبت وصداقت را نهایت استیثاق و استحکام داده غبار فتنه وفساد را لایزال بزلال سلسال «واصلح ولاتتبع سبیل المفسدین» ازصفحه ایام رفع فرموده لوازم آن از ارسال رسل ورسایل که ضابطه استمرار آثار مصادقت ومؤالفت است بظهورمیرسد واین مضمون صداقت مشحون بدست خط مبارك پادشاه سلیمان بارگاه قیصر غفران پناه پسند دنیا واخری وذخیرهٔ سعادت اولی وعقبی برسبیل حرز وجود موجود است وببرکت آن عهد میمون و ومیثاق همایون که عنوانش بطرز «یاایها الذین آمنوا اوفوا بالعهود» مطرّز ومزین است ومضمونش بتوثیق وثیق لاتنقضوا الایمان بعد توکیدها مؤکد وموشح بود کافهٔ خلایق درمهاد امن وامان درآمده مسالك وممالك از تعدی وتعرض مصون ومحفوظ و رفاه حال برایا ملحوظ ومنظور بود . وچون ازحسن تأیید الهی وتوفیق وثیق نامتناهی نوبت وراثت ملك باین مخلص متخصص ومنتهی شد بنابر ثبات قواعد مصادقت وبقاء روابط موافقت

بمقتضای الحب یتوارث باحترام عتبهٔ علیه وسدهٔ سنیهٔ آن شهنشاه رفیع مکان عظیم الشأن همان طریقهٔ مخالصت ووداد باقدام اهتمام محبت و اتحاد سپرده درسلوك سبیل صلاح وسداد وانطفاء نایره فتنه وفساد بمقتضای ان ارید الا الاصلاح مااستطعت دقیقهٔ نامرئی نگذاشته همواره مترصد میبود که شیمه کریمهٔ احسان وشفقت ومراسم تعزیت وتهنیت که از عادات ملوك وملوك عاداتست نسبت بدین مخلص مبذول داشته عادت حسنه وآیین مرضیه آباء عظام واجداد اکرام را درباب مخلص نوازی منظور دارند.

هنوز نسیم این مأمول از آن مهب ریاح سلطنت واقبال نوزیده و رشحه‌ای از بحر فیض آن مصب رشحات عظمت واجلال نرسیده بود که این مخلص بلا اشتباه بنابر ضبط سررشته میثاق مصادقت وعدم سپاس قواعد مؤالفت مذکر ضمیر فیض پذیر گشته صورت اخلاص ووداد وحالت حسن اختصاص واتحاد خودرا که دررسوخ وثبات معادل سبع شداد است مصوب دولتمآب سعادت نصاب ولی بیگ که از معتمدان درگاه بود معروض ساحت سریر خلافت مصیر داشته شمه‌ای از وقایعی که بسبب سوء افعال برادرم اسماعیل میرزا که بی‌اعتدالی مزاج و تلون امتزاج او بر کافه عالمیان واضح است انهاء ضمیر فیض پذیر نمود که اگر از فحوای حال وافعال پر اضلال او واستشمام رایحهٔ نقض عهدوشرط فرموده باشد آنرا مخل در استدامت محافظات عهود ومواثیق ندانند و بمقتضای ولا تزر وازرة وزراً اخری کسب اعمال ناملایم او که نه بروفق اسلوب ارباب عقل وتمیز بود مؤاخذه بردیگری نفرمایند.

باآنکه مخطور خاطر عاطر شهنشاه شاه نشان وقیصر سپهر مکان خواهد بود که ازو نسبت بخاندان شاه جنت‌مکان چه اعمال شنیعه و افعال قبیحه بظهوررسیده وبچه عنوان قلع وقمع برادران وبنی اعمام خود فرمودند فرزند اعز ارشدم سلطان حسن میرزا را که بحسن صورت

وسیرت ومکارم خصایل ازسایر شاهزادگان کمال امتیازداشت بقتل رسانید ولله الحمد والمنة که باندك زمانی منتقم حقیقی بنیاد حیات اورا بصرصر قهر قهرمان اجل ازپای درآورده بسزا وجزای خود رسید .

وبعداز ارسال آن مراسله توقع از آن اعلیحضرت گردون بسطت چنان بود که بجواب مستطاب التفات فرموده توجه خاقانی باصلاح ذات‌البین مصروف داشته سلسلهٔ محبت واتحادرا باوتاد ملاطفت ووداد مثبت ومستحکم ساخته تجدید عهودومواثیق سابقه بفرمایند درآن اثنا چنین مسموع شد که پاشای سرحد ولی بیگ مذکوررا بی امر وفرمان قضا جریان خاقان سلیمان شان سکندر نشان محبوس کرده با آنکه

درآیین شاهان و رسم کیان　　　پیام آوران ایمنند اززیان .

ومقارن آن حال لشکرها بحدود ممالك موروث این محب صادق‌الوداد درآمده آتش فتنه وفساد بالا گرفته بقتل وبیداد واسر اهل و عیال مسلمانان وجلاء عجزه ومساکین از اوطان وهتك اعراض وسفك دماء ایشان اقدام نمودند حاشا از عدالت ومروت ونصفت آن پادشاه اسلام پناه ظل‌الله که درزمان جلوس میمون وایام دولت روز افزون چندین هزارمسلمان اهل قبله که قائل بکلمهٔ توحید الهی وشهادت نبوت حضرت رسالت پناهی بوده احکام ایمان را ازاصول وفروع مطیع ومنقاد باشندو بحکم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لااله الاالله دماء واموال ایشان مصون و محفوظ باشد ، هدف سهام محنت و بلا گشته موجب شماتت کفره واعدای دین شود بحمدالله والمنة که انتساب این سلسله به‌دودمان نبوت وخاندان ولایت بررای اعلیحضرت آسمان منزلت از اوضح و اضحات است ووجوب مصافات و موالات ذریت حضرت مقدس نبوی بمقتضای آیه وافی هدایهٔ قل لااسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی القربی ووصیت حضرت رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم اوصیکم‌الله فی اهل بیتی از اوجب واجباتست خصوصاً حقوق خدمات ویکجهتی

که در باب سلطان بایزید ازین سلسله بظهور آمده و در استقرار و استمرار سلطنت و خلافت آن دودمان سپهر آشیان مدخلیت تام دارد و علاوهٔ مقدمات سابقه و مواثیق صادقه شد اگر همان خدمت منظور بودی و سوابق عهد و پیمان نبودی هر آینه بایستی که بنای محبت وولا خلل پذیر نگشتی و جایزهٔ آن پیوسته از نوازشات و ملاطفات عایدشدی ... »

« ... اگر نواب جمجاه سپهر بارگاه در باب مراعات و محافظت رعایا و برایا از طرفین بمقتضای « ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء » ومضمون کریمهٔ « ولا تفسدوا فی الارض بعداصلاحها » را نصب العین رای عالم آرا که مرکز محیط عدالت واحسان است داشته غبار کدورتی که از اوضاع واطوار ناپسندیده اسماعیل میرزا بر آئینه خاطر مبارك نشسته بر شحات سحاب « ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا » شسته واطناب خیام وداد واتحاد را باوتاد سداد « اوفوا بعهدی اوف بعهدکم » استحکام داده تجدید قواعد صلح وصلاح که سبب رضای حضرت خالق وموجب رفاه حال عامه خلایق است فرمایند تا از تردد عساکر طرفین و وقوع نزاع وجدال درمابین ارهاق دماء اهل اسلام که رو بکعبهٔ عظام دارند وامت حضرت خیر الانام علیه وعلی آله التحیة والسلام بفعل نیاید و بمؤدای مصداق « من قتل نفساً بغیر حق اوفسد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً » و بمقتضای سیاق ان الذین المؤمنین والمومنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتاناً واثماً مبینا » عساکر ظفر مآثر متحمل این مظلمهٔ عظیمه که جبال راسیات را طاقت حمل آن نیست نشوند تا نفوس و اعراض مسلمانان بواسطهٔ عاطفت ورأفت آن پادشاه سلیمان نشان درمهد امن وامان درآمده حجاج بیت الله الحرام وزوار مدینهٔ طیبه حضرت رسالت پناه وائمهٔ انام علیهم الصلوة والسلام بفراغ بال ورفاه حال بوظایف طاعات وعبادات قیام نموده مراسم دعاگوئی دوام دولت ابدقرین بتقدیم رسانند وهر آینه مثوبات آن بروزگار فرخنده

آثار عاید خواهد شد .

و اگر نوع دیگر بخاطر اشرف خطور نماید چون محبت یوم العرض الاکبر حجت لازم دارد واز مظلمه بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد مبرا ومعرا است آنچه مقتضی عدل حضرت عزشانه است متمشی خواهد شد ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین ... »

این نامه پس از ذکر محامد ومدایح ومفاخر سلطان و آرزومندی بدوام جاه وجلال وی و امیدواری بفیض ومواهب پروردگار عالمیان پایان می‌پذیرد .

نامه هائی ازعلمای خراسان و ماوراء النهر هنگام محاصرهٔ مشهد مقدس

در اوایل سلطنت شاه عباس کبیر هنگامیکه عبدالله خان اوزبك باسپاهی گران قصد تصرف هرات کرده بود علی‌قلی‌خان شاملو که سمت امیرالامرائی شاه عباس و سابقاً حکومت این ناحیه را دردست داشت با گروهی ازافراد قزلباش بمحاصره افتاد .

شاه‌عباس که درصدد عزیمت بخراسان و امدادعلی‌قلیخان بود به‌مرشد قلیخان استاجلو حاکم خراسان تأکید کرد که هرچه زودتر بمدد علی‌قلیخان بشتابد . لیکن چون مرشد قلیخان با علی‌قلیخان‌شاملورابطه خوبی نداشت وبین این‌دوسردار نامی قزلباش برسرجاه ومقامات دولتی وتقرب درنزدشاه جوان رشك وحسدی شدید پدیدآمده بودلذا اجرای دستورشاه عباس که بمرشدقلیخان ابلاغ‌شده بودبتاخیر ومسامحه انجامید تاآنکه کارازکار گذشت وعبدالله خان‌اوزبك برشهرهرات استیلا یافت وعلی‌قلیخان وهزاران تن‌ازسپاهیانش پس‌ازمقاومتی سخت‌ودلیرانه ازپای درآمدند وبشهادت رسیدند .

خان اوزبك پس‌از این‌پیروزی بالشکریان بیرحم خودبمشهد روی‌آورد واین‌شهررا نیز بمحاصره گرفت ودرحوالی آن بتاخت‌وتازوغارت وانهدام مزارع وباغها ونقاط آبادمشغول شدوقریب چهل‌روز نواحی ارض اقدس‌پایمال سم‌ستوران

اوزبکان خونخوار گردید و بآتش فتنه و بیداد آنان میسوخت.

در آن اوقات علمای مشهد مکتوبی بعبدالله خان نوشته که چون محصول اطراف مشهد غالباً جزء املاك حضرت رضاعلیه السلام است وجمعی ازفقرا وسادات وعلما وخادمین ازعواید این املاك امرارمعاش میکنند چنانچه ازاتلاف وانهدام آنها ممانعت شود موجب نیکنامی واجر اخروی خواهد بود.

لیکن چنانکه خواهیم دیدعلمای ماوراء النهر که دررکاب عبدالله خان بودند برای آنکه بغارت وظلم وفتنه عبدالله خان صورت مشروع و فریبنده‌ای بدهند از روی ظاهرسازی جوابی بعلمای خراسان نوشتند. این مکاتبه بارسال جواب مشروح ومستدلی منتهی شد که از طرف علمای خراسان بانشای محمد مشکك رستمداری بسلك تحریر درآمد.

نامهٔ اخیر که درموقع وزمانی سخت آشفته و بحرانی و بهنگام استیلای رعب ووحشت ازقساوت وخونخواری اوزبکان نوشته شده یکی از برجسته ترین آثار تاریخی ودینی و اجتماعی دوره صفوی است و بنظر نگارنده مکتوب مذکور ازمفاخر این عهد بشمارمیرود. زیرا درچنین موقع حساس وخطیری که هر کس دراندیشهٔ گریز وجستجوی پناهگاهی است عده‌ای ازمردان شجاع وروشندل و بی باك پای درمیدان حقیقت گوئی نهاده و برای بیان عقاید وافکارمتین واستوارومنطقی خویش ازهیچگونه خطری نهراسیده و کمترین بیمی بخود راه نداده‌اند.

این نامه ازلحاظ سبك ادبی دارای نثری روان ومرسل است ونسبت بسایر مکاتیب منشیانه وتکلف آمیزاین عهدازتعقید وغموض وضنایع لفظی ودرازگوئیهای بیهوده وملال آورعاری و بر کناراست. ازنظرتاریخی نیزچنانکه بقرینه میتوان دریافت این اثرونظایر آن نشانه‌ای ازبی نظمی واختلال امور درزمان سلطنت شاه محمد خدابنده و آغاز گرفتاریها و مشکلات جانفرسائی است که میبایست بوسیلهٔ شاه عباس اول پادشاه جوان صفوی باابراز شهامت و تدبیر وتوسعه نفوذ وقدرت مطلقه بتدریج مرتفع گردد وسایهٔ امن وآسایش عمومی برسراسر کشور گسترانیده شود.

لیکن باید در اینجا یادآور شویم که مطالب و مندرجات سودمند این نامه برای ما بیشتر از جهات معنوی و اجتماعی و اخلاقی آن قابل دقت و بررسی است زیرا چنانکه اشاره کردیم بیان حقیقت در محیطی خصمانه وخطرناك که از کینه و انتقام‌جوئی آکنده است باصراحت گفتار وخیراندیشی وانتخاب راه صلاح وصواب و پرهیز از نفاق و نقار وهدایت نفوس درطریق سعادت واتصاف باخلاق ومکارم وملکات پسندیدهٔ انسانی کار رادمردان جانباز ومؤمنان ومخلصان روشندل ورهبران فداکار است. این مردان بزرگ که از عوامل و ودایع آسمانی بشمار میروند در تاریخ زندگی ملل واقوام جهان برای کسب پیروزی وکامیابی وسعادت قوم خویش کم وبیش پدید میآیند و گاه اتفاق می افتد که خودنیز باهمه جهادو کوشش ومساعی جانکاهشان در آتش کینه وبیداد وجهل مردم خویش میسوزند وجان خودرا باگشاده دستی وهمتی بلند درراه پیشرفت مقصود ومطلوب نهائی نثار میکنند.

بهرحال بامطالعهٔ اجمالی آخرین نامهٔ علما ودانشمندان خراسان که بعداز نقل نامه علمای ماوراء النهر از نظر خوانندگان ارجمند خواهد گذشت از جهات اجتماعی وعلمی واخلاقی ومعنوی نتایجی بدست میآید که عمدهٔ آنهابدین شرح است:

۱ـ تحقیق وتفحص درامورمعنوی و روحانی مستلزم الفت ومحبت باطایفه‌ای مخصوص ویاعناد واکراه باقومی معین نیست بلکه درك حقایق دینی و روحانی وبکار بردن اصول ومبانی آن برای فلاح ورفاهٔ عامه مردم است و ملاك ومأخذ کارمحققان و صاحبنظران وشرط بحث ومناظره درباره این امور داشتن نیروی خرد وعدل و انصاف است.

۲ـ برای بیان افکاروحقایق مسلّم وروشن از تحقیقات وآراء افراد واشخاصی که ظاهراً آنهارا درزمرهٔ مخالفان محسوب میدارند میتوان استفاده کرد وازثمرهٔ کار وخدمات علمی واجتماعی آنان بهره برد.

۳ـ مناظره وبحث وتحقیق باید برمبنای علمی ومنطقی استوار باشدنه بشمشیر وسلاح واعمال قدرت وستمگری.

۴ـ افعال واعمال حسنه و کردارزشت ورفتارنکوهیده هریك درجای ومقام ومرتبت خودسنجیده میشود. بعبارت دیگر ارزش واعتباراعمال ورفتارنیك آدمی، بخویشتن داری و تحرّزواجتناب ازمعاصی وذمایم افعال حفظ وحراست میشود. و هیچگاه نباید اعمال زشت خودرا باهم بیامیزیم ویاآنکه محاسن اخلاق وکارهای نیك خودرا بسودخویش بستائیم واعمال پلیدوناهنجاری راکه موجب فساد وتباهی جامعه میگردد مستور وپنهان بداریم وازداوری دربارهٔ آنهاچشم بپوشیم.

۵ـ نتایج خدمات وارزش کارهای مادرجامعه وسلامت ودرستی آنها بستگی مخصوص بحسن خاتمت وفرجام نیك اعمال مذکوردارد. چه ممکن است هر کسی بسلامت عاقبت امور توفیق نیابد ودرپایان کارخویش سبب لغزش وتبعیت از هواهای نفسانی، بدفرجام ومستوجب عقوبت گردد.

۶ـ مصاحبان ویاران پیامبران خداهمگی سعیدومشمول عنایت ربانی نیستند زیرا توفیق در کسب برکات واجرمعنوی درهمنشینی بافرستادگان ایزدی بستگی خلل ناپذیر بلطافت روح وصفای ضمیر وسرشت پاك مصاحبان مذکوردارد.

۷ـ تکفیر ولعن نفوس ونسبت‌های زشت و ناروا دربارهٔ بندگان خدا که چگونگی افکار وخصال معنوی وماهیت روح وسرائر وضمائر آنان برما مجهول است کار جاهلان و فرومایگان بداندیش است وسخن افراد جاهل و بی‌فرهنگ معتبر نیست.

۸ـ فغان وفریاد ازمدعیان بی‌خرد ازهوا پرستان متعصب که برای ارضای امیال زیان‌بخش خود وبسبب تعصب دربارهٔ اقاویل وروایات و«احادیث موضوعه» کار آنها بخرابی وتباهی کشیده شدو«شرع ودین را ضایع کردند».

۹ـ هنگامی که مزاج فرمانروایان وطبیعت پادشاهان بتندی وحدت میگراید وچون آتشی برافروخته میشودبرعقلا وفرزانگان وصلحای قوم که در خدمتشان میکوشند فرض است که آنان رابه نیروی خرد واندیشه‌های مصلحت آمیزخویش راهنمائی کنند وبزلال پند وموعظت درتسکین التهاب این آتش بکوشند نه آنکه بباد فتنه برلهیب وزبانه آن بیفزایند. ونیز فتوی‌های بی‌ملاحظه وناصواب موجب

خرابی وپریشانی امور واستیصال و مذلّت بندگان خداست وایجاد این مذلت و پریشانی درمیان خلق اگرچه کافر باشند بی‌شك موجب رضای خالق نخواهد بود.

۱۰ـ اکثر مفاسد این جهان ازاغراض وامیال فاسد دنیوی ومشتهیات نفسانی تولید میگردد. مصلحت هر جامعه درآنست که ارباب فضل ورهبران اجتماع که داعیهٔ اصلاح امور وتهذیب وارشاد نفوس درسر دارند، خود از این اغراض پلید که تباه کنندهٔ فضایل انسانی وموجب گمراهی وفساد عموم افرادمیگردد مبرّی ومنزه باشند.

این نامه ونامهٔ خطابی علمای ماوراء النهر دربعض تواریخ عهدصفوی ازجمله عالم آرای عباسی وروضة الصفاوغیره ضبط شده است ولی مااین نامه‌هارا ازمنشأت نصیری طوسی که نسخهٔ عکسی آن در کتابخانهٔ ملی تهران موجوداست استخراج کرده و بهمان ترتیب که درمنشآت مذکور آمده دراینجانقل میکنیم: ضمناً یادآورمیشویم که برای مزید اطلاع وجلب توجه خوانندگان دربارهٔ برخی کتب ورجال مورد نظرحواشی وتوضیحاتی باختصار ازطرف نگارنده ترتیب داده شده است.

نامهٔ علمای ماوراء النهر بعلمای خراسان (۱)

پوشیده نیست برهیچ مؤمن عالم که تعرض باموال ونفوس کسانی که گویندهٔ کلمهٔ طیبهٔ لااله الاالله محمد رسول الله اند مادام که ازیشان افعال واقوالی که موجب کفرست صادر نشود وعمل بطریق مرضیهٔ سلف وائمه رضی الله عنهم مینموده باشند جایز نیست. اماوقتی کـه تکلم این کلمهٔ طیبه ومذهب اهل‌سنت و جماعت وطریقهٔ کلام علما واتقیارا بالکلیة مهجور گردانند ومؤمنانرا بایمان اول نگذاشته اظهار طریقهٔ شیعهٔ شنیعه نمایندولعن حضرات وسب شیخین وذی‌النورین وبعضی از ازواج طاهرات رضوان الله علیهم اجمعین که کفراست تجویز کنند برپادشاه اسلام بلکه برسایر انام بنابرامر ملك علام قتل وقمع آنها اعلاءً لدین الحق واجب ولازم است وتخریب ابنیه واخـذ اموال وامتعه ایشان جایزواگرپادشاه زمان وخلیفهٔ دوران

۱ـ نقل ازمنشآت عبدالحسین نصیری طوسی.

خلدالله تعالی ظلال اجلاله علی رؤس المسلمین الی یوم الدین درجهاد که باتفاق و اجماع علما واجب وطریق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله واصحاب کرام و اولاد عظام است باوجود قدرت واستطاعت تساهل نمایند چگونه ازعهدهٔ جواب و سؤال ملك متعال که یوم لاتجزی نفس عن نفس شیئاً ولاتقبل منها شفاعة ولایؤخذ منها عدل ولاهم ینصرون که بآیه کریمه «لنسئلن الذین ارسل علیهم» ثابت شده تواند بیرون آمد.

وهرعاقل که بمقتضای عقل رفته در آیات واحادیث واخبار تأمل نماید ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بشرف صحبت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم گشته‌اند وطریق سنت وحرمت رامرعی داشته سالها دراعلاء کلمهٔ حق بانکار دررکاب آنحضرت مقابله نموده باشند خالی از شوایب نقصان ومستحق جنان خواهند بود خصوصاً آنها که بمقتضای آیهٔ کریمه «ولقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة» بشرف رضوان حضرت منان مشرف گشته‌اند «اولئك الذین هدیهم الله فبهدیهم اقتده» وشك نیست که حضرات شیخین وذی النورین ازاین جمله‌اند که بمصاهرت ومخالطت آن سرور معزز ومکرم وصدیق اعظم در کلام قدیم صاحب نامیده کما یقول «اذ یقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا» وبمقتضای «وماینطق عن الهوی ان هوالاوحی یوحی» اقوال وافعال آن حضرت بموجب وحی است وآن حضرت کمال تعظیم وتوقیر ایشان میداشته ودر توصیف هریك احادیث کثیره وارد شده. پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی وخذلان وفی الحقیقه منکر قرآن ونسبت کننده نقص بسرور انس وجان بوده باشدومعتقد ومحب ایشان مرضی ومتابع آنسرور باشد وبنابرفرمودهٔ «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم» امیدوار است که بشرف محبوبیت سبحان وعزغفران برسد.

وایضاً شجاعت (۱) امیر المؤمنین کرم الله وجهه دراعلاء حق ازآن مشهورتر است که بر کسی پوشیده ماند وآنجناب در زمان متابعت ومبایعت خلق باایشان

۱ـ واهتمام حضرت (درنسخهٔ عالم آرای عباسی).

بوده وخود نیز متابعت ومبایعت نموده پس این جماعت کـه اثبات نقض آنحضرات میکنند غافلند از آنکه ثبوت بآنجناب لازم میآید .

وایضاً چگونه است سب کردن صدیقه با آنکه متفق علیه است که شرف فراش آنحضرت یافته ومحبوبه آن سرور بوده بعضی امور شنیعه یاشنیدن آن جایز باشد ودرقرآن مجیدواقع است که « الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات» .

پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبث باو بکجا منجر میگردد . وایضاً زوجه کمینه بازاری را اگر نسبت بامر شنیعی نمایند آن بازاری در کمال وحشت میگردد پس چگونه صاحب فراش خیر البشر را بامثال آن خبرها که بعضی ازطایفه شیعه باو نسبت میدهند میتوان داد نعوذبالله من ذلك فاعتبروا یااولی الالباب . واگر بعضی گویند که ازما امثال این امورواقع نشده ونخواهدشد شك نیست کـه این مهملات رامیشنوند ومنع نمیکنند پس ایشان نیز حکم آنهاداشته باشند . آنچه نوشته‌اند که بحکم آیهٔ « ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» وحدیث « لایحل مال امرمسلم الا من طیب نفسه » چگونه اتلاف محصولات وزراعـات مشهد مقدس معلی حلال باشد جوابش آنستکه درآیه وحدیث ، اموال تخصیص بمؤمن ومسلم یافته وآنچه بتواتر ثابت شده کـه جماعت شیعه شنیعه میکنند ومیگویند اززمرهٔ اهل اسلام وایمان بیرونند واین حدیث وآیه بنابر مفهوم مخالف که بعضی علما اعتبار کرده‌اند وآیات واحادیث دیگر که احتیاج بنوشتن آن نیست دلالت داردبر آنکه قتل وغارت اموال وسوختن وویران کردن زراعات وباغات وعمارت اهل کفر جایز است وهیچکس را درآن خلافی نیست .

وایضاً حرب باجماعتی که تبعیت پادشاه اسلام وخلیفه ننمایند وعصیان ورزند جایز است باتفاق علما هرچند آنجماعت گوینده کلمه طیبه توحید ومسلمان باشند وبرین دال است بعضی حروب که اسدالله الغالب درزمان خلافت خویش کرده‌اند و ازین قبیل است حروبی کـه اعلیحضرت خاقانی بابعضی ازمسلمانان نموده . وآنچه نوشته‌اند که زراعات وباغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار مزار فایض الانوار است

که آبا و اجداد حضرت خاقان وقف کرده‌اند ، چون این دیار ازجمله دارالحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات ممتاز و معین نیست آن نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد بر تقدیری که تعین و امتیاز یابد مصرف آنها مسلمانان خواهند بود وقتی که بمصرف نمیرسیده باشد خلیفه را جایز است که بغازیان و لشکر اسلام حلال گرداند و آنچه نوشته‌اند که اکثر ساکنان این دیار از ذریّت پیغمبر اند بر تقدیر تسلیم گویا آیه کریمهٔ «انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح» را نشنیده‌اند و آنچه نوشته‌اند که همه صالح اند صلاح فرع اسلام است و آنچه نوشته‌اند که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته‌اند :

هر که او روی به بهبود نداشت(۱) دیدن روی نبی سود نداشت .

آنچه نوشته‌اند که علما تحسین ایشان نموده‌اند ممنوع بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیدهٔ فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته‌اند که رجب ازجمله اشهر حرم است و قتل و حرب در آن با جماعتی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جوابش آنست که هر گاه حرمت اشهر حرم منسوخ است بنا بر حدیث صحیح مشهور و بعضی غزوات حضرت امیر المؤمنین علی و رفتن آنحضرت بر سر اعادی درین شهر دال است برین و آنچه نوشته‌اند که آیه «وما خلقت الجن والانس الالیعبدون» از محکمات است در آن شك نیست بلکه در آن شك نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است و ای بر آن جماعتی که ترك عبادت نموده است و لعن اکابر مینمایند و آنرا تکفیر ذنوب و باعث ثواب میدانند .

با آنکه متیقّن و متعین است که در لعن شیطان که نصوص بر ملعونیت او ناطق است ثواب نیست و عجب است با آنکه درمیان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهره آیات و احادیث را میتوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث مکتوب به اظهار این معنی نموده‌اند از این مذهب ظاهر البطلان بر نمیگردند و تبعیت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و سلف نمینمایند « قد بینا الآیات لقوم یعقلون» و اگر بعضی از مضلّین

۱ـ چنانکه بعداً خواهیم دید این مصرع ازشعر مولانا عبدالرحمن جامی را نیز نادرست بکار برده‌اند .

افترانموده از بعضی ائمه وسلف در تقویت معتقدات فاسده بر ایشان خبری رسانیده‌اند یادر آنچه ذکر کرده شد کسی را سخن وریبی باشد باید که رئیس خویش عبدالله را بیرون فرستند تاامان داده ببعضی ازملازمان رکاب همایون مناظره نمایند شاید که مذهب حق بر همه ظاهر گردد . «والسلام علی من اتبع الهدی» .

✡✱✡

چنانکه ملاحظه میشود مندرجات این نامه که علمای ملازم رکاب عبدالمؤمن خان فرزند عبدالله خان اوزبك هنگام محاصره مشهد درجواب سادات و بزرگان این شهر نوشته‌اند دارای توجیهات بی اساس وظاهری فریبنده است وچنانکه خواهیم دید محمد مشکك رستمداری جوابی ماهرانه و بامنطقی متین ومعقول بنامه مذکور مینویسد واعتراضات وشبهات ودلایل بی وجه آنان رامردود ومنتفی میسازد. نویسندگان نامه مذکورضمن اینکه خواسته‌اند بخیال خود خدشه وخللی بارکان متین واستوار مذهب شیعه واردسازند بعض مباحث ومقولات موهوم وبی اساس را بمیان کشیده و باطرح آن مباحث غارتها و نهب اموال و کشتار نفوس بی گناه واتلاف محصولات وخرابی مزارع وباغهای اطراف شهر ونواحی سرسبز وآبادی را که زیرسم ستوران لشکرجرار وبی رحم خان اوزبك کوبیده میشد بافتوی های ظالمانه خویش مجاز ومشروع جلوه دهند .

شاه عباس اول خودضمن نامه‌ای که درباره جلوس خویش بتخت سلطنت و شرح فتوحات درآغاز پادشاهی وتوجه بضبط وسامان بخشیدن امورعراق وآذربایجان وشرح عللی که موجب ازدست رفتن بعضی از نواحی آذربایجان وشیروان گردیده ونیز اشاره باغتشاش خراسان ونفاق وخصومت بین مرشدقلیخان وعلیقلی خان سرداران معروف قزلباش ودفع شر عبدالله خان وعبدالمؤمن خان اوزبك بجلال الدین اکبر پادشاه تیموری هندنگاشته چنین مینویسد :

« ... بدین جهت بعضی ازولایات آذربایجان وشیروان ازتصرف اولیای دولت این خاندان بیرون رفت وخبرتوجه لشکرروم بجانب آذربایجان و گرفتاری لشکر عراق بدان ونزاع و کدورت علی قلی خان ومرشد قلی خان وامرای خراسان ونبودن

محب صداقت نشان در بلدهٔ هرات مسموع عبدالله خان گشت ، انتهازفرصت نموده بهوس تسخیر هرات بخراسان آمد وبلدهٔ مذکوررا محاصره نمود . مرشد قلیخان که وکیل‌ولله بود معروض داشت که در عراق وآذربایجان بجهت مخالفت امراء لشکری آتش‌فتنه بالاگرفته درخراسان نیز این حادثه روی نموده مخالفان این دودمان ازجوانب زورآورده‌اند اگربعدازاین‌درخراسان توقف‌واقع‌شود مخالفان قوی دست ، دست‌درازی نموده ملك موروثی ازدست میرود . صلاح‌دولت درآنست که عنان‌توجه بجانب عراق معطوف ساخته آن‌حدود راضبط ونسق نموده باعموم سپاه عراق وآذربایجان متوجه گشته باتفاق عساکرخراسان بدفع شرعبدالله خان قیام نمائیم ... »

« ... بعدازقرار ونسق مهمات عراق باعساکرافزون ازحدوحصر که بمجرد استماع ورود رایات ظفرآیات‌بعراق، باندك زمانی‌درپایه سریرخلافت مصیرمجتمع گشته بودند ارادهٔ مراجعت بجانب خراسان نمودیم که بتوفیق‌الله تعالی وحسن تأییداته محصوران هرات را ازمحاصره وشرمخالفان استخلاص داده بسنّت سنیه آباء عظام واجداد کرام که مکرراً باسلاطین اوزبکیه درخراسان مقاتله ومقابله نموده‌اند عمل نمائیم .

مرشد قلیخان که وکیل‌و راتق وفاتق‌مهمات بودبنابر معاداتی که میانه او وللهٔ مذکورواقع‌بود شیوهٔ نفاق‌پیش گرفته بمعاذیر مموّهه واکاذیب مزوره متمسك شده توقف وتوقیف وتاخیروتسویف ازحد اعتدال گذرانید تاقحط وفقدان آذوقه درمیان محصوران هرات‌بمرتبه‌ای رسید که اکثرایشان‌بآتش‌جوع هلاك گردیدند وچون کار بجان رسید ازسرآنهم گذشته از حصار بیرون ودر معرکه کارزار بتیغ انتقام مخالفان را بمقر سقر رسانیده خود نیز بدرجهٔ شهادت رسیده بنعیم مقیم جنات عدن فایز گشتند وآن بلده بتصرف مخالفان درآمد .

واز استماع این خبر وظهور بی‌اخلاصی‌مرشد قلیخان در اثنای راه اورا بجزای کردار رسانیده عزیمت بر آن مصمم نمود که ایلغار کرده خود را بمخالفان رساند وبعون‌الله وحسن توفیقاته داد مظلومان و محصوران از آن شداد

پیشگان مغرور بستاند.

معلوم‌شد که لشکرمخالف علف‌زار وغلات آنولایت راپارهٔ عرصه نهب‌وغارت وبعضی مرتع‌دواب واغنام ومابقی‌را با آتش‌بیداد سوخته درآنجوانب قوت لایموت نگذاشته معاودت نموده‌اند.

«... عبدالله‌خان وعبدالمؤمن‌خان را چون گرفتاری ما درسرحد روم معلوم گشت(۱) فرصت‌غنیمت‌دانسته بخراسان آمده مشهدمقدس معلی‌را محاصره نمودند. بعدازاستماع این‌خبرمقید بجمعیت عساکر نگشته بلاتوقف‌وتاخیرمتوجه خراسان گردیده مملکت ری که مضرب سرادقات اقبال گشت‌بجهت‌عفونت هوا جنود تب ومرض‌هجوم آورده عموم وفود سپاه مسعود ازتاب تب بیتاب وبسیاری ازشدت این حادثه بمضایق قبور درخواب ماندند وعرض مرض سرایت کرده مزاج محب نیز ازطریق استقامت منحرف گردیده مدت‌این‌عارضه بتطویل‌انجامید بدین‌سبب‌توجه خراسان درعقدهٔ تاخیر افتاد وجمعی ازمحصوران نیزحرام نمکی کرده بموجب العبد یدبروالله یقدرآن روضهٔ متبر که وبلدهٔ منوره بید اعادی متغلبه درآمد..»

شاه‌عباس‌دراینجا بموضوع دیگری درباره اختلافات طوایف قزلباش‌وهرج ومرج مازندران و گیلان اشاره کرده وتصریح میکند که باندك توجهی تسلط و امنیت درآن نواحی‌بهشت آسا برقرارساخته وسپس‌مینویسد:

«... درآن‌مقام‌دلنشین، منهیان خبررسانیدند که عبدالمؤمن‌خان بخراسان آمده‌مخلص نیزازآنجا برجناح استعجال باراده تلافی‌مافات وتلاقی‌فریقین روانه خراسان گردید وبمضمون صدق مشحون‌کلمه لاتثنی شیئاً الاوقد تثلت امیدواربود که تلاقی‌دست دهد. مشارالیه بمجرد استماع ورودموکب مسعودبآن‌حدود فرار برقرار اختیارنموده عنان اشهب تیز گام بجانب‌بلخ وبخارا منعطف ساخت و بنابر

۱- شاه‌عباس درهمین‌نامه درخصوص مناسباتش بادربارعثمانی مینویسد که چون میان وی وپادشاه روم امرمصالحه و معاهده قرارنیافته بودوازسرحد عراق وآذربایجان آسوده خاطرنبود بمقرسلطنت بازگشته وبافرستادگان وسفیران که‌برای‌تجدیداتحاد ودوستی‌آمده بودند بنیان‌صلح وصلاح وپیمان یگانگی وموانست با دولت عثمانی‌مشید واستوارساخته است.

رسوم شوم وعادت مذموم علف‌زارها وغلات را سوختند لهذا توقف‌در آن دیارمیسر نبود بالضروره بجانب عراق معاودت نمود وبجهت قرار مهمات عربستان و لرستان متوجه آن‌دیار گشته‌بود که عبدالمؤمن‌خان‌چون ساحت‌خراسان‌ازعساکر منصوره خالی دید بازبدانجا آمده بسفك دمـاء وقطع اشجاروخرابی قنوات و مغموری معمورات قیام نموده دراین‌مرتبه نیز بسرعت تمام متوکلاً علی‌الله مستعیناً من‌الله بی‌اجتماع جنودوسپاه باجمعی ازعساکرمنصوره که پیوسته دررکاب ظفر انتسابند روانه آن صوب گشت بعـداز قطع مسافات وتقارب فئتین وتلاقی قراولان لشکر طرفین وقتل‌جمعی ازجنوداز بکیه و گرفتاری جم غفیری از امرای ایشان مثل حاکم نسا وابیورد و بقدا وبدخشان که پیشروان آن جیش بد کیش بودند خان مشارالیه تاب لشکر فیروزی نشان نیاورده عارفرار برخود قرار داده باسمند باد رفتاربجانب ماوراء‌النهرشتافت ... »

شاه‌عباس‌چنانکه درفصل‌بعد خواهیم دیددرباره حمله‌های مزورانه اوزبکان ومترصد بودن خویش‌بتلاقی دولشکرووقوع رزم مردانه بین‌سران دوسپاه مکاتبات جالب وشیرین ومبسوطی دارد که مامنتخب این‌نامه‌ها راکه حائزنکات تاریخی‌و اخلاقی واجتماعی است با جوابهای آن نامه‌ها بصورت اجمال در فصل آینـده ذکر خواهیم کرد .

اکنون بطوریکه قبلاً توجه دادیم عین‌نامه علمای خراسان راکه بانشای محمد مشکك درجواب نامه علمای ماراء‌النهر نوشته شده وازبهترین آثارادبی و اخلاقی واجتماعی وازجمله نثرهای شیوا ودلپذیرومحکم علمی‌ایندوره محسوب میگردد عیناً دراینجا نقل میکنیم :

جواب علمای خراسان بنامهٔ علمای ماوراء النهر

«نتایج افکارورشحات اقلام در ربار افاضل ماوراء‌النهرهداهم الله الی‌سبیل الرشاد وحفظهم‌الله عن‌التعسف والعناد بوقوف پیوست . درآن باب آنچه صواب و موجب اجروثواب است مذکور میشود .

بر رأی حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نیست که حضرت سید المرسلین بروجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است امت را بمتابعت کتاب الله وعترت طاهره مأمور گردانیدند وچون حضرت امام الجن والانس سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا در بلاد عجم غریب واقع شده راقم این حروف محمد خادم برای احترام آنحضرت وبواسطه فیوض برکاتی که از روح مطهر آنحضرت یافته وذکر آن درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت ایشان را اختیار نموده نه باقز لباش الفت ونه ازاوزبك كلفت ، بی میل وعناد نسبت بطایفهٔ بعداز تفتیش وتفحص در امور دینی تحصیل یقین کرده آنچه بمقتضای قرآن وحدیث موافق امر حضرت ملك منان است اختیار نموده ازروی انصاف کلمهٔ چند بعرض میرساند . اگر مقبول انظار افادت آثار حضرات عالیمقدار شود فهو المراد والا :

من آنچه شرط بلاغست باتو میگویم　　　　تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال

وممیز این بحث کسی که صاحب ادراك كامل وانصاف شامل است میتواند بود وآنچه از طلبهٔ ماوراء النهر متردد این حدودند مسموع شده آنست که نواب اعلیحضرت خاقان دارانشان باین دوصفت آراسته‌اند وازامراء ایشان نواب کوکلتاش بهادر وجمعی دیگر بسمت تمیز وفضایل آراسته‌اند . اما تصدیقی که از ایشان الی الان به حکایات علماء ماوراء النهر واقع شده بنابر مثل اهل خراسان : که «چون تنها بقاضی روی خشنود آیی» معتبر نیست چه فضلاء مذهب ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الاکبر بمجلس سامی ایشان مشرف نشده‌اند وعلماء اهل سنت چنین خاطر نشان ایشان کرده‌اند که مذهب شیعه مبدع ومخترع واصلی ندارد . اگر بعداز تحقیق حال وتفتیش اصول واقوال فریقین در اختیار احد المذنبین امری فرمایند بحکم کلام الملوك ملوك الكلام مطاع ومنقاد خواهد بود . مجملاً در طریق شیعه وسنی کتب کثیره در حدیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیها هر دو فرقه است معتمدست واحتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد بواسطه منافات حدیث مختلف فیه متروك نشود زیرا که اهل السلام منحصر درین دو فرقه‌اند . چه اگر بعداز پیغمبر صلوات الله علیه وآله بلافصل خلیفه بحق ابوبکر را میدانند اهل سنت‌اند واگر حضرت

امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه را میدانند شیعه‌اند وقول ثالث نیست . پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجتمع علیه اهل اسلام است وترك مجتمع علیه برای مختلف فیه باطل .

بعداز تمهید مقدمات گوئیم آنچه مرقوم قلم افادت رقم حضرات عالیات شده بعداز تنقیح وتلخیص حکم بکفر شیعه آل پیغمبر است بدلائل متعدده . اول آنکه حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه و آله مدح خلفاء ثلاث فرموده‌اند وسخن آنحضرت بمقتضای آیهٔ کریمه «وماینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی» است وشیعه که مذمت ایشان نمایند مخالفت وحی میکنند ومخالفت وحی کفراست .

جوابش آنست که ازین دلیل قدح خلفای ثلاث وبطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا که درشرح مواقف (از آمدی) که ازاکابر علمای اهل سنت است منقول است که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله درمیان اهل اسلام مخالفت چندواقع شد .

مخالفت اول آن بود که حضرت پیغمبر در مرض الموت فرمود «ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئاً لن تضلوا بعدی» عمر باین معنی راضی نشدو گفت : ان الرجل غلبه الوجع وعندنا کتاب‌الله حسبنا ـ پس امت (صحابه) اختلاف کردند تاآواز بلند شد حضرت پیغمبر ازاینمعنی آزرده شدفرمود که برخیزید که پیش من نزاع سزاوارنیست واین حدیث دراوایل صحیح بخاری[۱] واکثر کتب حدیث اهل سنت بعبارات مختلفه مذکوراست .

۱ـ ابوعبدالله محمدبن اسمعیل معروف به امام بخاری از اکابر علمای حدیث درقرن سوم واز سران اصحاب صحاح سته بشمارمیرود . وی مؤلف کتاب معروف جامع صحیح شامل احادیث نبوی است وبنام جامع صحیح بخاری شهرت دارد . امام بخاری علاوه بر کتاب مذکور صاحب تألیفات متعددی است که کتب : الادب المفرد ـ الاسماء والکنی ـ ثلاثیات البخاری ـ خلق افعال العباد والسنن بخاری و۳جلد تاریخ اوسط وتاریخ صغیرو تاریخ کبیر ازآنجمله است ضمناً توجه میدهد که اصحاب صحاح سته عبارتند از امام بخاری ـ مسلم بن حجاج نیشابوری قشیری ـ ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی ـ محمدبن عیسی ترمذی ـ محمدبن یزیدبن ماجه قزوینی و احمدبن شعیب نسائی که همگی از اکابرعلمای سنت وجماعت وهر کدام کتاب جامعی دراحادیث نبوی تألیف کرده‌اند .

مخالفت دوم آن بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمعی را مقرر داشتند که همراه اسامة (بن زید) بسفر بروند بعضی از آن جمله تخلف کردند وبعرض حضرت رسید مکرراً بمبالغه فرمودند «جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه» معهذا خلفاء ثلاث که داخل جیش اسامه بودند متابعت نکردند. گوئیم امری که حضرت پیغمبر در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضی آیه کریمه مذکوره وحی است ونفی که عمر کرده ردّ وحی است وردّ وحی کفر است. علی ما اعترفتم به وعلی مادلّ علیه قوله تعالی «ومن لم یحکم بما انزل الله تعالی فاولئك هم الکافرون» وکافر قابل خلافت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست. هر گاه کفر عمر وسلب قابلیت خلافت ازو ثابت شد بنابر دلیل شما لازم است که ابوبکر وعثمان نیز خلیفه نباشند تاخرق اجماع نشود چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان خلیفه‌اند و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند اینکه عمر خلیفه نباشد وابوبکر وعثمان باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست ونیز تخلف از جیش اسامه بمقتضی دلیل مذکور کفرست و متخلفان خلفای ثلث اند. وازهریك ازاین دو آیتین مذکورتین بوجوه متکثره اثبات مذهب شیعه ونفی آن جماعت لازم میاید وتفصیل آن درین صفحه نمیگنجد والله یحق الحق وهو یهدی السبیل. وچون حضرات در صحیفه شریفه اعتراف نمودند که فعل حضرت پیغمبر نیز وحی است والواقع کذلك پس گوئیم اخراج حضرت پیغمبر مروان را از مدینه بالضروره وحی است وآوردن عثمان او را بمدینه وتفویض امر باو وتعظیم او کفرست بدو وجه اول دلیلی که حضرات فرموده‌اند ودوم آنکه قوله تعالی «لاتجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الاخر یوادون من حادالله ورسوله ولو کانوا آبائهم او ابنائهم او اخوانهم اوعشیرتهم» ودلایل مبین برای تحقیق حق وتزییف باطل در مسئله امامت برهاناً وجدلاً بسیارست ولیکن مثل است که بوسه به پیغام نمی باشد. اگر شرف ملازمت میسر شود معروض خواهد شد.

لعل الله یجمعنی وایاك. «بهر جمعیتی وصل توجویم»

امابشرطی که مناظره بمقدمات علمی باشد نه بشمشیر و بوکده وقلمتراش و نیز مدح خلفای ثلث از حضرت پیغمبر متفق علیه فریقین نیست چه در کتب شیعه اثری از آن ظاهر نیست و

آنچه دلالت برذم ایشان کند مثل روایتین مزبورتین وغیرهما در کتب فریقین مسطورست . ونیز بعضی ازاهل سنت تجویزوضع حدیث برای مصلحت کرده‌اند پس اعتماد برحدیث غیرمتفق علیه نیست خصوصاً وقتی که ناقل آن تجویزوضع حدیث کند عادل نباشد وجزمتفق علیه دلالت برخلاف آن نماید ومخالفت جزواحد سیما با خصوصیات مذکوره لانسلم کفرباشد والا پس درهمه دهر یك مسلمان نبود . چه مخالفت اخبار آحاد ازمجتهدین واقع شده وتعظیم وتوقیر حضرت پیغمبر نسبت بخلفاء ثلث قبل ازصدور مخالفت ازایشان دلالت برسلامت وحسن عاقبت نمیکندچه عقوبت قبل ازصدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت امیرازعمل ابن ملجم خبر داده وعقوبت نفرموده وروایتی که دلالت برحسن خصوص فعلی کند مطلوب نیست چنانکه درآیه لقدرضی‌الله مذکورخواهدشد . دیگرآنکه بمقتضای «لقدرضی الله عن المؤمنین اذیبایعونك تحت الشجرة» خلفای ثلث برضوان ملك منان مشرف شده‌اندپس سب ایشان کفرباشد . جواب آنکه مدلول آیه عندالتدقیق رضای حضرت‌الله تعالی است ازآن فعل خاص که بیعت است وکسی منکرایشان نیست که بعضی ازافعال حسنهٔ مرضیه ازیشان واقع‌شده سخن درین است که بعضی ازافعال قبیحه ازیشان بوجود آمده که مخالف آن عهد بیعتست چنانکه درامرخلافت نص حضرت پیغمبر که در کتب فریقین مذکوراست نمودند وغصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده ساختند چنانکه درصحیح بخاری مسطوراست واین عبارت درصحیح مذکورتتمه این روایتست «فخرجت عنه ولم تتکلم معه حتی ماتت» وفقیرخود درصحیح مزبور مشاهده کرده‌ام ونیزدرصحیح بخاری درمناقب حضرت فاطمه علیها السلام مذکوراست که «من اغضبها فقداغضبنی» ودرمشکوة در مناقب آنحضرت منقولست که «من اذاها فقداذانی ومن اذانی فقد اذا الله» وکلام صادق بمضمون « ان الذین یؤذون‌الله ورسوله لعنهم الله فی‌الدنیا و الاخرة » ناطق است .

حاصل که بواسطهٔ این افعال ذمیمه ومنع وصیت حضرت پیغمبر وتخلف جیش‌اسامه وغیرها که باحصاء درنمی‌آید موردمذمت شدندچه سلامت عاقبت بحسن

خاتمت اعمال ووفا کردن بعهد و بیعت حضرت رسول متعال است وهر کس بسلامت عاقبت مستسعد نشود بواسطهٔ نقض بیعت و مخالفت حکم حضرت پیغمبر مستوجب عقوبت میشود چنانچه آیه کریمه «فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه‌الله فیؤتیه اجراً عظیما» بر آن شاهداست . دیگر آنکه حضرت حق تعالی ابوبکررا صاحب پیغمبر خوانده وصاحب پیغمبر قابل ذم ولعن نیست . جواب آنکه آیه کریمه «قال لصاحبه وهو یحاوره اکفرت» الی آخره دال است بر اینکه مصاحبت میان مسلم وکافرواقع است ومصاحبت از نسبت موافق الفریقین است همچون اخوت پس همچنانکه هریك از برادران نسبت بدیگری مصاحب وهمراه است خواه مسلمان وخواه کافر وآیه کریمه «یاصاحبی السجن أارباب متفرقون خیرام الله الواحد القهار» نیز مؤید مقصوداست چه صاحب کشاف[۱] وبیضاوی[۲] تفسیر آن بصاحبی فی السجن کرده‌اند یعنی این دو صاحب من در زندان . پس حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبراست دو کس را صاحب خود خوانده که بت پرست بودند چنانکه تتمهٔ آیهٔ کریمهٔ مذکوره دلالت صریح بر آن دارد . پس ظاهر شد که صاحب پیغمبر بودن

۱ـ محمودبن عمربن احمدخوارزمی زمخشری که بصاحب کشاف نیزشهرت دارد ازفحول علمای اسلامی درقرن پنجم وششم هجری واستاد معروف درفقه وتفسیر وحدیث ونحو ولغت وعلم بیان وبلاغت عرب است . آثار این عالم شهیر ازقبیل اساس البلاغه ـ اطواق الذهب فی مواعظ والخطب الامالی ـ الاتموذج ـ اسماء الجبال والامکنة والمیاه ـ اعجب العجب فی شرح لامیة العرب و کتب متعدد دیگر او در فقه واخبار وامثال وحدیث و کلام و روایات و اخلاق ولغت و ادبیات مرجع ومحل استفاده افاضل ودانش پژوهان است . کتاب الکشاف عن حقایق التنزیل وی تفسیر مشهوری است که درباره اهمیت آن چنین سروده‌اند :

ان التفاسیر فی الدنیا بلا عدد — ولیس فیها لعمری مثل کشاف
ان کنت تبغی الهدی فالزم قرائته — فالجهل کالداء والکشاف کالشافی

۲ـ عبدالله بن عمربن احمد شیرازی بیضاوی مکنی به ابوالخیر وملقب به ناصرالدین، محدث ومفسر نامی قرن هفتم هجری وازاکابر علمای عهدمغول ومعاصر علامه حلی وخواجه نصیرالدین طوسی است . کتاب تفسیر وی بنام انوارالتنزیل واسرار التأویل که به تفسیر بیضاوی مشهوراست درمیان علما وارباب فضل مطلوب ومعتبر ومطالب آن ازجهت تطبیق آیات قرآنی باقواعد نحوی نیز اثری علمی وبسیار سودمند است . کتابهای دیگری مانند : الایضاح ـ شرح المصابیح والغایة القصوی ومنهاج الوصول وشرح التنبیه درفقه وتهذیب الاخلاق درتصوف وشرح الکافیة درنحو وشرح مطالع درمنطق وطوالع الانوار ومطالع الانظار درتوحید و کلام از جمله آثار اوست .

دلیل‌خوبی نیست ونیك جاری شده بقلم خجسته رقم حضرات درصحیفه شریفه که :

هر کرا روی به‌بهبود نداشت　　　　دیدن روی نبی سود نداشت

اما ازحضرات که به ابلغ وجوه دعوی ادراك دقایق قرآن مجیدفرموده‌اند بغایت مستبعد نمود که در بیت مذکور بجای هر کرا (هر که او) نوشته رابطه مصرعهارا برداشته هرمصرعی رافی‌نفسه ناتمام گذاشته‌اند متفطن نشده‌اند که روح حضرت مولانا جامی‌را آزرده‌اند ساخته‌اند . لیکن‌چون غارت وتالان برکافه اهل خراسان واقع شده خانها خراب شده حضرت مولوی نیزاز اینجماعت است اگر یك بیت اونیزخراب‌شده باشد باکی‌نیست . «البلیة اذا عمت طابت» واز اشعارعرب نیزاستشهاد هست امّا صلاح درذکرآن نیست التماس آنست که بمجرد ایهام لفظ بلاتأمل ومعنی استدلال نفرمایند . والله اعلم .

دیگرآنکه حضرت امیرباوجود کمال شجاعت دروقت متابعت مردم باخلفای ثلث بودندومنع نفرمودند واین‌حقیقت بیعتست واگرنه قدح آنحضرت لازم‌میاید .
جواب‌آنکه قبل از آنکه حضرت امیرازتجهیز وتکفین حضرت پیغمبرفارغ شود خلفای ثلث درسقیفهٔ بنی ساعـده اکثراصحاب را جمع کرده برای ابی‌بکربیعت گرفتند بوجوهی که ذکر آن دراین صحیفه نمیگنجد وآنحضرت بعدازاطلاع برای قلت اتباع وبیم هلاك اهل‌حق یا باعث دیگرمباشر حرب نشدند واین‌دلالت برحقیت بیعت‌ایشان نمیکند . چه حضرت امیرباکمال شجاعت درملازمت حضرت پیغمبربود وحضرت پیغمبرباحضرت امیروسایرصحابه باکفارقریش جنگ نکرده ازمکه معظمه مهاجرت‌نمودند . بعدازمدتی که متوجه مکه شدند درحدیبیه صلح نموده مراجعت فرمودند . پس‌هروجهی که برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر وحضرت امیروسایرصحابه بگنجد برای‌جنگ نکردن حضرت امیرتنها میگنجد مع شی‌زاید چه ظاهراست که حقیّت کفارقریش متصورنیست ونزداهل تحقیق این نقص دربالاترجاریست چه‌فرعون‌با دعوی خدایی‌چهارصد سال برمسند سلطنت‌بوده هریك ازشداد ونمرود وغیرهما مدتی‌باین دعوی باطل بودند وحضرت الله تعالی باکمال قدرت ایشانرا هلاك نکرد تاخلق بسیار باعتقاد فاسد که ازایشان حاصل

کردند باخسران رفتند. هر گاه درمادّه خدای تعالی تاخیردردفع خصم گنجد در ماده بنده بطریق اولی میگنجد. وآنچه فرمودند که حضرت امیر باایشان بیعت کرده وقوع آن بلاا کراه وتقیه ممنوع است وتحقیق آن دراین صحیفه نمیگنجد غرض که شارح عقاید نسفی(۱) دراینکه سب شیخین کفرباشد اشکال کرده وصاحب جوامع الاصول شیعه را از کبارفرق اسلام میشمرده وصاحب مواقف(۲) نیز برین رفته ووجوهی که برای تکفیرشیعه توهم کرده‌اند رد کرده. نزدامام‌محمد غزالی‌سب شیخین کفر نیست پس آنچه‌حضرات‌در تکفیرشیعه فرموده‌اندنه موافق‌سبیل‌مؤمنان است‌نه مطابق‌حدیث وقرآن. باآنکه مفهوم تشیع آنست که درصدرصحیفه معلوم شد وسب ولعن دراو معتبر نیست میگنجد که مطلقا نام خلفای ثلث برزبان شیعه جاری نشود ولعن‌ایشان واجب نیست اگرجاهلان شیعه حکم بوجوب لعن‌میکنند سخن‌ایشان معتبرنیست چنانکه جاهلان اهل‌سنت‌حکم بوجوب قتل‌شیعه میکنند واین‌حکم اصلاً مقتضی افکارسلف و انظار خلف نیست. وآنچه فرموده‌اند که هر که استماع بعضی حکایات کند ومنع نکند کافراست شرعاً وعقلاً براین دلیلی نیست وقال الشیخ‌ابن‌سینا «من تعود ان یصدق بغیردلیل فقدانسلخ‌عن‌فطرة الانسانیة»

۱ـ مسعودبن عمربن عبدالله خراسانی (شافعی مذهب) معروف به ملاسعد تفتازانی از مشاهیر علما و از جمله محققین نامدار قرن هشتم هجری است که تالیفات سودمند بسیاری در فقه واصول وتفسیرومنطق و کلام وصرف ونحووسایرعلوم وفنون متداول عصرازخودبجای گذاشته است. از تالیفات وی میتوان کتب اربعین ـ ارشاد المبادی در نحو ـ التلویح فی‌شرح حقایق التنقیح ـ تهذیب‌المنطق والکلام ـ شرح عقاید نسفیه که اصل آنرا ظاهراً نجم‌الدین ابوحفص عمربن‌محمد نسفی‌تألیف‌کرده وشرح کشاف زمخشری ـ شرح نهج‌البلاغه ـ مختصرومطول‌ـ کشف الاسرار وشروح دیگر در فقه واصول ومنطق را ذکر کرد. زمخشری در عالم تحقیق وتتبع و وتفرس درمسائل علمی وفلسفی ودینی مقام ومنزلت شامخی دارد.

۲ـ عبدالرحمن بن رکن‌الدین احمدبن عبدالغفاربن احمدایجی فارسی شیرازی (شافعی) ملقب به عضدالدین ومعروف به عضد یا عضدی از حکما و محققان مشهور قرن هشتم هجری در عهد خدا بنده مغولی است. وی استاد ملاسعد تفتازانی ومؤلف کتبی چند دررشته کلام وحکمت وفنون ادبی بوده که کتاب المواقف فی‌علم‌الکلام وتحقیق‌المقاصد وتبیین‌المرام از جمله آنهاست وسید شریف جرجانی شرحی برهمین کتاب مواقف نوشته است. خواجه‌حافظ شیرازی ضمن‌مدح وتحسین پنج تن رجال فارسی از عضد و کتاب وی نیز یاد کرده است:

دگرشهنشه دانش‌عضد که درتصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد

و آنچه از خبث و فحش در مادّهٔ عایشه نسبت بشیعه کرده‌اند حاشا ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافهٔ آدمیان حرام است چه جای حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله. اما چون عایشه مخالفت امر «وقرن فی بیوتکن» نموده ببصره آمد و باحضرت امیر اقدام بجنگ کرد، بحکم حدیث حربك حربی که فریقین در مناقب حضرت امیر نقل کرده‌اند حرب حضرت امیر حرب حضرت پیغمبر است محارب حضرت پیغمبر مقبول نمیتواند بود بنابراین مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که عایشه درخدمت حضرت امیر از حرب توبه کرده هرچند قضیه حرب متواتر است وحکایت توبه خبر واحد امّا بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره وقتل چهل هزار نفس چنانکه گفته‌اند از صحابه وغیرهم اگر آن توبه مقبول باشد لعن او برای حرب نباید کرد. والله اعلم بحقایق الامور وهو یحکم بالحق یوم ینفخ فی الصور. و آیه کریمهٔ الخبیثات للخبیثین الی آخره نه این معنی دارد که زوجین در ممدوحیت ومذمومیت شریکند من جمیع الوجوه چنانکه اگر یکی از ایشان مستحق بهشت باشد یا دوزخ آن دیگر را چنین باید والا منقّض شود بحضرت نوح وحضرت لوط وزوجهٔ ایشان و آسیه وفرعون بلکه میتواند بود که آیهٔ مذکوره مؤول باشد بآنچه در آیه دیگر صریح شده که «الزانی لاینکح الازانیة اومشرکة والزانیة لاینکحها الازان اومشرك وفیه نظر وله جواب.

و آنچه در تکفیر سادات عظام که فرزندان حضرت سید الانام‌اند مرقوم گشته محل تعجب است چه هرگاه حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخلاف امر آنحضرت سفر کند و با کسی که باتفاق مسلمانان خلیفه رسول الله است و او خود مناقب آنحضرت را از حضرت پیغمبر روایت کرده باشد جنگ کند و بواسطه این بحکم حدیث محارب حضرت پیغمبر شود باعث قتل چهل هزار نفس از صحابه و تابعین گردد وفرزند پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی مسلمانان خلیفه باشد سخن سست گوید وحال آنکه نزد آن فرزند پیغمبر خلافت آنکس ثابت نباشد بمقتضای دلایل بر و چنین ظاهر شده باشد که آنکس مخالفت حضرت پیغمبر ونقض عهد آنحضرت کرده ونیز

ازآن فرزند پیغمبر اصلاً آزاربدنی ومالی بکسی نرسد واگرآن سخن خطا باشد برای آنکسی که درحق او گوید اجروثواب حاصل‌شود آیا کدام ازاین دوعمل اقبح واشنع باشد وسبب آنکه اول اصلاً باعث قدح نمیشود ودوم موجب کفراست چه تواندبود. اگر به‌مضمون‌حدیث مصنوع سب‌الشیخین کفر متمسك شوند جواب آن ظاهرباشد واگرچیزدیگر فرمایند مستفید شویم.

بهرحال انصاف مطلوبست ومنقول در کتب‌شیعه چنین‌است که دروقت‌حضور ابن‌ام‌مکتوم‌اعمی (۱) درخدمت حضرت‌پیغمبر کسی‌ازخدمتکاران‌حضرت‌عبور نموده حضرت ازاینمعنی اعراض‌فرمودند آنکس گفت یارسول‌امت این‌شخص کوراست پیغمبرفرمودند که توخود کورنیستی وعلماء اهل‌سنت نقل کرده‌اند که حضرت پیغمبرعایشه رابکتف مبارك خودنگاهداشته تامشاهده جمعی کند که در کوچه ساز مینواختند وبعدازمدتی فرموده که یاحمیراء هل‌شبعت، این‌عمل را بارذل ناس نسبت نمیتوان کرد قباحت آن نه بمرتبه ایست که تصریح آن مقدورباشد وبه آنچه لازمه این‌قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ‌شك نیست که مرتد گردد.

بهرحال بعدازالله تعالی‌هیچ موجودی را اشرف وافضل واکمل ازحضرت پیغمبرصلی‌الله علیه وآله نمیدانیم وبچیزی که منافی‌جلالت شان آنحضرت باشد اعتقادنمیکنیم. امّا فریاد ازجرأتهای حضرات که بواسطهٔ میل وتعصب باحادیث موضوعه، شرع ودین‌را ضایع کردند:

اندکی پیش‌تو گفتم غم دل ترسیدم   که دل‌آزرده شوی‌ورنه‌سخن‌بسیاراست

وآنچه درمادهٔ نسخ‌حرمت اشهرحرم فرمودند اصل‌عدم‌آنست تاناسخ‌معتدبه که رفع حکم قرآن تواند کرد ظاهرشود ومحاربه حضرت امیر برتقدیر تسلیم که دربعضی ازاین اشهرباشد بعداز تعدی خصم بوده نه ابتداء بلکه حروب آنحضرت همه چنین بوده وهرگاه کفرشیعه ثابت نباشد چنانکه ازابحاث سابقه معلوم شد

۱ـ ابن ام مکتوم اعمی ـ عبدالله‌بن زائده یا عبدالله‌بن شریح بن‌مالك‌بن ربیعه عامری از مؤذنان حضرت رسول اکرم (ص) بوده وبقول بعضی از مفسرین سورهٔ مبارکه عبس در شان وی نازل شده است ضمناً یادآور میشویم که نخستین کسیکه برای آنحضرت درمدینه ومسافرتها اذان میگفته بلال‌بن رباح بوده است.

وجهی که برای حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرمودند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات را اطلاع بر ضمایر وسرایر جمعی که هرگز ندیده‌اند چون حاصل شده والله علیمٌ بذات الصدور.

علی‌ای‌حال مزاج پادشاهان همچون آتش است ولایق علمای کرام آنست که بزلال موعظه حسنه تسکین التهاب آن آتش فرمایند. تا خلق‌الله نسوزند نه آنکه بباد فتنه آن آتش را مشتعل سازند واصل وفرع نهال اعمار و آمال بندگان خدارا سوخته بخاك مذلت اندازند:

چو آتش مشو تند وسرکش مبادا / که دود از دل مبتلائی برآید

وظاهر است که ازاین فتوی‌های بی‌ملاحظه برای سپاهی بهانه اهتمام در استیصال بندگان ملك علاّم بهم میرسد واستیصال ایشان اگرچه کافر باشند ملایم حضرت الله تعالی که در کمال حلم است نیست چنانکه روایت شرمندگی حضرت نوح در روزقیامت برای هلاك کفار خلایق و آثار واخبار بر این دال است وتفصیل آنها دراین صحیفه نمیگنجد. هرگاه سپاهی بفتوای علمااین کارها کند معظم جواب آن روزقیامت برعلما خواهد بود:

درآندم که ازفعل پرسند وقول / اولوالعزم راتن بلرزد ز هول

بجایی که دهشت برند انبیا / تو عذر گنه را چه داری بیا

مخفی نماناد که ابن‌طاوس علیه‌الرحمه(۱) که از علماء شیعه است دراصول

۱ـ علی‌بن موسی‌بن جعفرمکنی به ابوالحسن یاابوموسی وملقب به رضی‌الدین و معروف به ابن‌طاوس ازفحول علمای شیعه واز ادبا و زهاد مشهور درقرن هفتم هجری‌است. چنانکه در کتب رجال آمده وارباب تذکره گفته‌اند این پارسای دانشمند بسبب تقوی‌وتوجه وشوق‌بمراتب طهارت وتزکیه نفس وتجلیات روح وضمیر پاك وی ازسرچشمه مواهب وفیوضات ربانی بهره‌مند بوده است. ابن‌طاوس از کثرت زهد وپرهیزکاری ازفتوی دراحکام شرعی احترازداشته ومؤلفات متعدد وی بیشتردرباره ادعیه وعبادات ووظایف دینی‌واخلاقی وتهذیب نفس‌وارشاد خلق درطریق صلاح ونجاح وکسب سعادت حقیقی وتوفیقات معنوی برشته تحریر کشیده شده‌است. برای‌مزید اطلاع اشاره میکنیم که کتابهای: الاجازات لکشف طریق المفازات ـ سعادت الدنیا والمعاد ـ الاقبال بالاعمال الحسنه ـ الطرائف فی‌مذهب الطوایف ـ الفتن والملاحم ـ کتاب الملهوف علی قتلی‌الطفوف ـ محاسبة‌النفس ـ مهج‌الدعوات‌ومنهج العبادات ـ مهمات فی‌صلاح المتعبد وتتمتات لمصباح المتهجد از جمله تألیفات این عالم متقی است.

وفروع مجتهد بوده در فقه تصنیف نکرده بنابر آنکه حضرت الله تعالی در باره حضرت پیغمبر که دوست آنحضرت ودنیا را بطفیل اوخلق کرده فرموده که «ولو تقول علینا بعض لاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه بالوتین فیما منکم من احد عنه حاجزین» هرگاه در باره حضرت پیغمبر این همه تهدید ومبالغه واقع شده باشد اگر دیگریرا غلطی در فتوی واقع شود چون از عهده بیرون آید.

پس اگرطریق اتقیاءِ سلف را مسلوك داشته احتیاط مرعی دارند ظاهراً اصلح خواهدبود چه درعرصات جواب مظلومان خصوصاً اطفال که بمضمون حدیث: «رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ» متمسك‌اند لغایت صعب است.

بجرم عشق مرا گر کشی چه خواهی گفت
جواب خون رقیبان که بی گناهانند
مرا مراد ازینجمله نیکخواهی تست
وگرنه زینهمه گستاخیم چه مقصودست

بهرحال چون اکثرمفاسد عالم بلکه تمام‌آن ازاغراض فاسده دنیویه است ومناسب آنست که ارباب فضل ازین اغراض‌منزه باشند لایق آن بود که بعدعمری که افاضل ماوراء النهر بحوالی‌مشهد مقدس‌تشریف آورده‌اند فقیررا بشرف‌حضور مشرف ومسرورسازند واگر بواسطه قهاری نواب‌خاقان فریدون شأن فقیران از شهربیرون نتوانند آمدایشان لوازم احترام حضرت امام را بجای‌آورده بسعادت زیارت حضرت مستسعد شوند و فقیران ببرکت صحبت ایشان فیروزی یابند و اینمعنی بوجود نامده فتوی بقتل فقیران دادند بارك‌الله اعظم اجورکم و اصلح امورکم.

مکن‌مکن که ره جور را کناره نباشد　　مکش‌مکش که‌پشیمان‌شوی‌وچاره‌نباشد

والسلام علی من‌اتبع الهدی.

فصل ششم

نامه‌های عهد شاه عباس اول

چنانکه اشاره کردیم درعهد شاه عباس کبیر مکاتبات متعددی بین این پادشاه مقتدر وسران اوزبك مبادله گردیده است. نامه‌های مذکور مانند بیشتر مکاتیب ایندوره بصراحت ومتانت گفتار وطرح مسائل ومطالبی که بتدبیر ورعایت حزم و خرد حل وفصل شود ممتاز است.

با اینکه رعایت آداب معمول درنامه نویسی واطناب واظهار بعض تعارفات ومقدمات مطوّل وذکر تشبیب واستشهاد باشعار وامثال عربی وفارسی واحادیث و آیات قرآنی معمول گردیده وحفظ آداب ورسوم اخلاقی واجتماعی ودینی در تنظیم وتدوین این نامه‌ها بوضوح مشهود است معهذا باید توجه داشت که مضامین وعبارات مکاتیب این عهد باسایر ترسلات دوره صفوی ازجهت صلابت وانسجام گفتار وروشنی مطلب ومضمون که قدرت تصمیم واراده خلل ناپذیر نیز ازسطور آنها پیداست متمایز ومشخص است. این نکته را نیز یادآور میشویم که ذوق وقریحه وتسلط منشیان و نویسندگانی چیره دست چون اعتماد الدوله خاتم بیك اردوبادی واسکندر بیك ترکمان (مؤلف عالم آرای عباسی) ودیگر نویسندگان کارآزموده درحسن تحریر واستحکام اسلوب وشیوائی مضامین این نامه‌ها دخیل ومؤثر بوده است. ونیز باید بگوئیم که نامه‌های اجتماعی وتاریخی بسیاری ازدوره شاه عباس اول در دست است که اگر بخواهیم تمام آنها را نقل کنیم در این کتاب نمی گنجد. ناگزیر سعی واهتمام کرده‌ایم ازبین مکاتیب مذکور بطور نمونه نامه‌هائی انتخاب کنیم ودر دسترس مطالعه علاقه‌مندان قراردهیم ودرپاره‌ای مواردبذکر ونقل منتخبات وقسمتهائی از متون نامه‌های موردنظر اکتفا کنیم.

از جمله نامه‌هائی که مطالعه وتحقیق درباره آنها جالب وسودمند بنظر

میرسد نامه‌هائی است که شاه عباس اول بسران اوزبك مخصوصاً عبدالله خان و عبدالمؤمن‌خان نوشته ونیز مکاتبات در خصوص سلوك ورفتارخان احمد حکمران گیلان وطغیان وی وشفاعت وپایمردی سلطان مراد پادشاه عثمانی است که ما این نامه‌هارا درمقدمه این‌فصل ذکرمیکنیم وسپس برسائل ونامه‌های این‌عهد که درباره روابط و مناسبات سیاسی و اجتماعی ایران وعثمانی وایران وهند وسایر مکاتبات سران کشورهای همجوار وممالك اروپا ودیگر ترسلات رجال وبزرگان و دانشمندان این‌عهد میپردازیم.

نامهٔ شاه عباس کبیر به عبدالمؤمن خان اوزبك

این نامه بانشای حاتم‌بیك‌اردوبادی درجواب مکتوب‌خان‌اوزبك که اجمالاً به ترکی‌نوشته شده تدوین وارسال گردیده است. ازمضمون‌نامه عبدالمؤمن خان مشهوداست که وی مانند امرای پیشین اوزبك واجدادخودچشم طمع بخراسان دوخته است وراجع بواگذاری این استان وانعقاد صلح و یاتوسل بجنگ واشاره بقرارزمان سلطنت سلطان حسین‌میرزا بایقرا واوزن حسن‌مطالبی طرح‌شده است که شاه عباس‌باجواب صریح ومتین‌خود این‌خیال خام را ازسرخان اوزبك بدر میکند*.

---

* نکته جالبی که دراین نامه بنظر میرسد اینست که شاه عباس ضمن مطالب پند آمیز صلحجویانه که درعین حال ازبروزجنگ کمترین‌بیم وهراسی بخود راه نمیدهد درخصوص‌انتخاب راه جنگ وستیز پیشنهاد جوانمردانه‌ای را بمیان میآورد وبخان اوزبك مینویسد که‌چون‌منازعه وجنگ برای سلطنت وجهانداری بین من وتو بوقوع می‌پیوندد سزاوارنیست دیگرمسلمانان و گروه کثیری از بندگان خدا دراین جدال کشته شوند بلکه بهتراینست که هنگام محاربه ما دوتن ازصفوف‌لشکریان‌خود جدا شویم وبا یکدیگربه نبرد وپیکار بپردازیم تا خدایتعالی بهریك ازدوتن نصرت دهد پیروز گردد وملك ولشکر ازآن او باشد.

نامه بدین شرح است[۱]:

«نامه شریف عالیجناب سلطنت و شوکت پناه جلالت و عظمت دستگاه نقاوهٔ دودمان سلاطین خلاصه خاندان خواقین معزاً للسلطنة والشوکة والخلافة والعظمة والعز والامتنان عبدالمؤمن سلطان که بعضی از آن مشعر بر صلح وصلاح و برخی مبنی بر جنگ وجدال بود در اسعد زمان رسید و بمطالعه آن مسرور گردید.

آنچه در باب نزول اجلال وتوقف رایات عظمت واقبال نواب همایون ما در چمن بسطام وتشریف شریف ایشان در ولایت نیشابور اشاره فرموده‌اند پوشیده نماند که اردوی کیهان پوی ما در ییلاق علی بلاغی نزول داشت ومتوجه قرار مهمات مازندران و آن حدود بودیم که مژده تشریف شریف ایشان بقرابالچق و لشکر فرستادن برسر جماعت گرایلی که ازجمله منسوبان این دودمان خلافت نشان‌اند رسید. بجهت استماع این خبر از ییلاق مذکور کوچ نموده بسرعت و استعجال تمام متوجه بسطام شد چمن مذکور را مضرب سرادقات شوکت واجلال گردانیدیم واراده آن بود که از آنجا متوجه گشته باایشان درقرابالچق ملاقات فرمائیم دراین اثنا خبر رسید که از آنجا معاودت فرموده بحوالی مشهد مقدس معلی تشریف برده‌اند متعاقب ایلچی ایشان رسید ویك جلد مصحف که برسم یادبود فرستاده بودند رسانید چند روزی جهت قرار مهمات استراباد درچمن مذکور توقف نمودیم میخواستیم ایلچی ایشانرا روانه فرمائیم که بسمع اشرف رسید که ایشان باز از حوالی مشهد معاودت فرموده‌اند بمجرد استماع آن باستعجال تمام متوجه شدیم که مبادا چون خبر توجه رایات نصرت آیات بایشان رسد معاودت فرمایند و تلاقی فریقین دست دهد که فرستاده و نامه نامی ایشان روز یکشنبه بیست و نهم شهر ذیقعدة الحرام درجاجرم رسید.

۱ـ نقل از منشآت عبدالحسین نصیری طوسی صفحه ۲۵۱ (نسخه عکسی کتابخانه ملی)

شرحی که در باب صلح وجنگ نوشته‌اند اولاً آنچه درباب صلح قلمی فرموده‌اند که بقاعدهٔ سلطانحسین میرزا واوزن حسن مقرر بوده معمول شود برضمیر شریف مخفی نماند که سلطان حسین میرزا را که ازسلاطین جغتای است بشما نسبتی واوزن حسن را که ازپادشاهان ترا کمه است بنواب همایون مامناسبتی نیست . اگر فیمابین صلح قرار می‌باید بدستوری کـه میانه نواب جنت‌مکانی علیین آشیانی شاه بابام(۱) انارالله برهانه و پادشاهـان مرحوم کستن قراسلطان وپیر محمد خان که ازاقوام نزدیك آن زبده دودمان سلاطین چنگیزاند قراریافته بود که خراسان داخل ممالك محروسه شاهی وماوراء النهر بدیشان متعلق بوده باشد هریك برسنت سنیهٔ آبا واجـداد عظام خود عمل نموده رفع نزاع وکلفت فرمائیم وبواسطه رفاه‌حال مسلمین درمقام نزاع وعناد نبوده باشیم اولی وانسب خواهد بود . اگر بدین نوع صلح راضی نبوده باشند بطریقی که میانه جد اعلی نواب همایون ما وپادشاه مرحوم شاهبیك خان (۲) ونواب جنت مکان علیین آشیان شاه بابام وخان مغفور عبید خـان جنگ واقع شده وتلاقی فریقین دست داده بموجب حدیث صحیح حضرت نبوی علیه‌الصلوة والسلام که «لاتثنی شیئ الاوقدتثلث» فیمابین نواب همایون ما وآن جلالت وشوکت‌پناه نیز روی خواهد نمود . وچون درکتاب شریف قید شده که بمدد وکومك وحمایت دیگری مهمات سلطنت قرار نمی‌یابد ولشکر بسیار و کم را دخل درثبات دولت وفتح ونصرت نیست توفیق ازجانب حضرت قادر بیچون وخالق کن‌فیکون است . از اول طلوع آفتـاب دولت بیزوال این دودمان خلافت مکان تـا ایامی که زمام سلطنت این خانـدان بکف اختیار نواب همایون مادرآمده هرگزهیچیك ازامور بامداد سلاطین وخواقین روی زمین ،

۱ـ مقصود شاه طهماسب صفوی است .

۲ـ مقصود شیبك خان اوزبك است که درجنگ باشاه‌طهماسب بقتل‌رسید وشرح آن گذشت.

بتوفیق حضرت رب العالمین ، محتاج نبوده‌ایم ودرجمیع موارد پناه به پادشاه علی الاطلاق و مالك الملك بالاستحقاق برده‌ایم وازروح مقدس حضرت خاتم الانبیاء والمرسلین علیه الصلوة والسلام و ارواح مطهرات حضرات ائمه اثنی‌عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر اعانت جسته برحسب اراده بمدعا ومقصود خود رسیده‌ایم واینمعنی نیزشاید که بریشان ظاهرشده باشد که همیشه ازخوانین وسلاطین معدلت آیین جمعی که بجهت حوادث روزگاراز تخت سلطنت بخاك مذلّت افتاده‌اند بدین دومان ولایت‌نشان ملتجی گشته بمدد وهمراهی منسوبان این درگاه باوج مدارج سلطنت واجلال رسیده‌اند . حالانیز بموجب آیت وافی‌هدایت «ومن یتوکل علی الله فهوحسبه» توکل برخالق جزو و کل فرموده‌ایم و میانه ماوایشان بعد مسافت بقرب مبدل گشته از ایشان لایق آنست که بازمعاودت نفرموده درهرمحل که صلاح دارند قراری دهند که تلاقی فریقین واقع شود که بهرنوع اراده وخواست حضرت حق سبحانه‌وتعالی بوده باشد بمقتضی آیه کریمهٔ «وما النصر الامن عندالله» بعمل آید .

وچون منازعه سلطنت‌وجهانداری فیما بین نواب همایون ماوآن نقاوهٔ دودمان خوانین است ولشکروعساکر طرفین گوینده کلمه طیبه لااله الاالله محمداً رسول الله اند اولی آنستکه درروز جنگ که صفها راست شودنواب همایون ما ازصف لشکرخود بمیان معرکه در آمده بایکدیگرطرید ونبردفرمائیم تاخدای تبارك وتعالی بهرکس نصرت داده‌باشد غالب گشته الکاولشکرجانبین در کل از آنکس بوده باشد وچندین‌هزارنفس ازبندگان‌خدا ومسلمانان درمیانه ضایع‌نشود ووبال خون ایشان در گردن ما و ایشان نبوده باشد :

بیا تا نبرد دلیران کنیم — درین رزمگه جنگ شیران کنیم
به بینیم کزما بلندی کراست — درین کار فیروزمندی کراست

هذا ماعهدنا اليك والعهدة فى الدارين عليك . »

چنانکه گفتیم مضمون این نامه محکم ومتین موجب شد که عبدالمؤمن‌خان درجای خود نشیند واز درصلح درآید ودرجواب نامه شاه‌عباس باذکراین جمله که « باآل‌علی هرکه درافتاد برافتاد » در آغازمکتوب متنبه میشود که محاربه بادودمان صفوی بمصلحت نیست. خان‌اوزبك پس‌ازذکر القاب مطول ورعایت‌ادب واحترام وبزرگداشت مقام پادشاه ایران که اورا غالباً « آن برادر » خطاب میکند چنین مینویسد :

« .... بعده مکشوف رای‌عالی بوده باشد که کتابتی دراینولاارسال نموده بودند رسید ومضامین آن معلوم شد برخاطر عاطرمخفی نماند که مراجعت عساکر منصوره بجانب ولایت جام بنابربعضی مصلحت واقع شده و در کتابت خود آن برادر چنین نوشته‌اند که بمضمون حدیث این مرتبه نیزفتح بجانب ما خواهد شد آری مضمون حدیث راست است .

اکنون‌مناسب دولت‌آن برادردرآنست که درمشهد مقدس‌وآن نواحی بسیارتوقف نکنند چراکه پدرکلان آن برادررا درجام فتح میسرشده است ومزارحضرت شیخ‌جام وشاه قاسم‌انوار (۱) وبعضی اعزه

---

(۱) سیدعلی‌بن‌نصربن هارون‌بن ابوالقاسم تبریزی ملقب به‌معین‌الدین معروف‌به‌شاه قاسم ازاکابرعرفای صوفیه درقرن هشتم ونهم هجری است وی دست‌ارادت بشیخ صدرالدین جانشین و فرزند شیخ صفی‌الدین اردبیلی داد ودر راه سیر وسلوك وطریقت و ریاضت ازپیروان و مشتاقان مخصوص وی گردید واز طرف استاد وپیر روشندل خود به قاسم‌الانوار ملقب‌شد . شاه قاسم‌انوار درهرات نفوذی عظیم یافت ولی‌چون بایسنقر میرزا ازوی بدگمان شدپس ازچندی سیروسیاحت دربلخ‌وسمرقند اقامت گزید وازجمله مقربان‌الغ بیك شد وسپس هنگام مراجعت بزادگاه خویش درقریه‌ای از نواحی جام (فوزگرد) روی‌از اینجهان برتافت . . (سال۸۳۷هجری)دراواخرقرن نهم امیر علی‌شیر نوائی برمزار وی درقریه لنگر عمارتی نیکو بناکرد این‌عارف نورانی در شعر وادب نیز ذوق وقریحه‌ای بسزا داشته چنانکه منظومات ومثنویاتی بنام انیس‌العاشقین ومقامات ـ العارفین و همچنین دیوانی شامل غزلیات و رباعیات دارد که بیشتر شامل پند و نصیحت و افکار صوفیانه است این ابیات از اوست :

ازهرطرفی چهره‌گشائی که منم — در هر صفتی جلوه‌گرآیی که منم
با این همه‌که گاه غلط میافتم — نادان کس و بله روستائی که منم

که دراینجا آسوده‌اند میتوان زیارت کرد واین سخنان را محض دولتخواهی خوددانند که‌دراینجا اصلاً غرضی‌وخصومتی نیست‌ونخواهد بودومعلوم خاطرشریف بوده باشد که ازعشایربل اقارب اینجانب این داعی بجان آمده‌است شایددر بعضی‌تواریخ این‌مصلحتها بنظر آن برادر آمده باشد ویقین‌دانند که‌کارد باستخوان رسیده است.

حق‌علیم وعلام است کـه دربن‌سخنان اصلاً کذبی‌نیست امید است که بزودی‌حقیقت معلوم‌شود وبدیداریکدیگرمشرف خواهیم‌شد وبخاطرآن برادرپوشیده‌نماند که درمشهدمقدس چند کس گذاشته‌ایم بنابرمصلحت است‌نه ازبرای جنگ وجدال . فامـا این داعی درمیان خراسان وماوراءالنهرسدی بودا کنون خراسان تعلق بملازمان دارد اگراین سخنان تصدیق نکنند سیادت‌مآبی میرزاخواجه را درحضور خودطلب نموده این کتابت‌را نموده واقعات‌را ازمشارالیه تحقیق نمایند که راست است‌یادروغ . دیگرآن فقیررا اگررخصت دهندعین صواب خواهد بود . ایام دولت‌وسلطنت مخلّدباد بالنبی‌وآله الامجاد . »

چنانکه قبلاً یادآورشدیم شاه‌عباس درآن زمان کـه مشغول استقرارنظم ورتق وفتق امور در نواحی آذربایجان وعراق ودیگر نواحی مغشوش ایران بود اوزبکان بمناطق شرق ایران بخصوص خراسان میتاختند وهمینکه پـادشاه مقتدر صفوی با لشکریان خود برای قلع و قمع آنان بدانصوب عـزیمت میکرد سران اوزبك که تاب مقاومت‌درخودنمی‌یافتند فرار رابرقرار ترجیح داده وپس‌از قتل‌و غـارت عده‌ای ازنفوس آنسامـان بماوراءالنهر برمیگشتند وباآنکه ضمن بعضی از نامه‌ها چنانکه نمونه‌ای ازآنرا دیدیم اظهار خلوص و برادری میشد هیچگاه شاه‌عباس از رفع گزند وآسیب آنان جمعیت خاطر نداشت بلکـه هر چندوقت یك بار تجاوزاتی از طرف اوزبکان بوقوع میپیوست وچنـانکه درنامه‌هـای آینده خواهیم‌دیداین گروه غارتگربدفعات بنواحی مشرق‌تاخته وشاه‌عباس بعلت سرعت

حرکت آنان درمراجعت بدیارخویش ، فرصت تلاقی و مواجهه سپاه خود را با اوزبکان ازدست میداده است .

اعمال وحشیانه ورفتار مشکوك ومزورانه سران اوزبك شاه عباس را وادار کرده بود که همواره مراقب آن حدود بوده باشد . در مکاتباتی که بین امرای اوزبك وشاه عباس مبادله شده خدعه و تزویر اوزبکان و کینه توزی ونیات پلید آنان وتندی وخشم وبی‌تابی پادشاه نیرومند صفوی که گاه با طعن و کنایه واستهزاء اعمال ورفتارشان را نکوهش میکند و گهی آنان را بمسالمت وترك فتنه وآشوب متوجه ساخته وسران غارتگر را بمجازات و عقوبتی که امرای گذشته بدان دچارشده‌اند تهدید میکند .

در این مکاتیب که ما آنرا از منشآت ایواغلی حیدر وعبدالحسین نصیری طوسی بدست آورده و بتدریج بنقل آنها میپردازیم میتوان بوضوح وروشنی مناسبات وروابط شاه عباس را با امرای اوزبك وهمچنین حوادثی را که در جریان این روابط بوقوع پیوسته ونیز مسائل ونکات اخلاقی واجتماعی واختلاف وچگونگی عقاید وافکار طرفین را بنظر آورد ودربارهٔ آنها بمطالعه و تحقیق پرداخت .

اکنون کار خود را با نقل نامه شاه عباس اول بعبدالله خان اوزبك پدر عبدالمؤمن خان آغازمیکنیم وتوجه میدهیم که همان خصوصیات ومشخصاتی که ضمن نقل جواب شاه عباس بعبدالمؤمن خان ذکر کردیم در نامه‌های دیگر پادشاه مقتدر صفوی هویدا ومشهود است .

نامه شاه عباس اول به عبدالله خان اوزبك

«مصداق سیاقش آنکه درین چندسال که جدبزرگوارم غفران الله تعالی بمغفرته رخت اقامت وسریر رفعت بدارالسرورجنت کشیده، اللهم ارزق جمیع المؤمنین ، اولیای دولت قاهره نواب اشرف اعلی بسبب حراست ممالك عراق ودفع ورفع مخذول العاقبتی چندنمك حرام و

سرانجام مهام کرام سلطنت و تنقیح امور مستحسنه سرکار مستطاب عالی مابحر است و محافظت ممالك خراسان که مقر خلافت و مستقر سلطنت آبا و اجداد عظام کرام نواب کامیاب ماست نپرداخته جمعی آخرت بدنیا فروخته تنگ چشم مذموم الادب معدوم الحسب که از کسوت انصاف معرّا و ازصفت نصفت مبرّا اند عرصه کارزار را از گردان نهنگ افکن وشیران فیل تن تهی دیده بمقتضی این حدیث که چون فضای مبارزت از عقاب بلندپرواز شجاعت تهی ماند کرکس ناکس هوای پرواز و دور زدن گیرد وهنگامیکه بیشه مردی ازهژبران شیرشکار خالی ماند روباه غدار بجلوه درآید وغریدن گیرد ودست تصرف باخذ ممالك خراسان دراز کرده خانهای مساکین معدوم الاستطاعت وعجزه قلیل البضاعت را بلوث ایمان خود ویران ساخته‌اند و حضرت واجب الوجود را منتقم حقیقی ندانسته و سپهر دوار را متغیر نشناخته داد خرابی داده‌اند وهیچ از وقایعی که عارض حال شیبك خان وعبیدخان بوده‌اند اندیشه ننموده‌اند.

لهذا پشت برپشت سیلی تأدیب و طبانچه تنبیه غفران پناهم خورده هنوز خاری که ازقبور عساکر اولاد چنگیز میروید باستغفار زبان میگشاید ولاله که ازصحرای دشت که محل جنگ وجدال ایشان بوده سرمیزند داغ تأسف برسینه وپیراهن پشیمانی دریده دارد نظم :

همان منزلست این جهان خراب که دیده است میدان افراسیاب

بارها خود را برسنگ محك زده همه قلب آمده اید وهنوز تجربه نگرفته اید ودر وادی خود متشکی اید . نظم :

من آنم که جدم بهنگام کار برآورده ازجان دشمن دمار
همان زور بازو که دیدی بجاست همان رمح شیرافکنم اژدهاست

لهذا مضی مامضی اگر من بعد پای تردد ازحد خود بیرون ننهند وبادغرور ونخوت که لازمه اهل جهان وقاعده اهل ضلالست در دماغ

استکبار نینداز ند از آنجا کــه شفقت و عفو شاهانه نواب کامیاب اشرف اقدس ماست قلم عفو بر جریده عصیان و اعمال ناصواب ایشان میکشیم و در خرابی وفتنه نمیز نیم تا رعایا و متوطنه هر ملك در ظل رایت و پناه حمایت نواب همایون ما بفراغ بال تمام قیام توانند نمود که گفته‌اند . نظم :

بصلح ار فروزند شاهان چراغ — شود شهری و لشکری را فراغ
وگر رو بمیدان کین آورند — بلا ز آسمان برزمین آورند

والاّ که پنبه غفلت از گوش هوش بیرون نمیاورند و بـه بسیاری سپاه خود مغرورند و از آنجا که دیانت و خدا ترسی نواب همایون ماست مظلمه خرابی طرفین ازذمه خود ادا نمودیم .. وعرصه کارزار ومیدان جدال قرار دهند که ازسپاه بسیار و معدودی چنداوزبك تبه کار بیم نداریم که «من فئة قلیله غلبت فئة کثیره باذن الله» کلام ملك علام است و چراغ اگر هزار باشد نزد صبح صادق کاذب الشعاع است . نظم :

نیم از هجوم شمـا ترسناك — ز بسیاری وحش صحرا چه باك

آماده رزم باشید که رسیدم :

اگر دوستی جام لعلست و بزم — اگر دشمنی تیغ تیز است و رزم

والسلام .

درنامه دیگری که شاه عباس بعبدالله خـان اوزبك نوشته لحن آن تاحدی دوستانه و مسالمت آمیز است . شاه عباس دراین مکتوب پس از ذکر مقدمه‌ای درباب عدل و احسان و فراهم ساختن وسایل رفاه و آسایش خلق و تحصیل اجر و ثواب اخروی درخصوص آزادی وحفظ جان ومال حجاج که قصد زیارت بیت‌الله‌الحرام را دارند و فرستادن آهو و آهو بره و نیز تذکار بعضی نکات و مسائل اخلاقی واجتماعی مطالب و سخنان سودمندی بمیان آورده که ازنقل آن نمیتوان صرف نظر کرد .

این نامه که ازمنشآت حاتم بیك اردوبادی است بعدازعنوان والقاب ومقدمه کوتاه چنین آغاز میشود :

«... ثبات عاریتی دنیای فانی که عهدش را وفائی وجاهش رابقائی نیست در نظر همگنان وخردمندان ظاهر وباهر وبرضمیر انور وخاطر فیض گستر نسبت بخاندان طیبین طاهرین وسلسلهٔ اولیـا واصفیا ظاهر خواهد بود ودرطی مراسله ونامه محتاج باظهار نسب وحسب نیست اقتدا بسنّت سنیّه آباواجداد عظام کرام نموده باوجود صغرسن وقلت تجربه ایام برذمت همت شاهانه فرض عین وعین فرض نموده ایم وهمیشه ملحوظ خاطر آنست که ازمضمون «الفتنة نائمه لعن الله من ایقظها» احترازفرموده محرك ومجدد فتنه وقتال نبوده باشیم ودرتسکین نائره آن سعی مشکور وجهد موفورمبذول فرمائیم که دریوم لاینفع مال وبنون دنیوی مخاطب ومعاقب نگردیم وبشکرانه این موهبت عظمی که : خداوندی که مارا سروری داد- میان اهل عالم برتری داد- ازغرض ومدعای دنیوی گذشته خیر بندگان خدا ورفاه حال مسلمانان منظورنظر کیمیا اثرست ونیت خیر امنیت بجهةرضا وخشنودی خالق کن فیکون مصروف داشته قرارداد خاطر آنست که بنوعی سلوك فرمائیم که جمیع رعایا وبرایا و وضیع وشریف وجوان وپیـر وصغیر و کبیروغنی وفقیر ازآشنا و بیگانه و موافق ومخالف ازتوجه واحسان بیکران ومعدلت وامتنان بی پایان از آشوب دوران فارغ وآسوده ودرظل مرحمت وعاطفت ازتندباد حوادث مرفه وغنوده باشند وصدق این اقوال مشاهدآنکه دریـن ایام کـه جمع کثیر ازعساکروسپاهی متعلقه بدان طرف گرفتار غـازیان و لشکری گشته بودند اکثررا آزاد گردانیده رخصت معاودت بـدیار و اوطان خودفرموده ایم ویك دوسه مرتبه که توجه بجانب خراسان فرموده درمحالی که درتصرف منسوبان ایشانست نگذاشته ایم که ازعساکرمنصوره آسیبی بعجزه وسکان آنجا رسد برضمیر انور ظاهرشده خواهد بود واگرچه دراین ایام که درمابین بجهت امور نامـلایم دنیوی فتنه وفساد چندروزی دست داده وحشت وبیگانگی بجایی رسیده که گنجایش ارسال مراسله ونامه

ورسول وسفیر نداشت امّا چون درینولا ایالت پناه عمده الملکی مقرب‌السلطانی قلباً باکوکلتاش یکی ازمردم خودرا باتحف وهدایا وعرایض بدینجانب فرستاده ودر طی عریضه اشعار بدان نموده بود کـه مردم آنولایت اراده وآرزوی طواف بیت‌الله‌الحرام زادها‌الله شرفاً وتعظیماً وزیارت مدینه‌خیر الانام علیه‌الصلوة والسلام‌دارند وحصول این‌مقصداقصی بسبب اینکه ابواب آمدشد مابین که باعث رفاهیت مسلمانان است بجهت نایره فتنه که‌ازجانبین‌اشتعال‌پذیرفته مسدود گشته واین‌مقصد درعقده تعویق افتاده‌از بیم‌خوف‌یوم یقوم‌الحساب ومضمون آیه عظیمه ومن‌اظلم ممن‌منع‌مساجدالله‌بخاطرما خطور نمود که‌نزاع وکلفت‌بواسطه حب‌جاه ومملکت فیمابین آن خان‌عظیم الشأن ودودمان چنگیزخانی‌واینجانب واقع‌است‌راه مکه‌معظمه‌ومدینه‌مشرفه چرامسدود بوده‌باشد مسلمانان وعبادالله رادرمنازعهٔ مابین‌چه دخلست که اموروا‌جبی رابجای نتوانند آورد ووبال آن در روزجزا درگردن شماوما‌بوده باشد . بجهت دفع حجت وخوف روزقیامت که درآن روزمیانه شاه وگدا فرقی‌نیست‌لازم نمود که یکی‌ازمعتمدان این دودمان را روانه ملازمت سامی فرموده بخدمت سامی‌اعلام‌فرمائیم که مردم‌آن دیاررا امرفرمایند که هرکس ازوضیع‌وشریف ورعیت وسپاهی‌اراده طواف‌مکه معظمه ومدینه‌مشرفه داشته باشند بلادغدغه احرام‌بسته متوجه شوند که درممالك محروسه آزارومضرتی بدیشان نمیرسد ومقرر فرموده‌ایم کـه اعزاز واحترام بجای‌آورده سالماً‌غانماً‌روانه سازند تجارومترددین نیزبفراغت خاطر آمدشد نمایند که بجهت‌عداوت و کدورت طرفین احدی رایارای آن نیست که حجاج بیت‌الله الحرام وزوارمدینه مشرفه حضرت سیدالانام وتجارومترددین‌رامانع گشته آزارنمایند بدینجهت رفعت پناه محمد قلی‌بیك ایشك آقاسی خاصه شریفه راروانه خدمت فرموده باعلام این مقدمات که باعث ثواب‌دارین‌است مبادرت‌نمودیم . اگرکلفت‌و کدورت

رامنظور نفرموده مضمون «گه صلح صلح و گه جنگ جنگ» ملحوظ خاطرانور بوده باشد ثواب آن بروزگار فرخنده آثار ایشان وما عاید خواهد گشت. توقع و ترصد دیگر از عدالت و مرحمت آن زبده سلاطین چنگیز آنست که چون آهو و آهو بره از ایامی که اینجانب طفل بود الی سن تمیز درخدمت مامیبودند در فترت هرات همراه عساکر آن خان عالیشان رفیع مکان بجانب دار السلطنه بخارا افتاده‌اند والدهٔ پیری که حق خدمت او در ذمت نواب همایون ما بسیارست درین دیار دارند پیوسته ازغم فراق فرزندان گریان و نالان است. اگر عنایت فرموده مقرر فرمایند که مشار الیه بمساعدت سعادت آن عالیحضرت فلك رفعت رخصت العود.. یافته بمقتضای حب الوطن من الایمان عنان ارادت او بصوب مسکن قدیم معطوف گردد هر آینه ضمیمه سایر مآثر جهانداری گشته دعای خیر والدهٔ پیر او که همیشه ازفراق فرزند باسوز و گداز است چون دیدهٔ هجران کشیده او بدیدار فرزند منور گردد بموجب «ان دعاء المهجورین مستجاب» بروزگار عدالت آثار آن خاندان معدلت شعار عاید گشته بهدف اجابت مقرون خواهد گردید ومخلص نیز بسبب این لطف که دیده آن پیر عاجز بدیدار فرزندان روشن میگردد ممنون خواهد بود.

چون غرض ازایراد این مقدمات رفاه حال مسلمانان ودفع حجت بود زیاده ازین چه اطناب نماید وعاقبت جمیع مسلمانان بخیر وخوبی باد. والسلام».

پس از چندی این مکاتبات که برای ایجاد مناسبات وروابط حسنه ردوبدل میگردید رنگ وصورتی دیگر بخود گرفت بخصوص در نامه‌های عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان اوزبك آثار دوروئی و کینه وعناد مشهود میگردد.

درنامه‌ای که عبدالمؤمن خان بشاه عباس مینویسد وماقسمتی از آنرا نقل میکنیم پیداست که هنوز خان اوزبك ازخیال خراسان منصرف نشده و ترصد شاه‌عباس واعزام

سریع سپاهیان وی را برای حفظ حدود خراسان زیان بخش جلوه میدهد و باخودستائی واظهار غرور وقدرت وتعیین قلمرو وسیع فرمانروائی خویش و تاکید در فرستادن یك تن ازسران چنگیزی وفرزندش که درزمان شاه طهماسب بدربار ایران پناهنده شده بودند شاه عباس را برمیانگیزد و موجب میشود کـه آن پادشاه پاسخی تند و خشم آگین باین نامه بفرستد . اگرچه بعضی قسمتهای این جواب بطعن و کنایه آمیخته است چنانکـه شاه عباس خودرا برای دیدار وشوق ملاقات باوی بی‌تـاب نشان میدهد .

عبدالمؤمن خان بعداز القاب ومقدمه‌ای کوتاه چنین مینویسد :

« ... امروز بحمدالله که ممالك قبچاق ومرغاب وکاشغر و بدخشان وماوراء النهر واندجان و خوارزم وخراسان بلامساعد غیری در تحت تصرف بندگان ماست و بساط روی زمین جولانگاه یکران ما سلاطین عالم وملوك اطراف مطیع ومنقاد وفرمانروای ما بحسب اراده و نهج مراد سروران آفاق امرونهی مارا گردن نهاده‌اند و گردنکشان عـالم در آستانه ما بسر ایستاده‌اند بیت :

جهان زیر فر کلاه منست — زدریا بدریا سپاه منست
بسیط زمین تنگ برلشکرم — ملوك جهان صف‌زده بردرم
که ازجان نه‌منقاد فرمان‌ماست — بروی‌زمین حکمرانی کجاست

غرض از تحریر این مقدمات و تلقین این مقالات آنست که پارسال بجهة استحکام اتحاد و یگانگی تحف وهدایا بین الجانبین استحکام چنان یافت که بسخن افواه افساد جمعی از ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض که بنابران جز خلل ونقصان راه نیابد و باوجود آن بتحرك بعضی جاهل ازعاقبت وامل ، خودرا تصدیع داده عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف ساخته بی آنکه مقصدی ومطلوبی که درضمیر ایشان بوده باشد حاصل شود بازمراجعت نمودند وانواع خسارت وزیادتی بجمعی ازسپاهی و رعیت وعجزه راه یافت .

دراین ولا نورمحمد خان وولـد آن حاجیم خان ازروی اضطرار و گمراهی باراده آنکه منازعت انگیزی نمایند رجوع بدانصوب نموده اند و ماحصل آن جماعت بر گشته روز گار برهمگنان روشن وهویداست یقین است که از کمال بی‌دولتی کار این طبقه بکجا منتهی خواهدشد .

اگردرمیانه عهدوپیمانی که مسطورمکتوب شده بودخلل بدان راه نیافته آن طبقه را گرفته محبوس اعتمادان خودساخته بدرگاه عالم پناه ما فرستند...»

اکنون منتخبی از جواب شاه عباس کبیر را باین نـامه درج میکنیم :

بعداز عنوان ...

« بشاهان نوشتن چنین نامه‌ها سراسر بود عیب فرزانه‌ها
مگر قول استاد نشنیدهٔ چنین نامـهٔ را پسندیـدهٔ
«بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد »
اگر پادشاهی نسب پیشه کن وگر ازسپاهی ادب پیشه کن
بدان نزد شاهان عالیمقام که‌هست‌این‌چنین‌نام عیب تمام

« ... ممالک‌ستانا اگراراده پادشاهی وفکرمملکت گیری داری پای استقامت دردامن صبرمیباید پیچید که مانیز بهیچ چیزمقید نشده بسرعت‌تمام بملازمت میرسیم نه آنکه بقاعده‌پارسال که هنوزاز آفتاب عالمتاب علم‌اژدها پیکرماائری ظاهرنشده بود کـه چون بنات‌النعش پراکنده وغایب شدند . غرض که دگراز ذوق ملاقات طاقت طاق‌شده وازشوق وصال ماه مهجوری درمحاق افتاده ! بتوفیق قادر ذوالجلال و ایزد متعال درهرمحل که نصیب بوده‌باشد ملاقات‌خواهد شد ...

« ... برعالمیان‌روشن وهویداست که‌حضرت قادرباکمال وایزد متعال جمیع خلق‌الله را بطفیل خاندان محمد رسول‌الله که جدوآبای ماست آفریده است ویقین که هرجاهل غافل وبی‌عاقبت بیحاصل که

روی نیاز ازین آستان بگرداند خسرالدنیا والآخره خواهد شد .

چندبیت قلمی نموده بودید که : ـ زدریا بدریا سپاه منست . بدان ممالك پناه پوشیده نماند :

که‌چون صبح صادق‌شود آشکار — کشد لشکر لیل صف بر کنار
چو پیدا شود رایت آفتاب — کشد ماه رخشنده رو در نقاب
اگرفی‌المثل‌از کران تا کران — شود بحروبر پر ز مرغابیان
ز پرواز شهباز فرخنده بال — بود طاقت صبرشان ازمحال
کجا بودهٔ درشمار حساب — کجا بودهٔ باشهی همرکاب ؟
کجا بودهٔ در مصاف شهی — کجا مجلس‌افروختی با مهی ؟
بکن پندجوئی مکن ترکتاز — بحد گلیمت بکن پا دراز
عنانکش شو ای کودك خیره‌سر — که طفل ازدویدن درآید بسر
بتوفیق فرمان ده ذوالجلال — بامداد حی الذی لایزال
نمایم بتو روز تار آنچنان — که احسنت گویند کرّوبیان

ودیگر آنچه درباب فرستادن چنگیزیان‌واخراج نمودن‌ایشان ازقلمرو اینجانب فرموده بودندنزد همگنان اظهرمن‌الشمس است که پادشاهان عالیمقدار وسلاطین نامدار گردون اقتدار که پناه باستان نواب‌کامیاب همایون علیین آشیان شاه بابا ام انارالله برهانه‌آورده‌اند بچه طریق رعایت ایشان نموده برسریر خلافت و شهریاری متمکن ساخته‌اند وهمت‌عالی‌مصروف برآن است که بتوفیق‌الله تعالی وبعنایت ائمه معصومین علیهم‌السلام پادشاهان چنگیزی رابرسریر خسروی و دادوری متمکن‌سازد .لایق آنچنان‌است که ممالك‌ایشان‌را که بغیرحق وحساب متصرف شده گرفته‌اندبی‌ماجرای‌فسادبو کلاءایشان‌وا گذارند واگر درین باب تعلل واقع شود فرمان قضا جریان صادر گردد که موازی‌سی‌هزارسوارقزلباش نامداردرملازمت‌نواب‌کامیاب برخورداری اخوی‌ام محمدقلی‌سلطان فرستاده اهل‌وعیال اورا اسیر کرده بدرگاه

گیتی‌پناه ما فـرستد وخود بنفس نفیس برادر اعز ارشد ارجمنـد سعادتمند خلاصه اولاد چنگیزخان نورمحمد خان بالشکرهای‌عراق وفارس و کرمان وخوزستان‌و گیلان ومازندران‌واسترابادوغیره جمع نموده‌ممالك اورا بنوعی‌تاخت وتازان نمائیم که تاقیام قیامت‌بر صفحهٔ روز گار بماند.

واگر اراده نمائی که ازغرقاب لشکر قیامت اثر کشتی مراد بر کنار کشی ازعقب ایلغار نموده جهان برتوتنگ وتاریك سازیم و اگرپناه بظل حمایت خسروهندوستان بری بدو نیز کتابت بنویسیم که ترا طوق‌وزنجیرخذلان کشیده بدرگاه گیتی‌پناه‌ما فرستدوخاطر باین‌خوش نسازی که دوسه نفرازملازمان این‌آستان‌درقلعه خراسان بواسطهٔ بی‌آذوقگی بدست ایشان گرفتار شده‌اند.

منت‌آنچه خوبست کردم پیام تودانی‌وتدبیرخود والسلام»(۱)

با آنکه شاه عباس با تدبیر وکاردانی خاصی میکوشید که خان اوزبك را به‌ترك مخاصمت وغارتگری وادار سازد و گاه بمسالمت واظهـار دوستی و گهی بنکوهش وتهدید تاحدی از آتش‌فتنه وبیداد اومیکاست معهذا چاره‌ای جزانتخاب راه جنگ ومحاربه درپیش نبود وبهمین جهت سرانجام در یکی از دفعاتی که عبدالمؤمن درنواحی‌خراسان‌بحمله وگریز میپرداخت باسپاهیان قزلباش مواجه گردید وپس ازشکست سختی که درلشکروی راه یافت‌وچندتن ازسران اوزبك اسیرودستگیرشدند خود بالشکرشکست‌خورده روی بهزیمت‌نهاد وخراسان‌ازنعمت امن وامان برخوردار گردید.

شاه عباس پس‌ازمقهورساختن اوزبکان برای‌نمودن تسلط واقتدارخویش بر سراسر کشورنامه‌هائی بپادشاهان ممالك همجوارازجمله جلال‌الدین‌اکبرپادشاه هند وسلطان محمد جانشین سلطان مرادسوم پادشاه عثمانی‌مینویسد وضمن‌ارسال

---

(۱) نقل از منشآت حیدربیك ایواغلی. نسخهٔ خطی متعلق بدانشمند محترم‌آقای دکتر مهدی بیانی.

این نامه‌ها بسران کشورهای مذکور توجه میدهد که سرکشان و گردن فرازان بتدریج مغلوب ومقهور میشوند وعموم رعایا واهالی کشور و«عامهٔ متوطنان ملك ایران ربقه فرمانروائی وجانسپاری بر رقبه‌دل وجان انداخته مشمول عواطف ورهین الطاف گشته درظل معدلت غنوده‌اند» ودیگر کسی‌را زهره آن نیست که پای از گلیم خویش بیرون نهد درنامه‌های مذکور برای ایجاد روابط دوستانه مطالب وسخنان مودت آمیزی بمیان آمده وسران این کشورهارا بتحکیم رشتهٔ الفت ووداد ترغیب وتحریض کرده است.

چنانکه گفتیم شاه عباس دراین نامه‌ها ضمن طرح مسائل اجتماعی واخلاقی وسیاسی از غلبه بر مهاجمین ومعاندان ستمگر از جمله عبدالله خان وفرزندش عبدالمؤمن خان یاد کرده وسختی عقوبت وخذلان بد کیشان سیه روز گاررا گوشزد کرده است.

اکنون برای نمونه یکی ازمکاتیب مذکوررا که شاه‌عباس کبیر برای سلطان محمد پادشاه عثمانی نوشته وپس ازاظهار تأسف وتسلیت دربارهٔ فوت پدرش سلطان مراد سوم ضمن شرح وتذکار مطالب مذکور جلوس اورا نیز بتخت سلطنت تهنیت گفته‌است بارعایت اختصار وحذف بعضی مضامین مکرر مورد مطالعه قرار میدهیم: (١)

نامه شاه عباس بسلطان محمد پادشاه عثمانی

بسم‌الله الرحمن الرحیم تبارك الذی بیده الملك وهو علی کل شیئ قدیر الذی خلق الموت والحیات لیبلوکم ایّکم احسن عملاً وهو العزیز الغفور.

عنوان نامه نامداری حمد ایزد متعال وستایش مالك الملکیست که «تؤتی الملك من تشاء» وصف جلال قاهریت اووطغرای صحیفه کامکاری مبنی بر ثنای حضرت ذوالجلال وسپاس قادر لایزالیست که «تنزع الملك ممن تشاء» نعت کمال مختاریت اوست وبمقتضای «خلق الانسان علّمه

(١) از منشآت اعتماد الدوله حاتم بیك اردوبادی نقل از مجموعه مکاتیب ایواغلی حیدر بیك.

البیان» و بموجب «کُلّ من علیها فان ویبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام» حیات‌وممات جمیع خلایق ازشاه‌و گدا ضعیف‌وتوانا درقبضهٔ قدرت واقتدار اوست عظم سلطانه وبهر برهانه. بیت :

آنکه نمردست و نمیرد خداست   وانکه تغیّر نپذیرد خداست

وحکمت کامله‌اش نظام‌عالم وانتظام امور بنی آدم رابنصب‌سلاطین نامدارمعدلت شعارمنوط ومربوط گردانید مصدوقه «السلطان العادل ظل‌الله» مؤکداین معنی‌است وعنایت شامله‌اش مبارزان میدان جهاد وغازیان معرکه اجتهادرا بمدلول «فضل‌الله المجاهدین علی القائدین درجةً» مقرر فرمود .

وصلوات زاکیات ودرود نامعدود نثاروایثار روح مطهرحضرت سرورانبیا وسرخیل اصفیا بهترین کاینات وخلاصه موجودات که رتبه عالیمقدارش ازفحوای «کنت نبیاً وآدم بین الماء والطین»پیداومرتبه بلندش ازمضمون «وما ارسلناك الا رحمةً للعالمین» هویداست ...»

«... تحف دعوات مخالصت آیات که باعث تجدید مبانی یگانگی واتحاداست وصحف مدحات زاکیات‌مصادقت سمات که وسیله تحریك سلسلهٔ دوستی ووداد است باقوافل ادعیه وافره ورواحل اثنیه متکاثره از کمال اخلاص وعنایت اختصاص هدیهٔ مجلس وتحفه محفل متعالی عالیحضرت فلك رفعت گردون بسطت ، ثریامرتبت پادشاه تاج بخش ، شهسوار گردون رخش خسرو کشور گشای عالم گیر ، خداوند صاحب افسرو سریر . نظم :

ای خداوندی که مقصود بنی آدم توئی
کار ساز آدم و فرمانده عالم توئی
زآفرینش خاتمی آمد در انگشت قضا
گرجهان داند و گرنه نقش آن خاتم توئی

«... سلطان کامکارکامران ، قهرمان‌عدل کشورستان ، صاحبقران

ظفر قرین مطرّز شرع سید المرسلین ، مرصّص بنیان دین المبین ، حامی ثغور المسلمین ، ماهی کنایس المشرکین ..»

«... کافل مصالح الملك والمله بالعدل والاحسان . مظهر آثار رحمت الله الملك المنان السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان شمساً لفلك السلطنة والخلافه والجلاله والعداله والمکرمة والعطوفة والشفقة والشوکة والحشمة والرأفة والابهه والنصفة والصولة والعز والامتنان والمجد والاحسان سلطان محمد بن سلطان مرادخان ..»

«.. مشهور رأی قمر ضیاء ومنهی ضمیر منیر مشکل گشا که مرآت حقایق اشیاء جام جهان نماست میگرداند که حقاً و کفی بالله شهیدا که از استماع واقعه هایله جانسوز ملالت اندوز پادشاه جنت مکان علیین آشیان فاتح ابواب جهاد کاسر ارباب عناد ، ناصر عباد الله المستعان الواصل الی رحمة الله الملك المنّان که روح شریف را بداعی «یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة» تسلیم نموده و بمقتضای «کل نفس ذائقة الموت» دعوت حق را اجابت کرده ، سپاه غم واندوه بر خاطر اهل اسلام خصوصاً مخلص خیر خواه و ساکنان این درگاه راه یافت و آتش حزن والم بر دل تمامی عالم واشراف بنی آدم تافت . نظم :

چگویم که ازهول این داستان	بلرزد زمین و بترسد زمان
چو گویم گره برزبان اوفتد	قلم در سواد از بنان اوفتد
عجب کادمی زین خطر جان نبرد	کشید این بلا را و ازغم نمرد

«... آفتابی که پرتو عنایتش عالمی درسایه امنیت بفراغت میگذرانیدند از ادوار مخالف فلك بدرجهٔ کسوف رسید . کامیابی که ازمیامن آثار عدالتش جهانی درمهد امن وامان واستراحت می غنودند جلالش بنهایت انجامید (١) .

١ـ شاه عباس با این عبارات که درتعزیت مرگ سلطان مراد سوم پدر سلطان محمد بکار میبرد اوصاف وخصال نیك اورا نیز می‌ستاید .

فرو رفت خورشید جمشید اساس سیه کرد یکسر جهان‌را لباس
غـم و درد رُست از یسار و یمین پر از اشك و آه آسمـان وزمین
تراشیـده ماه نو ابروی خـویش سیه کرداز این واقعه روی‌خویش
نشان طبـانچه است بر روی ماه که‌رخساره کردست‌ازاین‌غم سیاه

درحالتی که سپاه غموم‌وهموم برخاطرمحزون هجوم آورده بود ازعالم‌غیبی بالهام‌منهیان لاریبی ندای مژده‌بخش‌جلوس همایون‌بگوش هوش مخلص دولتخواه رسید کـه الحمد والمنه کـه سریر خلافت و جهانبانی بعز وجود فایض‌الجود پادشاه جوانبخت کامـکار ، و شهریار ذی‌شوکت عالی‌تبار مزین گشت :

ای خرمی تازه بعهـد تو جهـان را
صدراحت وامن‌ازتو زمین‌راوزمان را

ومقرّسلطنت سلیمانی وتخت موروثی عثمانی ازشکوه خاقانی و فر کیانی بارفعت هفت‌آسمان برابرورشك بـاغ جنان وروضه رضوان گردانید وپایه‌قدر ورفعت پادشاهی باعلی‌مدارج عظمت‌واجلال واقصی مراتب شوکت و کمال رسید :

چو قدرش درسپهرافزود گردونی زیادت شد
چودانش درجهان آمد جهانی درجهان آمد

وجمیع عبادالله درظل ابدی‌التظلیلش آسوده وعموم خلایق در سایه بلندپایه بی‌پایانش غنوده . نظم :

زهی‌وجود تو برخلق سایهٔ زخدا حریم‌عدل‌تو دارالامان هردوسرا

عـابدان مجامع « لایعصون‌الله ماآمرهم ویفعلون مایؤمرون » جهت ذات شریفش کـه از آسیب عین‌الکمال محفوظ باشد ، بتلاوت «وان یکاد» مواظبت نموده ومسبّحان صوامع«والملائکة یسبّحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن‌فی‌الارض» که‌پایه قدررفیعش باعلی‌مدارج کمال رسد ، باقامت وظایف‌دعا مبادرت جستند . بیت :

که سرسبز باد این همایون نهال　　که شد رسته در باغ جاه و جلال
جوانبخت بادا و فیروز رای　　توانا و دانا و کشور گشای

بشکرانهٔ نوید جلوس میمنت لزوم، سجدات شکر الهی بجای آورد. زبان قاصر البیان بمصداق «الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفورٌ شکورٌ» رطب اللسان گشت. امید که آفتاب عالمتاب دولت قاهره وماه جهان افروز سلطنت باهره ازمشارق اقبال ومطالع اجلال شارق وبارق وسهیل خلافت وبسطت ساطع ولامع باد ...»

«... وظیفه اختصاص وقواعد اخلاص آن بود که جهت مراسم عنوان تعزیت ولوازم مبار کباد تهنیت جلوس همایون، مخلص دولتخواه سریعاً عاجلاً یکی ازمعتمدان وامرای این خاندان را روانه درگاه فلك اشتباه گرداند. بجهت آنکه اوزبکیه شومیه بخراسان آمده بودند ودفع ورفع ایشان ازغیرت وحمیّت جبلّی برذمّت همّت لازم گشته بود سفر بی اختیار روی نموده تقصیر وتأخیر در کس فرستادن واقع شد. حمل بر نوعی دیگر نفرموده بکرم بیدریغ پادشاهی ومرحمت بیکران شاهنشاهی قلم عفو برجراید تقصیر مخلص نیکوخواه خواهند کشید.

و چون بیمن همت وحسن موافقت آن دودمان خلافت مکان عظیم الشأن آل عثمانی که قبله حاجات و کعبه مرادات است عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان که بخراسان آمده بود از آوازه ورود موکب مخلص خیرخواه فرار برقرار اختیار نموده تاب مقاومت نیاورده قراولان لشکر این دولتخواه بلشکر او رسیده و ایشان را شکست داده جمع کثیری را طعمهٔ شمشیر آبدار گردانیده چند نفر از امراءِ بزرگ اورا اسیر ودستگیر نمودند وبفتح وفیروزی بدار السلطنه قزوین که مقرو مسکن این محب دعاگوست معاودت نمودند. ایالت وحکومت پناه نصفت و شوکت دستگاه عمدة الحکام الکرام کمالاً للایاله ذوالفقار خان قرامانلو بیگلربیکی آذربایجان که محل اعتماد مخلص واز امراءِ

قدیم این دودمان است روانه سدّه عرش فرسا گردانیدیم که بعد از تقبیل تراب آستان عرش اشتباه از جانب مخلص دولتخواه بمراسم وظایف امور مذکوره قیام واقدام نموده استدعا ازمکارم الطاف بلانهایات شاهانه و مُرّجواز مراحم اعطاف بلاغایات خسروانه آنست که وکلا ودستوران عالیشأن را مأمور فرمایند که بموجب الحبّ یتوارث مجدد سلسله یگانگی واتحاد و محرّك قواعد محبت و وداد که فیمابین اعلیحضرت پادشاه غفران پناه رضوان جایگاه جنت بارگاه ومخلص بلااشتباه مؤکد ومشید گشته بوده باشد که استحکام قواعددوستی ومصالحه جانبین باعث ترفیه حال عجزه وزیردستان وسبب تفریغ بال کافه مسلمانان است . و متوقع ومترصد است که مرابط صلح وصلاح که بیمن معدلت ومرحمت آن پادشاه جنت بارگاه علیین آشیان فردوس مکان مستحکم واستوار گردیده بموجب الولد الحرّ یقتدی بآبائه الغر ازهمت والانهمت بندگان اعلیحضرت خاقان سکندرشأن کسری نشان خلل و نقصان بارکان راسخة۔ البنیان راه نیابد وبیشتر از پیشتر استحکام پذیرد که تشیید این معنی باعث زیادتی دعای خیرعجزه و رعایاست که ودایع خالق البرایااند و دعای فقرا وعجزه باعث رضاءِ خالق بیچون وثبات دولت ابد مقرون خواهد بود . وچون آوازهٔ استحکام بنیان مصالحه ویگانگی جانبین بگوش هوش مخالفان و معاندان طرفین رسد منکوب ومخذول خواهند گشت یعنی بدانکه شفقت ومرحمت نامتناهی که جبلی ذات اشرف اقدس همایون پادشاه وشامل حال جمیع خلایق وعبادالله است اقتضانماید معمول خواهند فرمود .

زیاده ازین گستاخی موجب طول کلام وسوءِ ادب وبدءا ختم کردن اولی و انسب :

تا گسسته نشود رشته امروز ازوی	تا بریده نشود اول امسال ز پار
باد هرسال بسال دگرت ضامن عمر	باد هرروز بروزد گرت پذرفتار

دایم از روی بزرگی و شرف روز افزون   وز تن و جان و جوانی و جهان برخوردار
دامن عمر تو از دست اجل در عصمت   پایه جاه تو ز آسیب فلك در زنهار
هر دم اقبال نوت باد ز گردون کهن   سال نو بر تو همایون و چنین سال هزار

نامه‌ای از شاه عباس بشاهزاده سلیم ولیعهد هندوستان در باب تجدید و تحکیم روابط دوستانه بین دو کشور ایران و هند

در این نامه شاه عباس سخن از یگانگی و محبت و مودت قدیم بمیان آورده و بخصوص در بارهٔ دوستی موروثی از زمـان امیر تیمور گورکان (۱) اشاره شده است و نیز ضمن اظهار گله و دلتنگی از اینکه پرسشی از حال دودمان پادشاه صفوی نشده

(۱) چنانکه در بعضی تواریخ و تراجم احوال مسطور است امیر تیمور بدودمان صفوی بخصوص سلطان علی معروف بسیاه‌پوش فرزند شیخ صدرالدین بن شیخ صفی‌الدین اردبیلی اعتقاد و ارادتی کامل داشت . بطوریکه روایت کرده‌اند سلطان علی از تیمور خواست که کردهای یزیدی را که از هواخواهان و پیروان معاویه هستند بسختی کیفر دهد و بوی گوشزد کرد که این جامه سیاه که برتن دارد از جور وستم آنان است و نیز شهرت دارد که امیر تیمور بنا بخواهش این مرشد صفوی و بشفاعت و پایمردی او عدهٔ زیادی از ترکان آسیای صغیر را که باسارت خویش در آورده بود آزاد کرد . اخلاف این اسیران چنانکه ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفوی تا زمان حاضر اشاره میکند بعنوان «صوفیان روملو» از فدائیان و مریدان جان‌نثار دودمان صفوی در تاریخ این سلسله شهرت یافتند . ضمناً در باره نفوذ و مقام معنوی شیخ صفی‌الدین و فرزند وی شیخ صدرالدین در میان رجال دورهٔ مغول اجمالا یادآور میشویم که خواجه رشید الدین فضل‌الله طبیب مخصوص غازان خان و وزیر معروف شاه محمد خدابنده از ملوك ایلخانی بشیخ صفی‌الدین ارادت مخصوص داشته و بکرامات وی معتقد بوده‌است . این وزیر در نامه‌ای که بشیخ نوشته وظیفه سالانه او را از غلات و روغن و دواب و انواع اغذیه بمورد احتیاج خانقاه وی مقرر داشته‌است . دیگر آنکه خواجه رشیدالدین به پسرش میراحمد حاکم اردبیل نوشته‌است که مقام و منزلت این پیر طریقت «شیخ الاسلام والمسلمین برهان الواصلین قدوة صفه صفا ، گلبن دوحهٔ وفا شیخ صفی الملة والدین ادام‌الله تعالی برکات انفاسه الشریفه» را رعایت کند بنحویکه از تو راضی و شاکر باشد» مؤلف تاریخ امینی نیز حمایت و هواخواهی امرای طالش و اکابر روم را یادآور میشود و همچنین در صفوة الصفا شواهدی در باره قرب و منزلت وی نزد امرای مغول ذکر شده‌است . شیخ صدرالدین نیز بسبب کراماتی که از خود ظاهر میساخت صاحب نفوذ و قدرت معنوی بسیار شد . قاسم الانوار ادیب و عارف و شاعر معروف از مریدان او محسوب است پیوسته نفوذ صدرالدین و مساعی و کوششهای وی در راه ترویج و گسترش تعلیمات صوفیانه‌اش موجب بیم و هراس بعضی از رجال و امرای بانفوذ اطراف از جمله ملك اشرف چوپانی گردید . شیخ صدرالدین در تبریز مدتی تحت نظر و مراقبت ملك اشرف قرار داشت تا آنکه بگیلان گریخت و بنا بگفته پیرزاده مؤلف سلسلة النسب جانی بیك اوزبك حکمران دشت قبچاق که بتشویق قاضی محیی‌الدین بروعی برای دفع ظلم و جور ملك اشرف متوجه آذربایجان شده بود ملك اشرف را مغلوب و مقتول ساخت و شیخ صدرالدین را مورد تکریم و احترام قرار داد و اقطاع و مستمری‌هائی در باره او منظور داشت همانطوریکه امیر تیمور نیز مزارع و دیه‌هائی در حوالی اردبیل وقف مزار پدرش شیخ صفی‌الدین کرد و این مزار را مکان بست و تحصن شناخت . این نکته را هم ناگفته نگذاریم که شیخ احمد جلایر آخرین امیر آل جلایر فرزند شیخ اویس جلایر نیز معافیتی دائم و موروث در مورد پرداخت خراج و مالیات در باره شیخ صدرالدین مقرر داشت .

و آداب ورسوم معمول رعایت نگردیده است اشتیاق خودرا بتجدید استحکام قواعد اتحاد ابراز داشته وهمچنین بشاهزاده هند توجه داده است کـه آنچه از تحف وامتعه ایرانی که مورد علاقه و توجه سلطان باشد اعلام شود تا ازروی خلوص و یگانگی ارسال گردد این نامه که بانشای عبدالحسین نصیری طوسی نوشته شده و از نظر تاریخ روابط ایران و هند قابل توجه است بعداز تمهید مقدمات والقاب و تعارفات متداول چنین آغاز میشود :

« ... بر رأی خورشید مثال وخاطر عاطر مشتری خصال محجوب ومخفی ومستورومختفی نماند که اگرچه بحسب ظاهر حجب مباعدت مانع دریافت مجالست شده ودیده ظاهر بادراك ملاقات فائز نگشته امّا بمضمون « الرّوح بالرّوح ممزوجٌ ومقترنٌ » درعالم اتحاد ویگانگی تباعد جسمانی مانع تواصل روحانی شده علی الدوام مشاهدهٔ پر تو جمال آن مظهر کمال درمرآت خاطر مهر آگین می نماید و پیوسته از استماع اخلاق حسنه و اوصاف مستحسنه حدیقه جانرا نصرت تازه و خضرت بی اندازه حاصل میشود :

سامعه بر باصره دارد شرف تا گهر وصف ترا شد صدف
دیده بدیدارچو گوش از گهر کی بود آیا که شود بهره ور

وبموجب القلب یهدی الی القلب میبایست کـه صورت این حال در جام جهان نمای ضمیر منیر مهر تنویر پر تو ظهور انداخته باشد حال آنکه درینولا عزت ایاب زبدة التجار خواجه برجعلی نخجوانی از آنصوب باصواب آمده فرمان عالی آنحضرت متعالی منزلت را ظاهر نمود کـه سامان بعضی فرمود . از تحف وامتعه این ملك بعهده او فرموده بودند وازروی محبت و یگانگی ورفع غایله بیگانگی رجوع فرستادن آنها بمانشده بود . خـلاف این معنی بمنصه ظهورجلوه نمود واز محبت و دوستی موروثی که اززمان پادشاه رضوان مکان جنت آشیان صاحبقران تیمور گورکان الی الآن همیشه مابین این دودمان و آن سلسلهٔ رفیع-

الشأن مرعی ومسلوك بوده این مقدمه بغایت عجیب وغریب بود .

برراًی انور مستور نبوده باشد که چون فیما بین ما وسلاطین روم وفرنگ قواعد محبت ودوستی استحکام تمام دارد همیشه کر گیراخان سرکار خاصه شریفه بدانمحال میروند وامتعه وتحف آنچه در آنولایت بهم میرسد بجهت سرکار خاصه شریفه می آورند واجناس وامتعهٔ ایران اگر درسرکار اشرف بهم میرسد آنچه ازهر قسم آن برادر نامدار کامکار میل داشته باشند یگانگی وخصوصیت قدیمی وجدیدی مقتضی آنست که بما اعلام فرمایند . نه آنکه بتجّار سفارش نمایند که جهت سرکار عالی بهم رسانند روابط سلسلهٔ جانبین اززمان پادشاه سعید مغفور مبرور تیمور گورکان تازمان نواب علیین آشیان شاه بابام وبندگان رضوان بارگاه محمد همایون پادشاه مرعی ومسلوك بوده . غایتش بعداز رحلت نواب جنت مکان شاه بابام بواسطهٔ تطرّق حوادث ومکارهٔ زمان فی الجمله اختلال بحال این سلسله راه یافت . بندگان پادشاه عالیجاه وستاره سپاه خورشید کلاه عالم پناه ابوت‌مکانی توجه والتفات مبذول نداشته احیای مراسم‌محبت واتحادقدیم نفرموده آشنایی وخصوصیت موروثی منظور نداشته تاآنکه نوبت‌سلطنت این‌دودمان ولایت‌مکان بدینجانب رسید .

باوجودآنکه درحدوث قضایای این سلسله ازعالم صمیمیت و محبت موروثی‌چشم داشت وتوقع آن بود که اعلیحضرت پادشاه عالیجاه عالم پناه فی‌الجمله تفحص‌احوال منسوبان این‌دودمان فرمایند . این مقدمه بظهور نه‌پیوست رسوم وعادات دنیوی را منظور نداشته یکی از معتمدان‌این‌خاندان‌را بجهت تأسیس‌خلت ووداد قدیم اعلیحضرت پادشاه جهان‌پناه فرستادیم بعدازشش‌هفت سال رخصت مراجعت‌یافته بافرستادهٔ عالی‌ایشان رسید . مجدداً بنابرتجدید استحکام قواعدمحبت واتحاد و اعلام حقایق حالات این سلسلهٔ علیّه که اشاره بدانهاشده بودیکی از

غلامان اعتمادی‌را روانهٔ سدّه رفیعه فرمودیم الحال مدتی است که اورا نگاهداشته رخصت معاودت نمیفرمایند. از این قسم تغافلها استشهام کمال عدم توجه والتفات میشود. از اینکه آن اخوت وسلطنت پناه میل تحف اینجانب داشته‌اند وبما اعلام نفرموده به تجار سفارش فرموده‌اند بخاطر محبت تأثیر میرسد که‌ایشان نیز در توجه وخصوصیت نسبت والد عظیم الشأن رفیع مکان منیع الاحسان عمل میفرمایند.

درین سال خجسته مآل که رایات جاه وجلال بجهت تنبیه و تأدیب حکام ماوراء النهر متوجه بلخ بود در اندخوز موضعی است موسوم بخواجه دو کوبك غازیان عظام بعضی اسباب اززیر خاك بر آورده بودند در آن میان سندی که درزمان پادشاه مغفور تیمور گورکان در باب محبت ودوستی فیمابین آبا واجداد ماوپادشاه مشارالیه واقع بود نوشته شده بدست غازیان در آمده بود. صورت آنرا مصحوب خواجه برجعلی مذکور بخدمت فرستادیم که تا بر ضمیر شریف حقیقت اتحاد ویگانگی موروثی ظاهر گردد.

چون بعضی از فرموده‌ها که بخواجهٔ مشارالیه سفارش فرموده بودند درسرکار اشرف حاضر بود ازهر قسم چیزی از روی یگانگی مصحوب مومی الیه فرستاده شد که اگر مرضی خاطر انور بوده باشد بعد از این آنچه از امتعه وتحف اینجانب میل داشته باشند اعلام فرمایند که بخدمت ارسال شود.

چون تاحال کس اعتمادی بدینجانب نیامده بود که حقیقت حال خیرمآل وقرارداد خاطر دریانوال معلوم شود ازافواه والسنهٔ متردّدین آنصوب حالات واوضاع وقرارداد خاطرعالی بعنوان مختلف بگوش هوش میرسید وامر عالی‌را که دردست خواجه برجعلی مذکور ملاحظه فرمودیم یقین حاصل گشت که مشارالیه بخدمت شریف استسعاد یافته او را باستعجال تمام روانهٔ خدمت عالی فرمودیم که بعد از تشرّف بسعادت

ملازمت رخصت انصراف فرموده بزودی باز فرستند و باعلام قرارداد خاطر آفتاب مآثر وارادهٔ که مکنون ضمیر محبت تأثیر بوده باشد مسرور سازند که ازعالم خصوصیت واتحاد دانیم که چه می باید کرد و به آنچه ازما آید خدمت بتقدیم رسانیم.

چون سعادت آثار خواجه محمد باقر نیز از آنصوب آمده بود همیشه بذکر محامد بندگان عالیشأن رطب اللسان بود واخلاص تمام نسبت بدان اخوت وشوکت پناه عالیجاه داشت با نامهٔ محبت تزیین روانهٔ ملازمت سامی فرمودیم که اگرهر کدام زودتر بسعادت ملازمت رسند تجویز توقف نفرموده بزودی رخصت مراجعت ارزانی داشته روانه فرمایند که اخبار خیرمآل بازگشت وقرارداد خاطر بی همال را بدینجانب رساند که بغایة الغایه خاطر متعلق اخبار مسرت آثار است زیاده چه اطناب نماید.

پیوسته ریاض خلت و وداد را بزلال محبت واتحاد نضارت بخشیده بارسال رسل ورسائل ورجوع خدمات واشارات محرّك سلسلهٔ یگانگی بوده رفع غایلهٔ بیگانگی فرمایند. سریر سلطنت وجهانبانی بوجود فایض الجود مزین باد.»

تا هر بهار صنعت مشاطهٔ نسیم

آرد برون عروس گل از حجله های خار

ای شاخ فتح غنچه بشادی بسی ببال

ای ابر بحر قطره برادی بسی ببار»

پاسخ شاهزاده سلیم بشاه عباس کبیر

«چون بیان دلنشین حدیث دوستی وادای مقاصد آرزومندی مانیازمندان درگاه ایزدی را خامه سرانجام نتوانداد وصحیفه حامل نتواند گشت:

حدیث شوق دل نتوان نوشتن — بطرف کاغذ آتش چون فرستم

لاجرم بر شگرف تقدیر سیادتمآب مخلص وفادار معتمد دیانت شعار دولتخواه طرفین حلال نمك راستی آیین میرضیاءالدین که در این سه چهارسال همواره بدولت باریابی سرافراز واقران ممتاز بوده حواله نمود . قوی فرهنگ وتندرست بوده باخدا باشند . »

چنانکه ملاحظه میشود شاه عباس برای حفظ موازنهٔ سیاسی واستقرار مناسبات اجتماعی ومعنوی بین کشور خود وبعضی ازممالك همجوار نه تنها دولت عثمانی را بحفظ مبانی صلح ومناسبات دوستانـه متوجه ساخته بلکه ازراه دوراندیشی وحزم برای مقابله بااوزبکان ودفع شر آنان وحصول فراغت خیال دربارهٔ شرق ایران باب مکاتبه ومبادله رسل ورسائل را بااهتمام وعلاقه مخصوص بادربار سلاطین هند گشوده است . این نامه وجواب آن که بمناسبت تجدید روابط دوستانهٔ ایران وهند مورد مطالعه قرار گرفته ، آغاز دورهٔ جدیدی رادرطریق التیام وحفظ مناسبات مودّت‌آمیز این دو کشور که بوسیلهٔ شاه عباس اول وباحسن تدبیروی پدید آمده نشان میدهد . چون دامنهٔ این مکاتبات درآینده نیز توسعه مییابد ماباعلاقهٔ بسیار درجای خود بتناسب گنجایش این تألیف بنقل ومطالعهٔ مکاتیب متعددی که درراه اتحاد ویگانگی وحفظ مناسبات صوری ومعنوی دو کشور باستانی ایران وهند مبادله شده خواهیم پرداخت .

نامه‌هائی چند دربارهٔ خان احمد گیلانی

ازجمله نامه‌هائی که درعهد شاه عباس کبیر بسلك تحریر آمده و مطالب آن ازجهات تاریخی واجتماعی جالب وخواندنی است مکاتباتی است که درخصوص طرز حکومت خان احمد در گیلان ومناسباتش باشاه عباس کبیر ودربار عثمانی وبعضی وقایع دیگر مبادله شده است .

قبل ازآنکه بنقل نامه‌های مذکور بپردازیم اجمالاً اشاره میکنیم که خـان احمد فرزنـد کارکیا سلطان حسن پس ازفوت پدر ازطرف شاه طهماسب بحکومت گیلان منصوب شد . لیکن پس ازچندی روابط شاه طهماسب باوی به تیرگی وخصومت مبدل گردید وکاراین کدورت بجائی رسید کـه شاه طهماسب برای منکوب کردن

این حاکم جسور لشکر بگیلان کشید و پیکاری در آن ناحیه در گرفت. خان احمد در این جنگ تاب مقاومت نیاورده شکست یافت و دستگیر شد. و پس از چندی که در قلعهٔ قهقهه محبوس بود بقلعهٔ استخر شیراز منتقل کردند.

لیکن بعد از مرگ شاه طهماسب و در زمان سلطنت شاه محمد خدابنده آزاد شد. شاه محمد خواهر خویش (مریم سلطان خانم) را بعقد او در آورد و حکومت گیلان را بوی باز داد تا آنکه شاه عباس کبیر بر اریکهٔ سلطنت ایران جای گرفت. خان احمد چندسال نیز در اوائل پادشاهی او حکومت گیلان را در دست داشت امّا در هزارمین سال هجری شاه عباس نیز بروی خشم گرفت و رابطهٔ وی با پادشاه مذکور به تیرگی گرائید. بخصوص هنگامیکه شاه عباس دختر کوچك اورا برای فرزند خود صفی میرزا نامزد کرد و خان با این امر موافق نبود.

اگرچه خان احمد دختر خود را ناگزیر بدربار قزوین فرستاد امّا دیری نگذشت که بسبب بعضی ماجراها و مخالفتها آتش نفاق و خصومت بین او و شاه عباس شعله‌ور گردید و پیکاری میان ایندو در گرفت. چون خان احمد یارای مقاومت در خود ندید بخاك عثمانی گریخت و بدربار استانبول پناهنده شد. چنانکه بعداً خواهیم دید از طرف سلطان عثمانی و وزرای وی نامه‌هائی برای شفاعت و عفو خان احمد گیلانی و تجدید حکومت وی در گیلان نوشته میشود لیکن شاه عباس در جواب این وساطت مینویسد که برای بازگشت خان احمد مانعی در پیش نیست و با آنکه حق نعمت را بجای نیاورده است حکومت نقاط دیگری جز گیلان بوی تفویض خواهد شد امّا انتصاب وی بحکومت گیلان بسبب آنکه اشراف و مردم آن ناحیه از جور و طرز حکومت وی بتنگ آمده‌اند و افکار عمومی با او مساعد نیست تجدید امارت و حکومتش در گیلان منافی مصلحت کشور است.

این مطلب را نیز ناگفته نگذاریم که از بعضی قرائن و مدارکی که از خلال نامه‌های مذکور مشهود میگردد تاحدی بعلت کینهٔ شدید و خشم شاه عباس نسبت بخان احمد میتوان پی برد و نیز از مضامین بعضی نامه‌ها بخصوص مکاتیب دربار عثمانی حیله گری و ماجراجوئی و تحریکات زیان آور او روشن میشود.

شاه عباس ضمن نامه‌ای که بجلال الدین اکبر پادشاه هند در خصوص فتوحات خود نوشته راجع به‌حق ناشناسی خان احمد گیلانی و پناهنده شدن وی بدر بار چنین مینویسد:

«... مرادف این حالت ومقارن اینصورت خان احمد حاکم گیلان که پروردهٔ نعمت این دودمان واز خاك مذلت برداشته ایادی این خاندان هدایت نشان بودو بجزای اعمال ناصواب درقلعهٔ محروسهٔ شیراز مقید ومحبوس واساس دولتش بغایت منهدم ومدروس بود والدهٔ مرحومه‌ام بنابر ترحم جبلّی ورحم برپیری وناتوانی او از قیدش اطلاق نموده‌وانواع اکرام واشفاق فرمودتامعاونتش بمصاهرت متعاضدوازاین جهت دیگرباره بمعارج سلطنت گیلان متصاعد گشت ودر اواخرعمرو زندگانی وکمال اختلال و پریشانی احوال درارذل سنین حیات که اعوام میشومه عبارت از آنست بمحض تخیلات باطل وتفکرات لاطائل دفتر این همه حقوق نعمت ورعایت رابرطاق عقوق ونسیان و کفران نهاده به پشتی کشتی خودرا بگرداب بلاولجهٔ رنج وعنا انداخته پناه بروميه بردویکچند بملاحظهٔ رعایت عهد ومیثاق وتحقیق حقایق مکنونات و سرایر ضمائر آن طایفه صبرو بردباری وشکیب وخویشتن داری که لازمهٔ خصائل عالم گیری وموقوف علیه مخایل جهانداریست شعارودثار روزگارابدپایدارنمودیم تاامارات خلاف عهودومیثاق که ازذمایم اخلاق است بدیشان از مرتبهٔ ظن وگمان بدرجهٔ تحقیق وایقان رسید..»(۱)

ونیزدر نامه‌ای که مولانا سعدالدین ملای دربارسلطان مرادسوم بشاه عباس مینویسد عصیان ونیّات ناپسند خان احمد گیلانی که شاه عباس کبیر بدان اشاره کرده آشکارترمیشود زیرا چنانکه درنامهٔ مذکور که عین آنرا نقل‌خواهیم کرد ملاسعد صریحاً اشاره میکند که چون سلطان مراد «بنابر راست پیمانی الگای پیشکش نموده‌اش قبول نفرموده از پیش بینی بطریق درخواست منتج‌الفلاح نامهٔ اصلاح فرستادند وقصد تألیف مابین کردند» وبنابراین با توجه بعلل وموجبات

---

(۱) نقل ازمنشآت حیدربیك ایواغلی بانشای مولانا خلیل وقاری لاهیجی.

دیگری که در نامه‌های دیگر پادشاه صفوی مذکور شده معلوم میگردد که خان احمد چگونه با تحریکات و نیرنگهای فتنه انگیز خود آتش خشم و غضب شاه عباس را شعله‌ور ساخته است .

بهر حال قبل از آنکه بنقل نامهٔ ملاسعد وجواب آن که بوسیلهٔ حاتم بیک اردوبادی انشاء گردیده بپردازیم باید نامهٔ تاریخی شاه عباس کبیر را بمفتی خواند کار روم که ضمن اشاره به تحصن خان احمد وتنبیه وی بعض مواد صلح را در بارهٔ پناهندگان بکشورهای طرفین یادآور شده وبطور مؤکد گوشزد کرده است که پادشاهان ایران هیچگاه در سلك متابعان وملازمان خواند کار نبوده وشایسته نیست چنین فکری که مستلزم پیروی هزاران تن مسلمان شیعه است هرگز بخاطر خود راه دهند در اینجا مورد مطالعه قرار دهیم .

شاه عباس بعد از ذکر القاب وتحیت واظهار مراتب وداد ومحبت وآرزومندی خود بتوسعهٔ عوامل عدل ونصفت وتأمین رفاه حال مساکین وتجار ومترددین واستحکام قواعد صلح وصلاح چنین مینویسد :

«... بر رأی شرع آرا پوشیده ومخفی نماند که حکام گیلان از ایامی که سلطنت ایران بتوفیق ملك منّان بدین دودمان رفیع مکان میسر گشته نصب کرده وخراج ده آبا واجداد اینجانب ودر سلك امرا وتابعان وملازمان مامنتظم بوده‌اند ودر این ایام بعضی امور که خلاف اطاعت وانقیاد ومخالف عدل وداد بود از خان احمد گیلانی بظهور رسید که منع وتنبیه وتغییر وتبدیل او برذمت شاهانهٔ مالازم گردید. بدین جهت مشارالیه ازروی خوف وهراس بممالك محروسه پادشاهی متحصن شده وعرض نموده که پناه بدین درگاه که کعبه اصحاب حاجات است آورده‌ام والکای گیلان بمنسوبان آن درگاه عزت وجلال متعلق است وارکان دولت قاهره واعیان حضرت باهره درمقام حمایت او درآمده. درنامهٔ نامی که ازجانب اعلیحضرت شاهنشاهی ارسال داشته بودند اشاره فرموده‌اند که الکای گیلان رابدستور بدو باز گذاریم.

درعهدنامهٔ همایون که در باب صلح وصلاح نوشته‌اند مقررشده که بعد ازانعقاد مصالحه هر کس از تابعان وملازمان طرفین فرار نموده بمملکت جانبین متحصن شوند بر قول ایشان اعتبار ننموده باز فرستیم. خان احمد که تابع وملازم اینجانب است و بحسب ضرورت بدان آستان خلافت مکان ملتجی شده امینان دولت بی‌زوال پادشاهی حمایت وصیانت او برذمت همت لازم دانسته واینجانب را ازتنبیه وتغییر الگای اومنع میفرمایند والتجای مخلص وفرستادن فرزندا عزارجمند برخوردار را بدان درگاه که درهیچ عصر وزمان نبوده که از پادشاهان وپادشاه ـ زادگان ایران بدان آستان عالیشأن آمده درسلك ملازمان وچاکران منسلك بوده باشند و چندین هزار شیعه و مسلمان را بهمه وجه تابع پادشاه کرده باشیم منظور نظر عدالت اثر نفرمایند. فی الواقع اگر اینمعنی در شرع شریف وآیین سلاطین ماتقدم وحال جایزست. که بجهت خاطر خان احمد خلاف شرط وعهد نموده چندین هزار کس را که بهمه جهت تابع ایشان شده باشند مأیوس گردانیده سعی و خدمت اینجانب راضایع سازند، دریوم یقوم الحساب ازعهده جواب چون بیرون می توانند آمد؟

اینجانب نیز برعدالت الهی دل قوی داشته رضا بقضا میدهد و برعهد وشرط خود راسخ دم وثابت قدم است وهرگز امری که خلاف معاهده بوده باشد ازمخیله خود راه نداده ونخواهد داد وبرای افادت وافاضت دستگاه که مفتی ووالی شرع شریفند لازم است که دراصلاح ورفاه حال مسلمانان مساعی جمیله بظهور رسانند وچنان فرمایند که سخن ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض درارکان معاهده ومصالحه خلل واقع نشود ونوعی دیگر نگردد که بواسطهٔ فساد مفسدان چندین هزار کس که بهمه جهت تابع خاقان فلك قدر کیوان اقتدار گشته‌اند بالضروره ازاین مقدمه نادم وپشیمان گردند ودرروز عقبی وبال ونکال

آن بر گردن ایشان وما بوده باشد ودرحدیث حضرت رسول رب العالمین مسند نشین طه ویس مشرف بتشریف ولکن رسول الله وخاتم النبیین شرمنده بوده باشیم چون حقانیت آن افادت پناه ظاهر است. زیاده چه اطناب نماید ایام افادت وافاضت بر دوام باد.»

نامهٔ ملاسعدالدین بشاه عباس اول

قبلاً اشاره کردیم که بین ملاسعدالدین معلم سلطان مراد وشاه عباس نیز در خصوص مناسبات سیاسی واجتماعی دو کشور ایران وعثمانی مکاتبه‌ای صورت گرفته است. اگرچه نامهٔ سعدالدین و جواب آن در بارهٔ مناسبات مذکور ضمن طرح پناهندگی خان احمد درخصوص منع تنبیه وشفاعت وی مبادله گردیده لیکن چون مندرجات این دو نامه ازجهات ادبی واجتماعی نیز اهمیت بسزائی دارد ما بنقل آنها مبادرت میکنیم.

دراینجا شایسته است متذکر شویم که مطالعهٔ این نامه مارا تاحدی باسلوب نثر نویسی فارسی دردربار عثمانی واقف وآشنامیسازد همانگونه که نثر مکاتیب فارسی را دردربار هند کم وبیش مطالعه کرده ودرآینده نیز درجای خود آنهارا مورد توجه قرار خواهیم داد. درمکتوب ملاسعدالدین توجه بصنایع لفظی ازقبیل سجع و موازنه و مقارنه و الحاق اشعار و تلمیح وتحلیل امثال وابیات وکلمات ربانی و استعمال تشبیهات واستعارات ورعایت قواعد زبان عربی درمطابقه صفت وموصوف وتثنیه وجمع ونیز بکاربردن لغات دشوار تازی مشهود است. نثر این نامه ومکاتیبی نظیر آن که باسلوب منشیانه وفنی برشتهٔ تحریر کشیده شده ونویسنده جواب آن‌را نیز در رعایت مختصات مذکور تحت تأثیر قرارداده است گاهی بارسال واطلاق انجامیده وازتکلف و تصنع آن کاسته شده است. بعبارت دیگر نویسندگان این نامه ها درعین رعایت صنایع لفظی در اسلوب نگارش خود به نثر مرسل و ساده نیز گرائیده‌اند.

اکنون عین نامهٔ ملاسعدالدین وجواب آن‌را ازنظرخوانندگان ارجمند میگذرانیم:

بسم الله رب العباد و عز وجل

ای بشاهی ملك ایران‌را پناه	مظهر الطـاف درگـاه اله
فارسان فارس‌را فارس تویی	هم‌نهال جود را غارس تویی
زینت افزای سریر سروری	تاج پیرای شهـامت گستری
وارث اورنـگ کیکاوس وجم	شاه عباس بن شاهان عجم
باش برخوردارعمروتاج‌وتخت	رهنمونت باد میمونی بخت
خواهم‌ازدرگاه‌حی‌ذوالجلال	بگذرانی روزگارت بی‌ملال

تحیت وثنا که بآن مقام والا و محل اعلا شایسته وسزا باشد بادعایی که استجابت‌نما وسعادت‌افزا باشد اهدا نموده انهای‌مخالصت انتما آنکه‌اسعداونه وایمن‌ازمنه‌آن مطلع نورسرور ومنبع‌وفورحبور یعنی‌آن رساله که باسالهٔ ینابیع نوازش‌شاهانه چمن زار دلهای خیر اندیشان‌را تروتازه (۱) وآن‌نامهٔ نامی که بیادآوری صفا کیشان‌آیین داوری‌را بلندآوازه کرد به‌عبارت شریفة‌البشاراتش که نمونهٔ احداق زواهراست‌واستعارات لطیفة‌الاشاراتش که‌حکایت کنندهٔ‌الفاظ سواحر تفقد منزویان گوشه فراموشی‌وتفحص منطویان کنج بی‌توشهٔ خاموشی نموده طرز کرم ورزی را اظهار فرموده‌اند بخطوات اجلال استقبال و درتلقی بالقبول استعجال نموده شد و درمضمون میمنت نمونش قصه خان احمد گیلانی و گله از و کیلان این بارگاه سعادت مکانی درج شده بود.

بردل آگاه‌حضرت‌شاه جم جاه پوشیده‌نخواهدبود که حب‌اهل بیت وحمایتشان در مذهب ما واجبست و در مذهب امامیه اوجب و اهانتشان‌ازهمه‌غریبست‌وازایشان‌اغرب. چون‌مشارالیه سیدی‌صحیح ـ النسب وصریح الحسب ووارث ملکی عن‌اب بعداب بود قبل ازقطع آن‌حدود ترس وبیمی که ازوکلای نواب‌آنجناب درد‌ل‌داشته بارسال

---

(۱) حذف افعال بی‌قرینه وبا قرینه در نوشته‌های دورهٔ صفوی بسیار مشاهده میشود.

رسل ورسایل واستغاثه بآستانه مراد نمود. چون حضرت داورمرادآور اعنی سلطان بحروبرخدیو دشمن گیر دوست پرور دام فی حفظ ربنا-الاکبر بنا بردرست پیمانی الگای پیشکش نموده‌اش‌را قبول نفرموده ازپیش بینی بطریق درخواست منتج الفلاح نامه فرستادند وقصدتألیف مابین کردندوتذ کیرحقوق‌مرضیه میان‌اجداد ماضیه نمودند که مبادا اگر تعرض بحکومتگاه موروثش کنند والتجا بدرگاه خلافت آوردنی باشد ازدوچیزیکی لازم آید: مهمان‌افکنی یاپیمان شکنی. واو کسی نبود که ازخطهٔ خود خطوهٔ تجاوز تواند نمود تادفع شرش لازم آید وقدرت آن نداشت که به‌مدید تعدی تصدی‌تواند کرد که از تأخیرش محذوری زاید. بهردفع صایل، سایل وسایل بود وفکرعروج‌واندیشه خروج نداشت ازحدخودتخطی ومتجبّرانه تمطی نمیکرد. بنابرسوق ثواب بنـای دولتش‌را خراب کردن برای مجرد توسیع ملك موسع چـون محمول برطمع بود چنانچه فرموده‌اند «همچنان دربند اقلیمی‌دیگر» خواستند که‌ازاین‌داعیه جزئیه بازآیند که اگر بآستانه دولت آشیانه ملتجی‌شود وعون‌صون پادشاهی مرتجی گردد ارتکاب احد محذورین مزبورین لازم نیاید وچون مقطوع‌العقب بوده و به قرابت ومصاهرت اساس مظاهرت فیمابین‌مستحکم شده بود وبنابرقرب جوار شفعه گونه داشتند آخرکار باز بآنجانب منتقل میشد جای این مضایقه نبود.

باوجود اینهمه تغافل ازقبول پند سودمند درخواست دلپسند فرموده رجای دوستـانه را به‌نقض عهد وپیمان حمل نمودن از اذهان عـالیه بزرگان‌دورنمود. علی‌الخصوص مشارالیه چون مرد شاعرپیشه‌مطالعه اندیشه ودرویش روشن‌روش‌ودانش‌منش واطوار روز گارا نه‌بدلخواه خویش ملاحظه نمود ونقشی که درلوحهٔ ضمیرمی نگاشت وتخمی که درمزرعهٔ آرزو می کاشت نتیجـه ازآن نیافت روی طلب بسوی عزلت گزینی وگوشه نشینی تافت وبدریافت شرف ملازمت روضات وزیارت

عتبات عالیات طاهرات ائمه وسادات شتافت وبداعیه حجه اسلام راغب وتوطن جانب بغداد دار السلام شده از خزانهٔ عامره بغداد زیدت عن‌ـ التعداد موظف گشته در کنج خمول به‌دعای دولت پادشاه اسلام مشغول شد ودرخصوص تعریض اراده نقض میثاق وقصد ابقاء نایره شقاق را به اینطرف اسناد نمودن بآن قصد میماند که در آن زمان که عمّار بن یاسر رضی‌الله عنه درحرب صفین برموجب حدیث معجز نمای محمدی علیه‌ـ السلام السرمدی یقتلك الفئه الباغیه شهید شد وبه‌امیرطرف خلاف که تیغ کین ازغلاف بیرون کرده بود این حدیث را خواندند گفته که «قتله من جاء به» یعنی اورا آنکه بمعر که قتال آورده کشته. چون مباشر را گذاشته فعل را بسبب نسبت نمودن دور ازعقل و نقل است. پس درخواست نمودن سیدی را که پناه بدرگاه عزوجاه آورده از نقض میثاق شمردن همین حکم دارد.

همواره این دایرهٔ نیلگون برمساعده سعادتشان دایره وسیع سیاره برمعاضده دولتشان سایره باد. من اصدق الداعی الدولة العلیة العثمانیه الفقیر سعدالدین ...»

جواب شاه عباس اول به سعدالدین

پاسخ شاه عباس که بخامهٔ اعتمادالدوله حاتم بیك اردوبادی که ازروی جوابهائی که میرمحمد باقرداماد وقاضی‌زاده کرهرود نوشته بودند تهیه گردیده ضمن طرح بعضی مسائل کلی وعمومی ازقبیل استحکام روابط دوستی واتحاد وتشیید مبانی صلح واحترام باصول وقواعدی که درانجام تعهدات طرفین پذیرفته شده و همچنین احترازازتحریکات وفتنه انگیزی خان احمد که ممکن است درارکان مبانی صلح و دوستی خلل وارد سازدبنکات ودقایق اجتماعی واخلاقی ذیل توجه واشاره شده است:

۱ـ کسانی که خود را بخاندان نبوّت وولایت منسوب بداند واز پیروان آیین اسلام وتابع شرع مبین بشمار آید باید باحکام وقوانین دینی ورسوم وآداب

انسانی و اخلاقی آن عمل کند و از اعمال قبیح و ناروا و معاصی پلید از قبیل ظلم وستم واخذ اموال ووجوه عمومی و کسب سیم وزر بقهروغلبه ویا بطریق نامشروع که ظاهری فریبنده داشته باشدوهمچنین هتك نوامیس مردم و کارهائی که اخلاق وعفت عامه را متزلزل سازد دوری واحتراز کند وباصول متین شریعت وفضایل وملکات حمیده حضرت سیدالمرسلین مؤمن وپای‌بند باشد.

۲ـ نفوس‌را باید بوسیلهٔ گفتن وعظ و نصیحت ومطالب پند آمیز دلالت ورهبری کرد وآنان‌را براه صلاح وصواب سوق‌داد ولی هر گاه طریق موعظت و مناصحت مؤثروسودمند واقع نگردد باید دراصلاح وتهذیب اخلاق ورفتار آنان بسیاست و تنبیه متوسل شد.

۳ـ زیارت بیت‌اله الحرام واماکن متبرّ که مستلزم خلوص‌نیت وتزکیه نفس واحتراز ازحرص وشره وتمایلات شیطانی است وبنابراین عقیده وایمان کسانی که دراین راه بتهذیب روح واخلاق وصفای ضمیروباطن خویش توجه ندارند سست و ناپایدار است.

اکنون بنقل جواب‌نامهٔ سعدالدین میپردازیم:

«رشحات اقلام عنبرفام ونتایج افکار دُرر نظام که غُرر اصداف الفاظش بغوص ارقام افادت وافاضت ازغور بحر دانش بساحل انتظام آمده:

آن‌نامه که قدرمعنی ازوی بفزود چندان بسواد آن معانی در بود

کز تابش نورمعنی انـدر دل شب چون‌مهر فلك هزارخورشید نمود

مرقوم بنـان عرفان افادت وافاضت پناه حقایق و دقایق آگاه عوارف ومعارف انتباه علامة العلماء والمحققین فهامة الفضلا المدققین نطاق‌تدویر کواکب الفضل والکمال مساق‌تفاسیر العزوالجلال المولویه الاعظمیه الافخمیه سعدالدنیای والدین محمداً اعلی‌الله تعالی برکاته ولازالت ازهارنضارة حدایق حقایقه که مشتمل برمقدمات استحکام معاهدت ومصالحت بود وموضوع مسئله ومحمول‌مفهوم حقیقت‌اتحادست

از اذعان نسبت‌واقعی آن که مصدق قضیهٔ مرضیه « اوفوا بعهدی اوف بعهد کم» گردیده ازخلوص عقیدت وخیرخواهی که ازجهت « رجال صدقوا ماعاهدالله» وزیده باهداء آن که موجب‌مسرت خواطرحواشی محفل فلك تزیین ومجلس بهشت آیین بود ساحت منیرشاهانه وعرصهٔ مستنیر پادشاهانه ازغبارتندباد ارباب فسادتصفیه تمام یافت و روابط طرفین وعلاقهٔ جانبین ازآن در اهتزاز آمده نزهت فضای دلگشای خواطر زکیه گردیده بنظراکسیر تأثیرهمایون مارسید و برجمیع آنچه درخیرتقریرومکان تسطیر گرفته بوداطلاع حاصل‌شد و شرحی چند که درباب خان احمد گیلانی و نسبت نقض‌عهد بو کلای ذیشأن اعلیحضرت خاقان سلیمان مکانی نگاشته کلك خجسته سلك گشته بود که جواب هریك‌را برسبیل اجمال طوطی‌قلم شیرین زبان که مترجم اصول کون و مکان است در حیّز بیان آورد .

اولاً آنچه دروادی حسب ونسب مشارالیه ومحبت اهل بیت و نسبت دودمان والامکان خاندان طیبین وطاهرین که قوایم احترام ایشان از جواهر گرانبهای « قل لااسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربی» ترصیع پذیرفته وبنیان والامکان اعزازشان بموجب « انی تارك فیکم الثقلین » ارتفاع یافته مرقوم فرموده‌اند .

برضمیر افاضت تنویرمخفی وستیر نیست که چون کسی خود را نسبت بخاندان نبوت وولایت نماید واجب ولازم است که باخلایق و عبادالله وکافه رعایا که ودایع خالق‌البرایا اند بقوانین مستقیمهٔ شرع مبین وسنت سنیّهٔ حضرت سیدالمرسلین عمل‌نموده نه آنکه ازمسلمانان بطریقی که ازمجوس‌و کفارجزیه‌میگیرند زرستاده نام آنرا سره زر نهد ودختران مسلمین را بکنیزی برده گیله نام نهد ومحدّث ظلم و انواع ستم گردد .

باوجود این‌حالات‌درازاء حقوق‌تربیت‌ورعایت که ازاین‌دودمان

ولایت نشان یافته بودو بر عالمیان ظاهر و اظهر من الشمس است و گلستان مطالب ومآربش ازجویبار احسان و مکرمت شاهانه سرسبز وشاداب گردیده از اقران وهمگنان بمزید عواطف خسروانه و خلعت سامی نامی مصاهرت وقرابت امتیاز واختصاص داده بودیم درمقام عقوق وعصیان درآمده جمعی را که ازدرگاه معلّی برطبق «فان تولوا فانماهم فی شقاق» کفران نعمت ورزیده روگردان میشدند متدرع بدرع حمایت ایشان میگشت ونواب همایون ما بملاحظهٔ حدیث صحیح «الصالحون لله والطالحون لی» به نصیحت دلپسند وپند سودمند اورا منع میفرمودیم وبمضمون آنکه :

باسیه دل چه سود گفتن وعظ　　　نرود میخ آهنین درسنگ

مواعظ وپند سودمند در گوش بیهوش او اثر نداشت بدینجهت برذمت پادشاهانه تنبیه وتغییر او لازم گشت نه برای مجرد توسیع ملک موسع که محمول برطمع باشد تعرض بالکای تفویض کرده بدونموده باشیم . چه مجموع مداخل آن دربرابر همت و الانهمت همایون و خوان احسان منتسبان این دودمان ولایت نشان بغایت قلیل الاعتبار است و دیده همت که بکحل الجواهر مازاغ البصر وماطغی مکمّل گشته بغیر نعم باقیه که ازخوان امتنان فیها ماتشتهی الانفس وتلذذ الاعین مرجوالوصول مینماید بچیزی دیگر التفات نمیکنند وحقیقت حال و اطوار ناهموار مومی الیه را ازاین قیاس فرمایند که درین آخرعمر بیمن شفقت ومرحمت پادشاه اسلام پناه عنان عزیمت وی بجانب عتبات وروضات مقدسات ائمه اطهار که مصدوقه «جنات تجری من تحتها الانهار» است منعطف گشته سعادت استعداد آن دریافت مناسب صفای عقیدت و ملایم حالات و کمالات آن مینمود که رحل اقامت انداخته با کسیر مجاورت آن بارگاه عرش اشتباه مس زنگ گرفته خودرا بزرتمام عیار دارالضرب اخلاص وثوب اطاعت را بزلال بیغش ازچشمهٔ صافی توبه و

انابت نظافت‌داده بامحرمان سرادق انس همراز و بامعتکفان صوامع قدس هم آواز گردد و ازمیامن توجهات خسروانه بزیارت بیت‌الله‌الحرام وطواف مدینه حضرت خیرالانام زادهماالله شرفاً وتعظیماً که همگی سلاطین اسلام‌را این آرزو درخاطر مرتسم است ومیسر نمیشود مشارالیه را ازیمن مراحم پادشاهانه میسر گشته بودمشرف‌شود ، درتوجه زیارت وطواف اهمال نمودن همانا که‌دلیل برضعف ایمان واسلام‌اوست وجنود نفس امّاره‌اش باغوای شیاطین ستمکاره قدرجواهر انعامات بیکران پادشاهی وعنایات بی‌پایان شاهنشاهی وتوفیقات که اورا روی نموده بود ندانسته طوایر ملاعبات نفسانی‌ومتابعات قوای جسمانی‌را براغصان اشجارهوا پرستی جای‌داده وبنغمات آرزوی ملاهی دنیوی از استماع اصوات معجز آیات طوطیان شکرستان مخاطبات آسمانی بازآمده بی‌امر وفرمان قضا جریان ازدارالسلام بغدادصانت عن‌الفتنه والفساد فرارنموده متوجه جانب شروان گشته که شاید ازآنجا بجانب بخارا تواند رفت که‌دردرگاه‌اعلی‌پادشاهی‌سخنان‌واهی‌اورا مسموع نداشتند.

درآنجا بتفکرات باطله وخیالات فاسده و آمیزش و امتزاج بامخالفان نایره‌فتنه وفسادرا تواند اشتعال‌داد کفران نعمت دامن گیر او گشته گرفتار پاشایان سرحد گردیده همانا که حقیقت حال او را بحاجبان درگاه‌عظمت واجلال عرض‌نموده‌اند . یقین که آنچه‌مقتضای حمیت شاهانه است‌دربارهٔ اوبعمل خواهدآمد .

وآنچه درباب نقض‌عهد بمنسوبان آستان خلافت‌مکان و گله‌از و کیلان ذی‌شأن بارگاه سعادت نشان و تمثیل قصه عمّاریاسر رضی‌الله عنه در کتاب شریف مندرج گشته بود . برآن افادت و افاضت پناه مستوروٍمخفی وپوشیده ومختفی نماند که چون درمفاوضه علیه خاقانی وملاطفه سنیّه ظل سبحانی سفارش منثور و منظوم که درباب مشارالیه فرموده بودند منشیان فصیح‌البیان بوعدووعید اختتام داده باوجوداین

حالات ازاینجانب اسناد نقض‌عهد نه ازمقولهٔ اذعان نسبت آن بمقربان آن گیتی‌پناه بود که باعث اعتراض تواند شد بلکه بواهمه آنکه خان احمد ثمره مرادی که ازشجره مغروسه که درشوره زمین آرزوی محال نموده بتحصیل مقدمات منتجه بمخالفت فیمابین فائز گردد که مقصد ومطلب اوست ، موجب نقض‌عهد و مستمره و مخالف اوضاع ماهوله خواهد بود ، التماس آن‌شده بود که وکلای عالیشأن رفیع‌مکان واحبای دولت کبری واولیای سلطنت عظمی مضمون : « لاتنقضوا الایمان بعد توکیدها » رامنظور نظر اصابت اثر فرموده بقول و بفعل او اعتبار واعتماد ننمایند .

دراینصورت تمثیل‌عمار یاسر بدینجانب موافقت و نسبتی ندارد . زیاده ازاین دراین ابواب چه اطناب نماید . ازحقانیت و دینداری و فتوت‌وپرهیزکاری آن‌عمدة‌الافاضل والاعالی توقع آنست که‌بنوعی که ازصفات حسنه واخلاق مستحسنهٔ‌ایشان سزاواراست در استحکام مبانی مصالحه واتحاد ساعی‌بوده نوعی‌فرمایند که ازیمن انفاس بابرکات و توجهات خاطر آن منبع فضایل و کمالات الی انقراض‌الدوران خلل ونقصان بارکان شدیدالبنیان آن راه نیابد .

وچون از واردین آنصوب مسموع سمع اشرف گشت که لشکر ظفر کردار وجنود نصرت شعاراسلام بغزای کفار نابکارمتوجه شده‌اند، باجمیع علما وفضلای این‌دیار وصغارو کباردرمساجد ومعابدجهت فتح ونصرت عساکر فیروزی مآثر بدعا ونیازوختم سورهٔ «انافتحنا لك فتحاً مبینا » قیام نمودیم . انه یسمع ویجیب .

و درطی مراسلهٔ اتحاد وصحیفهٔ وداد که بخدمت اعلیحضرت پادشاه جهان پناه مرقوم گشته دوالتماس از روی اخلاص ویگانگی نموده شد مترصداست که آن افادت وافاضت پناه ازقبول وحصول ملتمسات اینجانب توجه‌وسعی‌موفور مبذول فرموده چنان فرمایند که

بحسن توجه و اهتمام مالا کلام ایشان بخیر قبول موصول گردد و از آنجا که کمال شفقت و مرحمت شاهانه است بمضمون آنکه :

چه باشد گر بدین مخلص نوازی   مرا منت‌پذیر خویش سازی

در انجاح ملتمسات همایون ما که سبب استحکام بنیان مصادقت وموجب ثواب دنیا و آخرت است فرمان قضاجریان قدر توأمان پادشاهی نافذ گردد که باعث ازدیاد مواد اخلاص وموجب تشیید مبانی مصالحه واتحاد خواهد بود.

چون غرض اظهار محبت و وداد بود زیاده تأکید ومبالغه ننمود تا بسیط عالم امکان مطرح اشعه آفتاب وجود باشد وجود فایض الجود آن عضادهٔ اسطرلاب فضل و کمال میزان مسیر ثواقب کواکب تحقیق وبنیان مصیر مفاخم ارباب تدقیق باد.

نامهٔ شاه عباس بوزرای سلطان مراد سوم

« مکتوب محبت اسلوب وزرای ذیشوکت باعزت ، عظمای ملک وملت معظمی ارباب السیف والقلم ، مقدمی الوزراء فی العالم متبوعی‌ـ الامرا بالاستحقاق دستوری الوزراء فی الآفاق دبیران ملک آرای . مشیران بافطنت صائب رای که نهال قامت قابلیت بااستعدادشان در جویبار اقبال سر کشیده ستم دیدگان زمان در ظلال نصفت غنوده‌اند و غمام دست دُرر نثارشان تا در گلزار اقبال افضالشان باران گشته ، محنت رسیدگان جهان درسایه رأفتشان آسوده‌اند :

ملک را بی کلکشان بازار کند   عقل را بی رایشان اندیشه خام
رایض اقبالشان کردست وبس   توسن اقبال را یکباره رام

اعلی الله تعالی معالم الاسلام بدوام اقبالهم و نضر ریاض مطالب الانام برشحات اقلامهم و احسن الله تعالی احوالهم وانجح بالخیر والسعاده امالهم بمطالعه همایون مارسید ومضامین محبت آیین آن معلوم گردید وبتعظیمات شاهانه وتکریمات خسروانه از کمال توجه خاطر اشرف که

بارتقاء رتبه ومکان ایشان معطوفست معزز گشته .

بررأی رزینشان مخفی نماند که الحمدلله والمنه ازحسن اهتمام وسعی مالا کلام ونیت خیر انجام ایشان قواعد صلح وصلاح که منتج فوز وفلاح عامه اسلام وکافه انام است برنهجی اشتداد یافته که تاانقراض زمان خلل ونقصان بارکان آن راه نخواهد یافت عجزه ورعایا وکافه برایا وجمیع مسلمین وتجار ومترددین بدعای دوام دولت طرفین وجمعی که باعث و بادی این امر خیراثر بوده‌اند مشغولی دارند وبلاشك ثواب استحکام این امر خیرانجام بروزگار جمعی که درباب تشیید آن سعی واهتمام نموده‌اند عایدمیگردد وشرحی که در کتاب شریفشان درباب خان احمد گیلانی ازروی کمال محبت و اخلاص وغایت صداقت واختصاص که بدین دودمان خلافت مکان بسبب الطاف و اعطاف پادشاهانه اعلیحضرت پادشاه اسلام‌پناه ظل‌الله واقع است انهانموده بودند مکرراً بدیشان اعلام شده که بجهت‌سلوك ناپسندیده خان احمد که باعجزه گیلان مینموده بانواب همایون مانیز درمقام عصیان درآمده بود .

قبل‌از آنکه مفاوضه علیه و ملاطفه سنیّه بندگان اعلیحضرت خاقان گردون بارگاه سیمابه لطف اله بدینجانب رسد ، گیلانرا ازو تغییر فرموده به امرا و حکام رجوع فرموده بودیم چون مومی‌الیه بدان درگاه‌عالم پناه که قبلهٔ ارباب‌حاجات است ملتجی گشته وسفارش او درنامهٔ سامی فرموده‌اند از سایرممالك محروسه مضاعف آنچه از گیلان بدومتعلق بود شفقت‌میفرمائیم ودرباب الکاء گیلان نیز حسب‌الامر بندگان پادشاه جهان پناه مضایقه نمیفرمودیم غایتش آنکه ارباب وامراء وعجزهٔ گیلان اصلاً بحکومت مومی‌الیه راضی نمیشوند ودر اینولا که قدوة الاماثل والاقران حسن چاووش (۱) ازدرگاه سعادت برسم رسالت آمده بوداعیان وارباب گیلان دردرگاه معلی همایون ما

۱ــ چاووش‌به ترکی بمعنی‌حاجب ونقیب لشکر وفراش حضوراست . مؤلف برهان قاطع نیز این لغت‌ترکی را بمعنی نقیب لشکر وقافله آورده است .

حاضر بودند برچاووش مشارالیه ظاهر گشت که بچه نحو از خان احمد متشکی اند . اگر ازاو استفسار فرمایند عرض خواهد نمود . طریقهٔ محبت وحقانیت وسلامت ذات آنست که حقیقت این معنی را بنوعی بعرض بندگان سلیمان مکان جمشید زمان خاقانی ظل سبحانی رسانند که برضمیر الهام پذیر خورشید نظیر اعلیحضرت سلطان سلاطین نشان حقیقت حال ظاهر وروشن گردد واز اینجانب غباری بخاطر عاطر دریا مقاطر خاقان انجم‌سپاه فلك بارگاه خطور ننماید که رفع این مقدمه درخدمت پادشاه معدلت شعارخداوند روزگار برأی صایب وفکر ثاقب ایشان منوط ومربوط است :

اما بطریقی که زما خاك نشینان   برخاطر او هیچ غباری ننشیند

بروح پرفتوح حضرت سلطان سریر قاب قوسین مسند نشین ولکن رسول الله وخاتم النبیین وارواح مقدس ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبّار که هرگاه خان احمد حسب الامر اعلی بندگان پادشاه کسری تخت نوشیروان عدالت جمشید رایت بدینجانب آید دراعزاز واحترام او دقیقه‌ای فروگذاشت نکرده مضاعف آنچه در گیلان بدو تعلق داشت از الکاء عراق وفارس وغیر ذلك هرمحل را اراده نماید بدو شفقت میفرمائیم واز امر وفرمان واجب الاذعان سلطان سلاطین زمان تجاوزی نداریم . درینولا ازواردین آنصوب باصواب مسموع سمع همایون گردید که از سیادت پناه امیر مبارك عرب حاکم عربستان که ملازم وتابع ومنصوب اینجانب است بعضی امور سرزده که تجار ومترددین شکایت اورا دردرگاه اعلی وبارگاه معلی پادشاهی نموده اند واز اینجهت نایره غضب پادشاهانه اشتعال پذیرفته عساکر منصوره رابه تنبیه وتأدیب ونهب وغارت الکاء او مأمور فرموده اند . چون فیمابین قواعد مؤالفت واتحاد وضوابط دوستی ووداد منعقد گشته توقع آنست که هرگاه ازمنسوبان وتابعان اینجانب امری که منافی صلح وصلاح بوده باشد روی نماید بدینجانب اعلام فرموده

وبتأدیب وتنبیه اومأمورسازند . اگراز اینجانب درمنع وتنبیه مداهنه ومساهله واقع شود حکم قضاجریان پادشاهی به نهب وغارت وتأدیب او نافذ گردد تاخلل در ارکان راسخة البنیان مصالحه که بمحض لطف و مرحمت خسروانه اشتداد واستحکام یافته واقع نگردد .

بعداز استماع این مقدمه که سیادت‌پناه مومی الیه نسبت به تجار ورعایاء ممالك‌محروسه پادشاهی‌دست درازی‌نموده وقصدمال مسلمانان به قورچیان عظام‌جهت منع اوفرستاده الگاء دزفول‌را که دراین اوان علاوهٔ‌سایر محال‌سیادت‌پناه مومی الیه‌شفقت‌فرموده‌بودیم ازاو تغییر نمود مقررفرمودیم که آنچه ازمال‌تجار برده باشندبازدهند ومشارالیه اولاد خودرابجهت‌عرض‌حقیقت‌حال‌بدرگاه جهان‌پناه‌فرستادوقبول اینمعنی نمینماید ازایشان که امینان دولت قاهره ومعتمدان صولت‌باهره‌اند لایق آنست که بهرنحو که رأی متین‌اقتضانماید بموقف‌عرض‌سده سنیّه رسانیده فرستادن لشکروعسکررابه الگاء عربستان برطرف سازند که فرستادن لشکر بالگاء مزبورمنافی عهد وشرط طرفین‌است وازجانب ایشان امری که مخالف عهدوشرط بوده باشدچشم داشت‌نیست وجمعی که ازسیادت‌دستگاه مومی الیه‌درآستان سعادت‌نشان شکایت‌نموده‌باشند بایکی ازچاووشان ومعتمدان بدینجانب فرستند که آنچه سید مبارك مذکورازمال‌ایشان‌برده باشدمقررفرمائیم که بصاحبان بازدهدوبعداز این ازجاده اطاعت وانقیادسرنه پیچیده باتجار وزوار بروجه احسن سلوك‌نماید . وچون ازحسن الطاف شاهی‌ویمن اشفاق پادشاهی ضابطه دوستی‌ورابطه محبت‌فیمابین‌مستحکم واستوار گشته وکلفت‌وبیگانگی بالفت ویگانگی‌مبدل گردیده‌ازایشان که امینان دولت‌ابد مقرون‌اند لایق وسزاوارآنست که دراستحکام وتشیید‌بنیان آن‌ساعی بوده چنان نمایند که روزبروزمواد محبت‌ودوستی جانبین‌درتزایدبوده بدین‌سبب عجزه‌ومساکین درمهاد امن وامان‌آسوده ومرفه‌الحال باشندوبه ارسال

رسل ورسائل ریاض ومودت نهال مؤالفت راسرسبز وشاداب گردانند.
وزارت وایالت وشوکت مستدام باد.»

مکاتبات بین شاه عباس اول و دربار هند

سابقاً گفتیم که برای تحکیم روابط دوستانه میان پادشاهان گورکانی هند و سلاطین صفوی چگونه علایق سیاسی واجتماعی باارسال رسائل واعزام فرستادهٔ مخصوص بوسیلهٔ بابر وشاه اسمعیل صفوی مؤسسان این دوسلسله بوجود آمد وبعداً نیز چنانکه توجه داریم محمدهمایون وشاه طهماسب صفوی این ارتباط دوستانه ومودت آمیزرا همچنان ادامه دادند. لیکن چون شاه طهماسب درزمان سلطنت جلال الدین اکبر جانشین همایون شاه ولایت قندهاررا بتصرف خویش درآورد این رابطه چندی قطع گردید وتازمان شاه محمد خدابنده که باترکان عثمانی درجنگ وبمدد جلال الدین اکبرنیز نیازمند بود مناسبات دوستانه‌ای مشهود نمیگردید.

درزمان شاه عباس کبیر که این پادشاه برای دفع شرترکان عثمانی وخاموش ساختن آتش فتنه اوزبکان درخراسان بتجهیز ساز وبرگ جنگ ووسایل لشکر کشی میپرداخت مصلحت چنین بود که این روابط دوستانه مجدداً بین دربار ایران وهند استقرار یابد. ازاین روی مکاتباتی برای انجام یافتن این منظور بین شاه عباس و جلال الدین اکبر صورت گرفت.

چنانکه خواهیم دید بامبادله این نامه‌ها غبارملال وکدورت ازصفحهٔ خاطر طرفین زدوده شد بخصوص که پس ازمرگ شاه طهماسب وایجاد اختلاف بین سران قزلباش اوضاع کشورما آشفته شد وباردیگر قندهار بکشورهند ملحق گردید.

جلال الدین اکبرپادشاهی خردمند ودوراندیش بود وباآنکه باطناً مایل بوددرتنظیم امور کشورایران ورفع هرج ومرج وفتنه وآشوب دشمنان بمدد شاه عباس برخیزد معهذا بعلت مشکوک بودن اوضاع ایران وآشفتگی اموروا حوال اجتماعی و سیاسی کشورما وجهات دیگر بامهارت وتدبیر چنانکه ازسطور نامهٔ وی پیداست از مددکاری باپادشاه جوان احترازجست ودرقلع وقمع اوزبکان ودفع شرعبدالله خان وعبدالمؤمن خان نه فقط کاری انجام نداد بلکه بنا بمصلحت خویش دم ازصلح ومسالمت

زد و در نامه‌ای که قسمتی از آنرا بنظر خوانندگان ارجمند خواهیم رساند بذکر مطالب و نکاتی پندآمیز درخصوص شناخت دوستان ودشمنان ومدارا کردن بامخالفان پرداخت ودربارهٔ مملکت‌داری وحفظ موازنه وتعادل امور کشور ورعایت عدالت و تدابیری چند در اصلاح کارها و دیگر مسائل اخلاقی و معنوی سخنانی خردمندانه بمیان آورد وبدینطریق درخواست‌یاری شاه عباس‌را که ضمن مکتوبی گله آمیزبوی گوشزد کرده بود در بوتهٔ اجمال گذاشت.

جلال‌الدین اکبر در نامهٔ خود پس از ذکر مقدمه واشاره بتمشیت امور قندهار واطاعت وانقیاد طاغیان وسرکشان کشورهند راجع به تقدم صلح براختلاف و جنگ واجتناب ازمحاربه با خان اوزبك که باوی ازدرصلح ومسالمت درآمده چنین مینگارد (۱)

«... چون در آیین‌سلطنت و کیش‌مروت اتفاق‌مقدم براختلاف وصلح اصلح ازحرب است علی‌الخصوص نیت‌حق طویت ما که ازمبادی انکشاف‌صبح شعور تااین‌زمان همواره اختلاف مذاهب وافتراق‌مشارب منظور داشته وطبقات انام‌را عباداللّٰه دانسته درانتظام احوال عموم خلایق کوشش نموده‌ایم وببرکات‌این نیت علیا که مقتضای ظلیت عظمی است مرةً بعداخری مشاهده وملحوظ گشته دراینولا که ممالك پنجاب مخیم عساکرعزوجلال گشت‌مکرراً عازم‌جازم‌شده بود که انتهاض‌الویه عالیه بجانب ماوراءالنهر که ملك موروثی‌است‌اتفاق افتد تاهم‌آن بلاد درتصرف اولیای دولت‌درآید وهم معاونت خاندان نبوت بطرزدلخواه سمت ظهور یابد (۲).

دراین اثنا بتواتر وتوالی ابهت‌پناه شوکت ایاب عبداللّٰه خان والی‌توران مکاتبات محبت طراز که مذکرقرابت سابق‌وممهدمحبت

۱ـ نقل‌ازمنشآت عبدالحسین نصیری طوسی نسخهٔ عکس‌متعلق بکتابخانه ملی‌تهران.

۲ـ مقصوداز‌این عبارات‌ظاهراً اظهارعلاقه بیاری‌شاه عباس‌اول دردفع‌فتنه وآشوب اوزبکان در نواحی شرق ایران است.

لاحق باشد بوساطت ایلچیان کاردان فرستاده محرك سلسلهٔ صلح وصلاح ومؤسس مبانی وداد و وفاق گشت . چون درجنگ زدن با کسی که در صلح زند درناموس اکبر شریعت غرا وقسطاس اعظم عقل بیضا ناپسندیده و ناسنجیده است خاطر ازین اندیشه باز آورده شد . و غریب تر آنکه بتواتر از واردان آنصوب اخبار تدارك اختلال ایران و ایرانیان که موجب اطمینان تام گردد شنوده نمیشود وقرارداد خاطر دولت اساس آن صفوت نژاد انکشاف صریح نمی یابد . مأمول آنکه خاطر مهر گزین مارا متوجه هر گونه مطلب ومقصد دانسته وطریق انیق مراسلات را مسلوك داشته حقایق احوال یومی را ابلاغ فرمایند .

وامروز که ایران زمین از دانایان کاردیده عاقبت بسیار کم شده آن لقاوهٔ اصلاب کرام را درانتظام ملك والتیام احوال جمهور انام جهد بلیغ باید کرد ودرهر کاری مراتب حزم ومآل اندیشی بکار باید برد و به تسویلات ارباب غرض واکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش نساخت و بردباری واغماض نظر از زلات اقدام ملازمان موروثی و بندگان جدیدی شیمه کریمه خود ساخته ارباب اخلاص را پیش آورد و اصحاب نفاق را بنورمهربانی زنگ زدای ظلمت شد ودرقتل آدمی وهدم این بنیان ربانی احتیاط تمام بتقدیم رسانید که بسا دوستان جانی که بحیله سازی دشمنان خودکام از بساط قرب دورشده خونابهٔ اجل نوشیده اند و بسا دشمنان خودکام دوست نما که لباس عقیدت پوشیده درتخریب اساس دولت کوشیده درمراقبت ضمایر وسرایر این مردم توجه موفورمبذول باید داشت ودولت مستعار این نشاء فانیه را بمرضیات الهی معاضد ومعاون گردانید وطبقات خلایق را که ودایع خزاین ایزدی اند بنظر اشفاق منظورداشته درتألیف قلوب کوشش فرموده ورحمت عامه الهی را شامل جمیع ملل و نحل داشته بسعی هرچه تمامتر خودرا بگلشن همیشه بهارصلح کل درآورده وهمواره نصب العین مطالعه دولت افزای خود باید داشت که ایزد توانا بر خلاق

مختلف المشارب متلون الاحوال درفیض کشوده پرورش مینماید .

پس برذمت همت والای سلاطینی که ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهند کـه دادار جهان آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشاء ظاهر و پاسبانی جمهورعالم آورده است که نگاهبانانی عرض وناموس طبقات انام نمایند .

آدمی‌زاد درکار دنیا که گذران وناپایدار است دیده ودانسته خطا نگزینند. درکار دین ومذهب که باقی ومستدام است چگونه مساهله نماید . پس حال هر طایفه ازدوشق بیرون نیست یاحق بجانب اوست درآنصورت خود مسترشدان انصاف‌مند را جز به تبعیت گزیر نتواند بـود و اگر در اختیار روش خاص سهوی وخطایی رفته است بیچاره بیمار نادانی است و محل ترحم وشفقت نه جای سوزش وسرزنش . ودر فـراخی حوصله در اهتمام باید زد که بمیامن آن وسعت صورت ومعنی وفسحت عمر ودولت پرده گشاست. وازنتایج این شیمهٔ دولت‌افزا آنست که درهنگام کم‌فرصتی باستیلای آب غضبی دوستان باشتباه دشمنان پایمال نمیشوند و دوستان و دشمنان دوست نما را روایی مکروفریب نمیماند . ودرپاس قول خود بر مسند سعی باید نشست که ستون تبیان فرمان‌روایی‌ست وتحمل بردباری را مصاحب دایمی خـود گـردانید که اساس دولت پایدار در ضمن این منطویست ...»

جلال‌الدین اکبر سپس اشاره بـه بعضی طاغیان هندوستان وتسلیم آنان و تصرف نواحی سیوستان وتته ونواحی سند کرده ودربارهٔ فرستادهٔ خود ضیاءالملک و مطالبی که وی باید جهت استحکام اساس مودت و محبت طرفین بسمع شاه عباس برساند توضیحاتی داده واضافه کرده‌است که مشارالیه حقیقت احوال ایران رااز قرارواقع مشاهده خواهد کرد و گزارش آنرا بوی تقدیم خواهد داشت . اکبر در پایان این مکتوب نیزارسال رسل‌ورسایل را خواستارشده وتأییدات غیبی رابرای اعتلا وسعادت دودمان صفوی مسئلت کرده است .

شاه عباس پس از وصول این مکتوب جوابی بانشای حاتم بیك اردوبادی نوشته وبوسیلهٔ منوچهر بیك ایشك آقاسی باشی برای پادشاه هند میفرستد. در نامهٔ جوابی شاه عباس پس ازذکر مقدمهٔ مبسوط در نعت و ستایش آفـریدگار وآوردن تشبیب واظهارشوق وانبساط دربارهٔ وصول این نامه وورود ضیاءالملك چنین مینویسد:

«... مکنون ضمیر حق گزین آنست که اشارات علیه که درطی ملاطفت نامهٔ نامی خطاب مستطاب سامی کانهن الیاقوت والمرجان منطوی وبشارات سنیه که بمثابه حورمقصورات فی الخیام حجب عبارات واستعارات بدان محتوی بود مهماامکن مقتضای خیرانتمای آن بعمل آید ودقیقهٔ ازدقایق اتباع ولوازم استتباع مطویات نامه مهر شعاع کـه شیوهٔ مختار ارباب اختیاروشیمه مرضیهٔ اکبراکابرروزگارست وعذرشمول الطاف نامتناهی ووفور اعطاف پادشاهی راقوت بیان ازتقریرقاصروقدرت بنان ازتحریر عاجزومقصر، اعتذارآنگونه مخلص‌پروری ومعذرت آن نوع منت گستری که ازسدّه عالی بظهورآمده بچه عنوان توان نمود وبکدام زبان ازعهدهٔ شکرگزاری مکارم وعذرخواهی مراحم آنحضرت بیرون توان آمد مگر بلطف‌فطری و کرم جبلی آنحضرت تمهید مقدمات اعتذارتوان کرد ...»

آنگاه شاه‌عباس درخصوص فوت‌والد خودوبروزاختلاف بین‌بزرگان مملکت وسرداران‌قزلباش وایجادفتنه وآشوب تحریك‌امرا ورؤسای توران وروم درنواحی آذربایجان وخراسان‌اشاره کرده وپیروزی‌خودرا دررفع‌این گرفتاریها ومشکلات وهرج ومرج داخلی بااستقرارآرامش درنواحی‌عراق وفارس وآذربایجان واتحاد بین‌طوایف قزلباش ودفع‌شر عبدالله‌خان وعبدالمؤمن‌خان اوزبك وسرانجام تعمیم امن وامان درسراسر کشورخاطرنشان ساخته‌است . درمورد تصمیم‌خلل‌ناپذیرخود درقلع وقمع دشمنان متجاوز ومخالفان بداندیش مینویسد:

«... بیمن توفیقات‌الهی وروح مقدس‌حضرت رسالت‌پناهی‌واعانت حضرات ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین تاانتقام ازآن‌قوم نکشد وانتزاع مغصوبات ازید متغلبه نکند وسدّ ثغور آن ولایت بر نهجی واقع نشود

که من بعد مجال عبور مخالفین نماند، رجوع بمقر سلطنت ننماید ...»

درپایان نامه درخصوص تأثیر امدادوهمراهی وهمت پادشاه هند را دراجرای این مقصود و گسترش امن و آسایش عمومی یادآور شده وتجدید مراسم اختصاص ومحبت وتشیید بنیان مصادقت و وداد را تأکید کرده‌است.

درنامهٔ دیگری که‌شاه عباس درراه تحکیم‌روابط حسنه با دربارهند وتأمین مقاصد اساسی‌خودبانشای نصیری‌طوسی بجلال‌الدین‌اکبر نوشته پس‌از تمهید مقدمه واشاره به پناهندگی سلطان بایزید و تسخیر آذربایجان و شروان بوسیلهٔ ترکان عثمانی رشتهٔ سخن را به قلعهٔ نهاوند کشانیده ودربارهٔ ناگزیر بودن خود بجنگ با دولت عثمانی چنین مینویسد :

« ... قلعهٔ نهاوند که در میانهٔ ممالک محروسه واقعست درتصرف جماعت رومیه بود بنا برتشیید مبانی صلح وصلاح متعرض آن نشده بود هرچند بدیشان اعلام تخریب آن مینمود اثری بجز اهمال و اغفال مشعر برعدم صداقت وانتهاز فرصت که شیمهٔ ذمیمهٔ آن طایفه است ظاهر نشد . ناموس سلطنت محتمل این بار نشده ایالت پناه شوکت‌دستگاه حسن‌خان حاکم همدانرا بحکم کاری که بعقل برنیاید دیوانگی درو بباید بـه تسخیر وتخریب آن مأمورفرموده دراندك فرصتی مسخرشد و بعـد ازآن عنان فیروزی عیان از دارالسلطنهٔ اصفهان بعزم تسخیرممالك فسیح‌المسالك آذربایجان ومابقی الکای موروثی معطوف داشته چهل روزه راه را در عرض ده روز ایلغار کرده دارالسلطنه تبریز مضرب سرادقات اقبال شد وپاشای آنجاکه بالشکر گران برسراکراد آن حوالی رفته بود واقف گشته باراده‌ٔ آنکه شاید خودرا بقلعهٔ دارالسلطنهٔ مذکور تواند انداخت بمقابل عساکرفیروزی مند درآمده اسیر و دستگیرشد وقریب ده هزار سوار ازمخالفان طعمهٔ شمشیرغازیان شیرشکارشد .

هر کجاپشه بپهلوزدن آمد باپیل   مومیایی همه دانند کرا خرج شود

غازیان نصیری منش بمحاصرهٔ قلعهٔمزبور قادرشده درعرض بیست

روز آنچنان قلعهٔ را که مشحون بدوهزار توپ و پنجهزار تفنگ وصدهزار من باروط وده ساله آذوقه از هر جنس و دیگر آلات قلعه داری بود به تحت تصرف درآوردند . وازآنجا عازم قلعهٔ نخجوان وایروان وسایر قلاع آذربایجان که همگی مملو ازمردان کاری واسباب قلعه داری بود گشته حکام ومستحفظان قلاع تاب صدمت وصولت نیاورده مجموع قلاع را انداخته درقلعه ایروان کـه محکمترین حصون این دیار ودرحصانت ومتانت مشهور روزگار و مشتمل بر چهـار قلعه وحصارست اجتماع نمودند . دیوغرور رحصن دماغ پرشر وشور ایشان رامسخر ساخت و بمحکمی حصارشان فریفته بوادی عصیان انداخت . وچون موضوع مذکور در قدیم سرحد ممالك محروسه بود بعداز فتح آن تسخیر گنجه وشروان باسهل وجوه میسر میشد . رایات جلال و نصرت واقبال درآنموضع نزول اجلال فرموده بمحاصره وتسخیر اشتغال نمود ومدت هفت ماه علی الاتصال استعمال آلات جنگ وصدمات توپ وتفنگ درکار بود . دربن اثناسیادت وافادت پناه معتمد الخاقانی میرمحمد معصوم خان (۱) ورود عزت نمود. صفوت نامه گرامی را کـه مخبر ازفتوحات گوناگون بود درسانید و ابواب شادمانی بروجنات احوال مخلص گشود . تیمناً این معنی رافتح-الباب فتوحات دیگردانست آخر الامر .

چودینم قوی بودورایم درست مددبختم ازغیر یزدان نجست

مستعیناً من الله یورش نموده قلاع بیرون جبراً قهراً مسخر گشت وجمع کثیر ازمخالفان بقتل رسیده مابقی بقلعهٔ درون پناه بردندودرعرض ده روزباره وبرج آن بضرب توپ ویران شده اهل قلعه راچاره جز طلب امان نماند . ازعالم مروت جبلّی زّلات ایشان بعفو مقرون گشته بجان ومال امان یافتند واکثر ایشان درسلك ملازمان خاصه منتظم شدند و باآنکه قریب سی هزار کس و دوازده هزاراسب و هفتهزار شتر درین

۱ـ پیك وفرستادهٔ مخصوص جلال الدین اکبر پادشاه هند که حامل نامهٔ وی بوده است .

قلعه محصور بود بعد از فتح هنوز آذوقه و ما یحتاج چندساله داشتند و سیادت پناه مشارالیه که قامت قابلیتش از آرایش تعریف و توصیف مستغنی است بدیدهٔ حقیقت بین مشاهده نموده درحین تقبیل بساط گردون مناط بمسامع علیه خواهد رسانید.

وچون ازیمن توجه وارتباط حضرت عالم پناهی محب نیکوخواه را اینچنین فتحی که هیچکس ازسلاطین ایرانرا درهیچ قرن وزمان میسر نشده که ازجماعت رومیه قلعه بجنگ وجدال توانند گرفت روی داد، سیادت پناه مومی الیه را بجهت تبلیغ این اخبار مرخص ساخته روانهٔ آستان عرش نشان نمود.

مترصد است که پیوسته گلبن التفات واتحاد را بزلال الفت و وداد شاداب داشته برجوع خدمات واشارات محرك سلسله یگانگی باشند. حق سبحانه و تعالی آن ظلال ربوبیت را ازرحمت زوال و تطرّق عین الکمال مصون و محفوظ داراد. انه رؤف بالعباد والسلام».

شاه عباس این پادشاه مدبّر و نیرومند صفوی پس از التیام مناسبات سیاسی وحفظ ارتباط دوستانه بادربارهند مکاتبات مودت آمیز خودرا همچنان ادامه داد چنانکه پس ازمرگ جلال الدین اکبر نامه‌های محبت آمیز بجانشین وی شاه سلیم نگاشت واورا درتحکیم این مناسبات باتدابیر مشفقانه تشویق وترغیب میکرد.

نخستین نامه شاه عباس بشاه سلیم مکتوبی است که درتعزیت فوت جلال الدین اکبر بانشای نصیری طوسی بوی نگاشته است. مضمون نامه چنین است:

«لوامع اشارات وسواطع بشارات ازخطاب مستطاب «یابنی آدم خلقت العالم لاجلك وخلقتك لاجلی» برپیشگاه خاطر آگاه دلان دانش پژوه ودانشمندان آگاهی شکوه می تابد که خواص افراد انسانی که بتشریف «افحسبتم انما خلقنا کم عبثاً وانکم الینا ترجعون» اختصاص یافته اند علوشأن ایشان برتر ازآنست که مقام آسایش ایشان همین سرای فانی وتنگنای جسمانی باشد، بلکه درخور رفعت منزلت آنجماعت

مناظر جنانی و منازل روحانی جاودانی ساخته ندای «جنّات عدنٍ فادخلوها خالدین» در داده :

عرش است نشیمن تو شرمت ناید　　کایی و مقیم خطّهٔ خاك شوی

پس رأی سلیم بیقین داند که فنای هر مخلوقی از جملهٔ واجبات وابقای هر موجودی از قبیل ممتنعات است و لهذا ارباب عقول بزخارف دنیای ناپایدار که محل حوادث و مکان مکاره است توجه ننموده نعیم باقی را بر آن ترجیح داده‌اند .

بیرون ازین قفس همه باغست و نوبهار
مرغان صفیر زن که گذشت از حد انتظار

و هر چند ارتحال ازین منزل پر وحشت و ملال و انتقال به نزهت سرای قرب و وصال عین سعادت و اقبال است . امّا ارباب ظاهر که بواسطهٔ حجاب صورت از مشاهدهٔ این احوال غافلند ازوقوع این حادثه مضطرب و پریشان میشوند چنانچه از واقعه‌هایله عالم سوز محنت اندوز اعلیحضرت مقدس مرتبت فردوس منزلت جنت‌مکان علیین آشیانی انارالله برهانه وجعل فی اعلی علیین مکانه که داعی «والله یدعوا الی دار السلام» رالبیك اجابت فرموده روی التفات از جسمانیات گردانیده بنظارهٔ عالم ملکوت و مشاهدهٔ جمال و جلال حی لایموت پرداخت و ناگهان ازین جهان فانی و خاکدان ظلمانی رخت اقامت بربست و قالب عنصری درهم شکست . روح پاکش بذروهٔ افلاك برآمده ازسرای سپنج و منزل عناورنج بریاض انس و حدایق قدس خرامیده و ازکلبهٔ بلیت و خارستان اذیت بمأمن امن و راحت گلشن فراغت و استراحت رحلت فرمود .

ازین حادثه جانگزا و واقعه اندوه‌فزا عیش محفل بهشت مشاکل منغّص شد و صفای خاطر خورشید مآثر غبار آلود گشت . ملالت تمام واقسام اندوه و آلام روی نمود . افسوس هزار افسوس که دنیا خارستان غم و محنتست نه گلشن فرح و راحت و گیتی سرای نفرت و وحشتست نه مسکن

انس وسلوت. امّا چه توان کرد از تلخی ایام. تجرّع چنین شربتهای ناگوار بسیار افتد. کدام دل که ازین واقعه خون نیست و کدام دیده که ازین خونابه جگرگون نه. چون بدیدهٔ بصیرت ملاحظه شود هرچه از کتم عدم بوجود آید باز بعدم میرود و اینها باراده‌ٔ خالق اشیاست. پس بضرورت روی صبر براه تسلیم باید آورد وقدم تسلیم درراه صبر ازروی ضرورت نهاد آن پادشاه کیوان وقار گردون اقتدار رانیز بغیر رضا بقضای الهی وتسلیم بتقدیر ازلی مسلکی قویم ومنهجی مستقیم نیست. ازوقوع این قضیه متألم ومکدّر نبوده راه مصابرت پیش گیرند و باراده‌ٔ سبحانی وقضای آسمانی در سازند. ایزد تبارك و تعالی آن فروغ دودمان گورکانی و چراغ خاندان صاحب قرانی را ازحدوث مکاره و آفات محروس داشته چندانکه آن پادشاه رضوان بارگاه خلد آرامگاه را در روضهٔ جنان و نعیم جاودان مقام است آن مطرح انظار عنایت ازلی و مورد الطاف لم یزلی براریك سلطنت وجهانبانی متمکن بوده وملال بخاطر خورشید مثال مرساد.

تا گسسته نشود رشتهٔ امروز از وی
تا بریده نشود اول امسال ز پار
باد هرروز بروز دگرت ضامن عمر
باد هرسال به سال دگرت پذرفتار
دامن عمر تو از گرد اجل درعصمت
پایهٔ جاه تو ز آسیب فلك در زنهار

بعد ازارسال این مکتوب نامهٔ دیگری ازطرف شاه عباس اول درتهنیت جلوس شاه سلیم بهمراه یادگارعلی سلطان ارسال گردید. دراین نامه بعدازمقدمهٔ منشیانه و تشبیبی آراسته بصنایع لفظی چنین آمده است:

«.. المنة لله تقدس وتعالی که نهال آرزوی دوستان حقیقی بثمرهٔ مراد بارور گشته شاهد مقصودی که سالها درپردهٔ خفا مستور بود و

پیوسته بتضرع و ابتهال از درگاه واهب متعال جلوه گری آن مسئلت میشد باحسن وجهی ازحجله غیب بحریم ظهور درآمده پرتو جمال برساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته برفراز تخت همایون وسریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای حریم پادشاهی وزینت افزای اورنگ شاهی گردید ولوای جهانگشای خلافت و شهریاری وچتر فلك فرسای معدلت وجهانداری آن رفعت بخش افسر واورنگ وعقده گشای دانش وفرهنگ ظل رأفت ومرحمت برمفارق عالمیان انداخت امید که مهیمن مرادبخش جلوس میمنت مأنوس آن خجسته طالع همایون بخت وفروزندهٔ تاج وفرازندهٔ تخت را برهمگنان مبارك ومیمون وفرخنده وهمایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی وموجبات حشمت وکامرانی درتزاید وتضاعف باد.

آئین وداد وروش اتحاد که بین الآباء والاجداد انعقادیافته و بتازگی میانهٔ این محبت گزین و آن پادشاه معدلت آئین استقراریافته مقتضی آن بود که چون مژدهٔ جلوس آن جالس مسند گورکانی ووارث افسر صاحب قرانی بدین دیار رسید وغنچه های بهجت وشادمانی و گلهای عیش وکامرانی درریاض آمال واماني شکفته عندلیب خاطر خیراندیش وهزار دستان جان محبان وفاکیش بنغمه سرایی وشکر گزاری درآید ویکی ازمحرمان حریم عزت برسبیل تعجیل روان شده بمراسم تهنیت اقدام نماید. لیکن چون مهم آذربایجان وتسخیر ولایت شیروان در میان بود تاخاطر ازمهمات ولایات مذکوره جمع نمی شد مراجعت بمستقر سریر سلطنت میسر نبود درلوازم این امر خطیر تقصیر وتأخیر واقع شد. هرچندرسوم وآداب ظاهری نزدارباب دانش وبینش چندان اعتباری ندارد چون طی آن بالکلیه بحسب ظاهر ازنظر قواصر که مطمح نظر ایشان جزامور ظاهری نیست طی مراتب دوستی است لاجرم دراین ایام خجسته فرجام که بیمن خدام ملایك احترام مهمات ولایات

ازدست رفته برحسب مدعای احبا صورت یافت وخاطر بالکلیه از آنطرف جمع گشته بدارالسلطنه اصفهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد، امارت شعار راسخ العقیده وکامل الاخلاص یادگار علی سلطان را که اباعن جد از بندگان یك جهت وصوفیان صافی طویت این دودمان است روانهٔ درگاه معلّی وبارگاه اعلی نمود که بعدازادراك سعادت کورنش وتسلیم ودریافت تقبیل و تلثیم بساط عزت واداء لوازم پرسش وتهنیت رخصت مراجعت یافته باخبار مسرت آثار سلامت ذات ملایك صفات و صحت مزاج وتاج خورشید ابتهاج بهجت فزای خاطر مخلص خیر خواه گردد ...»

شاه عباس درپایان این مکتوب ازدیاد محبت ووداد واتحاد صوری ومعنوی و ادامهٔ ارسال مکاتیب وروابط دوستانه را توصیه کرده است.

شاه سلیم نیز بهمین سبك جواب محبت آمیزی بشاه عباس نگاشته و بوسیلهٔ خان عالم بدربار صفوی ارسال داشته است. چون این نامه و نامه‌هایی که بعداً خواهیم دید از نظر استحکام روابط دوستانه بین دو دولت ومطالعه در تاریخ مناسبات سیاسی واجتماعی وتاریخی وتأثیر ادب وفرهنگ ایران در کشور هندوستان اهمیت فراوانی دربردارد لذا سعی واهتمام کرده‌ایم تاحدی که متناسب گنجایش این کتاب است منتخبی از نامه‌های مذکور را بارعایت اختصار وذکر قسمتهایی که بجهات فوق سودمند میآید نقل کنیم.

شاه سلیم درجواب این نامه پس ازذکر مقدمه‌ای فصیح وادیبانه چنین مینگارد:

«... پیوسته خواهان تضاعف موادمرادات وجویای ترادف اسباب سعادات میباشد والحمد لله والمنه که روابط قواعد مصادقت که ازمطلع بامداد فطرت مرکوز عناصر جبلّت گشته روزافزونست واگرچه بحسب ظاهر مؤالفت جسمانی بموانست روحانی تأکید نیافته وتناظر اخلاق بتعارف میثاق تمهید نپذیرفته امّا همواره روایح مکارم صفات علیه مقام صداقت

انجام‌را مطیّب‌ومعطّرمیدارد وهمیشه درانجمن‌خیال باشاهد وصال آن برجیس سعادت جلیس طارم شرف واجلال بزم‌افروز صحبتهای خیالی میگردد :

دل بی‌تو باخیالت وصل‌نهفته دارد   گلزارخاطرم‌رایادت شکفته‌دارد

یعلم‌الله که باقتضای تعارف حقیقی که این‌همه‌تناسب مجازی فرع آن آشنایی‌است این‌تمنّا مخطورخاطراصابت اثرمیگردد که همچنانچه نسبت‌تألف وتوددا‌ین‌دو دودمان رفیع‌الشأن تاحال‌معلوم همگنان‌بوده ابدالدهرمشهود عالمیان گردد ... »

ازنامه‌های تاریخی‌وسیاسی‌شاه‌عباس که بدربارهند نوشته وازلحاظ اجتماعی واخلاقی نیزشایان‌توجه‌است دومکتوبی‌است که یکی‌راجع‌به تمهیددوستی‌وموالات سلطان‌روم (عثمانی) بصورت ظاهروتهیه اسباب‌بیگانگی ومعادات اودرباطن امر است که سرانجام‌به پیکاربین‌دو دولت‌وفیروزی شاه عباس‌منتهی گردیده است. نامهٔ دیگردرباب ضرورت تسخیرقلعه قندهار که نگهبانان این قلعه هنگام‌تفرج وشکار شاه‌عباس‌شرط ادب‌واحترام ومهمان‌نوازی رادربارهٔ وی‌بجای نیاورده‌اند‌بشاه‌سلیم نوشته شده است وماا کنون‌به ترتیب‌باحذف مقدمات بنقل‌آنها میپردازیم :

« ... مشهودرأی خورشید انجلا میگرداند که چون‌پادشاه روم دراینمدت که ازجانبین نوایرقتال وجدال اشتعال داشت چندمرتبه سردار‌بالشکر بیشمار‌بمقابله عساکرنصرت آثارفرستاده درهرمرتبه بطریقی که بسمع‌شریف‌رسیده خواهد‌بودمراجعت‌نمودند بنا‌برصلاح حال‌خودوسایل‌انگیخته‌طالب‌صلح‌شده این‌صلاح اندیش‌نیز که‌همواره رضای خالق‌وآسودگی خلایق‌را مطمح نظرحق‌بین‌دارد بجهة آسایش عبادوآرامش بلادبسدّ ابواب‌نزاع وعناد راضی‌شده ازطرفین مصلحان آمدشد نمودند وبدینوسیله سه چهارسال جنگ وجدال را بتعویق انداخته درظاهرقرع‌ابواب موالات‌ودرباطن‌تهیهٔ اسباب‌معادات‌میکرد وچون این‌خیرخواه درهرکارراستی گفتار ودرستی کرداررا شعارخود

ساخته ازعار مکروحیله عاریست اعتماد بردروغ راست‌نمای اونموده بسیروشکارمازندران جنت‌نشان مشغول بودیم که بمجرد افساد اکراد وعصیان والی گرجستان که أباً عن‌جد ازباج گزاران این‌دودمان بود خبث باطن‌خودرا ظاهرساخته نقض‌عهد وپیمان نموده لشکربیحد و مربحدود آذربایجان فرستاد. مانیزمتوکلاً علی‌الله بعدازتنبیه‌وتأدیب متمردان گرجستان فوجی‌ازامرا وعساکرمنصوره رابسرداری‌مقرب‌الخاقان قرچقای‌بیك سپهسالارایران (۱) بدفع ورفع مخالفان مأمور فرموده درییلاقات بسیروشکار مشغول شده منتظرفتوحات غیبی بودیم که تدبیرسراسرتزویررومیه بدان‌قرارگرفت که تاقلعه ایروان را مسخرنسازند بمحاربه عساکرمنصوره نپردازند. ایالت‌پناه امیرگونه خان ساروا‌صلان حاکم قلعه باتفاق‌بعضی ازتفنگچیان خاصه درحفظ وحراست‌قلعه مزبورسعی وفوربظهوررسانیده درمقابل‌دویست وشصت هزارنفر ازلشکرمخالف جمعی که ملازم‌نیستند و باصطلاح آن قوم نیـازمند می‌نامند پای‌قرار استوار کرده دستبردها نمود ومخالفـان باهجوم عـام وازدحـام تمام‌سه مرتبه یورش کرده سوی‌قتل ینگچری آقاسی که حقیقت اعتبارواختیاراو مسموع شده خواهدبود باچندنفر ازپاشایان نامدارونود هزارنفر ازلشکری نتیجه وثمرهٔ برسعی‌ایشان مترتب‌نشد وچون سردارلشکرکاربرخود وعسکرتنگ‌دید دانست که نه‌جای‌ستادنست ونه‌جای گریز، اظهارندامت نموده دست‌تضرع دردامن تشفع‌زده استدعای صلحی کـه سابقاً فیمابین‌نواب علیین‌آشیانی (۲) وسلطان سلیمان استقرارپذیرفته بودنمود. مانیزبسنت آبـا واجداد

۱ـ این سردار دلیر که اصلا ارمنی‌بود بسبب شجاعت وهشیاری وصداقت خـود همواره مورد توجه وعلاقهٔ مخصوص شاه عباس بود چنانکه ازطرف‌وی بسمت‌امیرالامرایی آذربایجان و خراسان منصوب گردید.

۲ ـ منظور شاه‌طهماسب است.

عمل فرموده بمضمون :

چوزنهار خواهند زنهار ده   که زنهار دادن زپیکار به

بعدازظهورعجز واضطرارخصم قبول صلح فرموده لشکر فیروزی مند ازتعاقب ایشان بازداشته عنان توجه بجانب قشلاق معطوف فرمودیم. چون این فتوحات‌را ازمیامن وفاق وحسن اتفاق آن والا دودمان میدانیم ویقین که خاطرانوررا ازاستماع این قسم اخبار مسرت آثارانبساط تمام حاصل میشود . سیادت‌پناه اخلاص‌شعارامیرسیدحسن مساعدرا که ازاجلهٔ سادات وخدمهٔ آستان عرش‌نشان حضرت امام‌الجن‌والانس و قدیمیان این دودمان است باصحیفهٔ اخلاص روانهٔ آنصوب صوابنما ساخته باقی حالات را رجوع بتقریر او نمودیم ... »

ازجمله مکاتیب تاریخی‌شاه عباس‌اول نامه‌ای است که درباب‌تسخیر قندهار که درزمان سلطان محمدخدابنده ازتصرف دولت‌ایران خارج‌شده‌بودبشاه سلیم نوشته‌است شاه عباس‌دراین‌نامه دوستانه بالحن‌مؤدب وزیرکانه بپادشاه مینویسد که درآغازسلطنت مابعضی‌ازنواحی موروثی‌از کشورایران انتزاع‌یافته‌بود که بالحاق آنهاپرداختیم لیکن‌درمورد قندهار که درتصرف دودمان پادشاه گورکانی‌مانده بود چون ایشانرا ازخود میدانستیم متعرض آن نشده ومترصد بودیم که آن پادشاه بمناسبت اتحاد و برادری که بین ما وجود دارد خود در تفویض آن پیشقدم شود و مدتی نیزباآنکه بکنایه وتصریح ضمن ارسال‌نامه‌ها وپیامها درخصوص استرداد این‌ولایت اشاره کردیم بتغافل گذشت وجوابی مشعر برردیاقبول نرسید تاآنکه طرح سیروشکاررا درقندهارپیش کشیدیم که شاید گماشتگان آن‌برادر نامدار از روی‌الفت‌ویگانگی موکب‌مارا استقبال کنند امّا این‌مقصود حاصل‌نشدونگهبانان قلعه قندهاربتمردوعصیان پرداختند ومانا گزیرباآنکه اسباب‌وادوات قلعه گشایی همراه نداشتیم باحمله افراد قزلباش این‌قلعه را باخاك یکسان کردیم وپس‌از تصرف‌این‌ناحیه تقصیرات وزلّات امرا واهل‌قلعه رابخشودیم . شاه عباس درپایان نامه بشاه سلیم گوشزد کرده است که چون بین‌ما قواعد وفاق واتفاق مستحکم و

پایداراست ، همه این نواحی وممالك محروسه رامتعلق بخوددانند واین واقعه و بعضی امورجزئی نبایدموجب نگرانی ودلمشغولی پادشاه گردد.

چون این مکتوب کـه بوسیلهٔ حیدربیك یوزباشی ارسال گردیده ازلحاظ تاریخی حائز اهمیت است ومطالب ونکاتی نیزازنظر اجتماعی واخلاقی دربردارد لذا بنقل عین آن مبادرت میکنیم :

نامهٔ دیگر از شاه عباس اول بشاه سلیم

«نسایم دعواتی که از نفحات اجابت آن غنچهٔ مرادشکفته نکهت افزای مشام یگانگی باشد ولوامع مدحاتی که ازلمعات خلوصش انجمن اتحاد منور گشته ظلمت زدای غایله بیگانگی گردد عطر بزم خلّت وولای اعلیحضرت ظل اللّهی وشمع جمع آن نور پرور الهی گردانیده مشهود رأی انورومکشوف ضمیرمنیرضیا گسترمیگرداند که بردل دانش پسند وخاطر آسمان پیوند آن برادر بجان برابر که آئینهٔ چهرهٔ دانش وبینش ومرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بود که بعد ازسنوح قضیه ناگزیر نواب شاه جنت مکان علیین آشیانی شاه باباام انارالله برهانه چه قسم قضایا در ایران روی داده بعضی ممالك از تصرف منسوبان دودمان ولایت مکان بیرون رفته بود. وچون این نیازمند درگاه بی نیاز متقلّد امورسلطنت شد بیمن توفیقات الهی وحسن توجه دوستان انتزاع جمیع ملك که در تصرف مخالفان بود نمود وقندهار که در تصرف گماشتگان آن والا دودمان بود وایشان را ازخود میدانستیم متعرّض آن نشده ازعالم اتحاد وبرادری مترصد بودیم که ایشان نیز بطریق آبا واجداد جنت مقام خود در تفویض آن توجه مبذول فرمایند. چون بتغافل گذرانیدند مکرر بنامه وپیام و کنایـه وصریح وتصریح طلب آن نمودیم که شاید در نظرهمت ایشان این ملك محقر قابل مضـایقه نبوده مقررفرمایند که بتصرف منسوبان این خاندان داده ، رفع طعن اعادی وبدگویان وقطع زبان درازی عیب جویان گردد. جمعی تیسیر

این امر را در عهدهٔ تعویق و تأخیر انداختند و چون حقیقت این گفتگوها درمیان دوست و دشمن اشتهار یافت و از آنجانب جوابی مشعر بررد وقبول نرسید بخاطر عاطر رسید که طرح سیر وشکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله گماشتگان آن برادر نامدار کامکار از روی روابط الفت و خصوصیتی که در میانه مسلوکست موکب اقبال را استقبال نموده بخدمت اشرف فایز گردند ومجدداً برعالمیان رسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاهر شده باعث زبان کوتهی حاسدان و بد گویان شود.

بدین عزیمت بی یراق قلعه گیری متوجه شده چون بالکای فراه رسیدیم منشور عاطفت مبنی براظهار سیر وشکار قندهار بحاکم آنجا فرستادیم که مهمان پذیر بوده باشد وعزت آثار خواجه گر کیراق را نیز طلب فرموده بحاکم وامرایی که درقلعه بودند پیغام دادیم که میانهٔ اعلیحضرت پادشاه ظل‌الله ونواب همایون ما جدایی نیست والکایی که هست ازیکدیگر میدانیم وما بطریق سیر متوجه آنصوبیم ، نوعی نکنند که کلفت خاطری بهم رسد. ایشان مضمون حکم وپیغام مصلحت انجام را بگوش حقیقت نیوش نشنیده ومراسم الفت واتحاد جانبین را منظور نداشته اظهار تمرّد وعصیان نمودند وچون بحوالی قلعه رسیدیم باز عزت آثار مشارالیه را طلب نموده آنچه لازمهٔ نصیحت بود باو گفته فرستادیم وتاده روز دیگر عساکر منصوره را قدغن فرمودیم که پیرامون حصار نگردند. نصایح سودمند نیامده درمخالفت اصرار نمودند چون بیش ازاین مسامحه گنجایش نداشت باوجود عدم اسباب قلعه گیری لشکر قزلباش بتسخیر قلعه مشغول شدند ودراندك فرصتی غازیان برج وباره را بازمین هموار نموده کار براهل قلعه تنگ شده امان خواستند ما نیز همان روابط محبت را که ازقدیم الایام فیمابین این دوسلسلهٔ رفیعه مسلوك بوده وطریقهٔ برادری که مجدداً از زمان

میرزایی آن اورنگ نشین بارگاه جاه وجلال میانهٔ ایشان و نواب همایون بنوعی استقرار یافته که رشك فرمای سلاطین روی زمین است منظورداشته بمقتضی مروّت جبلی تقصیرات وزلّات ایشان را بعفومقرون فرموده مشمول عواطف و عنایات سالماً غانماً باتفاق نظاماً حیدر بیکار یوزباشی که از صوفیان صادق قدیم این روزکاراست روانهٔ درگاه معلی گردانیدیم.

حقا که بنیاد وداد و اتحاد موروثی و مکتسبی از جانب این وفاجوی نه بمرتبه یی مشید ومستحکم است که بجهت صدور بعض امور که بحسب تقدیر ازمکمن غیب بمنصه ظهور آمده باشد خلل پذیر گردد.

میان ما وتو رسم جفا نخواهد بود
بجز طریقهٔ مهر و وفا نخواهد بود

مرجوآنکه ازآنجانب نیزهمین شیوهٔ مرضیه مسلوك بوده بعضی امور جزئیه را منظور انظار خجسته آثار نفرموده اگرخدشهٔ برعارض الفت ظاهر شده باشد بحسن عطوفت ذاتی ومحبت ازلی درازالهٔ آن کوشیده گلشن همیشه بهار خلّت ویگانگی را سرسبز وخرّم گردانیده همگی همت گردون اساس بتأکید قواعد وفاق وتصفیهٔ مناهل اتفاق که نظام بخش انفس وآفاق است مصروف فرمایند و کل ممالك محروسه مارا بخود متعلق دانسته بهر کس خواهند شفقت فرموده اعلام بخشند که بلامضایقه باومسترد میشود . این جزویات را خود چه قدرواعتبار باشد. امرا وحکامی که درقلعه بودند اگرچه مرتکب امری چند که منافی مراتب دوستی بود شدند اماآنچه واقع شده از جانب ماست وایشان لازمهٔ نوکری و شرط جانسپاری بتقدیم رسانیدند . یقین که آن حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان خواهند فرمود ومارا شرمنده نخواهند ساخت. زیاده چه اطناب نماید

همواره چتر فرقدسای هم آغوش تأییدات غیبی باد ».

در اینجا لازم است یادآورشویم که ولایت قندهار از نظر تقسیمات کشوری وجغرافیای سیاسی ایران درعهدصفویه جزءِ خراسان که خود ازچهارحوزهٔ ایالتی (هرات ـ مشهد ـ قندهار ـ مرو) تشکیل میگردید محسوب میشده است . این شهرستان از سال ۹۴۳ درتصرف هندوستان بود ودرسال ۹۶۵ بتصرف شاه طهماسب صفوی درآمدلیکن چندی پس از مرگ شاه‌طهماسب بازبکشورهند ملحق گردید .

درزمان‌سلطنت شاه عباس اول باردیگر قندهارجزءِ متصرفات کشورایران‌شد اما درآغـازسلطنت شاه عباس دوم ، شاه جهان پادشاه هند ازضعف امرای صفوی استفاده کرد وبقندهارلشکر کشیدوآنرا گرفت . درسال۱۰۵۷شاه عباس‌دوم سپاهی برای تسخیر قندهار روانه ساخت ودرسال ۱۰۵۹ این شهررا ضمیمهٔ کشور ایران نمود وباآنکه‌اورنگ‌زیب پادشاه هند مکرر برای‌تسخیر قندهاردست‌بلشکر کشی زد هربار از سپاهیان ایران شکست میبافت تاآنکه شورش و فتنهٔ محمود افغان برخاست ودراین‌ماجرای غمناك آفتاب دولت صفوی افول کرد وضمن سایرمصائبی که‌بکشور ما روی نمود قندهارنیز ازدست رفت وبتصرف افغانها درآمد (۱).

---

(۱) درسال ۱۱۱۸ هجری قمری افغانها گرگین‌خان معروف بشهنوازخان گرجی راکه مردی مستبد وسختگیر وازطرف شاه‌سلطان حسین بحکمرانی (بیگلربیگی) قندهارمنصوب بود بقتل رسانیدند . این نکته را نیز توجه میدهیم که‌افغانهای غلجائی قندهار مکرر ازستم وبیداد گرگین‌خان بدربار‌اصفهان شکایت‌میکردند وچون‌ازشکایت‌خود نتیجه‌ای بدست نیاوردندمیرویس غلجائی کلانترقندهاررا که مردی زیرك وحیله ساز ودسیسه‌کاربود ازطرف خود برای‌دادخواهی بپایتخت فرستادندوی دردربار اصفهان‌بامهارت وحیله گری زمینه رابرای تحریك وروشن‌ساختن آتش‌فتنه برضدگرگین‌خان که عیسوی مذهب بود مهیا ساخت وپس‌ازچندی اجازه‌یافت که‌بحج رود . وی درمکه ازعلمای سنی‌آنجا فتوائی بدست‌آورد که اگرروزی رعایای سنی که تحت‌فشار وسلطهٔ سلاطین رافضی (شیعه)باشند برای‌دفاع خودقیام کنند وشمشیربکشندعمل‌آنهامجازباشد . میرویس با این فتوی بایران برگشت وچون اوضاع دربار اصفهان راخرابتر از سابق دید عزم خویش‌را دربروزطغیان که دردل نهفته داشت‌جزم کرد ورهسپارقندهار گردید پس‌از ورودبقندهار طایفهٔ افغانهای غلجائی را ازخرابی‌اوضاع واحوال درباروضعف دولت صفوی‌آگاه کرد وباارائه فتوی آتش فتنه را درآنشهر روشن ساخت . دراین‌آشوب وطغیان گرگین خان وعدهٔ کثیری از لشکریان اوبقتل‌رسیدند وباآنکه برادرزادهٔ گرگین خان(خسروخان) وبعدازاو رستم‌خان برای سرکوبی اشرار ازطرف دولت‌ایران مأموریت یافتند معهذاسرداران مذکور دردفع‌اغتشاش‌وفتنه توفیق نیافته وقندهار بدست طاغیان سقوط کرد .

بطوریکه از حوادث تاریخی برمیآید قندهار همواره موجب اغتشاش و آزردگی خاطر سلاطین ایران و هند بوده است. در اواخر حکومت پرآشوب افغانها وظهور نادر شهر مذکور مدتی مورد کشمکش بود چنانکه نادرشاه در ۱۱۵۰ هجری فرمان حمله باین شهر را صادر کرد وحسین غلجائی برادر محمود را که در آنجا حکومت داشت دستگیر ساخت وشهر را بتصرف در آورد. در آن اوقات چون فراریان غلجائی خاك هندوستان را پناهگاه خود ساخته و از آنجا در کار قندهار بمداخله وتحریك میپرداختند نادر سفرائی بدربار ناصرالدین محمد شاه سلطان هند فرستاد واز اوخواست که ورود غلجائیان را بخاك هند ممانعت کند لیکن محمد شاه بتقاضای نادر اعتنائی نکرد وسفیر اورا بزندان افکند. همین امر موجب شد که نادرشاه درصدد انتقام برآید وبرای تنبیه پادشاه هند لشکری عظیم بهندوستان روانه سازد.

درسال ۱۳۵۱ سپاهیان نادر وارد پیشاور گردیدند وسپس در دشت کرمان نبردی شدید روی داد. دراین جنگ که به پیروزی نادر پایان یافت بیش از بیست هزار تن از لشکریان بخاك هلاك افتادند وچنانکه میدانیم نادرشاه پس از تسخیر هندوستان محمد شاه را عفو کرد وتاج سلطنت هند را بپادشاه مذکور بازداد.

پس از قتل نادرشاه (بدست محمدصالح خان قرخلوی افشار) که انتظام امور سپاه وی گسیخته شد، هریك از سرداران اودرقسمتی از کشور وسیع ایران دست بطغیان وخودسری زدند. چنانکه احمدخان ابدالی در افغانستان حکومت مستقلی تشکیل داد وبر دهلی ولاهور نیز تسلط یافت وخودرا احمد شاه درانی خواند وقندهار را پایتخت خویش قرارداد.

بعدازمرگ احمدخان پسرش تیمور بجای او نشست وپس از فوت اوفرزندش زمانشاه بحکومت این کشور نوبنیاد رسید. وی لشکر کشی های بیهوده‌ای بشمال هندوستان کرد وچون انگلیسها در آن اوقات درشمال این کشور تفوق یافته بودند معارضه ومجاهدت زمانشاه بجائی نمیرسید.

درزمان سلطنت آقا محمدخان قاجار پیش از آنکه سپاهیان روس بشمال غربی ایران بتازند مذاکراتی درخصوص مرزهای شرقی بازمانشاه انجام یافت و گفتگوهایی

نیز در باب حمله ببخارا بمیان آمد لیکن پس از حملهٔ روسها این کار متوقف گردید .
در سال ۱۲۱٤ فتحعلی‌شاه امرای خراسان‌را بیاری محمود برادر زمانشاه که بایران پناهنده شده بود بهرات فرستاد . محمود بحمایت فتحعلی‌شاه برهرات استیلا یافت و به‌پشتیبانی دولت ایران قندهار را نیز تحت تسلط خویش درآورد و برافغانستان حکمروائی کرد .

✡✡✡

پس از ارسال مکتوبی که شاه عباس در باب تصرف قندهار بشاه سلیم نوشت نامهٔ دیگری راجع بلشکر کشی خود بعراق عرب وفتح بغداد و زیارت اماکن متبرکه برای پادشاه مذکور فرستاد و بدین ترتیب باب مکاتبه را با دربار هند مفتوح‌داشت . ولی این نکته را ناگفته نگذاریم که پس از تصرف قندهار باوجود روش مسالمت‌آمیز شاه عباس که ضمن نامه های خود تصریح میکرد که کار تصرف این‌شهر برحسب ضرورت وبنابرحق طبیعی دولت ایران صورت گرفته است معهذا در ابتدای‌کار نامه های‌تندی ازطرف شاه سلیم بشاه عباس نوشته شد وشاه عباس نیز ناگزیر در برابر نامه‌های تهدیدآمیز پادشاه‌هند بهمان‌لحن جواب داده‌است بهرحال دراین نامه که بانشای نصیری طوسی تهیه شده بعد ازنعت وستایش آفریدگار و درود وتحیت برسید انبیاء وائمه هدی‌علیهم‌افضل‌الصلوات چنین نگاشته شده‌است :

«... لله الحمد که همیشه فیمابین آبای‌عظام واجداد کرام این دو سلسلهٔ والامقام طریقهٔ محبت ویگانگی مسلوك بوده ومطلقاً امری که باعث غبار خاطرها باشد تاحال ازجانبین بظهور نرسیده ، خواهش دوستی دوست‌آنست که بدستور در تشیید مبانی وفاق وتصفیهٔ مناهل اتفاق اهتمام رود که در نشاء تعلق امری شریفتر از توافق نیست واگر درین ایام بافساد مفسدان که حقیقت‌آن بر ضمیر الهام‌پذیر ظاهرست اندك نقاری‌بحسب‌اتفاق روی داده باشد بحکم حدیث : «الحبّ یتوارث» چون مشرب عذب محبت موروثی ومنبع مصفای الفت ازلی از خاشاك تمویهات ظاهری وشوایب غبار صوری منزّه ومبرّاست یقین که از

ادنـاس افساد مفسدان مکدّر نمیشود . این دوست جانـی وهواخواه جنانی را خود محبت جبلّی والفت طبیعی نسبت بدان برادر بجان برابر نه در آن درجه است که بمقیاس اندیشه سنجیده آید :

ای کام دل وراحت جان اصل امید　　دارم بخیال تو وصال جاوید
در ملك ضمیرم و در آفاق دلم　　مهر توجهانگیر بود چون خورشید

لهذا دل تنگ حوصله که مست باده یگانگیست بیش ازین تاب خمار بیگانگی نیاورده میخواهد کـه ابواب مکاتبات مفتوح وقواعد اتحاد مضبوط بـاشد لاجرم باعلام مجملی از فتح عراق عرب که از تفضّلات مجدّده الهیست مبـادرت نموده بر لوحهٔ ضمیر خورشیـد تنویر که عکس پذیر الهامات غیبی است می نگارد که درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام بتواتر وتوالی سوختگان نوایر فتنه وفساد وستمدیدگان دارالسلام بغداد کـه از ولایات موروثی آبـا واجداد محب صادق‌الاعتقـادست وبواسطهٔ حوادث زمان از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته بود دست استشفاع در عنان نصـرت توأمان زده از بیداد گروهی اوباش که بر آن بلاد استیلا یافته بودند شکایت نمودند ...

چون همواره آرامش بـلاد وآسایش عباد را اهـم مهمات وسرمـایهٔ فتوحـات میدانیم درحینی کـه رایات اقبال بعزم سیر وشکار متوجه مازندران جنت نشان بود بمحض القای ربانی والهام یزدانی فسخ آن عزیمت نموده با جمعی از ملتزمان رکاب نصرت اثر مقید بجمع لشکر وحشر نشده متوکّلا علی الله عازم تسخیر آنولایت شدیم وبیمن توفیق رب العالمین و امداد بواطن قدسیه طیبین و طـاهرین و حسن توجه اعلیحضرت پادشاه کیوان غلام دراندك فرصتی ظاهر دارالسلام مضرب خیام عساکر ظفر فرجام گردیده غازیان قلعه گشا بمحاصرهٔ قلعه‌وحصار آن نمودندودرعرض بیست ویك روز آنچنان حصن حصین را جبراً وقهراً مفتوح ساخته سرکشان و متمردان در قید ذُل وهوان درآمدند ، هم

سرمایهٔ سعادت دارین از خاکبوس آستان حضرت امیرالمؤمنین و دیگر حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بدست آمد و هم مظلومان وملهوفان که اسیر چنگال محن وفتن بودند در سایهٔ لوای معدلت استظلال جسته کامیاب صورت ومعنی شدند ودر اماکن مقدسه از ارواح مطهره انبیاء و اولیاء قدس الله اسرارهم استعداد همت کرده بدعای استقامت ذات بی مثال واستدامت سلطنت عدیم الزوال آن مسندآرای اریك عظمت واقبال مواظبت نمود ورفعت پناه آقامحمد مستوفی غلامان را که أباعن جد ازملازمان این دودمان است بجهت وصول این خبر میمنت اثر بخدمت اقدس روانه نمود ویك دست شاهین سفید که خالی از ندرت وغرابتی نیست باتفاق او بملازمت سامی ارسال داشت .

مترصد است که پیوسته ازجانب شریف اعلیحضرت سپهرمنزلت نیز همان رابطهٔ صداقت قدیمی منظور بوده مجوّز بیگانگی نباشند و بدستور بارسال مراسلات محبانه و ارجاع خدمات بی تکلّفانه زنگ زدای خاطرمهرآگین گردند . زیاده چه اطناب نماید نیّر دولت وکامرانی ازافق مراد طالع و بر ساحت آمال لامع باد والسلام ».

فصل هفتم

مکاتیب تاریخی واجتماعی رجال وسلاطین صفوی در اواخر این عهد

چنانکه ملاحظه کردیم در نامه‌ها ومکاتیب دورهٔ شاه عباس اول با آنکه تعارفات ومقدمه سازی وتشبیب‌ها وصنایع لفظی وبعضی تکلفات منشیانه علی‌الرسم درنثر این مکاتیب مشخص ومشهود بود، معهذا مضامین ومطالب نامه‌ها نسبت بسایرترسلات این عهد ساده‌تر و روشن‌تر واز بعض غموض وابهام ملال‌آور نیز عاری بوده‌است. باید توجه دهیم که این اسلوب بیشترمبتنی بر صراحت گفتار و کردار ومشخصات اخلاقی واجتماعی شاه عباس بزرگ درحل وعقد امور کشوری است. احکام وفرمانهای شاه عباس ونقشه‌ها وطرحها ومسائل مختلفی که مورد نظر او بوده با توجه بقدرت ونیروی ظاهری ومعنوی او در بوتهٔ تعویق واجمال نمی‌ماند بلکه با تمهید وتأکید واهتمام وروشن‌بینی و کیاست مخصوص او انجام می‌یافت وتعلل ومسامحه در اموری که بصلاح وبسرنوشت کشورش ارتباط داشت نابخشودنی بود. بهمین جهت میزان وحد کارها وقضایائی که باید دربارهٔ آنها تصمیم بگیرد وهمچنین مسائلی که باید میان سران وپادشاهان کشورهای دوست وهمجوار مطرح گردد معلوم ومشخص بود وتردید و وسوسه وتذبذب درآن راه نداشت. وی با آنکه پادشاهی سخت کوش وقهار وانتقامجو بود در موارد لزوم و هنگام اجرای اندیشه‌های سیاسی واجتماعی واقتصادی، حسن سلوك و تدبیر ومهربانی و گشاده روئی را همراه با مصلحت اندیشی رعایت میکرد. بعد از پایان این دوره ودر زمان جانشینان او اسلوب نامه نویسی ازلحاظ طرح گفتار ومطالب ومسائل مورد نظر تغییر می‌یابد وسبك آن با توجه بماهیت اخلاقی و مقتضیات روحی ومعنوی نویسندگان وفرمانروایان بیشتر به تصنّع وتکلّف میگراید. ترکیبات مشکل عربی وامثال وجمله‌های تازی وسجعها ولغات و

اصطلاحات نامأنوس وتعبیرات گوناگون وتکرار مترادفات وذکر القاب و عناوین وتعارفات تملق آمیز که غالباً بتفصیل واطناب ممل میانجامد موجب پیچیدگی گفتار ودشواری درك مطالب وازدست رفتن رشتهٔ سخن وانسجام جملهها گشته ووجود این تکلّفات وعبارت پردازیهای مصنوع که از اظهار فضل نویسنده نیز حکایت میکند از لطف وزیبائیسخن وسادگی وروشنی معانی والفاظ وبلاغت کلام بحد محسوس میکاهد .

ادعیه ونعوت وآیات قرآنی واستشهاد بکلمات ربانی وذکر شواهد شعری وتوصیفات ادبی نیز در مکاتیب این دوره بشدت و کثرت معمول است[۱] شاید بعضی ازنویسندگان نامههای موردبحثبا توسل به تمهیدات ادبی ولفظپردازیهای مصنوع وبیحد وحصر توانسته باشندآثار وشوائب ریا وظاهرسازی وتمویه را تا اندازهای پنهان سازند بااینهمه پیداست که نه تنها آرایش لفظ ، حقایق معنی ومقصودرا چنانکه باید پوشیده نداشته بلکه اخلاق وصفات صاحب مکتوب را از نظر ضعف نفس وبددلی وقساوت وعدم شهامت و کفایت وستمکاری واندیشههای ناستوده تاحدی مشهود وآشکار ساخته است . درعینحال باید این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که در بعضی ازمکاتیباواخر دورهٔ صفوی بمنابع مغتنم وثمربخش برمیخوریم که مندرجات آنها ازجهت ترویج محاسن وفضایل اخلاقی ومعنوی قدر وارزشی فراوان دارد .

آنچه بطورمسلم ومحقق میتوان گفتاینست که براثر یك سلسله تحولات وتغییراتی که بتدریج در کیفیت روحی وساختمان اخلاقی رجال وبزرگان قوم ومسامحه وتهاون عمومی درنگاهداشت سنن وآداب پسندیدهٔ اجتماعی وتعلیم وتربیت معنوی افراد در ایندوره پدیدار گردید اوضاع واحوال عمومی چنان براه فساد وپریشانی وانحطاط وفقر اخلاقی وفکری رفت وچنان قدرت طبیعی و

---

(۱) محتاج بتوضیح نیست که نامه هائی که شاه صفی بسلاطین اروپا نوشته ازاین قاعده وترتیب مستثنی است چه این نامهها با نثری سادهترتهیه گردیدهونسبة ازتکلفات وصنایعلفظی واطاله واطناب دوری شده است .

نیروی خداداد ازمردم این کشور سلب شد که نگهبانان غافل وبی‌خبر از دفع فتنه وغائلۀ معدودی از سر کشان وطاغیان افغانی که خود درسرانجام این اغتشاش وآشوب حیران وبیمناك بودند، عاجز وناتوان ماندند وبخواری ومذلت بشکست وناکامی تن دادند. درنتیجۀ این حادثه ناگوار وغارتگری وخرابی سالیان متمادی بنیان نظم وانضباط در کشورما درهم ریخت وخلل وآسیبی عظیم درارکان امنیت وآسایش عامه واستقرار امور اجتماعی وفرهنگی ومدنی این مرزوبوم راه یافت.

بهرحال اکنون که درآغاز این فصل بمطالعه نامه‌های دورۀ شاه صفی میپردازیم اجمالاً توجه میدهیم که وی نوۀ شاه عباس اول وازجمله پادشاهانی است که در سراسر دورۀ سلطنت خود که سیزده سال وچند ماه بطول انجامیده است بقتل و کشتار عدۀ کثیری از امرا وبزرگان کشور پرداخته ودامان خودرا بخون بیگناهان آلوده ساخته است. شاید بتوان گفت که سوءِ ظن وبدبینی او و توسعه اعمال وحشیانه وخشونت‌آمیزش براثر انحراف فکری وجنون ودیوانگی ویا بیماری روحی بوده است. وی درنتیجۀ همین بدبینی وجنون فکری اکثر شاهزادگان وسرداران نامی را که امامقلی‌خان فاتح جزیرۀ هرمز ازجملۀ آنها بود معدوم ساخت وبدین ترتیب ازخود نام وشهرتی ننگین در تاریخ صفویه باقی گذاشت.

ازبین نامه‌های تاریخی واجتماعی بعد ازعهد شاه عباس کبیر واواخر دورۀ صفوی یك سلسله نامه‌هایی‌مربوط بعهد شاه صفی است که ما برخی از آنها را (بخصوص نامه‌هایی که با دربار هند مبادله شده) دراین فصل میآوریم. ضمن این مکاتیب مکتوب‌تاریخی‌قابل توجهی بدست‌آمده که سلطان‌خرم بشاه صفی‌مینویسد وسربسته اورا بسبب اعمال نابخردانه وقساوت وستمگریهایش سرزنش ونکوهش میکند وحقیقت معنی پادشاهی و وظایف خطیر سلطنت ورعایت مصلحت وحفظ حقوق افرادمملکت‌را بوی‌خاطرنشان میسازد. نامه‌ای که‌اکنون‌ازنظرخوانندگان گرامی‌میگذرد مکتوبی‌است که شاه‌صفی‌درتعزیت‌فوت‌شاه سلیم وتهنیت جلوس‌شاه

جهان به‌پادشاه اخیر نوشته‌است.

شاه صفی‌دراین‌نامه پس‌ازستایش پروردگار وشرح اتحاد ویگانگی وتذکار عهد الفت و وداد که بین دو کشور پایداراست ونیزاهدای ثنا ودعا برای بلندی بخت وخرمی وشادابی بهار زندگی وعظمت جاه وجلال آن پادشاه جوانبخت می‌نویسد:

«... برضمیرمنیر خورشید نظیرظاهر است که بنیان کارخانه کون وفساد وبنیاد اساس ابداع وایجاد برحیات و ممات گذاشته‌اند و کوشش وخواهش بنده‌را درآن‌بهیچ باب مدخل نداده‌اند. هیچکس درولایت‌خلقت‌خلعت‌بقاپوشیده ودرحدودحدوث شربت حیات‌بی‌شوب ممات ننوشیده‌بمقتضی«کُلُّ من‌علیها فان» وصول آفتاب‌حیات‌ممکنات بسرحد زوال‌امریست لازم وغروب کوکب موجودات امکانی بمغرب وبال قضیه‌ایست فرض‌ومتحتم:

دردهر کجاست صبحگاهی　　　کش‌نیست زپی‌شب سیاهی

لیکن این معنی‌درمذاق اولوالبصایرازجام دلیل وبرهان ساغر شهود وعرفان چاشنی‌ریزست که مرگ فنای ذات انسانی نیست چه نفس‌ناطقه پرتوی ازانوار ملکوتیست که‌فنارا بساحت‌آن‌مجال‌تطرّق نیست وبجوهرذات اوبهیچوجه‌تعلق نه. پس‌مستبصرهوشمند باید که ازالتهاب نوایرنوایب روی درهم نیاورده گشاده‌پیشانی برفرازآسمان شهود برآمده ذروهٔ ملکوت‌را ماوی دانسته باینمعنی‌متحقّق‌باشد که دوسه‌روزی‌اجزای‌عنصری که‌بتکاپوی‌افلاك بروفق‌مشیت‌ایزدپاك‌فراهم آمده بالذّات متداعی‌افتراق وانفکا کند.

کین سیل متفق بکند روزی این درخت

وین باد مختلف‌بکشد یکشب این چراغ

هرچند این نیازمند درگاه الهی را از استماع واقعه هایلهٔ جانگزاوحادثه داهیهٔ انده فزای‌اعلیحضرت‌جنت منزلت‌پادشاه‌رضوان

جایگاه‌علیین آشیانی (۱) ووقوع قضیهٔ‌عالم‌سوزومصیبت غم‌اندوز نواب گیتی‌ستانی قدس آشیانی فردوس‌مکانی (۲) اسکنهما الله فی فرادیس الجنان که دعوت اجیبوا داعی الله را لبیک اجابت فرموده درنزهتگاه ملکوت همنشین رحمت حی لایموت گشته‌اند، غمهای گوناگون بخاطر حقیقت نمون راه یافته آیینهٔ ضمیر منیر زنگ ملال گرفت ودل حزین قرین ناله وانین گشت اما از اینکه:

مرغی به تنگنای قفس بود پای بست
دست قضا بلطف قفس‌را براو شکست
بگشاد بال صدق وصفا درفضای قدس
جولان کنان بکنگر قصر بقا نشست

پی سپر رضامندی ایزدی شده ببقای ذات عدیم‌المثال و ارتقاء بمدارج جاه وجلال آن برازنده دیهیم و گاه، شکر ذوالجلال بتقدیم رسانید وبمژده استقرار آن اعلیحضرت معلّی‌مرتبت بر تخت سلطنت موروث واستقلال درلوازم آداب خلافت خرسند گشته بشرایط تهنیت و مبارکبادی و لوازم شادابی پرداخت.

المنة لله تعالی وتقدّس که لوامع نیّر حصول آمال بروجنات احوال همگنان تافته نتیجهٔ مراد دوستان صمیمی از تنسّم نسیم عبهر شمیم بر گلبن تمنّا شکفتن آغاز نهاده موجب تزاید شکرگزاری گشت.

زین مژده اقبال کزآنسو آمد دولت زنشاط تهنیت گو آمد

امید که این جلوس همایون مبارك ومیمون بوده همواره اسباب حشمت وجهانبانی وموجبات شوکت و کشورستانی درتضاعف باد.

اکنون از آنجا که‌لازمهٔ خلوص‌عقیدت‌وصفای‌طویت است‌خاطر محبت مظاهر میخواهد که همچنانچه همیشه میانهٔ این‌دوسلسلهٔ علیه طریقهٔ محبت ویگانگی‌مسلوك بوده بمضمون:

---

(۱) اشاره بفوت شاه سلیم است. (۲) مقصود فوت شاه عباس اول است.

« محبة الآباء قرابة الابناء » همان شیوهٔ الفت و اتحاد منظور باشد تا در مواقع حوادث بشیوهٔ مرضیهٔ اسلاف عمل نموده از جانبین مواد تزاید خلّت و وداد بظهور آید و از طرفین حقایق یومی اعلام رود . چون تقدیم رسوم تعزیت و تهنیت از شرایط یکجهتی است و نواب جنت بارگاه گیتی ستانی یکی از مختصان حریم عزت را به تبلیغ آن تعیین فرموده بودند که واقعه ناگزیر آنحضرت روی داد . محب خیرخواه نیز از عالم یگانگی مقید به بعضی امور نشده رفعت و معالی پناه مقرب الحضرة العلیه العالیه محمدعلی بیك را روانهٔ آن صوب صوابنما نموده چندی از کلمات یکتادلی بزبان او تفویض یافت که در وحدتسرای انس بمعرض انهاء رساند و بر کماهی احوال خیرمآل و مکنونات خاطر خورشیدمثال مطلع گشته بزودی رخصت مراجعت یافته باخبار مسرت آثار خوشی و کامرانی بهجت افزای ضمیر مهر گزین گردد . ترقب آنکه پیوسته ارسال رسایل را از شمایل وداد دانسته تجویز مغایرت نفرمایند همواره بتأییدات و توقیعات لاریبی مؤید باشند ».

مکتوب شاه‌جهان بشاه صفی

« حمدی که کبریای معبود حقیقی را سزد جز زبان حال اوصاف کمال او نتوان نمود و زبان امکان بغیر از اعتراف بعجز و قصور راهی دیگر در اینوادی نمی‌تواند پیمود . پس درود نامعدود بر قایل « لا احصی ثناءً علیك کما اثنیت علی نفسك » باد که حق حمد آن ذات مقدس را تعالی شأنه عما یقولون که در حقیقت اعتراف بعجز و قصورست بجای آورده وسرگردانان این وادی را بشاهراه مستقیم آن مقصد اقصی راهنمایی فرموده و بر آل آن سرور که سروران خاندان دین ملکه وجود فایض‌-الجودشان حمد یزدانست و بر اصحاب آن فیض گستر که فیض دین مبین بیاری آن یاران بر بسیط زمین گسترده گشته و شکری که بازای این عطیه کبرای نامتناهی و سپاسی که در برابر این نعمت عظمای الهی زیبد

بهیچ زبانی وعنوانی ادا نمیتوان نمود که بعدازغروب آفتاب عمرو دولت وانقضای ایام حیوة وسلطنت عم جمجاه خلد آرامگاه جعل الله الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزی ازافق دولت طالع ولامع گشته ومثل آن سزاوار تاج وتختی برسریرسلطنت دودمان صفوی نشسته وهمچون آن تازه نهال اقبالی گلشن شوکت را بتازگی تازه ساخته ونظیر آن ماهی ازاوج اجلال برعرصهٔ ایران پرتو انداختـه(۱) امید از کرم واهب بی‌منت وبخشندهٔ بی ضنّت آنست کـه این جلوس میمنت لزوم را بر آن صفوهٔ دودمان صفوی وثمرهٔ شجرهٔ مصطفوی ونـور صدیقهٔ مرتضوی وبردوستان آن دودمان رفیع مکان مبارك گرداند بحق الحق واهله

چون از قدیم الایام الـی الآن بمقتضی تعارف ازلی که مستتبع روابط لم یزلیست چنانچه مأثوره «الأرواح جنودٌ مجنّده ماتعارف منها ایتلف وماتناکر منها اختلف» شاهد این دعوی وناطق باین معنی است، میانهٔ خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خاندان عظیم‌البنیان پیوسته رابطهٔ مودت مستحکم وهمواره علاقهٔ محبت محکم بوده وبمؤدای «الحب یتوارث» ازسلف بخلف این عطیّهٔ کبری وازسابق بلاحق این موهبت عظمی بارث میرسیده لهذا میانهٔ اعلیحضرت سلیمان حشمت جنت مکانی انارالله برهانه وشاه جمجاه رضوان دستگاه سمی عم حبیب الله رابطهٔ دوستی بحد برادری منتهی شده بود ومیانهٔ این نیازمند درگاه اله وآن شاه والاجاه خلد آرامگاه درایّام خجسته فرجام پادشاهزادگی نسبت محبّت بمرتبهٔ انجامیده بود که اعلیحضرت را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود میدانست وآثار محبّتی وعلامات مودتی که رشك علاقهٔ ابوت ونبوت تواند شد ازطرفین مشاهد عالمیان میگشت ویوماً فیوماً اینمعنی در

---

(۱) استعمال افعال بصیغه‌وصفی (ماضی نقلی) باحذف ربط (خبری‌است) چنانکه درجمله‌ها وعبارات فوق بنظرمیرسد و درنثردورهٔ تیموری نیزمشهود است بشدت و کثرت درمکاتیب صفوی دیده میشود.

تزایدو آناً فآناً این نسبت در تضاعف بود تا بحدی که از نسبتهای سابقین بسیار واز روابط سالفین بیشمار زیاده گردید (۱) .

وپیوسته درخاطر دوستی گزین مهر آگین این معنی مرکوز بود که هر گاه واهب العطایا نوبت این خلافت کبری وسلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی برساند وباین درجهٔ علیا ومرتبهٔ قصوی فایز گرداند باآن رضوان دستگاه غفران پناه دقیقهٔ از دقایق دوستی نامرعی نگذارد وآنچنان محبتی بورزد که خواقین زمان ازتصور آن دربحر تأسف مستغرق وسلاطین معاصرین ازرشك آن دردریای تحسر مستهلك گردند.

---

(۱) شاه عباس هنگام سلطنت شاه سلیم وگشودن قندهارمکاتبات خودراهمچنان با دربار هند گشوده داشت و چون تصرف قندهار موجب آزردگی خاطرشاه سلیم شده بود باب مکاتبه را مخصوصاً باشاه جهان که بعدازشاه سلیم بسلطنت هند رسید و درآن اوقات شاهزاده خرم لقب داشت مفتوح کرد وبین ایندو نامه‌های محبت آمیزی ردوبدل میشد که ازلحاظ تاریخی وارتباط دوستانه ومناسبات سیاسی واجتماعی دو کشورهند وایران اهمیت بسیاردارد . شاهزاده خرم در جواب نامهٔ شاه عباس بعد از درود فراوان. « بمجلس بهشت آیین ومحفل خلد برین اعلیحضرت سپهرمنزلت ..» چنین‌مینویسد: «...برمرآت خاطرانورمرتسم‌میگرداند که‌مدت‌مدیدوعهدبعیدست که استماع اخبارجلیه واطلاع برآثارعلیه‌آن قدوه سلاطین روزگار واسوه خواقین کامکار الفت ازلی راکه بین‌الارواح‌ومحبت‌موروثی راکه میانهٔ اشباح‌است بحرکت‌آورده وازاینجهة پیوسته خواهان‌آن‌بوده که بوسیلهٔ صحیفه وذریعهٔ رقیمه که‌درحقیقت‌ملاقات متباعدین ومواصلت‌متفارقین است اظهار این حال خجسته مآل وبیان این مقال فرخنده فال نماید لیکن نظر بآداب ارادت وطریق‌اطاعتی که نسبت به‌بندگان اعلیحضرت‌خاقانی ظل سبحانی‌مرعی ومسلوك میداردبی‌رخصت آن اعلیحضرت خلافت منزلت اقدام نمی‌نمود .. تاآنکه درین‌ایام خجسته فرجام سعادتیارحاجی رفیق ملاطفه سامی ومفاوضه نامی‌آن عم بزرگوارعالیمقدار رسانید وظاهر گردید که‌آن اخلاص باطنی درخاطرملکوت ناظرآن‌نیربرج کامکاری که مرآت حقایق غیبی است پرتو انداخته ورود آنرا فوزعظیم‌ولطف جسیم دانسته بعرض اشرف‌اقدس بندگان اعلیحضرت سلیمان حشمت‌خاقانی رسانیده رخصت حاصل نموده که خودرا بوسیلهٔ صحیفةالاخلاص ، مذکورخاطرانوروضمیرفیض-گسترآن‌عم‌بزرگوارعالیمقدارساخته تجدید مراسم محبت موروثی وتبیین مراتب مودت مکتسبی نماید . بنا براین این صحیفة الاخلاص را مصحوب مخلص حقیقی معتمد تحقیقی زاهد بیك که بین الاقران بقدم خدمت وزیادتی عزت امتیاز داشت ارسال نمود چون فرستادن این رقیمه بی یادبودی وملازمت نمودن اوبی‌دستاویزی مناسب‌نمیبود ازهرقسم چیزی که‌درین دیار بهم میرسد نمونه فرستاده شدکه ازآنجمله اگرچیزی طبع را مرغوب افتد از روی التفات اشاره فرمایند تا ازهمان جنس فرستاده شود ...»

چون اعلیحضرت سلیمان حشمت سکندر شوکت جنت مکانی بحکم قضای الهی بتسخیر دار الملك بقا نهضت فرمودند و نوبت خلافت کبری و سلطنت عظمی باین نیازمند درگاه اله رسید خار و خاشاکی را که از تموّج امواج حوادث بر روی این بحر خلافت کبری گرد گردیده بود بشعلهٔ تیغ آتشبار سوخته و عرصهٔ مرز و بوم هندوستان را از لوث وجود ناپاك مخالفان بآب شمشیر خون فشان پاك ساخت و تمام ملك موروثی که قبل از این چندین پادشاه عظیم الشأن داشته‌اند و مساحان روی زمین سه ربع مسکون انگاشته‌اند بتصرف دولت قاهره در آمد «محمد له ثم حمداً له فشکراً له ثم شکراً له» میخواست که مراتب دوستی را که مرکوز خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورد و یکی از معتمدان آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم قدسی منزلت روانه سازد که در این اثنا خبر واقعهٔ هایله و حادثهٔ نازلهٔ آن جمجاه جنت بارگاه از دار فنا بعالم بقا رسید و جراحت کلفت قضیهٔ پر غصهٔ اعلیحضرت جنت مکانی را تازه ساخت و خاطر حزین که بنصایح سودمند و مواعظ ارجمند فی الجمله تسلی یافته بود به‌پیکار لشکر غمی و المی که از این حادثه روی نهاده بود پرداخت تا آنکه بامداد مژدهٔ جلوس میمنت مأنوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر سلطنت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه جمجاه بر مقر دولت آن غفران پناه خلد آرامگاه آن لشکر غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور گردانید. کلفت ببهجت و شدت بفرج و غم بشادی و الم براحت مبدل گشت. رجاءِ واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس میمنت مأنوس را بر این نیازمند درگاه اله مبارك گردانیده آن جلوس همایون را بر آن کامکار نامدار مبارك گرداند و در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد و در باب اتفاق حقوق و ایفاءِ عهود و عفو زلّات و ترك تعصبات و تکثیر خیرات و توفیر

مبرّات وتفقد حال ضعفا ورفع احتیاج فقرا واعزاز علما و اکرام صلحا
که لشکر دعا وحافظان شریعت غرّا اند باحراز قصبات سبق ازسابقین
تأیید نماید که دراینصورت بهرهٔ کامل از سلطنت وحظ وافراز دولت
یافته بمؤدای « واما ماینفع الناس فیمکث فی الارض» بطول عمر مبشر
خواهند بود وبوسیلهٔ سلطنت این جهان فانی دولت آن جهان باقی حاصل
خواهند نمود. وچون شاه جمجاه غفران پناه خلدآرامگاه را اعلیحضرت
خاقانی عرش آشیانی انارالله برهانه بمنزلهٔ فرزند و حضرت سکندر
شوکت جنت مکانی بجای برادرمیدانستند واین نیازمند درگاه اله آن
رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند بمقتضی این نسبتها آن نور
حدیقهٔ دودمان صفوی و نورحدقه خاندان مصطفوی و مرتضوی بمنزلهٔ
فرزند ارجمند خود دانسته آنمراتب دوستی را که درخاطر دوستی
گزین مرکوز داشت که درایام سلطنت وخلافت نسبت بآن عم سلیمان
حشمت ازقوه بفعل آورد ، انشاء الله نسبت بآن فرزند کامکار بفعل خواهد
آورد(۱).

---

(۱) چنانکه گفتیم شاه عباس شاهزاده خرم را مورد حمایت وتوجه مخصوص خود قرار داده بود وبا نامه‌های ملاطفت آمیز اورا دلگرم میداشت خاصه هنگامی که روابط بین این شاهزاده وشاه سلیم به تیرگی وکدورت میگرائید ویا مقربان ومفتنان پادشاه هند در کار شاهزاده خرم بتضریب وسعایت میپرداختند . از مضمون دونامهٔ ذیل که اولی جواب شاه عباس بمکتوب شاهزاده ودیگری پاسخ شاهزاده بنامهٔ شاه عباس است بسهولت و روشنی میتوان بکیفیت این روابط اخلاقی ومعنوی وسیاسی دربار هند وایران در این زمان پی برد ، شاه عباس در جواب نامهٔ شاهزاده پس از اظهار شادمانی وانبساط خاطر از وصول این نامه که ما قبلاً قسمتی از آنرا بنظر خوانندگان رساندیم مینویسد : « ... از مراتب دوستی که نگاشته کلك عنبرسای شده بود آغاز تعارف ازلی پیرایهٔ اتحاد وانجام تناسب ذاتی سرمایه وداد یافته ضمیر عطوفت تأثیر را بهجتی تازه ومسرتی بی‌اندازه روی داد . درهنگام سیرابی دل وشادابی خاطر کامرانی آن فرزند کامکار ازدرگاه کردگار مسئلت شد. حقا که تعلق خاطر محبت فزون بدوستی آن سلسله همایون قرین درجه اعلی ومرتبه قصوی است وهمواره همت والا بدان مقصوراست که از موجبات ثبوت محبت آنچه درپردهٔ اندیشه صورت‌پذیر تواند بود از قوه بفعل آمده دقیقه‌ای از قواعد سداد نامرعی نماند . اگر درین اوان حرکتی برمقتضی تقدیر که فی‌الحقیقه بسبب آن

بقیهٔ حاشیه ذیل صفحهٔ بعد

وچون اخلاص شعار مستحسن الخدمه بحری بیك را از روی استعجال عم غفران مآل بجهت استخبار اوضاع واستعلام احوال ما فرستاده بودند

از شاهراه محبت خاری برداشته شده بصدور رسیده باشد بحمدالله والمنه که اساس محبت قدیمی ارثاً واکتساباً فیمابین اعلیحضرت ثریا منزلت خاقانی ونواب همایون ما نه‌چنان استوار است که ازحوادث روزگار خلل پذیر باشد ...»

شاه عباس سپس بورود زاهد بیك فرستادهٔ خرم بمشهد واحضار وی بقندهار که در آنجا بسیر وشکار مشغول بوده است اشاره کرده ومینویسد: «... مشارالیه را از مشهد بساحت قندهار طلب فرموده بعز تلاقی محترم گردیده رخصت انصراف یافت متعاقب یکی ازمختصان حریم عزت نیز برسم رسالت بحضور گرامی میرسد ودر صحیفه منیفه مندرج بود که از جانب اعلیحضرت برادر بجان برابرم درافتتاح ابواب آشنایی مرخص شده‌اند ما نیز منتظر این رخصت که فی الحقیقه رخصت نواب همایون ماست بودیم. یقین که من بعد شاهراه محبت را بآمد شد مفاوضات ومراسلات مسلوك داشته پیوسته باشعار اخبار مسرت بخش واظهار مرغوبات ومکنونات خاطر شریف که موجب استحکام روابط پدرفرزندی است مسرور خواهند ساخت ...»

شاهزاده خرم درجواب نامهٔ شاه عباس پس از اظهار خشنودی بتوجه وعنایت وی مطلب تازه‌یی را درباب سیاست مفسدان ومنافقان وانحراف خلق ورفتار پادشاه نسبت بخود اشاره کرده و مینویسد:

«... بعضی از نقصاء عقول ومنافقان کوته اندیش فضول ، بی‌سبب وتقصیری بجهت حصول مطالب دورازکار که پیش‌نهاد خاطر قاصر خود نموده بودند مزاج مقدس بندگان اعلیحضرت خلافت منزلت ظل‌اللهی را ازین نیازمند درگاه الهی منحرف ساخته کار را بجائی رسانیدند که هرچنداین نیازمند نظر برضاجوئی و پاس ادب نموده ملایمت نمود آنحضرت را بیشتر برسر شدت آوردند و رفته‌رفته بحدی رسانیدند که امان ازمیان برخاست وبمصدوقهٔ آیهٔ کریمه «ولا تلقوا بایدیکم الی‌ـ التهلکه» براین نیازمند واجب شد که جمعیت نموده محافظت خود نماید . بعدازآنکه درحوالی دهلی اتفاق تقارب فریقین افتاد درهرمرتبه وهرجا که فئتین مقابل هم شدند بمحض توجهات ظاهری وباطنی آن خلاصهٔ دودمان نبوت وولایت غلبه وظفر مردم این نیازمند را بود . چون آن مفتنان ومفسدان غلبهٔ این نیازمند را برأی‌العین مشاهده کردند بندگان اعلیحضرت خلافت منزلت را برسر صلح آورده پیغام نمودند که اگراین نیازمند بجانب مندو مراجعت نماید دکن و کجرات ومالوه بحال خود بوده جاگیرهای هندوستان را هم که تغییر نموده بودند بدهند ازآنجا که آداب پدر فرزندی همیشه ملحوظ این اخلاص منش بود وآنچه واقع شد ازروی بیعلاجی بود ازغلبه واستیلای خود قطع نظر کرده قبول صلح نموده بجانب مندو روان شد ...»

شاهزاده خرم دراینجا اشاره بنقض عهد برخی مفسدان وارباب غرض نموده مینویسد :

«... چون بزاهد بیك فرموده بودند که هرگاه ضرور شود بعرض ما برساند که نهایت توجه درامداد مراعات خواهیم نمود ، کمال امیدواری بحصول انجامیده بود . ازاین کراماتی که دربن دفعه ازآن زیبندهٔ تاج وتخت ووارث نبوت وولایت بظهور آمد اخلاص این نیك اندیش

بقیهٔ حاشیه ذیل صفحهٔ بعد

اورا بزودی روانه نموده ما نیز سیّد صحیح النسب پسندیده حسب میر بر که‌را که‌از بنده‌های روشناس این در گاه‌والاست برسبیل استعجال ازبرای استفسار احوال خیرمآل آن صفوهٔ دودمان صفوی باتفاق اوروانهٔ آن صوب فرمودیم که بعد ازادای مراسم تهنیت وتعزیت واظهار مراتب محبت ومودت آن معتمدرا ازاحوال خجسته مآل خود کماینبغی آگاه سازند وهر گونه امری که باعث مزید اقتدار وهر نوع کاری که‌موجب زیادتی استقرار آن شاه والاجاه درامر سلطنت آن دیار باشد و این نیازمند در گاه الهی‌را باید نمود اشاره نمایند که ازقوه بفعل آورد. وبرعالمیان دوستی خودرا نسبت به‌آن فرزند والا جاه ظاهر سازد که درچه درجه است وچون خاطر بدانستن احوال خیر مآل آن نامدار گردون اقتدار بسیار متعلق است هرچند آن‌معتمدرا زودتر مرخص نمایند بهترخواهد بود و ازاین‌جهت که‌میخواهد همیشه گلشن خلّت را تازه دارد بعد ازمراجعت آن سیادتمآب ازاعیان در گاه معلی واز

یکی‌درصد بل‌درهزارشد والحال منتظراشارت بابشارتست ... »

ولی‌شاه عباس‌درجواب این‌نامه بحسن‌تدبیروزیر کی و کیاست که مخصوص‌اوست ضمن دلجوئی ومصلحت‌اندیشی بشاهزاده گوشزد کرده است که حسن سلوك ومتانت‌را رعایت کند وبا پادشاه هنداز‌دراطاعت وانقیاددرآید وپاس‌احترام‌اعلیحضرت راملحوظ دارد. وی‌دراین‌باره‌چنین مینگارد: « ... مناسب اینمرتبه والا آنست که عوالی‌همت برر‌ضاجوئی خاطرآنحضرت که بحکم «وبالوالدین احسانا» ازواجبات است گماشته در مراسم اطاعت وانقیاد کوشند وخشنودی ایشانرا وسیلهٔ رستگاری درین دانسته گلشن امیدآنحضرت را ازتندباد فسادنگاهبانی نموده بنوعی پاس‌دارند که مجال‌خلشی ازخارزارمفسدان نماندتابرعالمیان حقیقت‌التیام واتحادو کیفیت اخلاص‌واعتقادظاهر گشته مجال‌غوایت وسعایت کوتاه‌بینان‌عالم‌صورت،صورت‌محال گیرد وانشاءالله العزیز ازاینجانب نیزبه اعلیحضرت والامرتبت برادربجان برابرم سفارشات (۱) خواهیم نمود که باآن نوباوه گلشن اقبال‌بمقتضی پدرفرزندی سلوك فرموده لوازم محبت‌جبلی وشفقت ذاتی و ملاحظهٔ خاطرودلجوئی مبذول‌داشته بفروغ عقل‌دوربین ظلمت زدای کدورت گشته گوش بسخنان ارباب غرض‌ومفسدان مذکوره بزلال‌عفوواغماض‌ریاض‌همیشه بهارعاطفت راسرسبزدارند ... »

---

(۱) جمع‌بندی اسامی‌فارسی به ا ت (علامت‌جمع عربی) کم‌وبیش‌درنثرعهدصفوی‌دیده میشود این‌جمع بندی نادرست دربعضی نوشته‌های امروزهم مشاهده میگردد.

منتسبان بارگاه والا شخصی که بمزید قرب وافزونی اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت وطریق سفارت بخدمت آن فرزند والامرتبت روانه خواهد نمود. مناسب آنکه ستوده‌شیوه اجداد کرام را در وادی دوستی این خلافت نشان مرعی داشته بارسال مراسلات وارجاع مهمات واعلام مرغوبات که در این بلاد بهم رسد گلشن محبت وچمن مودت را نضرت وخضرت بخشند. ایام سلطنت قرین کامرانی وموجب سعادت دوجهانی باد».

نامهٔ دیگر پادشاه هند بشاه‌صفی

بطوری که قبلاً یادآورشدیم ضمن نامه‌هایی که پادشاه‌هند بشاه‌صفی نوشته نامهٔ اخلاقی واجتماعی سودمندی بدست آمده که مندرجات آن مشعر بر حسن سلوك بامردم ورعایت عدالت ونصفت واعلام نکات ودقایق پندآمیز وتذکار وظایف وتکالیف زعمای قوم وسلاطین وفرمانروایان است. در این نامه که قسمتهایی از آن مورد مطالعهٔ ماقرارمیگیرد باشاره و کنایه پادشاه صفوی را بوظایف حقیقی ومعنوی خود واقف و آگاه میسازد واورا ازارتکاب بمعاصی ازجمله بیدادگری وقتل نفوس بی گناه وهتك عرض وشرف ودیگراعمال پلید ومذموم برحذر میدارد ومخصوصاً توجه میدهد که باید درخدمت ومحضر پادشاهان عظیم الشأن عده‌ای ازاکابر وصلحای ارجمند بی باك و«جمعی ازدانایان بوده باشند» تادلیرانه حقیقت معنی سلطنت و فرمانروایی ومصلحت ملك ودولت وملت را به پادشاه گوشزدنمایند. نامهٔ مذکور که ازمنشآت ایواغلی (۱) حیدربیك ایشك آقاسی باشی حرم (۲) شاه صفی استخراج شده

---

(۱) ایواغلی، اصطلاح ترکی وبمعنی خانزاد است. این عنوان درردیف خواجه‌سرایان درزمان شاه عباس کبیر وجانشینان وی معمول بوده است. خانزادان، غلامان زیبائی بودند که ازکودکی برای خدمتگزاری شاه پرورش می‌یافتند برخی ازاین خدمتگاران وخواجه‌سرایان خردسال بعداً برحسب استعداد وکاردانی وکفایتی که ازخود نشان میدادند بمقامات ومشاغل مستقل ومهم نائل میآمدند.

(۲) چنانکه استاد مینورسکی در کتاب سازمان اداری حکومت صفوی مینویسد «ایشیك آقاسی باشی حرم» عنوان مسؤول و ناظر آستانهٔ حرم بود و ظاهراً از ایشیك آقاسی‌باشی (رئیس تشریفات وسرپرست نگهبانان) مقامی فروتر داشت. ایشیك آقاسی باشی‌حرم ضمن انجام‌دادن وظیفهٔ مخصوص‌خودلشکرنویس‌دیوان ومسؤول کارکنان وخدمتگزاران حرم‌نیز بود.

چنین آغاز میشود:

«... حمدی که از قوای متناهی بشری آید چگونه معبودی را شاید که کمالات ذاتی او بی منتها وصفات جمالی وجلالی او لایعد ولا یحصی است. متناهی باغیر متناهی چه نسبت وامکان را در جنب وجوب چه قدرت. باوجود اینحال صاحب کمال چه سان در میدان بیان لوای حمد برافرازد و بچه عنوان جنود آن را مقدمة الجیش مقاصد کلام خود سازد واز کدام راه چوبین خامه را درعرصهٔ سخنوری تازد.

پس همان به که زبان سپر عجز در این معرکه اندازد وبدرود خجسته درود رافع لوای حمد صاحب مقام محمود عنوان نامهٔ امکان باعث تصنیف نسخهٔ جهان حبیب خالق انس وجان علیه وعلی آله خصوصاً آل العبا. الذین بطهارتهم نطق القرآن واصحابه سیما الخلفاء الذین من فضائلهم ملاء الفرقان من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اشرفها فاتحه این نامه را تبرك ساخته بذکر مقصد پردازد.

هرچند که نسبت محبت این دودمان خلافت نشان بآن سلسلهٔ عظیم الشأن ناشی از تعارفات ازلیست که مؤکد بروابط لم یزلی وخلف ازسلف ارث فرا گرفته ودر اکتساب ازدیاد آن کوشیده بنوعیست که افسردگی بگرمی وپژمردگی بشادابی آن راه ندارد..»

«... عنوان صحیفهٔ خواقین کامکار شاه جمجاه خسرو فلك بارگاه که هرحرف آن بحر ژرفی بود مملو از لئالی دوستی ویگانگی وهرسطر آن نهری مینمود جاری ازمنهال زلال محبت ویکجهتی مصحوب حمیدهٔ صفات پسندیده ملکات مرضی الانوار سعادت آثار محمد علی بیك که از اوضاع او معلوم شد که خدمت سلاطین نموده ومؤدب بآداب آن گردیده مرسول گشته بود گلشن خلّت را نضارت تازه وچمن صداقت را طراوت بی اندازه داشت..»

«... چون مناسب چنان بود که یکی از منشیان این درگاه شخصی از معتمدان این بارگاه عرض اشتباه‌را همراه آن مرضیة الاطوار برسم سفارت و طریق حجابت روانهٔ آنصوب صوابنما نماید، بنابراین صاحب مرتبه سیادت فایز درجهٔ امارت فدوی قدیم الخدمت سزاوار الطاف نمایان صفدرخان‌را که از بنده‌های معتبر این درگاه عرش اشتباه است روانه نمود تااین صحیفهٔ ودادرا به‌آن فرزند والانژاد رساند وزبانی آن مقدماتی‌را که منسخ استمرار رابطهٔ یکجهتی میگردد بیان نماید. چه از آثار واخبار آن دیار چنین مفهوم میشود که از مردم دانای دولتخواه زمان حضرت شاه جنت آرامگاه عم بزرگوار(۱) غفران پناه جعل‌الله الجنة مثواه آنچنان کسی نمانده که اینقدر حالت داشته باشد که کیفیت نسبتهایی که‌میانهٔ خواقین این دودمان خلافت‌نشان و سلاطین آن‌خاندان‌عظیم الشأن‌متحقق بوده بعرض آن‌فرزند والاشکوه رساند.

درخدمت پادشاهان عظیم الشأن ضروراست که‌جمعی ازدانایان بوده باشند وآنقدر نسبت وعزت وقدرت داشته باشند که دلیرانه هرمقدمه‌را که مصلحت‌دولت درآن باشد عرض نمایند واین‌معنی‌را خاطرنشان کنند که‌درحقیقت معنی‌پادشاهی‌وسلطنت آنست که‌مالك‌الملك حقیقی‌بمحض کرم ذاتی خود بنده خاصی‌را بجهة مصلحت عام برمیگزیند وبخطاب مستطاب والای ظل اللهی سرافراز میگرداند و خلق‌خودرا باومیسپارد تاحفظ نفس وعرض ومال ومرتبهٔ آنها نماید و دست قوی‌را ازضعیف کوتاه دارد وداد مظلوم از ظالم بستاند وبسنّت سنیه الهی‌عمل‌نموده تقصیرات‌آنهارا که بمقتضای بشریت سر میزند عفو فرماید وتاضرور نشود هیچیك ازبنده‌های خدارا عقوبت ننماید. هرگاه حال بدینمنوال باشد پس آن‌برگزیدهٔ حق سبحانه وتعالی را

---

(۱) مقصود شاه عباس اول‌است.

نیزواجبست که همین معنی را همواره منظور نظر انور خود دارند تابعین عنایت. خلق آن مملکت از سپاهی و رعیت منظور نظر کیمیا اثر آن فرزند سزاوار تاج و تخت گردد و اگر از بنده تقصیری بوقوع آید که عفو واغماض آن موافق مصلحت نباشد درخور آن تقصیر تنبیه باید وارتکاب ازالهٔ حیات که درحقیقت تخریب بنیان الهی است که ید قدرت شامله آن را بسالهای دراز ساخته وسبب قوی بی اخلاصیست که نفرت طبایع نیز علاوهٔ آن گشته بی ضرورت تام ارتکاب نباید نمود و باحسان تسخیر قلوب انسان باید کرد که : «الانسان عبید الاحسان» مقدمه حقه است دراینصورت خاطر جمع وملك ایمن ودولت باستحکام ومهمات بانتظام خواهد بود. ازغایت محبت و نهایت رأفت بمؤدای الدین النصیحة این چندکلمه برزبان خامه جاری گردید ».

نویسندهٔ نامه سپس بشرح فتوحات ودفع یاغیان قلمرو فرمانروایی خود که رسم نامه نگاری حکام وسلاطین آندوره است پرداخته ونامه را با ذکر ادعیه واظهار اشتیاق بادامهٔ روابط ومناسبات دوستانه پایان داده است (۱).

ازجمله نامه‌های تاریخی زمان شاه صفی مکتوبی است که وی بپادشاه لهستان نوشته است. چنانکه ازمضمون نامه مشهود میگردد شاه صفی برای جمعیت خاطر و

---

(۱) شاه صفی درجواب این نامه بااظهارمسرت ازوصول مکتوب مذکورواشاره بحصول شوق و مؤانست معنوی باجمال و اختصار پرداخته و رشتهٔ مطلب را بآرزومندی دربارهٔ تحکیم مبانی اتحاد طرفین میکشاند وچنین مینویسد :

« ... مطمح نظردولت اثرآنست که روابط اخوت ویگانگی ... وقواعد خلت واتحاد اشتداد یابد که بمرورشهور ودهور خلل وقصور بارکان آن راه نیابدچه مراقبت این نسبت ومراعات این رابطه که وسیلهٔ انتظام احوال عالم والتیام بنی آدم است برذمت همت سلاطین عدالت آیین که مسند نشینان ارایك دولت ودینند لازم است وانوار این معنی از اشراقات عالم قدس والهامات معالم انسی برضمیرانور پرتوافکن خواهدبود. مترصد ازعطوفت عامه آنکه همین شیوهٔ مرضیه مسلوك بوده مشام وداد را ازشمامه اتحاد معطرداشته رفعت بخش پایهٔ الفت ودوستی باشند تادر هرحال از جانبین تأسی بسنت سنیه اسلاف نموده توجهات معنوی وتأییدات صوری ظهور یافته بر عالمیان حقیقت اتحادو کیفیت اعتقادظاهر گردد ومجال سعایت وغوایت کوتاه بینان عالم صورت، صورت محال گیرد ... »

رفع اضطراب و تشویق خود از حمله و تجاوز سلطان عثمانی که همواره هنگام فتور وضعف دولت ایران از فرصت برای انجام یافتن این مقصود استفاده کرده بنوشتن این مکتوب پرداخته است . پادشاه صفوی ضمن این نامه بپادشاه لهستان قرار و عهد سابق را که بین او و شاه عباس کبیر استوار بوده یاد آور شده و اتفاق طرفین را مانند گذشته برای دفع و رفع حرکات و خیالات سوء خواند گار روم ضرور دانسته است . اکنون عین نامهٔ مذکور که آنرا از منشآت حیدر بیك بن ابو القاسم اوا غلی بدست آورده ایم ذیلاً درج میگردد :

نامهٔ شاه صفی بپادشاه لهستان

« عالیحضرت و الامنزلت آسمان رفعت رستم شجاعت غضنفر صلابت رافع لوای دولت و کامکاری شایسته سریر سلطنت و نامداری عنوان صحیفهٔ نصفت واجلال دیباچهٔ مجموعه ابهت و اقبال رفعت بخش اورنگ حشمت و جهانبانی زینت افزای تخت شوکت و کامرانی اعظم سلاطین عدالت آیین فرنگیه اعدل خواقین صاحب تمکین مسیحیه پادشاه جمجاه ستاره سپاه شهریار آفتاب کلاه فرنگستانیان پناه معز السلطنه و الجلالة و الشوکة و العظمة و المحبة و المودة و العز و الامتنان پادشاه عظیم الشأن له ضاعف الله تعالی مدارج اقباله و معارج اجلاله را بعد از اظهار مراسم محبت و دوستی قدیمی و ابلاغ لوازم صداقت و یکجهتی موروثی مکشوف رای ملك آرای قمر ضیاء میگرداند که بر ضمیر منیر صداقت اقتضا ظاهر و هویدا خواهد بود که فیمابین نواب جنت آشیان فردوس مکان شاه بابام انار الله برهانه و سلاطین عظام کرام فرنگیه خصوصاً و الدماجد عظیم الشأن منیع المکان آن پادشاه خورشید کلاه قواعد محبت و دوستی نهایت استحکام داشته و همیشه طریق آمد شد مسلوك بوده و از غایت لطف و یگانگی درمیان ایشان چنین قرار یافته بود که هرگاه از جانب خواند گار روم حرکتی واقع شود یکدیگر خبر دار ساخته و باهم اتفاق نموده از دو طرف بنوعی کار بر آن قوم نابکار تنگ سازند که قدرت حرکت نداشته باشند و مکرر

مکاتبات مشعر برین مقدمات در میانه آمدشد نموده پیوسته بدین طریق عمل مینموده اند والحال که تخت سلطنت بوجود همایون مامزین است بدستور همان طریقه محبت و دوستی مسلوك است و قبل ازین وزیر بی نظیر آن عالیجاه ایلچی با عریضه بخدمت اشرف فرستاده محرّك سلسلهٔ دوستی شده بود ما نیز جواب نوشته ایلچی همراه او فرستادیم که محبت و دوستی قدیمی را منظور داشته ایشان از آنجانب و نواب همایون ما ازین طرف در دفع دشمنان کوشش نمایند .

لله الحمد والمنه که درین مرتبه که خواند گار خود بالشکر گران به تسخیر قلعهٔ ایروان آمده بود و حاکم قلعه روسیاهی کرده قلعه را داد(۱) و مرتضی پاشا وزیر و داماد خودرا باچند نفر از پاشایان معتبر و جمعی کثیر از مردان کاری و آلات و اسباب قلعه‌داری بمحافظت آن تعیین کرده مراجعت نمود ما نیز بلاتوقف و تأخیر متوجه تسخیر آن شده در اندك زمانی جبراً و قهراً مسخر گشت . مرتضی پاشا مذکور و بعضی از پاشایان با جمعی کثیر در روز یورش بقتل رسیدند و جمعی دیگر که اسیر و دستگیر شده بودند امان یافته و آزاد شدند .

حالیا محبت و اتحاد موروثی مقتضی آنست که همان روابط خلّت و یگانگی

---

(۱) چنانکه در تواریخ عهد صفوی آمده است مرادخان چهارم سلطان عثمانی درسال ۱۰۴۵ شخصاً در ملازمت سپاه خویش بفتح ایروان آمد و آن شهررا پس از محاصره تصرف کرد سبب این واقعه غدر و خیانت امیر گونه خان قاجار بیگلربیگی ایالت ایروان بود که در باطن بمذهب تسنن تمایل داشت و قلعهٔ ایروان را بعثمانیان تسلیم کرد . درمقابل این خیانت که درقبال وظیفهٔ خطیر خویش مرتکب شد و خدمتی که بسران سپاه مهاجم انجام داد سلطان عثمانی اورا بحکومت حلب بالقب پاشائی منصوب داشت .

سلطان مراد پس از فراغت از کار ایروان به تبریز لشکر کشید و سپاهیان وی نیمی از شهر را آتش زدند اما سلطان هنگام عبور از رودارس بآب افتاد و بیمار شد و زمستان نیز فرارسید و چون خبر نزدیك شدن شاه صفی و سپاهیانش هم رسیده بود لشکریان عثمانی باشتاب آذربایجان را ترك کردند. پس از عزیمت عثمانیان شاه صفی در رسید و به ایروان حمله برد و در ذیقعدهٔ همان سال آنجارا گرفت و هزاران تن از سربازان عثمانی را اسیر کرد و مقداری از آلات و ادوات جنگی نیز بغنیمت برد .

آبا واجداد عظام‌را مضبوط داشته بدستورسابق از آنطرف ایشان متوجه شوند که ماازینطرف بالشکرهای گران آماده‌ایم . یقین کـه درین باب توجه دوستانه بتقدیم خواهند رسانید چون تاحال نواب همایون مـارا مهمات پیش آمد وبا گروه‌رومیه قتال‌وجدال بودفرصت فرستادن‌ایلچی بخدمت آن‌پادشاه والاجاه نشد درینوقت ... رابانامه محبت‌طراز بخدمت سامی‌فرستادیم وبعضی حکایات درهرباب رجوع بتقریرمشارالیه نمودیم کـه در زمان ادراك خدمت‌عالی خواهد گفت . انشاءالله تعالی بعدازین بیشترازپیشترطریقهٔ آمدشد مسلوك خواهدبود . وظیفهٔ محبت‌آنکه از آن جانب نیزهمیشه این‌قاعده مرضیه مرعی‌بوده همواره بارسال محبت نامهای‌نامی‌مجدّد موادالفت ودوستی‌باشند وهر گونه مهمی که بوده‌باشد ازروی یگانگی اعلام نمایند کـه توجهات دوستانه بحصول آن موصول گردد . چون غرض‌منحصر بود زیاده اطناب‌ننمود حق‌سبحانه‌وتعالی آن عالیحضرت‌را بتوفیقات‌موفق گردانیده مجازی‌احوال‌موافق رضای‌حضرت ذوالجلال مقرون بخیروخوبی باد» .

نامهٔ شاه صفی بپادشاه اسپانی

ازمکاتیب شاه صفی‌نامه‌ای است کـه وی بپادشاه اسپانی نگاشته است . شاه صفی‌دراین مکتوب ارتبـاط دوستانه ومناسبات مودت آمیزی را کـه بین‌سلاطین فرنگستان وشاه‌عباس کبیر برقرار بوده‌است یادآورشده وپیوستگی این‌مناسبات والفت ودوستی قدیم راخواستار گردیده‌است . مضمون‌این‌نامه پس‌ازذکرعنوان و القاب که نظیر آنرا درنامهٔ قبل‌دیدیم چنین‌است(۱) :

«... بعدازتمهید قواعد محبت و وداد وتشیید مبانی‌الفت واتحاد انهای رأی ملك‌آرا میگرداند کـه چون فیمابین نواب شاه غفران‌پناه جنت آرامگاه رضوان دستگاه فردوس مکان علیّین آشیانی گیتی ستانی شاه

---

(۱) نقل ازمنشآت حیدربیك بن‌ابوالقاسم اواغلی .

باباام شاه عباس انارالله برهانه (۱) . وحضرات سلاطين عدالت آيين
فرنگستان خصوصاً پادشاهان رفيع الشأن پرتكال واسپانيه طريقهٔ دوستی
و يكجهتی مسلوك بوده و پيوسته از جانبين مكاتبات محبت عنوان
و ايلچيان كاردان آمد شد مينموده‌اند ارادهٔ خاطر نواب همايون
ما نيز آنست كه بهمان طريق ابواب محبت و يگانگی مفتوح و
شاهراه الفت ودوستی مسلوك بوده باشد ودرين ايام نصرت انجام كه از
جانب عاليحضرت ثريا مرتبت كيوان رفعت پادشاه والاجاه سكندر
بارگاه انجم سپاه خورشيد كلاه فرمان فرمای ممالك له ايلچی بانامهٔ
محبت شمامه بخدمت اشرف آمده محرّك سلسلهٔ دوستی شده بودما نيز

۱ـ شاه عباس در يكی از نامه‌های خود كه بپادشاه اسپانی وپرتقال نوشته بيك اصل وقاعدهٔ خلل ناپذير دربارهٔ حسن مناسبات وروابط دوستانهٔ كشورش بامردم اروپا اشاره كرده وتوجه داده است كه وی آرزومند ترفيه حال كافه امم و «رفاهيت خلق الله» است . اين پادشاه مدبروهوشمند با اجرای همين سياست استوارو ترويج وتعميم اين اصل سودمند اجتماعی توانسته است توجه ملل مختلف را بكشور ايران جلب كند وبرحل وفصل قسمت عمده‌يی ازمسائل ومشكلات گوناگون سياسی و اجتماعی واقتصادی اين كشور توفيق يابد . بهرحال شاه عباس دراين نامه پس ازمقدمه‌يی كوتاه چنين مينويسد :

« ... چون همواره درخاطر معدلت آيين ترفيه حال كافهٔ امم ورفاهيت خلق الله مطمح نظر حق گزين است وطبقات خلايق كه ازهرطرف بدين ديار آمدشد مينمايند درممالك محروسه تعرض بحال احدی نميشود مقضی المرام سانم وغانم بديارخود مراجعت مينمايند لهذا جمعی ازتجار وسوداگران فرنگيه راكه درمرافقت پادريان آمده بودند دردارالسلطنهٔ صفاهان كه مقردولت همايون است مسكن ومأوی داده شده مقررنموديم كه بعدنيزهر كس ازآن طايفه ارادهٔ آمدن اين ديارداشته باشند بفراغ خاطر وجمعيت باطن وظاهر آمده بدادوستد وخريد وفروخت مشغول بوده باشند ودرممالك محروسه وقلمروهمايون دست تعرض بيدولتان واشرار ازگريبان حال آن طبقه كوتاه وكشيده باشد .. يادبودی كه فرموده بودند بنظر اشرف درآوردند خانهٔ آبادان خدا بركت دهاد . آنچه ازبی اعتدال جماعت انگليس مرقوم قلم صداقت رقم گردانيده بودند وسفارش كپتان جرون ومنسوبان فرنگيه نموده‌اند ، قبل از ورودنامه نامی بامراء عظام فارس ولار قدغن فرموده‌ايم كه باآن طبقه سلوك مستحسن نموده نوعی سلوك نمايند كه منسوبان آنحضرت راضی وشاكرباشند ودرامداد واسعاد ايشان خودرا معاف ندارند . چندنفرازمردم انگليس بدرگاه معلی آمده درباب خريد وفروخت ابريشم استدعای چند كردند انشاءالله تعالی درحين قرار ومدار آنمقدمه نسبت بملازمان ومنسوبان آن پادشاه عاليجاه آفتاب كلاه نيزآنچه لازمهٔ دوستی باشد مسلوك خواهد گشت ونوعی نخواهدشد كه كپتان مذكورومنسوبان آنحضرت ناراضی باشند ... »

رفعت‌پناه عمدة الاماجد والاعیان موسی بیك را کـه ازبندگان قدیم
این دودمان است برسم رسالت نزد سلطنت وجلالت‌پناه مشارالیه فرستادیم.
چون بقرب ولایت آن پادشاه والاجاه میآمد لازم بود کـه بارسال این
محبت‌نامهٔ نامی محرّك سلسلهٔ محبت‌وو داد قدیم شویم . انشاءالله تعالی
بعدالیوم که راه آمدوشد مفتوح‌شود بیشتر ازپیشتر طریقهٔ مراسلات
مسلوك خواهد بود وظیفهٔ محبت آنکه از آن جانب نیز پیوسته این قاعده
مرعی بوده بوستان الفت ودوستی قدیم را که ازنشوونما افتاده بزلال
محبت نامهاسیراب گردانند وهر گونه مهمی که بوده باشداز روی اتحاد
ویگانگی اعلام نمایند که توجهات دوستانه بحصول آن موصول گردد
چون غرض منحصر بود زیاده اطناب ننموده همواره بتیسیر مطالب و
آمال ومجاری احوال خیرمآل مقرون برضای قادر ذوالجلال باد . »

نامهٔ دیگری ازشاه صفی درمنشآت حیدر بیك اوا وغلی مشاهده شد که مطالعهٔ
آن سودمند بنظر رسید وما قسمتی ازآن را دراینجـا نقل‌میکنیم . این نامه راجع
بتصرف بغداد ازطرف عثمانیان وپیمانی است که بین دودولت ایران وعثمانی بسته‌شد .
درسال ۱۰۴۸ سلطان‌مرادچهارم برای تسخیر بغداد لشکر کشید . باآنکه ایرانیان
دلیرانـه مقاومت کردند ومحمدپاشا صدراعظم عثمانی‌را بقتل رسانیدند سرانجام
تسلیم شدند وشهر بتصرف قوای عثمانی درآمد وبفرمان سلطان عثمانی عدهٔ کثیری
اززائرین کربلاونجف کشته شدند . درشعبان ۱۰۴۹ بنا به‌پیمانی که بین دو دولت
بسته شد بغداداز آن‌عثمانی‌وایروان متعلق بایران گردید واندکی بعد سلطان مراد
نیز در گذشت .

دراین نامه که شاه صفی بمصطفی‌پاشا وزیراعظم عثمانی مینویسد خاطرنشان
میکند که باانعقاد این پیمان دیگرمطلبی کـه موجب دلتنگی و کدورت باشد در
میان‌نیست وآن صدراعظم بایـد درتأکید وتحکیم قواعد دوستی وبنیان مصالحه
ساعی باشد وضمناً ازلحن‌نامهٔ سلطان کـه ظاهراً بروفق آداب ورسوم نامه‌نگاری
بین‌سلاطین نبوده گله کرده است . شاه صفی‌پس‌از ذکرمقدمات درخصوص رفع این

فتنه وجدال ومعموری ملك ورفاه حال رعایا چنین مینگارد :

« ... و بر آن دستور اعظم افخم ظاهرست که مابه النزاعی که در میانه بود بغداد بود حالی دیگر محلی که قابل تعویق مصالحه و گفتگو باشد در بین نمانده و اگر هم بوده باشد بصلاح دولتمندان طرفین صورت پذیر میگردد ورعایا وعجزهٔ جانبین پایمال نوایب شورشین نشده درمهاد امن وامان بدعای پادشاهان اسلام قیام واقدام نموده خیر اندیشان که در اتمام این امر میمنت آثار ساعی بوده‌اند از ثواب آن بهره یاب خواهند بود ... »

« ... ثانیاً انهاء آنکه بر آن وزیر روشن ضمیر ظاهر وهویداست که رعایت رسوم وآداب درمراسلات فیما بین سلاطین با تمکین رسمیست قدیم والفت وکلفت را در آن دخلی نیست چنانچه درمکاتباتی که از جانب سلاطین عظیم الشأن سدره مکان آن خاندان رفیع البنیان منیع الارکان بدین دودمان ولایت نشان ارسال شده وعمدة الاعیان ایلچی مشار الیه(۱) مشاهده آنها نمود درینولا منشیان عطارد نشان پادشاهی از مضمون «من تواضع رفعه الله» غافل افتاده تغییر قاعده وقانون معهود داده‌اند نامهٔ همایون رانه بروفق دأب سابق وطرز لایق درسلك تحریر درآورده‌اند اینمعنی موافق آداب سلاطین واقع نشده از اینجانب رفعت پناه عمدة الاماجد والاعیان شمس الدین محمد قلی بیك ایشیك آقاسی را که ازمعتمدان این درگاهست جهت تبلیغ رسالت وتأکید قواعد دوستی و صداقت باتفاق فخر الاقران مومی الیه با نامهٔ مصالحت ختامه روانهٔ آنصوب صوابنما فرمودیم ... میباید که آن صدراعظم و سردار اکرم بدستور محرّك سلسلهٔ اتحادو یگانگی ورافع غایلهٔ مغایرت و بیگانگی بوده نوعی نماید که روزبروز این شیوهٔ مرضیه درتزاید بوده ازافساد مفسدان مصون باشد . ایام وزارت ودولت بماناد ».

---

(۱) نام ایلچی صدراعظم مذکور که نامه‌ای نیز همراه داشته محمد آقا بوده‌است.

مکتوب شاه‌عباس دوم بسلطان ابراهیم عثمانی

شاه‌عباس ثانی دراوایل سلطنت خود برای استقرار مناسبات دوستانه بادربار عثمانی بارسال مراسلات واعزام فرستادگان مخصوصی مبادرت ورزید. دراین نامه که ازنظر خوانندگان ارجمند میگذرد شاه عباس ثانی روابط دوستانهٔ قدیم رایاد-آورشده وتحکیم عهود ورعایت اشفاق ودوست پروری را خاطر نشان ساخته‌است. این مکتوب که بوسیلهٔ مقصود سلطان فرستاده شده بعدازستایش خدایتعالی وصلوات بررسول اکرم(ص) وذکرعنوان والقاب سلطان وابیاتی چنددر بارهٔ علوّ مقام ومرتبت وی چنین آغاز میشود (۱).

«... بررأی عالم آرای خورشیدضیاء که‌مطرح فیوضات انوارغیب ومظهراسرار تجلیات لاریب‌است مستور ومخفی نماند که بنابراقتضای حکمت بالغه که فنای هرمخلوقی ازجملهٔ واجبات وبقای‌هرموجودی ازقبیل ممتنعات است وناچار این‌خاکدان بلا وخارستان اذیت وعنا گذاشتنی‌وگذشتنیست. لاجرم بحکم تقدیرات یزدانی که «اذاقضی امراً فانّما یقول له کن فیکون» نواب جنت مکان قدس آشیان سفر گزین ملك تقدس ورضوان‌همنشین رحمت‌رحیم ورحمن ضیئت‌علی‌مرقده‌شریفه شابیب‌الرحمه والغفران‌بعدازروانه نمودن ایلچیان خجسته‌پیام‌بسدّه سدره‌مقام بجهت تدارك واتمام مهام سرحدخراسان احرام‌طواف‌روضهٔ ملایك‌مطاف حضرت‌امام همام علیه افضل‌الصلوة والسلام‌بسته متوجه شدند. دراثنای‌راه دعوت اجیبواداعی‌الله‌را لبیك اجابت فرموده از محنت‌سرای فنا بدارالسرور بقا خرامیدند ومخلص هواخواه را بتقلد امور سلطنت وتقید بحفظ سررشتهٔ دوستی و مودتی که بابندگان اعلیحضرت پادشاه کیوان‌اعلام‌انتظام پذیرفته وصایایی جمیله‌فرمودند واین صادق‌العقیده بیمن همت والانهمت واستظهار توجه‌خاطراکسیر

(۱) نقل‌ازمنشآت سلاطین‌صفوی‌نسخهٔ عکس برداری شده‌از نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی‌پاریس متعلق بکتابخانهٔ ملی تهران.

خاصیت در اواسط شهر صفر از شهور سنهٔ اثنی وخمسین بعدالالف جالس اورنگ‌سلطنت موروثی گشته همگی‌همت واهتمام باحیای‌سنن آبای عظام واستحکام قواعد محبت والتیامی که فیمابین استقرار یافته وباعث‌آسایش‌وآرام‌کافهٔ انامست مصروف میدارد . رجاء واثقست که ازطرف قرین‌الشرف پادشاهی‌ظل‌اللهی‌مضمون‌میمنت مقرون «واوفوا بالعهد انّ العهد کان مسؤلا» منظور بوده امر وارکان کماکان بحفظ ضوابط مصالحه وموالات وضبط قواعدشروط ومعاهدات‌چنانچه‌همیشه شیوهٔ رضیه و شیمهٔ مرضیهٔ آن دودمان عظیم‌الشأنست مأمور گردند که انشاءالله تعالی بمیامن این‌طریقهٔ خجسته عجزه و فقرا ازرنج و عنا آسوده وفارغ البال‌ومرّفه‌الحال بدعای دوام‌سلطنت بیزوال اشتغال نمایند . باقی امور بنحویست که در طی نامهٔ مصادقت ختامهٔ غفران دستگاه مغفور مبرور که مصحوب خلافت وامارت پناه خلیفة الخلفا مقصود سلطانی خلفا تسطیر وتحریر وبتقریر تفویض یافته در هنگام ادراك سعادت تقبیل‌وتلثیم‌حواشی‌بساط گردون مناط بعرض باریافتگان حریم‌جاه‌وجلال‌خواهدرسانید. پیوسته‌همان‌شیوهٔ ستودهٔ‌اشفاق‌ودوست‌پروری وقاعدهٔ فرخنده عطوفت ومرحمت گستری را مرعی ومسلوك داشته بورود مفاوضات ومراسلات و رجوع خدمات و اشارات منت‌پذیر گردند .

قطعه

تا گسسته نشود رشتهٔ امروز از دی

تا بریده نشود اول امسال از پار

باد هرروز بروز دگرت ضامن عمر

باد هرسال بسال دگرت پذرفتار »

بعد ازارسال این‌مکتوب ازطرف سلطان‌عثمانی نیز پیام‌دوستانه بعنوان شاه عباس‌ثانی‌فرستاده شد . دراین‌پیام که بترکی نوشته شده روابط ومناسبات‌دوستانهٔ

دیرین تأیید شده و تأکید گردیده است که سلطان نیز در تحکیم و تشیید این روابط و حفظ معاهدات کمال سعی و مجاهدت را بکار خواهد برد.

نامه‌ای از شاه عباس ثانی بشاه جهان

چنانکه سابقاً اشاره کردیم در آغاز پادشاهی شاه عباس دوم بسبب سستی و بی کفایتی برخی از امرای صفوی قندهار بدست پادشاه هند (شاه جهان) افتاد لیکن درسال ۱۰۵۹ شاه عباس هنگام عزیمت بخراسان و توقف درمشهد و زیارت آستانهٔ قدس رضوی لشکری بقندهار روانه کرد و آنشهر را بتصرف درآورد. وی پس از چندی برای استقرار مناسبات و ادامهٔ روابط دوستانه بادربار هند نامه‌ای بپادشاه مذکور نوشت. شاه صفی در این مکتوب (که بوسیلهٔ شاهویردی بیك فرستاده شده) ضمن توضیح علت و سبب این اقدام اظهار امیدواری کرده است که «چون این معنی ازغایت اتحاد و نهایت اِرتباط صورت وقوع یافته» غبار کدورتی برضمیر پادشاه نخواهد نشست. در این نامه بعد از مقدمه‌ای منشیانه که ترصیع و تجنیس و تشبیب و قرینه سازی آرایش یافته چنین آمده است:

«... للهالحمد والمنه اگرچه بحسب ظاهر فایت نعمت عدیم البدل مجالست و ادراك صحبت است امّا پیوسته درعالم معنی ابواب این بوستان برچهرهٔ قلوب دوستان گشاده واسباب مکالمهٔ غایبانه که بسفارت نامه و زباندانی خامه حاصل میگردد آماده است امید که همواره شاهراه ائتلاف واتحاد باز ودست حصول مآرب برین بوستان بی خزان دراز باد».

«... چون از آغاز عروج معارج دارایی ایران وارتقاء مدارج عنایات رحمن پیوسته درخاطر حق شناس وضمیر حقانیت اساس مرکوز بود که دیدهٔ شوق را ازخاك آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ عرش درجهٔ سدره مرتبه روشن سازد و بنابر کثرت مشاغل جهانبانی وشواغل کشورستانی ازاحراز این سعادت عظمی وعطیّهٔ کبری محروم بود. درین ایام سعادت

انجام که از مهام کلی و جزئی آنحدود بالکلیه فراغت حاصل گردید
مناسب چنان نمود که رقبهٔ همت والانهمت را ازربقهٔ این دین واجب
الادا آزادساخته باین تقریب پژوهش احوال ساکنان خراسان نیز که
بسبب بعدمسافت مستقر خلافت ، از استفاضهٔ انوار عنایت شامله چنانچه
شاید بهره ور نگردیده بود بنوعی که مقتضی عدالت کامله باشد کرده شود
ودرحین ورود این دیار بجهت رعایت قرب جوار وارتباط والتیام آباء
والاتبار لازم دانست که بارسال صحیفهٔ که مذکور شیوهٔ ستوده دوستی
واتحادقدیم باشدمحرّك سلسلهٔ ارتباط گردد . وچون مبیّن ومعین است
که والیان ممالك مودّت را بعداز تشیید قواعد صداقت والفت وارتفاع
حجب مباینت ومنافرت در بود ونبود ویرانهٔ که بر گذرگاه سیلاب
حوادث است باهم مضایقه نخواهد بود ودر آن تذکره یکجهتی ویکتادلی
اشعاری بخواهش قندهار شده بود ومظنون بل متیقن بود که نظر بر
روابط مزبور نموده همت والای عم بزرگوار درانجاح مأمول بقدم
قبول پیش میاید بناءً علی هذا باخاصان وملتزمان رکاب نصرت انتساب
متوجه آنحدود گردید وچون بعداز ورود الویه سعادت باین ولایت
منسوبان آندولت والا ازسیر نزهت آباد اتحاد این دو دولت محکم بنا
اغماض نموده چنانچه بابیگانگان سلوك نمایند ، سدابواب اطاعت
نموده بتصور فاسدانیکه جدائی درمیان این صدق اندیش صداقت کیش
وآن عم بزرگوار والاتبار هست در حجب نافرمانی مختفی گردیدند
ومعارضه بااین دوست صادق الولا درآینهٔ صورت تخلف فرمان آن
والاجاه عظیم الشأن داشت . برذمت همت فرض گردید که سپاه نصرت
توأمانرا بتأدیب آن گروه مشتاق خذلان نامزد فرماید . لهذا حکم نافذ
بصدور پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنارا مرکزآسا بدایرهٔ
احاطه درآورده بمفاتیح جلادت در گشایش ابواب مغلقه آن سعی نمایند.
غازیان ظفر توأمان که تشنهٔ امتثال فرمانند دراندك فرصتی بمقالید

سیف وسنان درهای آن قلاع گردون توأمان‌را ازهم گشودند . بعداز ظهوراستیلا واقتدار بر آن قلاع گردون آثار گروهی ازمحصورین را که درحین محاصره سالك مسالك آداب بوده ازصراط مستقیم حدخود شناسی عدول ننموده بودند بگشادگی جبهه عفو واغماض مشمول عنایات بیغایات گردانیده رخصت انصراف ارزانی نمودیم » .

« ... یقین حاصل ورجاء واثقست که چون این معنی ازغایت اتحاد ونهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار انگیز مرآت ضمیر خورشید نظیر نخواهدشد وولایات مزبوره وسایر محال ممالك محروسه‌را متعلق بخوددانسته جدائی منظور نخواهند داشت ... »

نامه‌یی ازشاه عباس ثانی باورنگ زیب پادشاه هند

دراین نامه شاه عباس ثانی مانند دیگر سلاطین و تاجداران دورهٔ صفوی ازروابط دوستانهٔ ایران وهند سخن بمیان آورده و تاریخچهٔ تصرف قندهار رانیز که ازعهد شاه طهماسب صفوی تازمان سلطنت اوچند بار بین دولت ایران وهند دست بدست گشته‌است شرح داده ودرپایان نامه نیز جلوس اورنگ زیب را بتخت سلطنت هند تهنیت گفته‌است . این نامه که بانشای وحید قزوینی (۱) برشتهٔ تحریر کشیده شده نمونهٔ جالب وجامعی ازسبك نامه‌نویسی اواخر دورهٔ صفوی‌است . چنانکه دراین مکتوب خواهیم‌دید بیشتر نویسندگان برای طبع آزمایی یاهنرنمایی و نمودن فضل ومعلومات واحاطه برفن نویسندگی بانواع آرایش وزینت‌های لفظی وصنایع ادبی مخصوصاً توسل به تشبیهات و کنایات واستعارات پرداخته ودرتشبیب مقدمه ونعت‌وستایش و استعمال کلمات وترکیبات دشوارعربی واستشهاد بکلمات ربّانی وذکر القاب وعناوین وتوصیفات وتعارفات گوناگون که موردتوجه وعلاقهٔ مترسّلان این‌عهداست براه

۱ـ میرزا محمدطاهروحید قزوینی ازادبا وشعرای معروف وازجمله نویسندگان چیره دست عهد شاه عباس‌دوم وشاه سلیمان صفوی‌است وی مورخ رسمی‌شاه عباس‌دوم‌بوده ودردورهٔ شاه سلیمان بوزارت رسیده است . ادیب‌ومورخ مذکورتاریخ شاه عباس‌ثانی‌را تدوین کرده وفتح‌نامهٔ قندهار را نیزبرشتهٔ نظم کشیده است ، دیوان اشعاری هم ازوی باقیمانده است . وحیددرپایان عمرکنج عزلت اختیار کرد وبسال ۱۱۲۰ در گذشت .

تفصیل و اطناب رفته‌اند.

با نقل این نامه بحث و مطالعهٔ خود را دربارهٔ مکاتیب اجتماعی و تاریخی سلاطین ورجال و فرمانروایان عهد صفوی که در دسترس ما بود پایان میدهیم و سپس به بررسی منتخبی از نامه‌های دوستانه و مکاتیب اخوانی این عهد میپردازیم :

«جواهر نیایش بیحد و لآلی متلالی ستایش لایحصی ولایعد که کفهٔ زبان و میزان بیان از کشیدن آن قاصر و بازوی توان از تعقّل آن فاتر باشد ، نثار سرای کبریای مالك الملکی که مُقرنس چرخ کبود از شهرستان عظمت و جلال او کافی و شجرهٔ بدیع الازهار وجود از گلشن وسیع الفضای او شاخیست دیدهٔ دقیقه شناس رموز آفرینش روز نیست بصحرای بی انتهای قدرتش گشاده و روشنی اذهان دانشمندان چراغی است درراه معرفتش نهاده ، دور گردان اضداد را ازجامهٔ خانهٔ صنعتش لباس اتحاد تألیفی خلعتی است شایسته بر دوش و میگساران میکده عرفان را فروغ مهر منیرش باده‌ای است مدام در جوش . زبان شیرین سخنان شکرستان شکر طرازی از خوان نوالش انگشت شهدی است بکام کشیده ونگاه سرمستان آگاهی باده‌ای است بمدعا رسیده .

خدائی کافرینش در سجودش ‌‌ ‌ گواه مطلق آمد بر وجودش

وجودش برهمه موجود قاهر ‌ ‌ نشانش برهمه بیننده ظاهر

و نقود درود نامعدود وصلات صلوات نامحدود هدیه جناب سید کونین وسرور ثقلین وشهریار خافقین ثمر شجر گلشن ایجاد ، نتیجهٔ صغری و کبری مبداء معاد آفتاب جهانتاب آسمان هدایت ، آب بقای چشمه سار لطف وعنایت محراب مسجد عبادت ملائکه مقربین سحرخیز لیلة القدر « کنت نبیاً و آدم بین الماء والطین » درخشان گوهر صدف برتری ، آفتاب ارکان رفیع الارکان رسالت و پیغمبری ، سوار گردون جنیبت اثر اسری ، پیشوای صفوف ارواح متعبدان مسجد اقصی .

مصطفی پادشاه هر دو سرا ‌ ‌ آفتاب جهان عز و علا

حکمت حق چو پخت نان جهان   بود دانش خمیر مایهٔ آن
جمله عالم تن است واو جانست   او زعالم چو لعل ازکانست

وثنای بی‌منتهی پـای انداز نام بر گزیدهٔ کـه حدیث صحیح «من کنت مولاه» ازدفتر خلافتش آیتی ومژدهٔ صریح «انت منی» از داستان قدرومنزلتش حکایتی است. امیر البرره وقاتل الکفرة الفجرة امام المتقین وقامع المشرکین وقائد المسلمین ویعسوب الدّین هادم اساس-المارقین والناکثین والقاسطین اسدالله الغالب مظهر العجایب ومظهر-الغرایب ومفرق الکتایب.

علی آنکه یزدان علیم ویست   دوعالم دو کف کریم ویست

صلوات الله وسلامه علیهما وآلهما اجمعین الی یوم الدین.

بعد ازحمد جناب کبریا وبسط بساط نعت سید و سرور انبیاء ومنقبت زبده وخلاصهٔ اصفیاء برمرآت قدسی تخمیر اعلیحضرت رفیع منزلت گردون بسطت مشتری سعادت خورشید طلعت عطارد فطنت کیوان وقار سپهر اقتدار زینت بخش وسادهٔ جاه وجلال متکی ارایك فرخندگی واقبال مصقل مرآت مطلب نمای دولت خداداد شیرازهٔ بند اوراق امور بلاد وعباد زیب اورنگ جلالت وبختیاری آرایش دیهیم ابهت وکامکاری فروردین ریاض همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان خلد نشان جهانبانی شهاب ثاقب سپهر جرأت وجلادت نهنگ لجج بحر شهامت وبسالت المؤید بعنایات الملك الحسیب سلطان اورنگ زیب منطبع میگرداند، که درین وقت ارجمند وزمان سعادت پیوند که به نیروی عنایات خالق انس وجان وجاعل کمین مکان اسباب کامیابی وخوشدلی من جمیع الوجوه آماده وابواب فتوحات ازشش جهت برچهرهٔ اقبال گشوده است بمیانجی مخبران صدق آیین مژدهٔ جلوس آن گوهر فروزان بحر بسالت وشجاعت وجوهر تیغ دشمن شکار جرأت وجسارت برسریر سلطنت موروثی گورگانی وساده لازم السعاده

جهانبانی که بفحوای صدق انتمای «تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء» ومقتضی وافی هدایت «ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین» وپیروی اصابت تدبیر وموافقت کارگزاران تقدیر پیرایهٔ وقوع پوشیده سامعه افروز گشته مسرت بر مسرت وخوشدلی بر خوشدلی افزود. درعالم دوستی قدیم متوقع میبود که آن زیبندهٔ اورنگ افعال وچراغ افروز دودمان مجد واجلال را هر گونه مهمی که در باب استقرار امر جهانبانی در کار باشد بمقام اعلام آید که کارگزاران دولت ابد مقرون بانجام آن مأمور گردند.

از آنجا که تدارك مافات بعون عنایت خالق ارضین و سموات مقدور وشیوهٔ ستودهٔ دوستی پیوسته منظور است بدستور هر گونه مطلبی که درخاطر والا مرکوز باشد زبانزد خامه اظهار خواهند نمود. چون تذکار روابط قدیم بعد از تأسیس اساس مصادقت و موافقت موجب تشیید مبانی اتحاد جدید میگردد خامهٔ سخن طراز را بذکر مجملی ازمراتب یکتادلی سلاطین سلف رطب اللسان میسازد. مبیّن این مرام آنکه برعالم ظاهر وهویداست که اززمان صبح عالم افروز این سلطنت عظمی پیوسته فیمابین فرمانروایان ایندو دولت محکم بنیاد خداداد رابطهٔ دوستی و وداد ومحبت ویگانگی واتحاد رشك فرمای سلاطین زمان وخواقین دوران بوده. ازجمله آثار این معنی آنکه درزمان نواب جنت مکان علیّین آشیان جدّ بزرگوارم طاب ثراه که پادشاه خلد آرامگاه جدّ رفیع المقدار آن والاتبار گلشن جنت نشان ایران را بیمن قدوم بهجت لزوم منور ساخته بودند(۱) بازاءِ تفقدات ومهربانی که ازنواب جنت مکان علیّین آشیان نسبت به آنجناب بمنصهٔ ظهور رسیده بود.

---

(۱) اشاره به‌پناهنده شدن ناصرالدین همایون پسر بابر است که درسال ۹۴۷ بسبب شکست یافتن او ازشیرخان سوری افغان به‌ایران آمد وشاه طهماسب به لطف ومهربانی ازوی پذیرائی کرد ولشکری ازافراد وسربازان قزلباش همراه او بهند روانه ساخت تاسلطنت ازدست رفته‌را بوی باز دهد.

دارالقرار قندهار بنواب سابق الالقاب تکلیف نموده بتصرف منسوبان این دودمان دولت والا داده بودند و آنملك که در حقیقت سند التیام طرفین ونشان دوستی جانبین بود تاحین رحلت نواب جنت مکان علیّین آشیان در تصرف کار کنان ایندولت ابدمدت استقرار داشته وبعد ازمسافرت نواب جنت مکان بجوار رحمت ملك منّان که متغلّبه اوزبکیه انتهاز فرصت نموده در بعضی از ولایات خراسان تصرف نموده بودند مستحفظان قندهار بعلت وقوع موانع وانسداد شوارع ومراعات نسبت دوستی ساطع جدایی منظور نداشته بفرمانروایان آن سلسلهٔ جلیله رجوع کرده ولایت مز بوررا بتصرف ایشان داده بودند .

درعهد سلطنت وزمان خلافت نواب گیتی‌ستان فردوس مکان جد بزرگوارم(۱) که خار وجود اشرار اوزبکیه از بوستان خراسان بداس شمشیر غازیان ظفر نشان درووده وزنگار موانع از آیینهٔ ملك وملت زدوده مسالك وشوارع بمفتاح سعی مجاهدان گشوده شده بود درحینی که استرداد آنملك نموده بنابر دوستی قدیم بنوعی که مسموع شده باشد منهیل عذب یگانگی ومودت سابق ازین رهگذر غبارآلود کلفت نگردید بلکه روابط الفت وصداقت بیشتر از پیشتر ازفیمابین نواب گیتی‌ستان فردوس آشیان جدّ بزرگوارم ونواب جنّت‌مکان جدّاعلی ایشان استحکام یافت وپیوسته بدستور سابق ابواب مراسلات گشوده بود وبمیامن التیام آن دوپادشاه والاجاه رعایا وبرایای طرفین در بستر رفاهیت وآسایش غنوده بودند ودراوقاتی که والدماجد آن زیب بخش اورنگ جاه وجلال برمسند سلطنت عظمی گورگانی استقرار یافت محبت ودوستی دیربنیاد آباء واجدادرا منظور نداشته بجهت آن امر جزئی منهج مواد امور کلیه گردیدند و بدین سبب ارادهٔ نواب خاقان رضوان مکان بدان متعلق بود که جبران نقصان نمایند وبمقتضی فرمان

۱ــ مقصود شاه عباس کبیراست .

واجب‌الاذعان قضا امتثال خالق ارض وسماء توجه آن خسرو فرخنده شعار نوشیروان اطوار بصوب « جنات تجری من تحتها‌الانهار » برسفر قندهار تقدیم یافت و برذمت‌همت‌والا لازم گردید که انجاح مطلبی که درخاطرخطیر آن مستغرق بحاررحمت مالك‌قدیر استقرارداشت کرده شود . نیل این‌متمنّی بنحوی که اطلاع دارند بعنایت واهب مواهب صورت وقوع یافت وچون مطلب غیرآن‌نبود بنا براین نظر برسوالف دوستیها نموده قبل‌ازحصول این‌مطلب وبعد ازوقوع آن نامه مشتمل برشیوهٔ دوستی‌ویگانگی‌آباء عظام واجداد کرام که رفاه‌حال کافه‌انام درضمن آن مندرج بود ارسال داشته بمنصهٔ اعلان‌واظهار رسید که هریك ازممالك‌بیکران‌را که‌درعوض‌این‌خرابه بی‌قدر خواهش‌داشته باشندبتکلیف ایشان اختصاص‌دهدوازآن‌جناب‌بغیرنامهربانی‌واموری که منافی‌دوستی ویکجهتی‌باشد ملحوظ نگردید .

وچون‌هریك از نعماء الهی‌را شکری‌خاص‌میباشد که‌بدون‌ایتان آن ازعهدهٔ شکرآن نعمت برآمدن متعسّربل معتذّرمینماید چنانچه شکر نعمت‌روان و جارحه زبان آنست که بحمد و ثنای منعم حقیقی قیام نمایند و دست و زبان در نهایت خضوع و خشوع بدرگاه واهب عطیات گشایند ، همچنین شکر نعمت بی‌منتهای سلطنت وفرمانروائی وپادشاهی‌ومسندآرایی آنست که چون‌زمام حل‌وعقد امور جمهور و وقوع خیرات وسرور بررأی‌ورویت سلاطین عدالت‌آیین حواله شده درحقیقت‌ازبندگان معتمد پادشاه‌علی‌الاطلاق‌ومالك الملك‌باستحقاقند پیوسته رفاه‌حال‌عبادالله را که ودایع بدایع الهی‌اند مطمح نظرحقیقت شناس ساخته چنان نمایند که همواره بساط‌آسودگی ایشان ممهّد و ابواب فتن برچهرهٔ احوالشان منسّد باشد که ازعهد پاسداری جناب باری فی‌الجمله سبکباری حاصل‌آمده باشد بدین جهت این نیازمند درگاه بی‌نیاز از بدو اهتزاز بهارستان سلطنت و مبادی طلوع صبح

دولت این معنی‌را مطمح نظر والاوضمیر معلّی ساخته باعموم رعایا و برایا طریق شفقت ومرحمت ومروت وعدالت مسلوك داشته ومیدارد واز گلشن اطوار آن سلطان حقیقت کار نیز شمایم این معنی بمشام اطلاع و آگاهی میرسد و بساط مناقشات بالکلیه برچیده و درهم نوردیده است.

لهذا بجهت تقدیم مراسم تهنیت ومبار کباد لباس سلطنت امارت وحکومت پناه کمال الاماره والحکومه غلام زاده دیرین فدوی اخلاص آیین بوداق سلطان چوله حاکم سمیرم روانهٔ محفل خلدمشا کل گردید. بعضی ازسخنان محبت‌عنوان رجوع بتقریر مومی الیه شده که دربزم ارم تزیین ومجلس بهشت آیین لئالی مکنون و جواهر مخزون خلت و وداد را زینت‌شاهد صداقت‌واتحاد سازد. ساغر کامیابی ازرحیق عنایت الهی مالامال و آفتاب دولت وشوکت مصون از کسوف عین ـ الکمال باد».

فصل هشتم

مکاتیب اخوانی

نامه‌های اخوانی ودوستانه در مجموعه‌های مکاتیب و منشآت دورهٔ صفوی فراوان و بیشماراست ولی اگر بخواهیم همهٔ آنهارا دراین کتاب نقل کنیم ازمیزان گنجایش این تألیف تجاوز میکند چه که جمع آوری وشرح مکاتیب مذکور مستلزم تدوین کتاب جداگانه‌ای است. بنابراین ناگزیریم مانند سایرمراسلات تاریخی واجتماعی این‌عهد بانتخاب چندنمونه از آنها که مفیدتر وجالب تربنظر میرسد اکتفا کنیم.

سبك نامه‌های اخوانی بنابرذوق وقریحه ومیزان اطلاعات علمی یافلسفی و استعداد نویسندگان آنهادرتوضیح وتجسم معانی‌ومضامین این‌نامه‌ها متفاوت است چنانکه دانشمندان وفضلا وعرفا درمکاتیب خودبنکات علمی وفلسفی وعرفانی که غالباً بااسلوبی‌لطیف وشیوا برشتهٔ‌تحریر کشیده شده توجه بیشتری‌دارند وطبیعی‌است که افکارآنان دربارهٔ مسائل‌زندگی جاری و کیفیات حیات‌معنوی عمیق‌تروعالمانه تراست. بعض این نویسندگان برای نمودن اسرار ودقایق امورحیاتی وپی‌بردن برموزخلقت عقل‌وخرد وهوشمندی آدمی‌را کافی‌ورسا نمیدانند بلکه ازروشنی‌روح وفروغ ضمائرخودبرای مشاهدهٔ‌نقاط مجهول‌وناپیدای زندگی‌مادی ومعنوی‌انسان بهره‌مند میشوند.

این‌دسته ازمترسّلان گاه آدمی‌را درجهان آفرینش حیران وسرگردان می‌بینند و گهی دروادی عشق‌وشیدائی بجستجوی مطلوب باشفتگی سایروناظرند وقتی ازرنج حرمان ونومیدی سرشك‌غم میبارند واز استیلای اندوه وغمی جانکاه نگرانند. زمانی دردریای‌اضطراب‌وتشویش که‌پیاپی‌باامواجی‌سهمگین‌و کف‌آلود بر کنارهٔ‌حیات میغرّددست وپامیزنندواز کرانه‌های دوردست آن‌نورامیدمیجویند.

بااینهمه گاه در کشاکش این رنجها واضطرابها و آرزوها وهوسها وعشقهای سامان نیافته واندیشه‌های دور ودراز چنین مشهود میگردد که این طالبان و جویندگان راه سلامت ونجات باستغنای تمام همه امور جهان را نادیده انگاشته ویکباره ازرغایب و تمایلات گوناگون خویش سرباز میزنند واز هموم وغموم زندگی بی‌خبرمیشوند.

دستهٔ دیگراین نویسندگان متفکّرچنان عرصه رابرخودتنگ می‌پندارند وبمسائل وعواملی که درعالم زندگی ظاهراً موجب دلگرمی‌است بدیدهٔ حقارت مینگرند که یکسره ازاینجهان خاکی بیزارمیشوند. گویی‌طبع ونهاد بی‌ثبات وجفاپیشه‌اش رابدرستی آزموده‌اند. درچنین صورتی ره بدلداردیگر میجویند و سمندباد پای اندیشه رابعالمی‌دیگرمتوجه میسازند تامگردرساحت پاك ونزهتگاه بی‌بدیلش اندکی‌بیاسایند واز گیرودارحرص وحسد وخود خواهی وسودجویی و امیال ومشتهیات نفسانی برهند.

آنچه دربارهٔ این رهروان سرگشته باجمال میتوان گفت اینست که عوامل وموجبات معمول ومتداول ووسایلی که برای‌تسکین آلام وتوجه بامور ومعتقدات معنوی دردسترس ماست‌برای‌ارضای خاطرمشوش‌وروح‌بی‌تاب آنان کفایت‌نمیکند بنابراین ناگزیرباید بگوییم که طبیعت عطشان وروح‌تشنهٔ این آشفته دلان بااین وجوه ووسایل معین‌وباظروف وپیمانه‌هایی که پیران‌دیرویامربیان وآموزندگان ربانی‌برای کسب‌فیض ازسرچشمهٔ معرفت دردسترس بنی‌آدم گذاشته‌اند چنانکه باید سیراب نمیشود. شیخ بهاءالدین عالم‌شهیروحکیم‌نامدارصفوی دراین‌معنی‌چه خوب سروده‌است:

اندرین ویرانهٔ پر وسوسه / دل گرفت از خانقاه و مدرسه
نه ز مسجد کام بردم نه ز دیر / نه زخلوت طرف بستم نه زسیر
عالمی خواهم از این عالم بدر / تابکام دل کنم خاکی بسر (۱)

۱- این ابیات چنانکه خواهیم‌دید درنامه‌ای که شیخ‌بهاء الدین بمیرزا ابراهیم همدانی بعربی نوشته‌با اشعار پندآمیزوعارفانه دیگرآمده‌است.

شك نیست که اینگونه تمـایلات لطیف و خیال انگیز ناشی از تعلیمات صوفیانه و تفکرات عارفانه است که کم و بیش دربین سطور این آثار مشهود و هویداست .

ویاحکیم هوشمنددیگری مثل میرمحمد باقر داماد که از شکایت دوست و یا گلهٔ همکارش بفغـان آمده وفهم حکمت خودرا که بعض متفکرین از درك آن عاجزند مستلزم بلوغ کافی در «کمالیات» میداند وسخت میخروشد که هرقلیل ـ البضاعتی رایارای سیر وسیاحت درپهنای «عالم قدس» نیست ولاف همسری زدن «دربرابر عقول مقدسه» کاری بیهوده ومنافی خرد ومصلحت است .

دربارهٔ سایرمکاتیب اخوانی باید باختصـار یادآور شویم کـه مضـامین این مراسلات بیشتر درزمینهٔ مسائل جاری زندگی ازقبیل شکایت ازمحرومیت‌ها ومصائب ومشکلات گوناگون ـ تعزیت وتسلیت ـ دوری وهجران ـ جفای یاران ودوستان ـ سعایت دشمنان و قدر ناشناسی خدمات افراد صالح در دستگاههای کشوری ـ واگذاشتن کارهای مهم مملکت بافراد کم تجربه وجاه طلب ـ کناره جویی و گوشه ـ گیری افرادمجرب و کهن‌سال وکارآزموده که بعلت دلسردی وجهات دیگر بطرز حکومت زمامداران ومعایب ومفاسدآنها توجهی ندارند ـ ستمکاری روزگـار و اظهار تأسف وتأثر ازحوادث ناملایم ضعف پیری و اختیارعزلت ـ عقوق ونافرمانی فرزندان وناسازگاری اقارب وخویشان ـ تسلیم دربرابر قضاوقدرومشیّت خداوندی ـ راهنمائیها وپندها ونصایح عبرت آمیز وغیره تنظیم یافته است.

سبك نگارش اینگونه مکاتیب اگرچه بیشتر برارسال واطلاق است لیکن در میان آنها نامه‌های متعددی میتوان یافت که بصنایع لفظی نیز آمیخته است و مضامین و مندرجات آنها بااستفاده ازفنون ادبی وافکار و تخیلات شاعرانه زینت یافته ونویسندگان این آثار برای تفهیم وتوضیح مطلب به‌تمثیل وتشبیه واستعاره وسجع وموازنه وتلمیح آیات قرآنی وشواهد منظوم ازابیات فارسی وعربی وذکر حدیث‌ها وحکایات واخبار مناسب وامثال سائر وتجنیس وتضمین مصراعها وتشبیب ودیگرصنایع لفظی تدوین گردیده است .

چون مطالب وموضوعاتی که دراین نوع مکاتیب ذکرشده نموداری ازاوضاع واحوال اخلاقی واجتماعی آنزمان را بدست میدهد ونکات و دقایقی ازطرز فکر واحساس افراد ومسائل روحی ومعنوی محیط اجتماعی دوره مذکور را در بر دارد واین مسائل و کیفیات دراوضاع اجتماعی واخلاقی ادوار بعد تا زمان حاضر آثار خودرا کم وبیش بجای گذاشته است لذا برای نمونه مکاتیبی از نوع مورد بحث را دراین فصل میآوریم.

نخستین نامه‌ای که انتخاب کرده‌ایم مکتوب حکیمانه وعارفانه‌ای است که شیخ بهاءالدین بمیرزا ابراهیم همدانی به‌نثرعربی واشعار فارسی نگاشته‌است. نامه چنین است :

بسم الله الرحمن الرحیم

یا غایب عن عینی لا عن مالی　　　القرب الیك منتهی آمالی
ایام نواك لا تسل کیف مضت　　　والله مضت باسوءِ الاحوالی

قد نورت عیون قلوب المشتاقین لمعات انوارالرقعة القدسیة المبانی وعطرت‌مشام‌ارواح‌المهجورین نسمات‌ازهار المفاوضة‌اللاهوتیه المعانی المنطویة علی کنوزالحقایق اللدنیة التی لاتصل الی‌غوامضها اکثر الاذهان المحتویة علی رموزالاسرار اللاهوتیه التی هی فوق مدارك ابناءِ الزمان.

جاناسخنت گرچه معمار نگست　　　وین‌زمزمه‌رابذوق‌یاران‌جنگست
بخروش که‌مرغان‌چمن‌میدانند　　　کین نغمهٔ ناقوس کدام‌آهنگست

ولقد جذبنی کل سطر منها الی شطر ودلنی کل فصل الی اصل وهدانی کل اشارة الی بشارة و ان کان جمیع تلك‌الاشطار المتخالفه والفصول المتکاثره والاشارات المتغایره راجعة فی الحقیقة الی شیئی وحدانی لاتعدد فیه وامر فردانی لا کثرة تعیرته :

نوای‌عشقبازان‌خوش‌نوایی‌است　　　که‌هرآهنگ‌آنرا ره‌بجایی‌است
اگرچه‌صدنواخیزدازین‌چنگ　　　چونیکوبنگری‌باشد یك‌آهنگ

وقد اشترتم خلّد ظلالکم فیها الی الفحص عن حال مخلصکم الحقیقی والسؤال عن اوضاع خادمکم الحقیقی وها انا اعرضها علی سبیل الاجمال وان کان استماعها مفضینا الی فرط الملال کما قال من قال : آزرده دل آزرده کند انجمنی را . فاقول ان بوایق الایام قد کدرت مشاربی وطوارق الآلام قدضیعت مساربی وقلبی القاسی العاصی قد سودته الذنوب والمعاصی واحاطت به ظلمة الغفلة والقشاوة فصارت علی عین عبرته غشاوة .

آه ازین دل کز گریبان غمی سر برنزد
صد مصیبت رفت و دست شیونی برسر نزد

ومع هذا جنود الضعف قداستولت علی ممالك قوای وذهب مع الرکب الیمانی هوای ومنای حتی سمئت من المستلذات الرسمیة باسرها وبرئت من الحظوظ العادیة عن آخرها : مرغ آتش خواره کی لذت شناسد دانه را . وقدقلت فی المثنوی :

اندرین ویرانهٔ پر وسوسه	دل گرفت از خانقاه و مدرسه
نه زمسجد کام بردم نه ز دیر	نه زخلوت طرف بستم نه زسیر
عالمی خواهم ازین عالم بدر	تا بکام دل کنم خاکی بسر

لکن کلما تراکمت علی افواج الهموم و تلاطمت لدی امواج الغموم لا یحصل لقلبی الحزین التسلی الابذکر العهد الشریف الذی عاهدناه فی خدمتکم العلیه و تدبر المیثاق المنیف الذی اوثقناه فی ملازمتکم السنیه .

مائیم و همین زمزمهٔ عشق فغانی
پیداست که دیگر بچه خرسند توان بود

فقم یا مطاع العارفین حتی تنفض عن اذیالنا غبار التعلق بتمویهات عالم الزور وانهض یا سلطان المتألهین لکی نخلص رقابنا من ربقة ملاقاة اهل دار الغرور ثم یترنم لسان حالنا بهذا المقال مع اطمینان القلب

و فراغ البال .

از خلق جهان کناره کردیم　　سر رشتهٔ عقل پاره کردیم
کس چارهٔ ما نکرد و ما خود　　بی منت خلق چاره کردیم
ننمود رهی بجز ره عشق　　هرچند که استخاره کردیم

وقد قیل لاراحة الا فی قطع العلایق ولا عزة الا فی العزلة عن الخلایق وانا قلت فی المثنوی :

تو زدیو نفس اگر خواهی امان　　رونهان شوچون پری زین مردمان
چون شب قدر ازهمه مستورشد　　لاجرم از پای تاسر نور شد
اسم اعظم چون که کس نشناسدش　　سروری بر کل اسما باشدش
تاتو نیز ازخلق پنهانی همی　　لیلة القدری و اسم اعظمی

فلیت شعری متی تساعدنا الزمان علی الوصول الی هذا المرام وهل یسعفنا البخت الفاسد الطالع الکاسد بالظفر بهذه المطالب والمقاصد هیهات هیهات :

من عادت بخت خویش نیکو دانم
　　من جرّب المجرب حلّت به الندامه
نمی بینم دراقبال خود پرواز بستانی
　　هم آخر بال مرغ ما دراین ویرانه میریزد

فکانما جری قلم القضاء علینا بالحرمان عن العروج الی هذه المراتب السامعه والولوح فی سلك الفائزین بادراك تلك المناقب النامیه :

چون بتکدهٔ کهنه بنزدیکی کعبه
　　گویا که خدا خواسته کاباد نکردیم

لاحول ولا قوة الا بالله استغفر الله من هذا الیأس الکامل والقنوط الشامل :

هنوز ارسر صلح داری چه بیم　　نبندد در عذرخواهان کریم

کیف لاوابواب الرحمه غیر مسدوده ودعوة المضطرین غیر

مردوده ومناهل العفو مبـذوله وله للطالبين وموائد الكرم مسبوله للراغبين ومنادی المغفره ینادی بافصح لسان وابلغ بیان.

تو بتقصیر خود افتادی ازین درمحروم

ازکه می‌نالی و فریاد چرا میداری

بازآ بازآ هرآنچه هستی بازآ

گر کافر و بت پرستی بازآ

کاین درگه ما درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی بازآ

نسال الله سبحانه ان یکحل ابصار بصایرنا بمیل المیل الی العوالم اللاهوتیه لکیما ننهض باجنحة التوفیق للطیران فی فضاءِ العالم الملکوتیه وان یوقفنا للسیر فی ریاض المجاهدة والتروی من رحیق حیاض المشاهده وان یحبل رغبتنا فی ذلك ملکة راسخه لکل المرسوم العادیه ناسخة حتی لایکون تلك الرغبة والعیاذ بالله من قبیل الهوس والادعآء الذین لاثبات ولابقاءِ کما قال من قال:

بوالهوس را زود ازسر وا شود سودای عشق

تهمت آلودی که گیرد شحنه زودش سر دهد

اللهم ثبت اقدامنـا فی جادة الطلب واجعل منقلبنا الیك خیر منقلب ونق الواح نفوسنا من اوساخ عالم الهیولی واهدنا الی مایثمر الفوز والنجاه فی الاخرة والاولی. وصیر مسارح افکارنا ومطارح انظارنا مقصورة علی مایوصلنا الی محاضر الانس ویدخلنا حظائر القدس ووفقنا لخطع ملابس الاشباح وحبب الینا المسافرة الی اقلیم العقول والارواح الذی هو وطننا الاصلی ومسکننا الحقیقی فان حب الوطن من الایمان کماجری علی لسان اشرف نوع الانسان صلی الله علیه وآله وسلم وقد نظمت ذلك فی المثنوی القدسی فقلت مخاطبنا لنفسی:

گنج علم ماظهر مع مابطن گفت کز ایمان بود حب وطن

این وطن مصر وعراق وشام نیست — این وطن شهریست کانرا نام نیست
زانکه از دنیاست این اوطان تمام — مدح دنیا کی کند خیر الانام
حب دنیا هست رأس هر خطا — ازخطا کی میشود ایمان عطا
ای خوش آن کو یابد از توفیق بهر — کاورد رو سوی آن بی نام شهر
تو در این اوطان غریبی ای پسر — خود بغربت کردهٔ خاکت بسر
آنقدر در شهر تن ماندی اسیر — کان وطن یکبارگی رفت از ضمیر
رو بتاب از جسم وجانرا شاد کن — موطن اصلی خودرا یاد کن
تابچند ای شاهباز پرفتوح — باز مانی دور از اقلیم روح
تابکی ای هدهد شهر سبا — در غریبی مانده باشی بسته پا
جهد کن این بند از پا باز کن — برفراز لامکان پرواز کن
تابکی درچاه طبعی سرنگون — یوسفی یوسف بیا ازچه برون
تا عزیز مصر ربانی شوی — وارهی ازجسم وروحانی شوی

والسلام علیکم وعلی الحالین لدیکم والمنتسبین الیکم وقدقال صایب حدسی اننی مسلم فی الفقره ثالثه علی نفسی بل وفی الفقره الاولی بل هی احق بذالك واولی کماقال من قال :

انا من اهوی و من اهوی انا — نحن روحان حللنا بدنا
فاذا ابصرتنا ابصرته — و اذا ابصرته ابصرتنا

لکننی غیر راض بقوله نحن روحان ولولا ان هذا الشعر من کلام اکابر اصحاب الکمال لکنت مغیراً له هکذا : نحن روح قدخللنا بدنا . والسلام».

۲

نامه‌ای از میرمحمد باقر داماد بملاعبدالله شوشتری

«عزیز من جوابست این نه جنگست «رحم‌الله امرءِ اعرف قدره ولم یتعد طوره» نهایت مرتبه بی حیائیست که نفوس معطله وهویات هیولائیه دربرابر عقول مقدسه وجواهر قادسه بلاف و گزاف ودعوی

بی‌معنی برخیزند. این مقدار شعور باید داشت که سخن من فهمیدن هنر است نه بامن جدال کردن و بحث نام نهادن، چه معین است که ادراك مطالب دقیقه وبلوغ بمراتب‌عالیه کار هر قاصرالمدرکی‌وپیشهٔ هر قلیل‌البضاعتی نیست. فلامحاله مجادله با من در مقامات علمیه از باب قصور طبیعت خواهد بود نه از باب دقت طبع مشتی خفاش که احساس‌محسوسات‌را عرش‌المعرفهٔ دانش پندارند واقصی‌الکمال‌ادراك شمرند با زمرهٔ ملکوتین که مسیر آفتاب نقطشان برمدارك انوارعالم قدس باشد لاف تکافو زنند ودعوی مخاصمت کنند. روا نبود و درخور نیفتد ولیکن مشاکسهٔ وهم با عقل ومعارضهٔ باطل با حق و کشاکش ظلمت بـا نور منکر یست نه حادث وبدعتی است نه امروزی والی‌الله المشتکی والسلام علی من‌اتبع‌الهدی.»

و اذا اتتك مذمتی من نـاقص فهـی الشهـادة لی بأنی کامل

خاقانی آنکسان کـه طریق تو میروند
زاغند و زاغ را روش کبـك آرزوست
چـون طفل کارزوی ترازوی زر کند
نارنج ازآن خرد که ترازو کند ز پوست
گیرم کـه مارچوبه کند تن بشکل مار
کو زهر بهردشمن و کو مهره بهردوست

۳

نامهٔ میرمحمدحسین تفرشی به میرزا ابوطالب اعتمادالدوله

« این مسکین مستکین محمدحسین الحسینی‌را کـه روزگار در زاویهٔ خمول وهاویهٔ افول در کشاکش‌هموم وشداید غموم‌انداخته سراپـای احوال بمکاره وناملایم آلوده گشته ، آفتاب خدمت نواب مستطاب‌قبله گاهی‌واحباب‌بسرحد کسوف‌رسیده وروز بازارمراد روی

بکساد آورده ریاض طرب آسیب صرصر خزان یافته ولشکر اندوه بخلوتخانهٔ درون تاخته :

تنها همه شب من و چراغی — مونس شده تا بگاه روزم
گاهی بکشم بباد سردش — گاه از تف سینه برفروزم

نمیداند که چه چاره سازد ودرخدمت ولی‌نعمت بکدام مقوله راز گویی‌پردازد . رأی مشکل گشای که سالها در نوایب حوادث باقدام تحمل‌راه مصابرت سپرده بود در تلاطم مصایب گوی‌اصطبار ازهمگنان ربوده تثبت و سکون بر آتش اضطراب نمیزنند و التهاب لواعج آن نمی‌نشاند. مع‌ذالك لشکرشوق ملازمت بمثابه تاختن آورده و قواعد صبر وسکون را بنوعی متزلزل گردانیده که بیان آن‌درامکان‌این‌زبان نیست. ظاهراً ضمیرمنیر دراینمعنی گواه باشد. مگر از مهب الطاف ربانی نسیم عنایتی وزیدن گیرد واز افق عنایات سبحانی برق‌شفقتی جستن‌نموده بمرافقت دولت واقبال که خواجه تاشان آن آستان‌اند راهنمایی‌نموده بمساعدت توجه خاطر ملکوت ناظر بخت گران‌خواب بیدار گشته بیاری توفیقات چنانچه مخطور خاطر مکسورست بعد از رفع برف و سرما در سلك معتکفان حریم قدس اندراج توان یافت : رهروان را شب تاریك دلیلی باید. هزار افسوس که درآن‌هنگام که روزگار موافق بود وبخت و اختر مساعد ، ذات مقدس بفرمان‌پذیری هوی‌وهوس که دو غول راه سعادتند ومصاحبت جمعی نادان‌هیچ مدان که بجهت اغراض نفسانی خود سود وزیان افعال واعمال بمیزان‌نظر نمی‌سنجیدند یا آنکه بطور بهائم قوت تمیز نداشتند ازطریق حزمو احتیاط وصیانت نفس وعرض و جاه ومال یکسو شده دائماً خلشی از خارستان هواپرستی ایشان در پای مستمندان دولتخواه بود و هرچند بلطایف‌الحیل مفاسد ارتکاب آن امور نابایست خاطرنشان‌میشد اثری برآن‌مترتب نمیگشت . وا اسفا آن دوربینی و خوش ذاتی کجا بود

که مصاحبان وملازمان صلاح‌حال صاحب خود منظور داشته‌مشتهیات سریع الزوال و مستلذات قریب الانتقال را در نظر ولی‌نعمت همیشه نکوهش نموده دامن دولت اورا از لوث نافرمانیهـای شرعی و عقلی منزه دارند.

باری گذشت آنچه گذشت. ترصدخیراندیشان‌وفاکیش‌بعدذلك آن بود که از گذشته عبرتی پذیرفته زمان‌حال را بآن‌نکوهیده سیر نگذرانند ودرمقام تدارك مافات واستغفار از زلات بوده لااقل آن دل و دماغ خود نبودی کـه اوقات گرامی صرف ترنمات و نغمات ینگهٔ قندهار یا استلذاذ از شرب و دردسر خمار نشود. بهرحال درهرحال شکراوایست. شکرداداربی‌همال که ذات مقدس‌قرین صحت‌وسلامت است. ازدیگر مکروهات خاطر رنجه نباید داشت کـه قیوم کاینات بمقتضای مصلحتهایی که اوداند هرگاه‌خواهد که یکی‌ازبرگزیده‌های خودرا بپایهٔ والارسانیده درگلستان همیشه بهار سرورجاودانی کامروای‌صورت‌ومعنی گرداند‌بجهت مزید تنبه وآگاهی‌ما بسبب دفع عین‌الکمال آن‌زبدهٔ‌امکان‌رامورد یکچندامتحانات‌وآزمایش‌میگرداند تا بپاداش آن تصاعد برمدارج معارج اقبال نموده بمسرت ابدی فایز گـردد. ولنبلوکم بشیئی من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات. منتظر ورود فیوضات غیبی و فتوحـات لاریبی باشند.

کسی‌کاو مهیا بود دولتی‌را　　　اگراو نجوید بجویدش دولت

عارف‌ربانی باباطاهرهمدانی باین کلام‌تسلیت‌بخش خاطرمستهام است:

خرم‌آنان نه‌سردارند نه سامان　　　ها نشینند و پیچند پا بدامـان
پنجه روزی بناکامی سرآرند　　　آیی‌روزی کهٔ ول‌چینند بدامان

تصدیع ازحد گذشت‌وگستاخی بنهایت‌رسید. بدعـا ختم کنم:

اللهم متع العالمين بطول بقائه وارزقنا سریعاً سعادة لقائه والسلام علیکم اولاً وآخراً» .

۴

جواب اعتماد الدوله بنامهٔ میر محمد حسین تفرشی

«فقیر ابوطالب در ظلمتکدهٔ تنهائی نشسته در بروی آشنا و بیگانه بسته منتظر فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی بود که اشعهٔ التفات آن مطلع سیادت وافاضت طالع و بارقهٔ تفقد آن معدن افادت و حکمت ساطع شده مونس دل غمگین و انیس خاطر حزین گردید.

خانهٔ مارا مخواه چراغ عاریت

کز در و دیوار این ویرانه مهتاب آمدست

اگر در مقام تعریف عبارات و توصیف استعارات آن کتاب کریم در آیم عاجز خواهم شد چه آنچه گویم کمن یصف الشمس بالضیاء ویثنی علی حاتم بالسخا خواهد بود.

سخن آنچنان سحر پرداز بود که صد پایه بالای اعجاز بود

در غم آباد اصفهان جز تنهایی و دلگیری خبری نبود. اکنون رفیقی همچو این دوست جانی پیدا شد که در همه جا وهمه وقت با او صحبت توان داشت. سرزنش که در باب اشتغال بمشتهیات ومستلذات نفسانی شده بود بحق دوستی که نه ترنمات ینگهٔ قندهار بگوشم رسیده و نه بسبب شرب شراب دردسر خمار کشیده‌ام.

بالله ار برمن توان بستن بمسمار قضا

جنس این بی‌صیرتی یانوع این بدگوهری

همانا بسمع مبارك رسیده باشد که یکی ازاکابررا اتفاق نزول در تبریز افتاد. در گوشهٔ حجرهٔ مدرسه بعبادت مشغول گردید که آوازی ازخارج مسموع اوشد ازغرفهٔ حجره ملاحظه نموده جمعی را دید که سر بریده‌ای در دست دارند در روشنائی ماه ملاحظه نموده تأسف

میخوردند که غلط کرده‌ایم . مجملا سه نوبت این حال مشاهدهٔ آن بزرگ شد . نوبت چهارم سرمطلوب بدست آورده رفتند چون صبح طلوع کرد رخت خودبرخر بسته عزم سفر نمود . اعیان شهر بخدمتش حاضرشده التماس توقف نمودند . درجواب فرمود که ای عزیزان بنده درین شهر کاری که مستوجب قتل باشد نکنم گمان غلطی را چه کنم.

چون مناسب حال فقیر بود بتحریر آن جرأت نمود امید که حق تعالی مردم عالم را انصافی دهد آنچه تاحال نوشتم ضروریات نشاء صورت بود . اگر بهمان اکتفا کنم مکنون خاطر خود نگفته باشم وبادوست خودنفاق ورزیده باشم . ای سید هوشمند وای فاضل سعادتمند امور دنیوی ودنیا این قدر ندارد که بواسطهٔ افنا واعدام آن آدمی عمر گرامی خودرا که بدل ندارد صرف غم وغصه سازد.

دنیی آن قدر ندارد که براو رشك برند

یاوجود عدمش را غم بیهوده خورند

هرمرتبه که ملاطفهٔ سامی روشنی بخش کلبهٔ دردمندان میگردد سراپا تأسف وتحسر برایّام سابق است . اگر دیدهٔ حقیقت بین باز کند ظاهر میشود که حال امروز نسبت به عاجل وآجل بصد مرتبه بهتراز سابق است چه آن امرخطیررا موافق رضای خالق وپادشاه وخلایق از پیش بردن بسی مشکل بل محال بودفایدهٔ دنیوی معلوم عقبی هم ازدست رفته بود . نعوذبالله منه الحمدلله درخدمت ولی نعمت اگرچه سهو وتقصیری که لازمهٔ نشاء بشریست بسیارواقع شده باشد امانمك بحرامی ازاین فقیرسر نزده که باعث خسران دنیاوآخرت باشد . گوشه گرفته روزی بشب میرساندوالله تعالی روزی میرساند : هر که تهی کیسه‌تر آسوده‌تر. حدیث صحیح «یابنی آدم لاتخافوامن فوت الرزق مادامت خزائنی مملوة وخزائنی مملوابدا» بنظرشریف درآمده باشد . پس تأسف برایامی که منتج بسی مفاسد باشد خوب نباشد :

تو به‌تقصیر خود افتادی ازین در محروم
از کـه مینـالی و فریـاد چرا میداری

اشاره در باب اشتغال بتلافی مافات و استغفار برز لات فرموده بودند امید که حق تعالی توفیق دهد که بی‌توفیق اینچنین امور میسر نیست . اما اشتغال بتلافی مافات بی‌دردسر خمار نمیشود سرّ این معنی بعد از مطالعهٔ مناجـات شیخ الرئیس ابو علی سینا ظـاهر میشود مخلص چه نویسد .

پرسش قضیهٔ مرحوم مغفور میرابوالبقاچون همه در آن‌مصیبت شریکیم نمیکنم . ـخدا شکیب دهد آن‌دل پریشان‌راـ زیاده اطناب نمینماید . اگرسوءِادبی از قلم‌سرزده‌باشدمعذورفرمایند السلام‌علیکم ورحمة‌الله وبرکاته .»

۵

نامهٔ شیخ ابوالفضل بشاه سلیم درایام شاهزادگی

این نامه ازمکاتیب سودمندی‌است که‌یکی ازشیوخ قوم‌درخصوص استفاده از اوقات‌زندگی‌وچگونگی‌تنظیم‌امور بشاهزادهٔ مذکورمینویسد. شیخ دراین‌مکتوب بشاهزاده توجه میدهد که خدمت‌بخلق وپاسبانی بندگان‌خدا درحقیقت‌کارخویش ساختن است وثمرهٔ آن بوی عایدمیگردد ونیز میگوید که کتاب وداستان و افسانه بسیاراست لیکن کتابهائی باید موردمطالعهٔ اوقرار گیرد که مفید وعبرت انگیز باشد ومطالب اخلاقی واجتماعی آن‌بکارآید . ضمناً نام چند کتاب سودمند که‌شیخ لزوم مطالعهٔ آنهارایادآورشده بطورنمونه دراین نامه ذکر گردیده است .

مضمون این مکتوب چنین است :

«عرضه داشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل همواره خیرت‌صدری ومعنوی ودولت ظاهری‌وباطنی‌آن نوباوهٔ گلشن اقبال‌را ازایزد توانا میخواهد وآنرا شادابی دولت جاوید طراز شاهنشاهی میداند . امید که‌آوازهٔ هشیارخرامی‌وکارشناسی وقدردانی ومعدلت دوستی‌آن‌بخت

بیدارسعادت‌آموز روزگاررا عطرآمیزونشاط افزاگرداند .

ظاهراست که گرامی اوقات‌راقسمت فرموده باشند وهرقسمتی را بناگزیروبایست آن آباد ساخته بخود همانقدرپرداختن شایستگی دارد که پیکراستخوانی منتظم باشد . برخی خلاصهٔ‌اوقات درپاسبانی خلایق گذارد ودرمعنی آن نیزکارخویش ساختن است . لیکن هر کس چنین آشکارراز خواهندگی نفهمد .

توقع دارد که درشبانروزلختی بشنیدن داستانهای هوش افزای باستانیان نامزدفرمایند . کتاب بسیارو افسانه بیشماراست همان باید شنید که بکارآید برای عبرت پذیری وطرزدانی شاهنامه وظفرنامه و واقعات بابری وکلیله و دمنه را بشنوند نه شنوایی که کلانان آنـرا سرمایهٔ خواب دانند برای آنکه سررشتهٔ‌نیك‌وبدبدست افتد ورهزنان درونی و بیرونی چیره دستی ننمایند . اخلاق ناصری و جلالی‌ونصف اخیر کیمیای سعادت‌را مقصود انگاشته اندك اندك یاد گیرند . مثنوی معنوی وحدیقه وجام جم درمحل همایون باشد . دولت‌وصحت‌وبهجت روزافزون باد .

۶

نامهٔ عبدالحسین نصیری طوسی بمیرمحمد حسین تفرشی

نامهٔ من میرود نزدیك دوست کاشکی من نامهٔ خود بودمی

شرایف شوق وجلایل محبت‌را که مخزون خاطرخلّت ذخـایر است به‌بازاربیان که اجناس مختلفهٔ خسیس ونفیس درآن یکسانست نمی‌آرد وهرچند جوهرشناسایی مشتری مشهود جوهریان‌راست‌بازار صورت ومعنی‌باشد این گوهر بی‌بهارادستخوش خرده فروشان‌بی‌وقوف روزگارنمیسازد وازاین وادی که نه ازمقولهٔ گفت وشنید متعارفهٔ‌اهل روزگارست بازآمده بشرح سوانح احوال می‌پردازد .

درهنگامی که تزاحم هموم وتراکم غموم حجاب تماشای مشاهدان بهار گشته بود ریاحین عنبر آیین که بدست قدرت فکرت گلدسته‌ها بستهٔ انبساط خاطر دوستان را از گلستان قدس بمجمع انس فرستاده بودند اسرار بخش خاطر مهر آگین که مشتاق نسایم گلهای صوری وخواهان نفایح ازهار معنوی بود گشت ونزدیك بدانچه از دریافت ملازمت آن آرایش گلزاردانش وبینش مسرت حاصل شود لذت داده از نوید صحت ذات قدسی صفات گل شکفت .

گله درتأخیر وتسطیر عرایض وسوانح حالات فرموده اند .

بگذار که پنهان بود این درد جگرسوز

انگار کـه گفتیم و دلی چند شکستیم

سرخامه شکستن ودهان دوات بستن وخاموش در کنجی نشستن وتماشایی عالم کون وفسادبودن بقلم پیراستن وبرخی ازاطوار ناهنجار روزگار درهم پیوستن وخواطر زکیهٔ احباب شکستن نسبتی ندارد . صد حیف که دل بیحوصله تاب تجرّع خونابهای گوناگون نیاورده گاهی باظهار درد بیدرمان خود جویای درمان درد بی پایان میگردد .

ناله‌را هرچند میخواهم که پنهان بر کشم

سینه میگوید که من تنگ آمدم فریاد کن

شرح ایـن هجـران و ایـن سوز جـگر

حالیـا بگذار تـا وقت دگر

مجملاً تا ازسعادت خدمت محروم گشته لمحهٔ بکام دل نبوده و نفسی بی آه جان گسل بر نیاورده گاهی بشدت شتا وسورت برف وسرما گاهی بصعوبت قحط وغلا وسرگردانی جنگل وصحرا و گاهی ببلای شماتت اعدا ومشاهدهٔ هزار گونه محنت وبلا گرفتـار بوده : الاموت یباع فاشتریه فهذاالعیش مالاخیر فیه . حقا که اگر نه استنشاق روایح

الطاف شاهانه میبود کار بجنون انجامیده بود چون یقین میداند که حضرت مسبب الاسباب را در هریك از خیر و شیر و نفع وضر به بندهٔ درماندهٔ خود حکمتی هست ، رضا بقضا داده بهمه حال خرسند است :

روزگاری شاد بودی لحظهٔ دلتنگ باش ـ الحمدلله علی الصحة والسلامة .

اظهاری که درباب تکدّر وتوزع خاطر عاطر ازرهگذر سلوك ناهموار وآزارواضرارابنای روزگارفرموده بودند ، درهر که بنگری بهمین درد مبتلاست. ایشان نیز بمضمون «الصبر علی المصیبة مصیبة للشامت» عمل نموده منتظر تفضلات غیبی باشند امید که آنچه خیر وصلاح است پیش آید .

غم از گردش ناپسندت مباد   وز اندیشه بر دل گزندت مباد

مجملی از سوانح حالات اردوی کیهان پوی آنکه بتوفیق اله ولایت گرجستان بی نزاع منازعان بتصرف درآمد چنانچه یك اسیر که مقصد از این سفر آن بود بدست هیچکس نیفتاد وانشاءالله تعالی درین چندروز که اوایل شهر ربیع الثانی است قلعهٔ که درکلیسیای الاورد که معبد بزرگ اینجماعت است بنانموده‌اند باتمام میرسد ورایات جلال بفیروزی واقبال بعزم طواف مشهد مقدس وقشلاق مازندران متوجه میگردند ویحتمل که دراواخر تابستان عراق مورد رایات آفتاب اشراق گردد .

حال امثال ما بیسروسامان هنوزمعلوم نیست که درسلك اصحاب یمین بمازندران جنت نشان میروند یا درعداد اصحاب شمال متوجه اصفهان میشوند . متوقع است که ازگوشهٔ خاطر فیض مظاهر محونفرموده توجه دریغ ندارند زیاده چه تصدیع دهد . ظلکم محدود .

۷

نامهٔ منظومی که محتشم کاشانی[۱] بمیرصدرالدین محمد شیرازی نوشته است

آنکه رنجید زمن گر کنم اظهار که کیست
تا قیامت نتوان بر من از انصاف گریست
در جگر خار غمی داشته‌ام این دو سه روز
که بآن در غم هجرش نفسی نتوان زیست
بیگناهم ولی از تندی خوی تو مرا
گنهی نیست که در نامهٔ اعمالم نیست

۸

جواب این نامه

ملاذالاناما خداوندگارا امروز در مسجد جامع بر قصهٔ منظومهٔ موسومه که بنظم الجواهر مزین است مشرف شد. وچون از نمد وما علمناه الشعر کلاهی باین عاجز نرسیده در وسع نطق خود مجال نظم ندیده، ذکر کدو باشد سفه در معرض سرو چمن. اما بر سبیل نثر گستاخی مینماید و اگر نمی نمود حمل بر امور دیگر میفرمودند. ملاذا چون شعر خدام احسنست باید دانست که این فقیر جاهل بی هیچ پیغمبر نیست و در حسن یوسف وصوت داود و ملك سلیمان وعلم آدم و شجاعت رستم و مهابت حسن بیك یوزباشی وفهم میرحیدر معمائی (۲) ودر واقع فقیر از سلطنت و نبوت وحسن واخوات آن عاریم وچون مبالغهٔ خدام در امور تعظیمات و سلوك لازم آن مشاهده میشود که بندهٔ طالب علمم که حقم بوریاست

---

(۱) محتشم کاشانی ازاعاظم شعرای عهد شاه‌طهماسب صفوی است که در مرثیه سرائی و سرودن اشعار مذهبی دستی توانا داشته است. وی دیوانی بنام جامع اللطائف دارد ومنظوماتی نیز موسوم به سبابیه وشبابیه بدومنسوب است. تاریخ فوت محتشم را بسال ۹۶۶ هجری نوشته‌اند.

(۲) امیرحسین بن محمد نیشابوری معروف بمیرحیدر معمائی از شعرا وعرفای هوشمند قرن دهم هجری است وی در فن معما مانند شرف الدین علی یزدی مؤلف ظفرنامهٔ تیموری مهارتی بسزا داشته ورساله‌ای نیزدر بارهٔ نکات ودقایق معما ولغز برشتهٔ تحریر کشیده‌است.

وشماشاعر که باید درمجلس شریف بحرابریقی وحشی نباشد با وجود
تعدد نمد وتکیه‌های رنگارنگ تکلیف فرمایند که برخیزیدتااین نمد
دیگررا چپ چق بیندازیم این ارادت مخصوص نسا واترا کست حقا
که ازمشاهدهٔ آن مزینات بنوعی انوثیت برمن غالب شده که اگریکماه
دیگردرمنزل خود باشم شاید برجولیت اصلی بازآیم هیهات هیهات .

ودرامر ضیافت چون هیچ داروغه ووزیر درمیان ما نبود بلکه
مجلسی بودمرکب ازیك واعظ ویك طبیب ویك معرف ودوشاعر مفلوك
ویك طالب علم ونیم سید ویك شاطرریش دراز اینها بالتمام گدایان
میباشند . طریق مکرمت آن بود که بجهت این مشت گدایان بیسروپا
که در مجلس فلاکت با میزان شریکند یکقاب برنج ودوکاسهٔ آش
وسه ته نان بیارند تا از مشاهدهٔ خلاف عادت بمفاجا نمیرند من که
هرشب یکقاب برنج میپزم مشاهده کنم قراپلا وساروپلا وساوق‌پلا و
یاشل‌پلا وبریان پلا وماش پلاویخشی‌پلا وقیمه‌پلا وتاوق‌پلا وقبولی‌پلا
وعدس‌پلاوباقلاپلا و کشمش پلا وسرمش پلا وشمش‌پلا و سوخسو پلا و
عدشق پلا ویخنی‌پلا ومرغ پلاو کنگرپلا وشلغم‌پلا وکلم‌پلا وزردپلاو
سوخ‌پلاوسیاه پلا وپلا وپلابجهت ماصف کشیده چون دل ازدست ندهیم
وبخلاف عادت سلوك نکنیم وملاحظهٔ خاصه وخرجی ننمایم خاصه‌پالودهٔ
بنعمت آلودهٔ آغشته بشیرهٔ نبات معجون از آب حیات که تکلفات ازشربت
خانهٔ سیدبیك اضافهٔ آن شده بوجهی که دوقاب ازآن بنهصد وپنجاهو
دو دینارونیم برآید . ای ظالم نمیگذاری که بمرگ دوشاب ترش
خود بمیریم .

بهرحال این گستاخی‌راحمل برنجش نفرمائید والله بالله که اگر
حمل برصدق قول میفرمایند بجای خودست ومن بعد بنده‌را ازمسند
نبوت وسلطنت پایین آرند وخود نیزازمقام عاشقی وعبودیت قدمی فرا
نهند تاهردوبرابروخواهروبرادرباشیم . شمابازارنظم برچینید تا ما

دکان نثر به بندیم و هر دو از مردم آدمی باشیم باید که من بعد بتقلید ملا خلیل عطار در کسب اعتبار بکوشند والله اعلم . والسلام .

نامهٔ خان احمد گیلانی بمیرزا محمد وزیر(۱)

آصفجاها ، وزیرا ، معتمدالملکا ، بشیرا ونذیرا .

بعد از اظهار کمال بشاشت و فرح ورجوع دولت و بهجت آنحضرت، انهای رأی منیر آنکه درزمان سابق اکثر مثل مادرویشان محب خالی ازریا نصیحت سلاطین وامراء ووزراء میکرده‌اند وبیوفایی فلك را که در هرچند سال بایکی ازاهالی دولت واقع شده بود مذکورمیساخته‌اند وحالا فلك ناپایدار درهر کم از یك سال چندصد ازارباب سعادت ظاهری را موجب عبرت خلایق میگرداند . عاقلان محتاج وعظ هیچ درویشی وحکیمی نیستند واین امراظهرمن الشمس است کـه ناچارچیزی از روندگان یادگارخواهد ماندو بهترین ماندنیها ازاهل خردنیکی است ومضمون این قطعهٔ بدیهه چون موافق این چند کلمه‌است نوشته شد:

وزیرا پی فیض بخشی بخلق — بسی سال چون خورجهانگرد باش
درین دور جمعند بدسیرتـان — تو در نیکوئی در جهان فرد باش
ز نـامرد کیشان ببـر احمدا — چو مردان پیشین تو هم مرد باش
فلك ناجوانمرد دون پرورست — تو برعکس این دون جوانمرد باش

---

(۱) میرزا محمد وزیر در زمان شاه محمد خدابنده منصب مستوفی الممالك داشت . این مرد ماجراجو وجاه‌طلب وحیله‌ساز همان کس است که درنهان با میرزا لطف‌الله شیرازی وچندتن ازقزلباشان در کشتن حمزه میرزا ولیعهد دلیروبی‌باك شاه محمدهمدستی کرد وبوزارت شاهزاده میرزاولیعهد جدیدرسید .

در زمان شاه عباس کبیر میرزامحمدومیرزالطف‌الله بجرم این همدستی محاکمه وبه‌پرداخت جریمهٔ نقدی محکوم شدند . این وزیر محکوم ومخلوع بعداً در نقشه‌ای که شاه عباس برای قتل مرشد قلیخان استاجلو سردار معروف خود طرح کرده بود شرکت جست وپس از قتل وی بوزارت اعظم منصوب شد واعتمادالدوله لقب یافت لیکن این‌وزارت دیری‌نپائید زیرا شاه‌عباس بسبب مداخلات ناصواب او در امور کشوری بقتلش فرمان داد واموال ونقدینهٔ بیحساب اورا تصرف کرد .

باعث ارسال این محبت نامه چون معاملهٔ سرهنگ با فرهنگ پهلوان بی حسد پرحسود سلطان محمود است ترصدآنکه کرم‌فرموده شفقت ازودریغ ندارند ونوعی باوالتفات فرمایند که اثرسفارش‌محبان ظاهر گردد. ایام بماناد.»

نامهٔ خواجه جهاندان بسید علی گیلانی

این مکتوب دوستانه ازجمله نامه‌های بسیارشیوا ودلپذیردورهٔ صفوی‌است. بااینکه نویسندهٔ خوش ذوق وروشندل درتحریراین نامه بایجازواختصارپرداخته است معهذا حاوی یك سلسله مطالب ودقایق روحی واخلاقی‌ومعنوی است. چون گفتاروتحقیق ومطالعهٔ مادربارهٔ مکاتیب تاریخی واجتماعی دورهٔ صفوی بانقل‌این مکتوب پایان می‌پذیرد شایسته وبجابود که برای حسن ختام این تألیف بانتخاب ودرج آن بپردازیم و گوهرفروزندهٔ مضامین ومعانی لطیفش‌را زیب وزینت‌آخرین فصل کتاب خودسازیم:

«باآنکه سنین عمرازستّین گذشته وبحدود سبعین مشرّف گشته نه مخیله‌راقوت تخیل مانده است و نه مفکره‌راتحمل‌تأمل. سبحهٔ نثر ازهم ریخته، میدان‌قافیهٔ‌نظم تنگ شده، ساز سجع از آهنگ‌افتاده. طبع نفوررست ونفس در کشاکش امورناصبور. نه با هیچکسم کاری نه با هیچ کارم قراری. دامن هرچه میگیرم گذاشتنی است وپیرامن هر چه میگردم گذشتنی. از آنکه ناگزیرم میگریزم و درآنچه ناگزیرم میآویزم.

مقصود دردرون سینه وداخل دیده ومن از نابینائی بهر گوشه گردیده. مطلوب درمیان‌جان‌ومن درطلب اوسر گردان. بجلال‌ذوالجلال که یکساعت از وجود مجازی رستن وبمقصود حقیقی پیوستن از همهٔ مرادات دنیوی شریفترست وازوصول بهمهٔ سعادات اخروی خوشترو لطیف‌تر. این همه‌را بهیچ فروخته، هیچ خریده.»

✡✻✡

چنانکه در آغاز این تألیف تذکار داده‌ام و در منتخبات ورسائل و نامه‌های مورد بحث مشاهده کردیم برای مطالعه و تحقیق در زمینهٔ مکاتیب و مراسلات دورهٔ صفوی که ازمهمترین ادوار تاریخی ایران بشمار میآید منابع و مآخذ گرانبهایی میتوان یافت و این مکاتیب و ترسلات نه‌تنها حقایق تاریخی دورهٔ مذکور را کم و بیش معلوم وهویدا میسازد بلکه براوضاع واحوال اجتماعی ومعنوی وادبی وفرهنگی آن‌عصر که درافکار واخلاق وفرهنگ عمومی ما تاعصرحاضر اثری‌عظیم بجای گذاشته‌فروغ وپرتوی ثمربخش می‌افکند وحقیقت و کیفیت سیرحوادث ووقایع گوناگون و همچنین چگونگی سازمانهای کشوری ولشکری وبنیاد وحدت ملی‌واستقرار اصول ومبانی مذهبی وتحول شگرف معنوی وروحانی مارا که درآن عصرپدیدآمده‌بر جویندگان‌ومحققان روشن و آشکارمیسازد.

این نکته‌را ناگفته نگذاریم که هنوزبسیاری ازمسائل و حقایق تاریخی و مدنی واجتماعی ایندوره برما مجهول و ناپیداست. دراینصورت برای مطالعه و پژوهش وتحقیق دربارهٔ اوضاع تاریخی واجتماعی وعلمی وهنری وفرهنگی دورهٔ صفوی راههای دشواری در پیش است و بی‌تردید، اهل تحقیق و استقصا را درسپردن این‌راه دورودراز استعداد ونیروی‌کافی و ارادهٔ خلل ناپذیرو حوصله و شکیبایی وپایداری بسیارباید که بدین وادی پهناوروبیکران گام نهند وبغنائم و ذخائر گرانبهای این عهد که درسیرتاریخ وهنروادبیات کشورمااثری شایان دارد دست یابندوازنتایج وثمرات گوناگون آن‌فرزندان این کشورودیگر کسانی‌را که بمآثرومفاخرادبی وفرهنگی ومعنوی ما توجه و علاقه دارند برخوردارسازند.

بهرحال اکنون که پس ازتحمل رنجهای گرانباراز تدوین وتحریر آخرین قسمت این کتاب فراغت می‌یابم خدای بزرگ وآفرید گاردانا وتوانای خویش‌را باضمیرصافی و دلی‌آکنده از مهرایزدی سپاس میگزارم که مرا توفیق بخشید و یارای آن داد که بخشی ازآثارواندوخته‌های ادبی وتاریخی و اجتماعی و اخلاقی کشورعزیزخودرا که برعالم مدنیت وجهان هنروفرهنگ حقی عظیم دارد با شرح و توضیحاتی در این کتاب گردآورم و این غنیمت مختصر را که بی شك ازعیب

و نقص خالی نیست با خضوع وفروتنی بسیار بعلاقه‌مندان وارباب فضل و بصیرت تقدیم کنم .

امیدفراوان دارم که‌خوانندگان‌ارجمندوفرزانگان‌ودانش‌پژوهان گرامی باین خدمت ناچیز بنظر لطف وعطوفت بیدریغ خود بنگرند و مرا درمداومت این کاروخدمت‌اجتماعی‌وفرهنگی تشویق ودررفع نقائص آن یاری وراهنمایی‌فرمایند والسلام علی من التبع الهدی .

پایان

فهرست اعلام تاریخی

ارقامیکه بعدازآن حرف ح گذاشته شده مربوط بمطالب درحاشیه است .

ب

پ

ش

ص

ض

ط

ع

ن

و

ه

ی

فهرست اعلام جغرافیائی

فهرست ماخذ کتب و رسالات

ن

Title Aslul Usool.

Author Abdul Syed Shah.

Accession No. ~~227~~ 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
500			
596			
286			
438			
646			
530			
3076			